

فهرست مطالب

10.....	سوره مریم
12.....	آیه (1) تا (6) و ترجمه
12.....	تفسیر:
15.....	نکته ها:
21.....	آیه (7) تا (11) و ترجمه
21.....	تفسیر:
25.....	نکته ها:
29.....	آیه (12) تا (15) و ترجمه
29.....	تفسیر:
31.....	نکته ها:
31.....	1 - کتاب آسمانی را با قوت و قدرت بگیر!
32.....	2 - سه روز مشکل در سرنوشت انسان
33.....	3 - نبوت در خردسالی
35.....	4 - شهادت یحیی
37.....	آیه (16) تا (21) و ترجمه
38.....	تفسیر:
41.....	نکته ها:
44.....	آیه (22) تا (26) و ترجمه
44.....	تفسیر:
49.....	نکته ها:
51.....	1 - روزه سکوت
54.....	آیه (27) تا (33) و ترجمه
55.....	تفسیر:
59.....	نکته ها:

65.....	آیه (34) و (35) و ترجمه
65.....	تفسیر:
73.....	آیه (36) تا (40) و ترجمه
73.....	تفسیر:
79.....	آیه (41) تا (45) و ترجمه
79.....	تفسیر:
83.....	نکته ها:
86.....	آیه (46) تا (50) و ترجمه
86.....	تفسیر:
93.....	آیه (51) تا (53) و ترجمه
93.....	تفسیر:
95.....	نکته ها:
98.....	آیه (54) و (55) و ترجمه
98.....	تفسیر:
101.....	آیه (56) تا (60) و ترجمه
102.....	تفسیر:
107.....	نکته ها:
109.....	آیه (61) تا (63) و ترجمه
109.....	تفسیر:
115.....	آیه (64) و (65) و ترجمه
115.....	شان نزول:
115.....	تفسیر:
118.....	آیه (66) تا (70) و ترجمه
118.....	شان نزول:
119.....	تفسیر:

123.....	آیه (71) و (72) و ترجمه
123.....	تفسیر:
128.....	آیه (73) تا (76) و ترجمه
129.....	تفسیر:
134.....	آیه (77) تا (82) و ترجمه
134.....	تفسیر:
139.....	آیه (83) تا (87) و ترجمه
139.....	تفسیر:
146.....	آیه (88) تا (95) و ترجمه
146.....	تفسیر:
149.....	نکته ها:
151.....	آیه (96) تا (98) و ترجمه
151.....	تفسیر:
155.....	نکته ها:
160.....	سوره طه
163.....	آیه (1) تا (8) و ترجمه
164.....	شان نزول:
164.....	تفسیر:
172.....	آیه (9) تا (16) و ترجمه
173.....	تفسیر:
184.....	آیه (17) تا (23) و ترجمه
184.....	تفسیر:
188.....	نکته ها:
192.....	آیه (24) تا (36) و ترجمه
193.....	تفسیر:

198.....	نکته ها:
198.....	1 - شرائط رهبری انقلاب:
199.....	2 - مبارزه با طغیانگران
200.....	3- برای هر کار برنامه و وسیله لازم است
200.....	4- تسبیح و ذکر
201.....	5- پیامبر اسلام همان خواسته های موسی را تکرار می کند
204.....	آیه (37) تا (41) و ترجمه
205.....	تفسیر:
214.....	آیه (42) تا (48) و ترجمه
215.....	تفسیر:
219.....	نکته ها:
224.....	آیه (49) تا (55) و ترجمه
225.....	تفسیر:
232.....	نکته ها:
234.....	آیه (56) تا (64) و ترجمه
235.....	تفسیر:
243.....	آیه (65) تا (69) و ترجمه
243.....	تفسیر:
248.....	نکته ها:
252.....	آیه (70) تا (76) و ترجمه
253.....	تفسیر:
260.....	نکته ها:
264.....	آیه (77) تا (79) و ترجمه
264.....	تفسیر:
268.....	آیه (80) تا (82) و ترجمه

268.....	تفسیر:
274.....	آیه (83) تا (91) و ترجمه
275.....	تفسیر:
283.....	نکته ها:
283.....	1 - شوق دیدار!
285.....	2 - حرکت‌های ضد انقلابی در برابر انقلاب انبیاء
287.....	3 - مراحل رهبری
287.....	4 - پاسخ به یک اشکال
290.....	آیه (92) تا (98) و ترجمه
291.....	تفسیر:
299.....	نکته ها:
302.....	آیه (99) تا (104) و ترجمه
303.....	تفسیر:
309.....	آیه (105) تا (112) و ترجمه
310.....	تفسیر:
316.....	نکته ها:
318.....	آیه (113) و (114) ترجمه
318.....	تفسیر:
321.....	نکته ها:
325.....	آیه (115) تا (122) و ترجمه
326.....	تفسیر:
334.....	آیه (123) تا (127) و ترجمه
335.....	تفسیر:
336.....	نکته ها:
336.....	1 - غفلت از یاد حق و پی آمدهای آن

339.....	2 - نابینائی درون و برون
340.....	3 - اسراف در گناه
341.....	4 - (هبوط) چیست؟
343.....	آیه (128) تا (130) و ترجمه
343.....	تفسیر:
349.....	آیه (131) تا (135) و ترجمه
350.....	تفسیر:
356.....	سوره انبیاء
359.....	آیه (1) تا (5) و ترجمه
360.....	تفسیر:
365.....	نکته:
367.....	آیه (6) تا (10) و ترجمه
367.....	تفسیر:
373.....	آیه (11) تا (15) و ترجمه
373.....	تفسیر:
377.....	آیه (16) تا (18) و ترجمه
377.....	تفسیر:
380.....	نکته:
385.....	آیه (19) تا (25) و ترجمه
386.....	تفسیر:
396.....	آیه (26) تا (29) و ترجمه
396.....	تفسیر:
401.....	آیه (30) تا (33) و ترجمه
401.....	تفسیر:
411.....	آیه (34) و (35) و ترجمه

411.....	تفسیر:
415.....	آیه (36) تا (40) و ترجمه
416.....	تفسیر:
421.....	آیه (41) تا (45) و ترجمه
422.....	تفسیر:
426.....	آیه (46) تا (47) ترجمه
426.....	تفسیر:
431.....	آیه (48) تا (50) و ترجمه
431.....	تفسیر:
436.....	آیه (51) تا (58) و ترجمه
437.....	تفسیر:
443.....	آیه (59) تا (67) و ترجمه
444.....	تفسیر:
452.....	آیه (68) تا (70) و ترجمه
452.....	تفسیر:
456.....	نکته ها:
460.....	آیه (71) تا (73) و ترجمه
460.....	تفسیر:
467.....	آیه (74) و (75) و ترجمه
467.....	تفسیر:
470.....	آیه (76) و (77) و ترجمه
470.....	تفسیر:
473.....	نکته:
474.....	آیه (78) تا (80) و ترجمه
474.....	تفسیر:

478.....	نکته:
481.....	آیه (81) و (82) و ترجمه
481.....	تفسیر:
486.....	آیه (83) و (84) و ترجمه
486.....	تفسیر:
488.....	نکته ها:
492.....	آیه (85) و (86) و ترجمه
492.....	تفسیر:
495.....	آیه (87) و (88) و ترجمه
495.....	تفسیر:
497.....	نکته ها:
499.....	1 - درس سرنوشت ساز
501.....	آیه (89) و (90) و ترجمه
501.....	تفسیر:
504.....	آیه (91) و ترجمه
504.....	تفسیر:
505.....	نکته ها:
508.....	آیه (92) تا (94) و ترجمه
508.....	تفسیر:
513.....	آیه (95) تا (97) و ترجمه
513.....	تفسیر:
517.....	آیه (98) تا (103) و ترجمه
517.....	تفسیر:
524.....	آیه (104) و ترجمه
524.....	تفسیر:

527.....	آیه (105) و (106) و ترجمه
527.....	تفسیر:
531.....	نکته ها:
531.....	1 - روایات پیرامون قیام مهدی (علیه السلام)
532.....	2 - بشارت حکومت صالحان در مزامیر داود
533.....	3 - حکومت صالحان یک قانون آفرینش است
537.....	آیه (107) تا (112) و ترجمه
538.....	تفسیر:

سوره مریم

مقدمه

این سوره در مکه نازل شده و 98 آیه است
سوره مریم محتوای سوره این سوره از نظر محتوا دارای چندین بخش مهم است:

1 - مهمترین بخش این سوره را قسمتی از سرگذشت زکریا و مریم و حضرت مسیح (علیه السلام) و یحیی و ابراهیم قهرمان توحید و فرزندش اسماعیل و ادريس و بعضی دیگر از پیامبران بزرگ الهی، تشکیل می دهد که دارای نکات تربیتی خاصی است.

2 - قسمت دیگری از این سوره که بعد از بخش نخست مهمترین بخش را تشکیل می دهد مسائل مربوط به قیامت و چگونگی رستاخیز و سرنوشت مجرمان و پاداش پرهیزکاران و مانند آنست.

3 - بخش دیگر مواعظ و نصائحی است که در واقع مکمل بخشهای گذشته می باشد.

4 - بالاخره آخرین بخش، اشارات مربوط به قرآن و نفی فرزند از خداوند و مساله شفاعت است که مجموعاً برنامه تربیتی مؤثری را برای سوق نفوس انسانی به ایمان و پاکی و تقوا تشکیل می دهد.

فضیلت سوره از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) چنین نقل شده است که هر کس این سوره را بخواند به تعداد کسانی که زکریا را تصدیق یا تکذیب کردند و همچنین یحیی و مریم و عیسی و موسی و هارون و ابراهیم و اسحاق و

يعقوب و اسماعيل، آري به تعداد هر يك از آنها خداوند ده حسنه به او مي دهد، همچنين به تعداد كساني كه (به دروغ و تهمت) براي خدا فرزندى قائل شدند و نيز به تعداد كساني كه فرزند قائل نشدند.

در حقيقت اين حديث دعوت به تلاش و كوشش در دو خط مختلف مي كند: خط حمايت از پيامبران و پاكان و نيكان، و خط مبارزه با مشركان و منحرفان و آلودگان، زيرا مي دانيم اين ثوابهاي بزرگ را به كساني نمي دهند كه تنها الفاظ را بخوانند و عملي بر طبق آن انجام ندهند، بلكه اين الفاظ مقدس مقدمه اي است براي عمل.

در حديث ديگري از امام صادق (عليه السلام) مي خوانيم هر كس مداومت بخواندن اين سوره كند از دنيا نخواهد رفت مگر اينكه خدا به برکت اين سوره او را از نظر جان و مال و فرزند بي نياز مي كند.

اين غنا و بي نيازي مسلمان بازنابى است از پياده شدن محتوای سوره در درون جان انسان و انعكاسش در خلال اعمال و رفتار و گفتار او.

آیه (1) تا (6) و ترجمه

بسم الله الرحمن الرحيم

(کهیص) (1) (ذکر رحمت ربك عبده زکریا) (2) (اذ نادى ربه نداء
خفيا) (3) (قال رب انى وهن العظم منى واشتعل الرأس شيبا ولم اكن بدعائك
رب شقيا) (4) (وانى خفت المولى من ورأى و كانت امرأتى عاقرا فهب لى من
لدنك وليا) (5) (يرثنى ويرث من آل يعقوب واجعله رب رضيا) (6)

ترجمه:

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

1 - کهیص

2 - این یادی است از رحمت پروردگار تو نسبت به بنده اش زکریا.

3 - در آن هنگام که پروردگارش را در خلوتگاه (عبادت) خواند.

4 - گفت پروردگارا! استخوانم سست شده و شعله پیری تمام سرم را فرا

گرفته و من هرگز در دعای تو از اجابت محروم نمی شدم.

5 - و من از بستگانم بعد از خودم بیمناکم (که حق پاسداری از آئین تو را

نگاه ندارند) و همسرم نازا است، تو به قدرتت جانشینی به من ببخش.

6 - که وارث من و آل یعقوب باشد و او را مورد رضایتت قرار ده.

تفسیر:

دعای گیرای زکریا

بار دیگر به حروف مقطعه در آغاز این سوره برخورد می کنیم (کهیص).

و از آنجا که تفسیر این حروف مقطعه را به طور مشروح در آغاز سه سوره مختلف قرآن در گذشته (سوره بقره و آل عمران و اعراف) بطور مشروح بحث کرده ایم در اینجا نیازی به تکرار نمی بینیم.

آنچه لازم است در اینجا اضافه کنیم این است که در خصوص حروف مقطعه این سوره دو دسته از روایات در منابع اسلامی دیده می شود: نخست روایاتی است که هر یک از این حروف را اشاره به یکی از اسماء بزرگ خداوند (اسماء الحسنی) می داند (کاف) اشاره به (کافی) که از اسماء بزرگ خداوند است، و (ه) اشاره به (هادی)، و (یاء) اشاره به (ولی)، و (عین) اشاره به (عالم) و (ص) اشاره به (صادق الوعد) (کسی که در وعده خود صادق است).

دوم روایاتی است که این حروف مقطعه را به داستان قیام امام حسین (علیه السلام) در کربلا تفسیر کرده است: (کاف) اشاره به (کربلا) (ه) اشاره به (هلاک خاندان پیامبر) (ص) اشاره به (صبر و استقامت) حسین و یاران جانبازش.

البته همانگونه که گفته ایم آیات قرآن تاب معانی مختلفی را دارد و گاه مفاهیمی را از گذشته و آینده بیان می کند که در عین تنوع منافاتی هم با هم ندارند در حالی که اگر معنی را منحصر به یک تفسیر کنیم ممکن است از نظر وضع نزول آیه و زمان آن گرفتار اشکالاتی بشویم. بعد از ذکر حروف مقطعه، نخستین سخن از داستان زکریا (علیه السلام) شروع می شود و می فرماید: این یادی است از رحمت پروردگار تو نسبت به بنده اش زکریا (ذکر رحمة ربك عبده زکریا).

در آن هنگام که از نداشتن فرزندی، سخت ناراحت و غمناک بود،
رو به درگاه خدا آورد (آنگاه در خلوتگاه و آنجا که صدایش را دیگری نمی
شنید، پروردگارش را خواند) (اذ نادی ربه نداء خفیا).

گفت: پروردگارا! استخوانهای من که ستون پیکر من و محکمترین اعضای تن
من است سستی گرفته (قال رب انی وهن العظم منی).

(و شعله های پیری تمام موهای سر مرا فرا گرفته است)
(واشتعل الراس شیبا).

تشبیه آثار پیری به شعله ای که تمام سر را فرا می گیرد، تشبیه جالبی است
زیرا از یکسو خاصیت شعله آتش این است که زود گسترده می شود و هر چه
در اطراف آنست فرا می گیرد، و از سوی دیگر شعله های آتش
درخشندگی خاصی دارد و از دور جلب توجه می کند، و از سوی سوم
هنگامی که آتش محلی را فرا گرفت چیزی که از آن باقی می ماند همان
خاکسترها است.

(زکریا) فراگیری پیری و سفیدی تمام موی سرش را، به شعله ور
شدن آتش و درخشندگی آن، و خاکستر سفیدی را که بر جای می
گذارد، تشبیه کرده است و این تشبیهی است بسیار رسا و زیبا.

سپس می افزاید: (پروردگارا من هرگز در دعاهائی که کرده ام از درگاه تو
محروم باز نگشتم) (ولم اکن بدعائك رب شقیا).

تو همواره در گذشته مرا به اجابت دعاهایم عادت دادی و هیچگاه محروم
نساختم ای، اکنون که پیر و ناتوان شده ام سزاوارترم که دعایم را اجابت فرمائی
و نومید بازنگردانی.

در حقیقت شقاوت در اینجا به معنی تعب و رنج است، یعنی من هرگز درخواستی ندارم از تو به زحمت و مشقت نمی افتادم چرا که به سرعت مورد قبول تو واقع می گشت.

سپس حاجت خود را چنین شرح می دهد: پروردگارا! من از بستگانم بعد از خودم بیمناکم (ممکن است دست به فساد بیالایند) و همسرم نازا است، از نزد خودت ولی و جانشینی به من ببخش (و انی خفت الموالی من ورائی و کانت امراتی عاقرا فهب لی من لدنک ولیا).

(جانشینی که از من ارث ببرد، و همچنین وارث آل یعقوب باشد، پروردگارا این جانشین مرا مورد رضایت خود قرار ده (یرثنی و یرث من آل یعقوب و اجعله رب رضیا).

نکته ها:

1- منظور از ارث در اینجا چیست؟

مفسران اسلامی بحث فراوانی پیرامون پاسخ سوال فوق کرده اند، گروهی معتقدند (ارث) در اینجا ارث در اموال است، و گروهی آنرا اشاره به مقام نبوت دانسته اند. بعضی نیز این احتمال را داده اند که منظور معنی جامعی است که هر دو را شامل می شود.

بسیاری از دانشمندان شیعه معنی اول را انتخاب کرده اند در حالی که جمعی از علمای تسنن معنی دوم را، و بعضی مانند (سید قطب) در (فی ظلال) و (آلوسی) در (روح المعانی) معنی سوم را.

کسانی که آنرا منحصر به ارث مال دانسته اند به ظهور کلمه (ارث) در این معنی استناد کرده اند، زیرا این کلمه هنگامی که مجرد از قرائن دیگر بوده

باشد به معنی ارث مال است، و اگر می بینیم در پاره ای از آیات قرآن در امور معنوی به کار رفته مانند آیه 32 سوره فاطر (ثم اروثنا الكتاب الذين اصطفينا من عبادنا): (ما کتاب آسمانی را به بندگان برگزیده خود به ارث منتقل کردیم) به خاطر قرائنی است که در اینگونه موارد وجود دارد.

به علاوه از پاره ای از روایات استفاده می شود که در آن زمان بنی اسرائیل هدایا و نذور فراوانی برای (احبار) (علمای یهود) می آوردند، و زکریا رئیس احبار بود.

از این گذشته همسر زکریا که از دودمان سلیمان بن داود بود، با توجه به وضع مالی فوق العاده سلیمان و داود، اموالی را به ارث برده بود.

زکریا از این بیم داشت این اموال به دست افراد ناصالح و فرصت طلب و زراندوز، یا فاسق و فاجر بیفتد و خود منشا فساد در جامعه گردد.

لذا از پروردگار خویش تقاضای فرزند صالحی کرد تا بر این اموال نظارت کند و آنها را در بهترین راه مصرف نماید.

روایت معروفی که از فاطمه زهرا (علیها السلام) دختر پاک پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده که برای گرفتن فدک در برابر خلیفه اول به آیه فوق استدلال کرد خود شاهد دیگری بر این مدعی است.

مرحوم طبرسی در کتاب (احتجاج) از بانوی اسلام (علیها السلام) چنین نقل می کند: هنگامی که خلیفه اول تصمیم گرفت فدک را از فاطمه (علیها السلام) منع کند و این سخن به بانوی اسلام رسید نزد او آمد و چنین گفت: ای ابوبکر! افی کتاب الله ان ترث اباک و لا ارث ابی لقد جئت شیئا فریا! افعلی عمد ترکتم کتاب الله و نبذتموه وراء ظهورکم؟ اذ

يقول فيما اقتص من خبر يحيى بن زكريا: (اذ قال رب هب لي من لدنك وليا يرثني و يرث من آل يعقوب): (آيا در كتاب خدا است كه تو از پدريت ارث بيري و من نبرم؟ چيز عجيبي است! آيا عمدا كتاب خدا را ترك گفته ايد و پشت سر افكنده ايد؟ در آنجا كه در داستان

يحيى ابن زكريا مي گويد: زكريا گفت خداوندا از سوي خودت جانشيني (فرزندی) به من ببخش تا از من و خاندان يعقوب ارث ببرد).

اما كساني كه معتقدند ارث در اينجا همان ارث معنوي است به قرائتي كه در خود آيه، يا خارج از آن است تمسك جسته اند مانند:

1 - بعيد به نظر مي رسد كه پيامبر بزرگي همچون زكريا در آن سن و سال، مشغله فكري مهمي از ناحيه وارثان ثروتش داشته باشد، به خصوص اينكه بعد از ذكر جمله (يرثني و يرث من آل يعقوب) اين جمله را اضافه مي كند و اجعله رب رضيا: (خداوندا او را مورد رضائت خویش قرار ده) و بدون شك اين جمله اشاره به صفات معنوي آن وارث است.

2 - در آيات آينده وقتي كه خدا بشارت تولد يحيى را به او مي دهد مقامات معنوي عظيم از جمله مقام نبوت را براي او ذكر مي كند.

3 - در سوره آل عمران آيه 39 هنگامي كه انگيزه زكريا را براي تقاضاي فرزند شرح مي دهد اشاره مي كند: او زماني به اين فكر افتاد كه مقامات مريم را مشاهده كرد كه به لطف پروردگار غذاهاي بهشتي در برابر محراب عبادتش نمايان مي شد. (هنالك دعا زكريا ربه قال رب هب لي من لدنك ذرية طيبة انك سميع الدعاء).

4 - در پاره ای از احادیث از پیامبر (ﷺ) مطلبی نقل شده که تاءید می کند ارث در اینجا اشاره به جنبه معنوی است، خلاصه حدیث چنین است: امام صادق از پیامبر (ﷺ) نقل می کند عیسی بن مریم (علیه السلام) از کنار قبری گذشت که صاحب آن در عذاب بود، سال آینده نیز عبورش از آنجا افتاد ملاحظه کرد که صاحب قبر در عذاب نیست، از پروردگارش در این زمینه سؤال کرد، وحی الهی به او فرستاده شد که صاحب این قبر فرزند صالحی داشته است جاده ای را اصلاح کرده

و یتیمی را پناه داده، خداوند او را به خاطر عمل فرزندش بخشیده است، سپس پیامبر (ﷺ) فرمود: میراث خداوند بزرگ به بنده مؤمنش این است که فرزندی به او بدهد که بعد از وی مطیع فرمان خدا باشد، سپس امام صادق (علیه السلام) بهنگام نقل این حدیث آیه مربوط به زکریا را تلاوت فرمود: هب لی من لدنک ولیا یرثنی و یرث من آل یعقوب و اجعله رب رضیا. و اگر گفته شود ظاهر کلمه ارث همان ارث اموال است در جواب خواهند گفت که این ظهور قطعی نیست، چرا که در قرآن کرارا در ارث معنوی استعمال شده است (مانند آیه 32 سوره فاطر و آیه 53 سوره مؤمن (

بعلاوه به فرض که خلاف ظاهر باشد با وجود قرائن فوق مشکلی نخواهد بود.

ولی طرفداران نظر اول می توانند این استدلال را پاسخ گویند که مشغله فکری زکریا پیامبر بزرگ الهی، مساله اموال به صورت یک مطلب شخصی نبود بلکه به صورت یک منبع فساد یا صلاح برای جامعه بود، زیرا همانگونه که در بالا گفته شد، هدایا و نذور فراوانی برای احبار می آوردند

که بدست زکریا سپرده می شد، و شاید اموالی نیز از طرف همسرش که از دودمان سلیمان بود باقیمانده بود بدیهی است وجود یک شخص ناصالح در راس آنها سبب مفاسد عظیمی می شد و این بود که زکریا را نگران ساخت. و اما صفات معنوی که برای (یحیی) در این آیات و آیات دیگر قرآن ذکر شده نه تنها منافاتی با این مساله ندارد، بلکه هماهنگی با آن است، چرا که او می خواست این ثروت عظیم بدست یک مرد الهی بیفتد و از آن در مسیر سعادت جامعه بهره بگیرد.

اما به عقیده ما اگر از مجموع مباحث فوق چنین نتیجه بگیریم که (ارث) در اینجا مفهوم وسیعی دارد که هم ارث اموال را شامل می شود و هم ارث مقامات معنوی را، مطلب خلافی نخواهد بود، چرا که برای هر طرف قرائنی وجود دارد و با توجه به آیات قبل و بعد و مجموعه روایات، این تفسیر کاملاً نزدیک به نظر می رسد.

اما جمله انی خفت الموالی من ورائی (من از بستگانم بعد از خودم بیمناکم) با هر دو معنی سازگار است چرا که اگر افراد فاسدی صاحب اختیار آن اموال می شدند براستی نگران کننده بود، و نیز اگر رهبری معنوی مردم بدست افراد ناصالح می افتاد آن نیز بسیار مایه نگرانی بود بنابراین خوف زکریا در هر دو صورت قابل توجیه است.

حدیث معروف بانوی اسلام فاطمه زهرا (علیها السلام) نیز با این معنی سازگار می باشد.

در جمله (اذ نادی ربه نداء خفیا) این سؤال برای مفسران مطرح شده که (نادی) به معنی دعا با صدای بلند است در حالی که (خفی) بمعنی آهسته و مخفی است و این دو با هم سازگار نیست ولی با توجه به این نکته که

خفی به معنی آهسته نیست بلکه به معنی پنهان است بنابراین ممکن است زکریا در خلوتگاه خود آنجا که کسی غیر از او حضور نداشته خدا را با صدای بلند خوانده باشد. و بعضی گفته اند این تقاضای او در دل شب بوده است آنگاه که مردم در خواب آرمیده بودند.

بعضی نیز جمله (فخرج علی قومه من المحراب) (زکریا از محراب خود بیرون آمد و به سراغ قومش رفت) را که در آیات آینده خواهد آمد دلیل بر وقوع این دعا در خلوتگاه گرفته اند.

جمله (و یرث من آل یعقوب) (فرزندی به من عنایت کن که از آل یعقوب ارث ببرد) بخاطر آن است که همسر زکریا خاله مریم مادر عیسی بود، و نسب آن زن به یعقوب می رسید، زیرا او از دودمان سلیمان ابن داود است که او از فرزندان یهودا پسر یعقوب بوده است.

آیه (7) تا (11) و ترجمه

(یزکریا انا نبشرك بغلم اسمه يحيى لم نجعل له من قبل
سميا) (7) (قال رب انى يكون لى غلم و كانت امرأتى عاقرا و قد بلغت من
الكبر عتيا) (8) (قال كذلك قال ربك هو على هين و قد خلقتك من
قبل و لم تك شيا) (9) (قال رب اجعل لى آية قال ايتك الا تكلم الناس
ثلث ليال سويا) (10) (فخرج على قومه من المحراب فاوحى اليهم ان سبحوا
بكرة و عشيا) (11)

ترجمه:

7 - ای زکریا! ما تو را به فرزندی بشارت می دهیم که نامش یحیی است،
پسری همنامش پیش از این نبوده است.

8 - گفت: پروردگارا! چگونه فرزندی برای من خواهد بود در حالی که
همسرم نازا است، و من نیز از پیری افتاده شده ام؟!

9 - فرمود: اینگونه پروردگارت گفته (و اراده کرده) این بر من آسان
است من قبلا تو را آفریدم و چیزی نبود!

10 - عرض کرد: پروردگارا! نشانه ای برای من قرار ده. گفت نشانه تو
این است که سه شبانه روز قدرت تکلم (با مردم) نخواهی داشت، در حالی که
زبان تو سالم است.

11 - او از محراب عبادتش به سوی مردم بیرون آمد و با اشاره به آنها گفت
صبح و شام (به شکرانه این نعمت) خدا را تسبیح گوئید.

تفسیر:

زکریا به آرزوی خود رسید

این آیات استجابت دعای زکریا را در پیشگاه پروردگار، استجابتی آمیخته با لطف و عنایت ویژه او بیان می کند، و با این جمله شروع می شود ای زکریا ما تو را بشارت به پسری می دهیم که نامش یحیی است پسری که همانم او پیش از این نبوده است) (یا زکریا انا نبشرك بغلام اسمه یحیی لم نجعل له من قبل سمیا).

چه جالب است که خدا دعای بنده اش را این چنین بپذیرد و با بشارت دادن او را از انجام خواسته اش آگاه سازد و در برابر درخواست فرزند، پسری به او بدهد، و نام پسر را نیز خودش بگذارد، و اضافه کند این فرزند از جهاتی بی سابقه است.

زیرا جمله (لم نجعل له من قبل سمیا) گرچه ظاهراً به این معنی است که کسی تاکنون هم نام او نبوده است، ولی از آنجا که نام به تنهایی دلیل بر شخصیت کسی نیست، معلوم می شود که این اسم، اشاره به مسمی است، یعنی کسی که دارای امتیازاتی همچون او باشد قبلاً نبوده است، چنانکه راغب در کتاب

مفردات صریحاً همین معنی را انتخاب کرده است.

بدون شک قبل از یحیی پیامبران بزرگی بودند حتی بالاتر از او، ولی هیچ مانعی ندارد که یحیی ویژگیهایی داشته است مخصوص خودش، چنانکه بعداً به آن اشاره خواهد شد.

اما زکریا که اسباب ظاهر را برای رسیدن به چنین مطلوبی مساعد نمی دید از پیشگاه پروردگار تقاضای توضیح کرد و (گفت: پروردگارا! چگونه ممکن است فرزندی نصیب من شود در حالی که همسر من نازا است و من نیز از نظر سن و سال به حدی رسیده ام که

فرتوت و افتاده شده ام) (قال رب انی یکون لی غلام و کانت امراتی عاقرا
و قد بلغت من الکبر عتیا).

(عافر) در اصل از واژه (عقر) به معنی ریشه و اساس یا به معنی (حبس) است، و اینکه به زنان نازا (عافر) می گویند به خاطر آنست که کار آنها از نظر فرزند به پایان رسیده، یا اینکه تولد فرزند در آنها محبوس شده است.
(عتی) به معنای کسی است که بر اثر طول زمان، اندامش خشکیده شده همان حالتی که در سنین بسیار بالا برای انسان پیدا می شود.

اما بزودی زکریا در پاسخ سؤالش این پیام را از درگاه خداوند دریافت داشت: (فرمود: مطلب همین گونه است که پروردگار تو گفته و این بر من آسان است) (قال كذلك قال ربك هو علی هین)
این مساله عجیبی نیست که از پیرمردی همچون تو و همسری ظاهرا نازا فرزند متولد شود (من تو را قبلا آفریدم در حالی که هیچ نبودی) (و قد خلقتك من قبل ولم تك شيئا).

خدائی که توانائی دارد از هیچ، همه چیز بیافریند، چه جای تعجب که در این سن و سال و این شرائط فرزندى به تو عنایت کند.

بدون شک بشارت دهنده و گوینده سخن در آیه نخست خداوند است، ولی در اینکه گوینده سخن در آیه سوم مورد بحث (قال كذلك قال ربك) کیست؟ بعضی آن را سخن فرشتگان می دانند که وسیله بشارت به زکریا بودند و آیه 39 سوره آل عمران را می توان گواه بر آن دانست: (فنادته الملائكة وهو قائم يصلى فى المحراب ان الله يبشرك بيحيى): (فرشتگان به زکریا ندا دادند در حالی که او در محراب ایستاده و مشغول نماز بود که خدا تو را بشارت به یحیی می دهد.

ولی ظاهر این است که گوینده تمام این جمله ها خداوند است و دلیلی ندارد که ما آنها را از ظاهرش تغییر دهیم، و اگر فرشتگان واسطه بشارت بوده اند هیچ مانعی ندارد که خداوند اصل پیام را به خود نسبت دهد، بخصوص که در آیه 40 همان سوره آل عمران می خوانیم (قال كذلك الله يفعل ما يشاء): (خدا اینگونه هر چه را بخواهد انجام می دهد). به هر حال زکریا با شنیدن سخن فوق بسیار دلگرم و خوشحال شد و نور امید سر تا پای وجودش را فرا گرفت اما از آنجا که این پیام از نظر او بسیار سرنوشت ساز و پر اهمیت بود از خدا تقاضای نشانه ای بر این کار کرد و (گفت: پروردگارا نشانه ای برای من قرار ده) (قال رب اجعل لی آیه).

بدون شک زکریا به وعده الهی ایمان داشت و خاطرش جمع بود ولی برای اطمینان بیشتر - همانگونه که ابراهیم مؤمن به معاد تقاضای شهود چهره معاد در این زندگی کرد تا قلبش اطمینان بیشتری یابد - زکریا از خدا تقاضای چنین نشانه و آیتی نمود.

(خدا به او فرمود: نشانه تو آنست که سه شبانه روز تمام در حالی که زبانت سالم است قدرت سخن گفتن با مردم را نخواهی داشت) (تنها زبانت به ذکر خدا و مناجات با او گردش می کند) (قال آیتك ان لا تکلم الناس ثلاث لیل سویا): اما چه نشانه عجیبی، نشانه ای که از یکسو هماهنگ با حال مناجات و دعای او بود، و از سوی دیگر او را از همه خلائق می برید و به خدا پیوند می داد تا در این حال شکر این نعمت بزرگ را بجا آورد و بیش از پیش به نیایش خدا وا دارد.

این نشانه آشکاری است که انسان با داشتن زبان سالم و قدرت بر هر گونه نیایش با پروردگار در برابر مردم توانائی سخن گفتن را نداشته باشد.

بعد از این بشارت و این آیت روشن زکریا از محراب عبادتش به سراغ مردم آمد و با اشاره به آنها چنین گفت: صبح و شام تسبیح پروردگار بگوئید (**فخرج علی قومه من المحراب فاوحی الیهم ان سبحوا بكرة و عشیا**).

چرا که نعمت بزرگی که خدا به زکریا ارزانی داشته بود دامنه آن همه قوم را فرا می گرفت و در سرنوشت آینده همه آنها تاثیر داشت، به همین دلیل سزاوار بود همگی به شکرانه آن نعمت به تسبیح خدا برخیزند و مدح و ثنای الهی گویند.

از این گذشته این موهبت که اعجازی محسوب می شد می توانست پایه های ایمان را در دلهای افراد محکم کند، این نیز موهبت دیگری بود.

نکته ها:

یحیی پیامبر وارسته الهی

نام (یحیی) در سوره ها آل عمران، انعام، مریم و انبیاء مجموعاً پنج بار آمده است، او یکی از پیامبران بزرگ الهی است و از جمله امتیازاتش این بود که در کودکی به مقام نبوت رسید، خداوند آنچنان عقل روشن و درایت تابناکی در این سن و سال به او داد که شایسته پذیرش این منصب بزرگ شد.

از ویژگیهایی که این پیامبر (ﷺ) داشته و قرآن در سوره آل عمران آیه 39 به آن اشاره کرده، توصیف او به (حصور) است، همانگونه که در ذیل همان آیه گفته ایم (حصور) از ماده (حصر) به معنی کسی است که از

جهتی در (محاصره) قرار گیرد و در اینجا طبق بعضی از روایات به معنی خودداری کننده از ازدواج است.

این کار از این نظر امتیاز برای او بوده است که بیانگر نهایت عفت و پاکی است، و یا بر اثر شرائط خاص زندگی مجبور به سفرهای متعدد برای تبلیغ آئین الهی بوده، و همچون عیسی مسیح ناچار به مجرد زیستن گردیده است.

این تفسیر نیز نزدیک به نظر می رسد که منظور از (حضور) در آیه فوق کسی است که شهوات و هوسهای دنیا را ترک گفته، و در واقع یک مرحله عالی از زهد بوده است.

به هر حال از منابع اسلامی و منابع مسیحی استفاده می شود که یحیی پسر خاله (عیسی) بوده است.

در منابع مسیحی تصریح شده که یحیی، حضرت مسیح (علیه السلام) را غسل تعمید داد، و لذا او را (یحیی تعمید دهنده) می نامند (غسل تعمید غسل مخصوصی است که مسیحیان به فرزندان خویش می دهند و معتقدند او را از گناه پاک می کند) و هنگامی که مسیح اظهار نبوت کرده، یحیی به او ایمان آورد.

بدون شک یحیی کتاب آسمانی ویژه‌ای نداشت و اینکه در آیات بعد می خوانیم یا یحیی خذ الكتاب بقوة (ای یحیی کتاب را با قوت بگیر) اشاره به (تورات) کتاب حضرت موسی است.

البته عده ای پیرو یحیی هستند و کتابی را هم به او نسبت می دهند، و شاید (صابئین موحد) پیروان یحیی باشند.

حضرت یحیی و حضرت مسیح، قدر مشترک‌هایی داشتند، زهد فوق العاده ترک ازدواج به عللی که گفته شد، و تولد اعجاز‌آمیز و همچنین نسب بسیار نزدیک.

از روایات اسلامی استفاده می شود که امام حسین (علیه السلام) و یحیی نیز جهات مشترکی داشتند لذا از امام علی بن الحسین زین العابدین (علیه السلام) چنین نقل شده که فرمود: خرجنا مع الحسین بن علی (علیه السلام) فما نزل منزلا ولا رحل منه الا ذکر یحیی بن زکریا و قتله، و قال و من هو ان الدنيا علی الله ان راءس یحیی بن زکریا اهدی الی بغی من بغایا بنی اسرائیل: (ما همراه امام حسین (علیه السلام) (به سوی کربلا) بیرون آمدیم، امام در هر منزلی نزول می فرمود و یا از آن کوچ می کرد یاد یحیی و قتل او می نمود و می فرمود: در بی ارزشی دنیا نزد خدا همین بس که سر یحیی بن زکریا را به عنوان هدیه به سوی فرد بی عفتی از بی عفت‌های بنی اسرائیل بردند. شهادت امام حسین (علیه السلام) نیز از جهاتی همانند شهادت یحیی (علیه السلام) بود (کیفیت قتل یحیی را بعدا شرح خواهیم داد).

و نیز نام حسین (علیه السلام) همچون نام یحیی (علیه السلام) بی سابقه بود و مدت حمل آنها (به هنگامی که در شکم مادر بودند) نسبت به معمول کوتاهتر بود.

2 - (محراب) محل خاصی است که در عبادتگاه برای امام یا افراد برجسته در نظر گرفته می شود، و در علت نامگذاری آن، دو جهت ذکر کرده اند: نخست اینکه از ماده (حرب) به معنی جنگ گرفته

شده، چون محراب در حقیقت محل مبارزه با شیطان و هوای نفس است.

دیگر اینکه محراب در لغت به معنی نقطه بالای مجلس است، و چون محل محراب در بالای معبد بوده به این نام نامیده شده. بعضی می گویند: (محراب) در میان بنی اسرائیل بعکس آنچه در میان ما معمول است در نقطه ای بالاتر از سطح زمین قرار داشته، و چند پله می خورده و اطراف آن را دیوار می کشیده اند به طوری که کسانی که داخل محراب بودند کمتر از خارج دیده می شدند جمله (فخرج علی قومه من المحراب) که در آیات فوق خواندیم با توجه به کلمه (علی) که معمولاً برای جهت فوق به کار می رود این معنی را تأیید می کند.

آیه (12) تا (15) و ترجمه

(یا یحیی خذ الكتاب بقوة و أتینه الحکم صبیا) (12) (وحنانا من لدنا و زکوة
و کان تقیا) (13) (و برا بولدیہ و لم یکن جبارا عصیا) (14) (و سلم علیه
یوم ولد و یوم یموت و یوم یبعث حیا) (15)

ترجمه:

12 - ای یحیی! کتاب (خدا) را با قوت بگیر، و ما فرمان
نبوت (و عقل کافی) در کودکی به او دادیم.

13 - و به او رحمت و محبت از ناحیه خود بخشیدیم، و
پاکی (روح و عمل) و او پرهیزگار بود.

14 - او نسبت به پدر و مادرش نیکوکار بود و جبار (و متکبر) و عصیانگر
نبود.

15 - و سلام بر او آن روز که تولد یافت، و آن روز که می میرد، و آن
روز که زنده و برانگیخته می شود.

تفسیر:

صفات برجسته یحیی

در آیات گذشته دیدیم که خداوند چگونه به هنگام پیری زکریا، یحیی را به
او مرحمت فرمود، به دنباله آن در این آیات نخست فرمان مهم الهی را
خطاب به (یحیی) می خوانیم: (ای یحیی! کتاب خدا را با قوت و قدرت
بگیر!) (یا یحیی خذ الكتاب بقوة).

معروف و مشهور در میان مفسران این است که منظور (کتاب) در اینجا
(تورات) است، حتی ادعای اجماع و اتفاق در این زمینه کرد

ولی بعضی این احتمال را داده اند که او کتابی ویژه خود داشت (همانند زبور داود) البته نه کتابی که متضمن آئینی جدید و مذهب تازه ای باشد.

ولی احتمال اول قویتر به نظر می رسد.

به هر حال منظور از گرفتن کتاب با قوت و قدرت آنست که با قاطعیت هر چه تمام تر و تصمیم راسخ و اراده ای آهنگین کتاب آسمانی تورات و محتوای آنرا اجرا کند، و به تمام آن عمل نماید، و در راه تعمیم و گسترش آن از هر نیروی مادی و معنوی، فردی و اجتماعی، بهره گیرد.

اصولا هیچ (کتاب) و (مکتبی) را بدون قوت و قدرت و قاطعیت پیروانش نمی توان اجرا کرد، این درسی است برای همه مؤمنان و همه رهروان راه (الله). بعد از این دستور، به مواهب دهگانه ای که خدا به یحیی داده بود، و یا او به توفیق الهی کسب کرد، اشاره می کند.

1 - (ما فرمان نبوت و عقل و هوش و درایت را در کودکی به او دادیم) (و آئیناه الحکم صبیا).

2 - (به او رحمت و محبت نسبت به بندگان از سوی خود بخشیدیم). (و حنانا من لدنا).

(حنان) در اصل به معنی رحمت و شفقت و محبت و ابراز علاقه و تمایل است.

3 - به او پاکی روح و جان و پاکی عمل دادیم (و زکوة).
گرچه مفسران برای (زکات)، معانی مختلفی کرده اند، بعضی آن را به عمل صالح، بعضی به اطاعت و اخلاص، بعضی، نیکی به پدر و مادر، بعضی، حسن شهرت، و بعضی به پاکی پیروان، تفسیر کرده

اند، ولی ظاهر این است که زکات معنی وسیعی دارد و همه این پاکیزگیها را در بر خواهد گرفت.

4 - (او پرهیزگار بود و از آنچه خلاف فرمان پروردگار بود، دوری می کرد (و کان تقیا).)

5 - (او را نسبت به پدر و مادرش خوشرفتار و نیکوکار و پر محبت قرار دادیم) (و برا بوالدیه).

6 - (او مردی ستمگر و متکبر و خود برترین در برابر خلق خدا نبود) (و لم یکن جبارا).

7 - (او معصیت کار و آلوده به گناه نبود) (عصیا).

8 و 9 و 10 - و چون او جامع این صفات برجسته و افتخارات بزرگ بود (درود ما بر او به هنگام ولادتش، و درود ما بر او به هنگامی که مرگش، و درود بر او در آن روز که زنده و برانگیخته خواهد شد) (و سلام علیه یوم ولد و یوم یموت و یوم یبعث حیا).

نکته ها:

1 - کتاب آسمانی را با قوت و قدرت بگیر!

کلمه (قوت) در جمله یا یحیی خذ الكتاب بقوة همانگونه که اشاره کردیم معنی کاملاً وسیعی دارد و تمام قدرتهای مادی و معنوی، روحی و جسمی در آن جمع است، و این خود بیانگر این حقیقت است که نگهداری آئین الهی و اسلام و قرآن با ضعف و سستی و ولنگاری و مسامحه، امکانپذیر نیست، بلکه باید در دژ نیرومند قدرت و قوت و قاطعیت قرار گیرد.

گرچه مخاطب در اینجا (یحیی) است، ولی در مواردی دیگر از قرآن مجید نیز این تعبیر در مورد سایرین دیده می شود:

در آیه 145 اعراف، موسی مأموریت پیدا می کند که تورات را با قوت بگیرد فخذها بقوة.

و در آیه 63 و 93 بقره همین خطاب نسبت به تمام بنی اسرائیل دیده می شود خذوا ما آتیناکم بقوة که نشان می دهد این یک حکم عام برای همگان است، نه شخص یا اشخاص معینی.

اتفاقاً همین مفهوم با تعبیر دیگری در آیه 60 سوره انفال آمده است (واعدوا لهم ما استطعتم من قوة): (آنچه از قدرت و قوت در توان شما است برای مرعوب ساختن دشمنان فراهم سازید).

به هر حال این آیه پاسخی است به همه آنها که گمان می کنند از موضع ضعف می توان کاری انجام داد، و یا می خواهند با سازشکاری در همه شرائط مشکلات را حل کنند.

2 - سه روز مشکل در سرنوشت انسان

- تعبیر به (سلام علیه یوم ولد و یوم یموت و یوم یبعث حیا) نشان می دهد که در تاریخ زندگی انسان و انتقال او از عالمی به عالم دیگر سه روز سخت وجود دارد، روز گام نهادن به این دنیا (یوم ولد) و روز مرگ و انتقال به جهان برزخ (یوم یموت) و روز برانگیخته شدن در جهان دیگر (و یوم یبعث حیا) و از آنجا که این سه روز انتقالی طبیعتاً با بحرانهائی روبرو است خداوند سلامت و عافیت خود را شامل حال بندگان خاصش قرار می دهد و آنها را در این سه مرحله طوفانی در کنف حمایت خویش می گیرد.

هر چند این تعبیر تنها در دو مورد در قرآن مجید آمده است در موارد یحیی (علیه السلام) و عیسی (علیه السلام)، اما در مورد یحیی تعبیر قرآن، امتیاز خاصی دارد، چرا که گوینده این سخن خدا است در حالی که در مورد مسیح (علیه السلام) گوینده، خود او است.

ناگفته پیدا است کسانی که در شرائط مشابهی با این دو بزرگوار باشند مشمول این سلامت خواهند بود.

جالب اینکه در روایتی از امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) می خوانیم: ان اوحش ما يقوم على هذا الخلق في ثلاث مواطن: يوم يلد و يخرج من بطن امه فيرى الدنيا، و يوم يموت فيعابن الآخرة و اهلها، و يوم يبعث حيا، فيرى احكاما لم يرها في دار الدنيا و قد سلم الله على يحيى في هذه المواطن الثلاث و آمن روعته فقال و سلام عليه..

وحشتناکترین دوران زندگی انسان سه مرحله است، آن روز که متولد می شود و چشمش به دنیا می افتد، و آن روز که می میرد و آخرت و اهل آنرا می بیند و آن روز که برانگیخته می شود و احکام و قوانینی را می بیند که در این جهان حکمفرما نبود، خداوند سلامت را در این سه مرحله شامل حال یحیی نمود و او را در برابر وحشتها امنیت و آرامش داد و فرمود: و سلام علیه... پروردگارا در این سه موطن حساس و بحرانی سلامت را به ما مرحمت کن.

3 - نبوت در خردسالی

درست است که دوران شکوفائی عقل انسان معمولاً حد و مرز خاصی دارد ولی می دانیم همیشه در انسانها افراد استثنائی وجود داشته اند، چه مانعی دارد که خداوند این دوران را برای بعضی از بندگان به خاطر مصالحی

فشرده تر کند و در سالهای کمتری خلاصه نماید، همانگونه که برای سخن گفتن معمولاً گذشتن یکی دو سال از تولد لازم است در حالی که می دانیم حضرت مسیح (علیه السلام) در همان روزهای نخستین زبان به سخن گشود، آنهم سخنی بسیار پر محتوا که طبق روال عادی در شان انسانهای بزرگسال بود، چنانکه در تفسیر آیات آینده به خواست خدا خواهد آمد.

از اینجا روشن می شود اشکالی که پاره ای از افراد به بعضی از ائمه شیعه کرده اند که چرا بعضی از آنها در سنین کم به مقام امامت رسیدند نادرست است. در روایتی از یکی از یاران امام جواد محمد بن علی النقی (علیه السلام) به نام علی بن اسباط می خوانیم که می گوید به خدمت او رسیدم (در حالی که سن امام کم بود) من درست به قامت او خیره شدم تا به ذهن خویش بسپارم و به هنگامی که به مصر باز می گردم کم و کیف مطلب را برای یاران نقل کنم، درست در همین هنگام که در چنین فکری بودم آنحضرت نشست (گوئی تمام فکر مرا خوانده بود) رو به سوی من کرد و گفت: ای علی بن اسباط! خداوند کاری را که در مساله امامت کرده همانند کاری است که در نبوت کرده است، گاه می فرماید: و آتیناه الحکم صبیا (ما به یحیی در کودکی فرمان نبوت و عقل و درایت دادیم) و گاه در باره انسانها می فرماید حتی اذا بلغ اشد و بلغ اربعین سنة... (هنگامی که انسان به حد بلوغ کامل عقل به چهل سال رسید...) بنابراین همانگونه که ممکن است خداوند حکمت را به انسانی در کودکی بدهد در قدرت او است که آن را در چهل سال بدهد.

ضمنای این آیه پاسخ دندان شکنی است برای خرده گیرانی که می گویند علی (علیه السلام) نخستین کسی نبود که از میان مردان به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ایمان آورد، چرا که در آن روز کودک ده ساله بود و ایمان کودک ده ساله پذیرفته نیست.

ذکر این نکته نیز در اینجا بی مناسبت نیست که در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) می خوانیم که جمعی از کودکان در زمان کودکی آن حضرت به سراغش آمدند و گفتند اذهب بنا نلعب: (بیا برویم و با هم بازی کنیم)! او در جواب فرمود: ما للعب خلقنا: (ما برای بازی کردن آفریده نشده ایم) اینجا

است که خداوند در باره او فرمود و آتیناه الحکم صبیاً. البته باید توجه داشت منظور از لعب در اینجا سرگرمیهای بیهوده و به تعبیر دیگر بیهوده گرائی است، اما گاه می شود لعب و بازی هدفی را تعقیب می کند هدفی منطقی و عقلانی، مسلماً اینگونه بازیها از این حکم مستثنی است.

4 - شهادت یحیی

نه تنها تولد یحیی شگفت انگیز بود، مرگ او هم از پاره ای جهات عجیب بود، غالب مورخان مسلمان، و همچنین منابع معروف مسیحی جریان این شهادت را چنین نقل کرده اند (هر چند اندک تفاوتی در خصوصیات آن در میان آنها دیده می شود).

یحیی قربانی روابط نامشروع یکی از طاغوتهای زمان خود با یکی از محارم خویش شد به این ترتیب که (هرودیس) پادشاه هوسباز فلسطین، عاشق (هیرودیا) دختر برادر خود شد، و زیبائی وی دل او را در گرو عشقی آتشین قرار داده، لذا تصمیم به ازدواج با او گرفت!.

این خبر به پیامبر بزرگ خدا (ﷺ) یحیی رسید، او صریحا اعلام کرد که این ازدواج نامشروع است و مخالف دستورات تورات می باشد و من به مبارزه با چنین کاری قیام خواهم کرد.

سر و صدای این مساله در تمام شهر پیچید و به گوش آن دختر (هیروдіا) رسید، او که یحیی را بزرگترین مانع راه خویش می دید تصمیم گرفت در یک فرصت مناسب از وی انتقام گیرد و این مانع را از سر راه هوسهای خویش بردارد.

ارتباط خود را با عمویش بیشتر کرد و زیبایی خود را دامی برای او قرار داد و آنچنان در وی نفوذ کرد که روزی (هیرودیس) به او گفت: هر آرزویی داری از من بخواه که منظورت مسلما انجام خواهد یافت.

(هیروдіا) گفت: من هیچ چیز جز سر یحیی را نمی خواهم! زیرا او نام من و تو را بر سر زبانها انداخته، و همه مردم به عیبجوئی ما نشستند، اگر می خواهی دل من آرام شود و خاطر من شاد گردد باید این عمل را انجام دهی!

(هیرودیس) که دیوانه وار به آن زن عشق می ورزید بی توجه به عاقبت این کار تسلیم شد و چیزی نگذشت که سر یحیی را نزد آن زن بدکار حاضر ساختند اما عواقب دردناک این عمل، سرانجام دامن او را گرفت. در احادیث اسلامی می خوانیم که سالار شهیدان امام حسین (علیه السلام) می فرمود: (از پستیهای دنیا اینکه سر یحیی بن زکریا را به عنوان هدیه برای زن بدکاره ای از زنان بنی اسرائیل بردند).

یعنی شرائط من و یحیی از این نظر نیز مشابه است چرا که یکی از هدفهای قیام من مبارزه با اعمال ننگین طاغوت زمانم یزید است.

آیه (16) تا (21) و ترجمه

(واذکرفی الکتب مریم إذ انتبذت من أهلها مکانا شرقیا) (16)
(فاتخذت من دونهم حجابا فأرسلنا إلیها روحنا فتمثل لها بشرا
سویا) (17) (قالت إنی أعود بالرحمن منك إن كنت تقیا) (18) (قال إنا
رسول ربك لا هب لك غلما زکیا) (19) (قالت إنی یكون لی غلم ولم یمسسنی
بشر ولم أك بغیا) (20) (قال كذلك قال ربك هو علی هین ولنجعله آیه للناس و
رحمة منا وکان أمرا مقضیا) (21)

ترجمه:

16 - در این کتاب (آسمانی قرآن) از مریم یاد آر، آن هنگام که از خانواده
اش جدا شد و در ناحیه شرقی قرار گرفت.

17 - و حجابی میان خود و آنها افکند (تا خلوتگاهش از هر نظر برای
عبادت آماده باشد) در این هنگام ما روح خود را به سوی او
فرستادیم و او در شکل انسانی بی عیب و نقص بر مریم ظاهر شد.

18 - او (سخت ترسید و) گفت من به خدای رحمن از تو پناه می
برم اگر پرهیزگار هستی.

19 - گفت من فرستاده پروردگار توام (آمده ام) تا پسر پاکیزه ای به تو
ببخشم!

20 - گفت چگونه ممکن است فرزندی برای من باشد در حالی که
تاکنون انسانی با من تماس نداشته، و زن آلوده ای هم نبوده ام؟!

21 - گفت مطلب همین است که پروردگارت فرموده، این
کار بر من سهل و آسان است، ما می خواهیم او را نشانه ای برای مردم

قرار دهیم و رحمتی از سوی ما باشد، و این امری است پایان یافته (و جای گفتگو ندارد).

تفسیر:

سرآغاز تولد مسیح (ﷺ):

بعد از بیان سرگذشت یحیی (ﷺ) رشته سخن را به داستان تولد عیسی (ﷺ) و سرگذشت مادرش مریم می کشاند، چرا که پیوند بسیار نزدیکی در میان این دو ماجرا است.

اگر تولد یحیی از پدری پیر و فرتوت و مادری نازا عجیب بود، تولد عیسی از مادر بدون پدر عجیبتر است.

اگر رسیدن به مقام عقل و نبوت در کودکی، شگفت انگیز است، سخن گفتن در گهواره آنهم از کتاب و نبوت، شگفت انگیزتر است.

و به هر حال هر دو آیتی است از قدرت خداوند بزرگ، یکی از دیگری بزرگتر، و اتفاقاً هر دو مربوط به کسانی است که با هم قرابت بسیار نزدیک از جهت نسب داشتند چرا که مادر یحیی خواهر مادر مریم بود، و هر دو زنانی نازا و عقیم بودند و در آرزوی فرزندی صالح به سر می بردند.

نخستین آیه مورد بحث می گوید، در کتاب آسمانی قرآن از مریم سخن بگو آنگاه که از خانواده خود، جدا شده و در یک منطقه شرقی قرار گرفت (و اذکر فی الکتاب مریم اذ انتبذت من اهلها مکان شرقیا).

او در حقیقت می خواست مکانی خالی و فارغ از هر گونه دغدغه پیدا کند که به راز و نیاز با خدای خود پردازد و چیزی او را از یاد محبوب

غافل نکند به همین جهت طرف شرق بیت المقدس (آن معبد بزرگ) را که شاید محلی آرامتر و یا از نظر تابش آفتاب پاکتر و مناسبتر بود برگزید.

کلمه (انتبذت) از ماده (نبذ) به گفته (راغب) به معنی دور انداختن اشیاء غیر قابل ملاحظه است، و این تعبیر در آیه فوق شاید اشاره به آن باشد که مریم به صورت متواضعانه و گمنام و خالی از هر گونه کاری که جلب توجه کند، از جمع، کناره گیری کرد، و آن مکان از خانه خدا را برای عبادت انتخاب نمود.

در این هنگام، مریم (حجابی میان خود و دیگران افکند) تا خلوتگاه او از هر نظر کامل شود (فاتخذت من دونهم حجاباً).

در این جمله، تصریح نشده است که این حجاب برای چه منظور بوده، آیا برای آن بوده که آزادتر و خالی از دغدغه و اشتغال حواس بتواند به عبادت پروردگار و راز و نیاز با او پردازد یا برای این بوده است که می خواسته شستشو و غسل کند؟ آیه از این نظر ساکت است.

به هر حال (در این هنگام ما روح خود (یکی از فرشتگان بزرگ) را به سوی او فرستادیم و او در شکل انسان کامل بی عیب و نقص و خوش قیافه ای بر مریم ظاهر شد) (فارسلنا اليها روحنا فتمثل لها بشرا سويا).

پیدا است که در این موقع چه حالتی به مریم دست می دهد، مریمی که همواره پاکدامن زیسته، در دامن پاکان پرورش یافته، و در میان جمعیت مردم ضرب المثل عفت و تقوا است، از دیدن چنین منظره ای که مرد بیگانه زیبایی به خلوتگاه او راه یافته چه ترس و وحشتی به او دست می دهد؟ لذا بلافاصله (صدا زد: من به خدای رحمان از تو پناه می برم اگر پرهیزکار هستی) (قالت اني اعوذ بالرحمن منك ان كنت تقيا)

و این نخستین لرزه ای بود که سراسر وجود مریم را فرا گرفت. بردن نام خدای رحمان، و توصیف او به رحمت عامه اش از یکسو، و تشویق او به تقوی و پرهیزکاری از سوی دیگر، همه برای آن بود که اگر آن شخص ناشناس قصد سوئی دارد او را کنترل کند، و از همه بالاتر پناه بردن به خدا، خدائی که در سخت ترین حالات تکیه گاه انسان است و هیچ قدرتی در مقابل قدرت او عرض اندام نمی کند مشکلات را حل خواهد کرد. مریم با گفتن این سخن در انتظار عکس العمل آن مرد ناشناس بود، انتظاری آمی خته با وحشت و نگرانی بسیار، اما این حالت دیری نپائید ناشناس زبان به سخن گشود و ماموریت و رسالت عظیم خویش را چنین بیان کرد و گفت من فرستاده پروردگار توام! (قال انما انا رسول ربك).

این جمله همچون آبی که بر آتش بریزد، به قلب پاک مریم آرامش بخشید. ولی این آرامش نیز چندان طولانی نشد، چرا که بلافاصله افزود من آمده ام تا پسر پاکیزه ای از نظر خلق و خوی و جسم و جان به تو ببخشم! (لاهب لك غلاما زكيا).

از شنیدن این سخن لرزش شدیدی وجود مریم را فرا گرفت و بار دیگر او در نگرانی عمیقی فرو رفت و (گفت: چگونه ممکن است من صاحب پسری شوم، در حالی که تاکنون انسانی با من تماس نداشته و هرگز زن آلوده ای نبوده ام؟! (قالت انی یکون لی غلام ولم یمسنی بشر ولم اک بغیا).

او در این حال تنها به اسباب عادی می اندیشید و فکر می کرد برای اینکه زنی صاحب فرزند شود دو راه بیشتر ندارد، یا ازدواج و انتخاب همسر و یا آلودگی و انحراف، من که خود را بهتر از هر کس می شناسم نه

تاکنون همسری انتخاب کرده ام و نه هرگز زن منحرفی بوده ام، تاکنون هرگز شنیده نشده است کسی بدون این دو صاحب فرزندی شود!.

اما به زودی طوفان این نگرانی مجدد با شنیدن سخن دیگری از پیک پروردگار فرو نشست او با صراحت به مریم گفت: (مطلب همین است که پروردگارت فرموده، این کار بر من سهل و آسان است) (قال كذلك قال ربك هو علی هین).

تو که خوب از قدرت من آگاهی، تو که میوه های بهشتی را در فصلی که در دنیا شبیه آن وجود نداشت در کنار محراب عبادت خویش دیده ای، تو که آوای فرشتگان را که شهادت به پاکیت می دادند شنیده ای، تو که میدانی جدت آدم از خاک آفریده شد، این چه تعجب است که از این خبر داری؟! سپس افزود: (ما می خواهیم او را آیه و اعجازی برای مردم قرار دهیم) (ولنجعله آیه للناس).

(و ما می خواهیم او را رحمتی از سوی خود برای بندگان بنمائیم) (ورحمة منا).

و به هر حال (این امری است پایان یافته) و جای گفتگو ندارد (وكان امرا مقضيا).

نکته ها:

1 - منظور از روح خدا چیست؟ - تقریباً همه مفسران معروف، روح را در اینجا به جبرئیل فرشته بزرگ خدا تفسیر کرده اند، و تعبیر (روح) از او به خاطر آنست که روحانی است و هم وجودی است حیاتبخش، چرا که حامل رسالت الهی به پیامبران است که احیاء کننده

همه انسانهای لایق می باشد و اضافه روح در اینجا به خدا دلیل بر عظمت و شرافت این روح است، که یکی از اقسام اضافه، اضافه تشریفیه است.

ضمنا از این آیه استفاده می شود که نزول جبرئیل مخصوص پیامبران نبوده البته به عنوان وحی و آوردن شریعت و کتب آسمانی منحصر بر آنها نازل می شده ولی برای رساندن پیامهای دیگر (مانند پیام فوق به مریم) مانعی ندارد که با غیر پیامبران نیز روبرو شود.

2 - (تمثل) چیست؟ - (تمثل) در اصل از ماده (مثول) بمعنی ایستادن در برابر شخص یا چیزی است، و (ممثل) به چیزی می گویند که به صورت دیگری نمایان گردد، بنابراین تمثل لها بشرا سویا مفهومش این است که آن فرشته الهی به صورت انسانی درآمد.

بدون شک معنی این سخن آن نیست که جبرئیل، صورتاً و سیرتاً تبدیل به یک انسان شد، چرا که چنین انقلاب و تحولی ممکن نیست بلکه منظور این است که او به صورت انسان درآمد هر چند سیرت او همان فرشته بود، ولی مریم در ابتدای امر که خبر نداشت چنین تصور می کرد که در برابر او انسانی است سیره و صورتاً.

در روایات اسلامی و تواریخ (تمثل) به معنی وسیع کلمه، بسیار دیده می شود.

از جمله اینکه: ابلیس در آن روز که مشرکان در دار الندوه جمع شده بودند و برای نابودی پیامبر (ﷺ) توطئه می چیدند، او در لباس پیرمردی خیر اندیش و خیرخواه ظاهر شد و به اغوا کردن سران قریش پرداخت.

و یا دنیا و باطن آن به صورت زن زیبای دلربائی در برابر علی
(علیه السلام) آشکار گشت و قدرت نفوذ در وی را نیافت که
داستانش مفصل و معروف است.

و نیز در روایات می خوانیم مال و فرزند و عمل انسان به هنگام مرگ در
چهره ای مختلف و خاص در برابر او مجسم می شوند.

و یا اعمال انسان در قبر و روز قیامت تجسم می یابد و
هر کدام در شکل خاصی ظاهر می گردد (تمثل) در تمام این موارد،
مفهومش این است که چیزی یا شخصی صورتاً به شکل دیگری در
می آید نه اینکه ماهیت و باطن آن تغییر یافته باشد.

آیه (22) تا (26) و ترجمه

(فحملته فانتبذت به مكانا قصيا) (22) (فأجأها المخاض إلى جذع النخلة قالت يلىتنى مت قبل هذا و كنت نسيا منسيا) (23) (فنادتها من تحتها ألا تحزنى قد جعل ربك تحتك سريا) (24) (وهزى إليك بجذع النخلة تسقط عليك رطبا جنيا) (25) (فكلى واشربى وقرى عينا فإما ترين من البشر أحدا فقولى إني نذرت للرحمن صوما فلن أكلم اليوم إنسيا) (26)

ترجمه:

- 22 - سرانجام (مریم) باردار شد و او را به نقطه دوردستی برد.
- 23 - درد وضع حمل او را به کنار تنه درخت خرمائی کشاند، (آنقدر ناراحت شد که) گفت ای کاش پیش از این مرده بودم و به کلی فراموش
- 24 - ناگهان از طرف پائین پایش او را صدا زد که غمگین مباش
- پروردگارت زیر پای تو چشمه آب (گوارائی) قرار داده است.
- 25 - و تکانی به این درخت نخل بده تا رطب تازه بر تو فرو ریزد.
- 26 - از (این غذای لذیذ) بخور، و از (آن آب گوارا) بنوش، و چشمت را (به این مولود جدید) روشن دار، و هر گاه کسی از انسانها را دیدی با اشاره بگو: من برای خدای رحمان روزه گرفته ام و با احدی امروز سخن نمی گویم (این نوزاد خودش از تو دفاع خواهد کرد).

تفسیر:

مریم در کشاکش سختترین طوفانهای زندگی
(سرانجام مریم باردار شد) و آن فرزند موعود در رحم او جای گرفت
(فحملته).

در اینکه چگونه این فرزند به وجود آمد آیا جبرئیل در پیراهن او دمید یا در دهان او، در قرآن سخنی از آن به میان نیامده است چرا که نیازی به آن نبوده، هر چند کلمات مفسرین در این باره مختلف است. به هر حال (این امر سبب شد که او از بیت المقدس به مکان دور دستی برود) (فانتبذت به مکانا قصیا).

او در این حالت در میان یک بیم و امید، یک حالت نگرانی تواءم با سرور به سر می برد، گاهی به این می اندیشید که این حمل سرانجام فاش خواهد شد، گیرم چند روز یا چند ماهی از آنها که مرا می شناسند دور بمانم و در این نقطه به صورت ناشناس زندگی کنم آخر چه خواهد شد؟! چه کسی از من قبول می کند زنی بدون داشتن همسر باردار شود مگر اینکه آلوده دامان باشد، من با این اتهام چه کنم؟ و راستی برای دختری که سالها سنبل پاکی و عفت و تقوا و پرهیزگاری، و نمونه ای در عبادت و بندگی خدا بوده، زاهدان و عابدان بنی اسرائیل به کفالت او از طفولیت افتخار می کردند و زیر نظر پیامبر بزرگی پرورش یافته، و خلاصه سجایای اخلاقی و آوازه قداست او همه جا پیچیده است، بسیار دردناک است که یک روز احساس کند همه این سرمایه معنویش به خطر افتاده است، و در گرداب اتهامی قرار گرفته که بدترین اتهامات محسوب می شود، و این سومین لرزه ای بود که بر پیکر او افتاد.

اما از سوی دیگر، احساس می کرد که این فرزند پیامبر موعود الهی است یک تحفه بزرگ آسمانی می باشد، خداوندی که مرا به چنین فرزندی بشارت داده و با چنین کیفیت معجز آسائی او را آفریده چگونه تنهیم خواهد

گذاشت؟ آیا ممکن است در برابر چنین اتهامی از من دفاع نکند؟ من که لطف او را همیشه آزموده ام، و دست رحمتش بر سر خود دیده ام.

در اینکه دوران حمل مریم چه اندازه بود، در میان مفسران گفتگو است هر چند در قرآن به صورت سربسته بیان شده است، بعضی آن را یک ساعت و بعضی 9 ساعت و بعضی شش ماه و بعضی هفت ماه و بعضی هشت ماه و بعضی 9 ماه مانند سایر زنان دانسته اند، ولی این موضوع تاثیر چندانی در هدف این داستان ندارد. و روایات در این زمینه نیز مختلف است.

در اینکه این مکان (قصی) (دوردست) کجا بوده بسیاری معتقدند شهر (ناصره) بوده است و شاید در آن شهر نیز پیوسته در خانه می ماند و کمتر قدم بیرون می گذاشت.

هر چه بود دوران حمل پایان گرفت، و لحظات طوفانی زندگی مریم شروع شد، درد سخت زائیدن به او دست داد آنچنان که او را از آبادی به بیابان کشاند بیابانی خالی از انسانها، و خشک و بی آب و بی پناه!

گرچه در این حالت زنان به آشنایان و دوستان خود پناه می برند تا برای تولد فرزند به آنها کمک کنند، ولی چون وضع مریم یک وضع استثنائی بود و هرگز نمی خواست کسی وضع حمل او را ببیند، با آغاز درد زائیدن، راه بیابان را پیش گرفت.

قرآن در این زمینه می گوید: (درد وضع حمل، او را به کنار درخت خرمائی کشاند) (فاجائها المخاض الى جذع النخلة).

تعبیر به جذع النخلة با توجه به اینکه (جذع) به معنی تنه درخت است نشان می دهد که تنها بدنه ای از آن درخت باقی مانده بود یعنی درختی خشکیده بود.

در این حالت، طوفانی از غم و اندوه، سراسر وجود پاک مریم را فرا گرفت احساس کرد لحظه ای را که از آن می ترسید فرا رسیده است، لحظه ای که هر چه پنهان است در آن آشکار می شود و رگبار تیرهای تهمت مردم بی ایمان متوجه او خواهد شد.

به قدری این طوفان سخت بود و این بار بر دوشش سنگینی می کرد که بی اختیار (گفت: ای کاش پیش از این مرده بودم و به کلی فراموش می شدم)!

(قالت یا لیتنی مت قبل هذا و کنت نسیا منسیا).

بدیهی است تنها ترس تهمت‌های آینده نبود که قلب مریم را می فشرد، هر چند مشغله فکری مریم بیش از همه همین موضوع بود، ولی مشکلات و مصائب دیگر مانند وضع حمل بدون قابله و دوست و یاور، در بیابانی تنهای تنها، نبودن محلی برای استراحت، آبی برای نوشیدن و غذا برای خوردن، وسیله برای نگاهداری مولود جدید، اینها اموری بود که سخت او را تکان می داد.

و آنها که می گویند چگونه مریم با ایمان و دارای شناخت توحیدی که آن همه لطف و احسان الهی را دیده بود چنین جمله ای را بر زبان راند که (ای کاش مرده بودم و فراموش شده بودم) هرگز ترسیمی از حال مریم در آن ساعت در ذهن خود نکرده اند، و اگر خود به جزء کوچکی از این مشکلات گرفتار شوند چنان دست پاچه می شوند که خود را نیز فراموش خواهند کرد.

اما این حالت زیاد به طول نیانجامید و همان نقطه روشن امید که همواره در اعماق قلبش وجود داشت درخشیدن گرفت، (ناگهان صدائی به

گوشش رسید که از طرف پائین پا بلند است و آشکار می گوید غمگین
مباش درست بنگر پروردگارت از پائین پای تو چشمه آب گوارائی را
جاری ساخته است) (**فنادیها من تحتها ان لا تحزنی قد جعل ربك
تحتك سريا**).

و نظری به بالای سرت بیفکن بنگر چگونه ساقه
خشکیده به درخت نخل باروری تبدیل شده که میوه ها، شاخه
هایش را زینت بخشیده اند (تکانی به این درخت نخل بده تا رطب تازه بر تو
فرو ریزد) (**وهزی الیک بجذع النخلة تساقط عليك رطباً جنياً**).
(از این غذای لذیذ و نیرو بخش بخور، و از آن آب گوارا بنوش) (**فکلی و
اشربی**).

(و چشمت را به این مولود جدید روشن دار) (**وقری عیناً**).
(و اگر از آینده نگرانی آسوده خاطر باش، هر گاه بشری دیدی و از تو در
این زمینه توضیح خواست با اشاره بگو من برای خدای رحمان روزه گرفته ام
روزه سکوت و به همین دلیل امروز با احدی سخن نمی گویم) (**فاما
ترین من البشر احدا فقولی انی نذرت للرحمن صوما فلن اکلم الیوم انسیا**).
خلاصه نیازی به این نیست که تو از خود دفاع کنی، آن کس که این مولود را
به تو داده وظیفه دفاع را هم نیز به خود او سپرده است.

بنابراین از هر نظر آسوده خاطر باش و غم و اندوه به خاطرت راه نیابد.
این حوادث پی در پی که همچون جرقه های روشنی در یک فضای فوق
العاده تاریک و ظلمانی درخشیدن گرفت، سراسر قلب او را روشن کرد و
حالت آرامش گوارائی به او دست داد.

نکته ها:

1 - مریم در لابلای مشکلات ورزیده شد - حوادثی که در این مدت کوتاه بر مریم گذشت و صحنه های اعجاب انگیزی که از لطف خدا برای او پیش آمد مسلماً او را برای پرورش یک پیامبر اولوا العزم آماده می ساخت تا بتواند وظیفه مادری خود را در انجام این امر خطیر به خوبی اداء کند.

مسیر حوادث او را تا آخرین مرحله مشکلات پیش برد آنچنان که میان خود و پایان زندگی یک گام بیشتر نمی دید، اما ناگهان ورق بر می گشت، همه چیز به کمک او می شتافتند، و در محیطی آرام و مطمئن از هر نظر گام می نهاد. جمله (هزی الیک بجذع النخلة) که به مریم دستور می دهد درخت خرما را تکان دهد تا از میوه آن بهره گیرد این درس آموزنده را به او و به همه انسانها داد که حتی در سخت ترین لحظات زندگی دست از تلاش و کوشش نباید برداشت.

این سخن پاسخی است به آنها که فکر می کنند چه نیازی داشت که مریم با اینکه تازه وضع حمل کرده بود برخیزد و درخت خرما را بتکاند؟ آیا بهتر نبود خدائی که به فرمان او چشمه آب گوارا در نزدیکی مریم جوشیدن گرفت و نیز به فرمان او درخت خشکیده بارور شد نسیمی بفرستد تا شاخه درخت را تکان دهد و خرما را در اطراف مریم بریزد؟ چه شد آنگاه که مریم سالم بود میوه بهشتی در کنار محرابش حاضر می شد اما الان که در این طوفان شدید گرفتار است خود باید میوه بچیند؟! آری این دستور الهی به مریم نشان می دهد تا حرکتی از ما نباشد برکتی نخواهد بود، و به تعبیر دیگر هر کس هنگام بروز مشکلات باید حداکثر کوشش خود را به کار گیرد و ماوراء آنها که از قدرت او بیرون است از خدا بخواهد و به گفته شاعر.

برخیز و فشان درخت خرما تا سیر شوی رسی ببارش

کان مریم تا درخت نفشاند خرما نفتاد در کنارش

2 - چرا مریم تقاضای مرگ از خدا کرد - بدون شک تقاضای مرگ از خدا کار درستی نیست، ولی گاه در زندگی انسان حوادث سختی روی می دهد که طعم حیات کاملاً تلخ و ناگوار می شود مخصوصاً در آنجا که انسان هدفهای مقدس و یا شرف و حیثیت خود را در خطر می بیند و توانایی دفاع در برابر آن ندارد در اینگونه موارد گاهی برای رهایی از شکنجه های روحی تقاضای مرگ می کند.

مریم نیز چون در لحظات نخستین در فکرش این تصور پدید آمد که تمام آبرو و حیثیت او در برابر مردم بیخرد با تولد این فرزند بخطر خواهد افتاد، اینجا بود که آرزوی مرگ و فراموش شدن کرد، و این خود دلیل بر آن است که او عفت و پاکدامنی را حتی از جانش بیشتر دوست می داشت و برای آبروی خود ارزشی بیش از حیات خود قائل بود، اما اینگونه افکار که شاید در لحظات بسیار کوتاهی صورت گرفت دیری نپائید و با دیدن دو اعجاز الهی (جوشیدن چشمه آب و بارور شدن درخت خشکیده

خرما) تمام این افکار از روحش به کنار رفت و نور اطمینان و آرامش تمام قلبش را فرا گرفت.

3 - پاسخ به یک سؤال - بعضی میپرسند اگر معجزه مخصوص انبیاء و امامان است پس ظهور اینگونه معجزات برای مریم چگونه بود؟ بعضی از مفسران برای حل این مشکل آنرا جزء معجزات عیسی گرفته اند که مقدمه تحقق یافت، و از آن تعبیر به (ارهاص) می کنند.

(ارهاص به معنی معجزه مقدماتی است).

ولی هیچ نیازی به اینگونه پاسخها نیست، چرا که ظهور خارق عادات برای غیر پیامبران و امامان هیچگونه مانعی ندارد این همان چیزی است که نامش را (کرامت) می گذاریم. معجزه آن است که تواءم با (تحدی) (دعوت به مبارزه) و تواءم با دعوی نبوت و یا امامت بوده باشد).

1 - روزه سکوت

ظاهر آیات فوق نشان می دهد که مریم به خاطر مصلحتی مامور به سکوت بود و بفرمان خدا از سخن گفتن در این مدت خاص خودداری می کرد تا نوزادش عیسی، لب به سخن بگشاید و از پاکی او دفاع کند که این از هر جهت مؤثرتر و گیراتر بود.

اما از تعبیر آیه چنین بر می آید که نذر سکوت برای آن قوم و جمعیت، کار شناخته شده ای بود، به همین دلیل این کار را بر او ایراد نگرفتند.

ولی این نوع روزه در شرع اسلام، مشروع نیست.

از امام علی بن الحسین (علیه السلام) در حدیثی چنین نقل شده: صوم السکوت حرام: (روزه سکوت حرام است) و این به خاطر تفاوت شرائط در آن زمان با زمان ظهور اسلام است.

ولی البته یکی از آداب صوم کامل در اسلام آنست که انسان به هنگام روزه گرفتن زبان خود را از آلودگی به گناه و مکروهات حفظ کند، و همچنین چشم خود را از هر گونه آلودگی برگیرد، چنانکه در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم ان الصوم لیس من الطعام و الشراب وحده، ان مریم قالت انی نذرت للرحمن صوما، ای صمتا، فاحفظوا السنتکم و غضوا

ابصارکم و لا تحاسدوا و لا تنازعوا: (روزه تنها از خوردنی و نوشیدنی نیست، مریم گفت: من برای خداوند رحمان روزه ای نذر کرده ام یعنی سکوت را، بنابراین (هنگامی که روزه هستید) زبان خود را حفظ کنید، دیدگان خود را از آنچه گناه است بربندید، نسبت به یکدیگر حسد نداشته باشید، و نزاع نکنید).

5 - یک غذای نیرو بخش - از اینکه در آیات بالا صریحا آمده است که خداوند غذای مریم را به هنگام تولد نوزاد رطب قرار داد، مفسران چنین استفاده کرده اند که یکی از بهترین غذاها برای زنان بعد از وضع حمل، رطب (خرمای تازه) می باشد.

در احادیث اسلامی نیز صریحا به این مطلب اشاره شده است:
از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم که از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل می فرماید: لیکن اول ما تاكل النفساء الرطب، فان الله عز و جل قال لمریم (علیه السلام):

و هزی الیک بجزع النخلة تساقط علیک رطباً جنیا: باید اولین چیزی که زن پس از وضع حمل می خورد رطب باشد زیرا خداوند بزرگ به مریم (علیه السلام) فرمود: درخت خرما را تکان ده تا رطب تازه بر تو فرو ریزد).

از ذیل همین حدیث استفاده می شود که خوردن این غذا نه تنها برای مادر مؤثر است بلکه در شیر او نیز اثر خواهد گذاشت.

حتی از پاره ای از روایات استفاده می شود که بهترین غذای زن باردار و داروی او رطب است (ما تاكل الحامل من شیء و لا تتداوی به افضل من الرطب).

ولی مسلماً اعتدال در همه چیز و حتی در این موضوع باید رعایت شود چنانکه از بعضی از روایات که در همین مورد وارد شده استفاده می شود. و نیز استفاده می شود اگر رطب پیدا نشود از خرما می توان استفاده کرد.

دانشمندان غذاشناس می گویند: قند فراوانی که در خرما وجود دارد از سالمترین قندها است که حتی در بسیاری از موارد، مبتلایان به بیماری قند نیز می توانند از آن استفاده کنند.

همین دانشمندان می گویند: در خرما 13 ماده حیاتی و پنج نوع ویتامین را کشف کرده اند که مجموع آنها خرما را به صورت یک منبع غذائی غنی در آورده است.

و این را می دانیم که زنان در چنین حالی نیاز شدیدی به غذای نیروبخش و پر ویتامین دارند.

با پیشرفت دانش پزشکی اهمیت داروئی خرما نیز به ثبوت رسیده است، در خرما (کلسیوم) وجود دارد که عامل اصلی استحکام استخوانها است، و نیز (فسفر) وجود دارد که از عناصر اصلی تشکیل دهنده مغز و مانع ضعف اعصاب و خستگی است، و نیز (پتاسیوم) موجود است که فقدان آن را در بدن علت حقیقی زخم معده می دانند

آیه (27) تا (33) و ترجمه

(فأنت به قومها تحمله قالوا يمریم لقد جئت شیا فریا) (27) (یا خت هرون ما کان أبوک امراء سوء و ما کانت أُمک بغیا) (28) (فأشارت إليه قالوا کیف نکلّم من کان فی المهد صبیا) (29) (قال إني عبد الله أتئنی الکتب و جعلنی نبیا) (30) (و جعلنی مبارکا أين ما کنت و أوصنی بالصلوة و الزکوة ما دمت حیا) (31) (وبرا بولدتی و لم یجعلنی جبارا شقیا) (32) (و السلام علی یوم ولدت و یوم أموت و یوم أبعث حیا) (33)

ترجمه:

27 - (مریم) او را در آغوش گرفته به سوی قومش آمد، گفتند: ای مریم! کار بسیار عجیب و بدی انجام دادی!

28 - ای خواهر هارون! نه پدر تو مرد بدی بود، و نه مادرت زن بدکاره ای!

29 - (مریم) اشاره به او کرد، گفتند ما چگونه با کودکی که در

گاهواره است سخن بگوئیم؟!

30 - (ناگهان عیسی زبان به سخن گشود) گفت من بنده خدایم به من

کتاب (آسمانی) داده و مرا پیامبر قرار داده است.

31 - و مرا وجودی پر برکت قرار داده در هر کجا باشم، و مرا توصیه به

نماز و زکات مادام که زنده ام کرده است.

32 - و مرا نسبت به مادرم نیکوکار قرار داده، و جبار و شقی قرار نداده

است.

33 - و سلام (خدا) بر من آن روز که متولد شدم و آنروز که می

میرم و آنروز که زنده برانگیخته می شوم.

تفسیر:

مسیح در گاهواره سخن می گوید:

(سرانجام مریم در حالی که کودکش را در آغوش داشت از بیابان به آبادی بازگشت و به سراغ بستگان و اقوام خود آمد) (فاتت به قومها تحمله).

هنگامی که آنها کودکی نوزاد را در آغوش او دیدند، دهانشان از تعجب باز ماند، آنها که سابقه پاکدامنی مریم را داشتند و آوازه تقوا و کرامت او را شنیده بودند سخت نگران شدند، تا آنجا که بعضی به شک و تردید افتادند، و بعضی دیگر هم که در قضاوت و داوری، عجول بودند زبان به ملامت و سرزنش او گشودند، و گفتند: حیف از آن سابقه درخشان، با این آلودگی! و صد حیف از آن دودمان پاکی که این گونه بدنام شد.

(گفتند: ای مریم! تو مسلماً کار بسیار عجیب و بدی انجام دادی!) (قالوا یا مریم لقد جئت شیئاً فریاً).

بعضی به او رو کردند و گفتند ای خواهر هارون! پدر تو آدم بدی نبود، مادرت نیز هرگز آلودگی نداشت (یا اخت هارون ما کان ابوک امرء سوء و ما کانت امک بغیا).

با وجود چنین پدر و مادر پاکی این چه وضعی است که در تو می بینیم؟ چه بدی در طریقه پدر و روش مادر دیدی که از آن روی برگرداندی؟!

اینکه آنها به مریم گفتند: (ای خواهر هارون) موجب تفسیرهای مختلفی در میان مفسران شده است، اما آنچه صحیحتر به نظر می رسد این است که هارون مرد پاک و صالحی بود، آنچنان که در میان بنی اسرائیل ضرب المثل شده بود، هر کس را می خواستند به پاکی معرفی کنند

می گفتند: او برادر یا خواهر هارون است - مرحوم طبرسی در مجمع البیان این معنی را در حدیث کوتاهی از پیامبر (ﷺ) نقل کرده است.

در حدیث دیگری که در کتاب (سعد السعد) آمده چنین می خوانیم: پیامبر (ﷺ) (مغیره) را به نجران (برای دعوت مسیحیان به اسلام) فرستاد، جمعی از مسیحیان به عنوان (خرده گیری بر قرآن) گفتند مگر شما در کتاب خود نمی خوانید (یا اخت هارون) در حالی که می دانیم اگر منظور هارون برادر موسی است میان مریم و هارون فاصله زیادی بود؟

مغیره چون نتوانست پاسخی بدهد مطلب را از پیامبر (ﷺ) سؤال کرد، پیامبر (ﷺ) فرمود: چرا در پاسخ آنها نگفتی که در میان بنی اسرائیل معمول بوده که افراد نیک را به پیامبران و صالحان نسبت می دادند. در این هنگام، مریم به فرمان خدا سکوت کرد، تنها کاری که انجام داد این بود که اشاره به نوزادش عیسی کرد (فاشارت الیه).

اما این کار بیشتر تعجب آنها را برانگیخت و شاید جمعی آن را حمل بر سخریه کردند و خشناک شدند گفتند: مریم با چنین کاری که انجام داده ای قوم خود را مسخره نیز می کنی.

به هر حال به (او گفتند ما چگونه با کودکی که در گاهواره است سخن بگوئیم؟! (قالوا کیف نکلم من کان فی المهد صبیاً).

مفسران در مورد کلمه (کان) که دلالت بر ماضی دارد.

در اینجا گفتگو بسیار کرده اند ولی ظاهر این است این کلمه در اینجا اشاره به ثبوت و لزوم وصف موجود است، و به تعبیر روشن تر آنها به مریم گفتند: ما چگونه با بچه ای که در گهواره بوده و هست سخن بگوئیم.

شاهد این معنی آیات دیگر قرآن است مانند: (کنتم خیر امة اخرجت للناس): (شما بهترین امتی بودید که به سود جامعه انسانی به وجود آمدید) (سوره آل عمران - 110).

مسلم جمله (کنتم) (بودید) در اینجا به معنی ماضی نیست بلکه بیان استمرار و ثبوت این صفات برای جامعه اسلامی است.

و نیز در باره (مهد) (گهواره) بحث کرده اند که عیسی هنوز به گهواره نرسیده بود بلکه ظاهر آیات این است به محض ورود مریم در میان جمعیت، در حالی که عیسی در آغوشش بود، این سخن در میان او و مردم رد و بدل شد. ولی با توجه به معنی کلمه (مهد) در لغت عرب، پاسخ این سؤال روشن می شود.

واژه مهد - چنانکه راغب در مفردات می گوید - به معنی جایگاهی است که برای کودک آماده می کنند، خواه گهواره باشد یا دامن مادر و یا بستر، و مهد و مهادر هر دو در لغت به معنی المكان الممهد الموطأ: (محل آماده شده و گسترده) (برای استراحت و خواب) آمده است.

به هر حال، جمعیت از شنیدن این گفتار مریم نگران و حتی شاید عصبانی شدند آنچنان که طبق بعضی از روایات به یکدیگر گفتند: مسخره و استهزاء او،

از انحرافش از جاده عفت، بر ما سختتر و سنگینتر است!.

ولی این حالت چندان به طول نیانجامید چرا که آن کودک نوزاد زبان به سخن گشود و (گفت: من بنده خدایم) (قال انی عبد الله).
(او کتاب آسمانی به من مرحمت کرده) (آتانی الكتاب).
(و مرا پیامبر قرار داده است) (وجعلنی نبیا).

(و خداوند مرا وجودی پر برکت (وجودی مفید از هر نظر برای بندگان در هر جا باشم قرار داده است) (و جعلنی مبارکاً اینما کنت).

(و مرا تا زنده‌ام توصیه به نماز و زکات کرده است) (و اوصانی بالصلاة و الزكاة ما دمت حیا).

و نیز (مرا نیکوکار و قدردان و خیرخواه، نسبت به مادرم قرار داده است) (و برا بوالدتی).

(و مرا جبار و شقی قرار نداده است) (و لم يجعلنی جباراً شقیاً).

(جبار) به کسی می‌گویند که برای خود هر گونه حقوق بر مردم قائل است، ولی هیچ حقی برای کسی نسبت به خود قائل نیست!

و نیز (جبار) به کسی می‌گویند که از روی خشم و غضب، افراد را می‌زند و نابود می‌کند و پیرو فرمان عقل نیست، و یا می‌خواهد نقص و کمبود خود را با ادعای عظمت و تکبر، برطرف سازد که همه اینها صفات بارز طاغوتیان مستکبران در هر زمان است.

(شقی) به کسی گفته می‌شود که اسباب گرفتاری و بلا و مجازات برای خود فراهم می‌سازد، و بعضی آن را به کسی که قبول نصیحت نمی‌کند تفسیر کرده‌اند، و پیدا است که این دو معنی از هم جدا نیست. در روایتی می‌خوانیم که حضرت عیسی (علیه السلام) می‌گوید: (قلب من نرم است و من خود را نزد خود کوچک می‌دانم) (اشاره به اینکه نقطه مقابل جبار و شقی این دو وصف است).

و سرانجام این نوزاد (حضرت مسیح) می گوید: (سلام و درود خدا بر من باد آن روز که متولد شدم، و آن روز که می میرم، و آن روز که زنده برانگیخته می شوم) (و السلام علی یوم ولدت یوم اموت و یوم ابعث حیا). همانگونه که در شرح آیات مربوط به یحیی (علیه السلام) گفتیم، این سه روز در زندگی انسان، سه روز سرنوشت ساز و خطرناک است که سلامت در آنها جز به لطف خدا میسر نمی شود و لذا هم در مورد یحیی (علیه السلام) این جمله آمده، و هم در مورد حضرت مسیح (علیه السلام)، با این تفاوت که در مورد اول خداوند این سخن را می گوید و در مورد دوم مسیح (علیه السلام) این تقاضا را دارد.

نکته ها:

1 - روشنترین تصویر از تولد عیسی (علیه السلام) - فصاحت و بلاغت قرآن را مخصوصا در اینگونه مسائل مهم می توان درک کرد که چگونه مساله مهمی را که با آنهمه خرافات آمیخته شده در عباراتی کوتاه، عمیق، زنده، پرمحتوا، و کاملا گویا، مطرح می کند، بطوری که هر گونه خرافه ای را از آن جدا و طرد می نماید.

جالب اینکه در آیات فوق، هفت صفت از صفات برجسته و دو برنامه و یک دعا ذکر شده است.

هفت صفت عبارتند از: بنده خدا بودن که ذکر آن در آغاز همه اوصاف، اشاره ای است به اینکه بزرگترین مقام آدمی همان مقام عبودیت است، و به دنبال آن صاحب کتاب آسمانی بودن و سپس مقام نبوت (البته می دانیم همیشه مقام نبوت توأم با داشتن کتاب آسمانی نیست).

سپس به دنبال مقام عبودیت و رهبری، مبارک بودن
یعنی مفید به حال جامعه بودن مطرح شده است.

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: معنی مبارک، (نفاع) است
(یعنی بسیار پر منفعت).

و بعد از آن، نیکوکاری نسبت به مادر مطرح شده و سرانجام، جبار و شقی
نبودن و بجای آن متواضع، حقشناس، و سعادت‌مند بودن است.

از میان تمام برنامه ها روی توصیه پروردگار به نماز و زکات تکیه می
کند و این بخاطر اهمیت فوق العاده این دو برنامه است که این دو رمز ارتباط
با خالق و خلق است و از یک نظر می توان همه برنامه های مذهبی را در
آن خلاصه کرد چرا که بخشی از آنها پیوند انسان را با خلق و بخشی با خالق
مشخص می کند.

و اما دعائی که به خود می کند و تقاضائی که در آغاز عمرش از
خدا دارد این است که خدایا این سه روز را بر من سلامت دار، روز تولد، روز
مرگ و روزی که در رستاخیز زنده می شوم، و به من در این سه مرحله حساس
امنیت مرحمت فرما!.

2 - مقام مادر - گر چه حضرت مسیح (علیه السلام) به فرمان نافذ پروردگار
از مادر بدون پدر تولد یافت ولی همین اندازه که در آیه فوق از زبان او می
خوانیم که در مقام بر شمردن افتخارات خود نیکوکاری نسبت
به مادر را ذکر می کند دلیل روشنی بر اهمیت مقام مادر است،
ضمناً نشان می دهد که این کودک نوزاد که طبق یک اعجاز به سخن در آمد از
این واقعیت آگاه بود که او یک فرزند نمونه در میان انسانها است که تنها از مادر
بدون دخالت پدر تولد یافته است.

به هر حال گرچه در جهان امروز در باره مقام مادر سخن بسیار گفته می شود و حتی روزی را بنام (روز مادر) اختصاص داده اند، اما متأسفانه وضع تمدن ماشینی چنان است که رابطه پدران و مادران را از فرزندان خیلی زود قطع می کند آنچنان که کمتر روابط عاطفی بعد از بزرگ شدن در میان آنها دیده می شود.

در اسلام روایات شگفت انگیزی در این زمینه داریم که اهمیت فوق العاده مقام مادر را به مسلمانان توصیه می کند، تا در عمل، نه تنها در سخن، در این باره بکوشند در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: مردی نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمد و عرض کرد: یا رسول الله من ابر؟ قال امک، قال ثم من؟ قال امک! قال ثم من قال امک! قال ثم من قال اباک! (ای پیامبر به چه کسی نیکوئی کنم؟ فرمود: به مادرت، عرض کرد بعد از او به چه کسی؟ فرمود: به مادرت، بار سوم عرض کرد بعد از او به چه کسی؟ فرمود: به مادرت، در چهارمین بار که این سؤال را تکرار کرد، فرمود: به پدرت.

در حدیث دیگری می خوانیم: جوانی نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) برای شرکت

در جهاد (آنجا که جهاد واجب عینی نبود) آمد، پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: الک والدة قال نعم قال فالزمها فان الجنة تحت قدمها: (آیا مادری داری عرض کرد آری، فرمود: در خدمت مادر باش که بهشت زیر پای مادران است.)

بدون شک اگر زحمات فراوانی را که مادر از هنگام حمل تا وضع حمل و دوران شیرخواری و تا زمان بزرگ شدن او تحمل می کند، رنجها و تعبها و بیداریها و بیماریها و پرستاریها را که او با آغوش باز

در راه فرزند خود پذیرا می گردد در نظر بگیریم، خواهیم دید که هر قدر انسان در این راه بکوشد باز هم در برابر حقوق مادر بدهکار است.

جالب اینکه در حدیثی می خوانیم: ام سلمه خدمت پیامبر (ﷺ) رسید و عرض کرد: همه افتخارات نصیب مردان شده، زنان بیچاره چه سهمی از این افتخارات دارند: پیامبر (ﷺ) فرمود: بلی اذا حملت المرأة کانت بمنزلة الصائم القائم المجاهد بنفسه و ماله فی سبیل الله فاذا وضعت کان لها من الاجر ما لا یدری احد ما هو لعظمة، فاذا ارضعت کان لها بكل مصة کعدل عتق محرر من ولد اسماعیل، فاذا فرغت من رضاعه ضرب ملک کریم علی جنبها و قال استانفی العمل فقد غفر لک! آری (زنان هم افتخارات فراوانی دارند) هنگامی که زن باردار می شود در تمام طول مدت حمل به منزله روزهدار و شب زنده دار و مجاهد در راه خدا با جان و مال است، و هنگامی که وضع حمل می کند آنقدر خدا به او پاداش می دهد که هیچکس حد آن را از عظمت نمی داند، و هنگامی که فرزندش را شیر می دهد در برابر هر مکیدنی از سوی کودک خداوند پاداش آزاد کردن برده ای از فرزندان اسماعیل را به او می دهد، و هنگامی که دوران شیرخوارگی کودک تمام شد یکی از فرشتگان بزرگوار خداوند بر پهلوی او می زند و می گوید: برنامه اعمال خود را از نو آغاز کن چرا که خداوند همه گناهان تو را بخشیده! (گوئی نامه عملت از نو آغاز می شود).

در جلد دوازدهم تفسیر نمونه ذیل آیه 23 سوره اسراء بحثهای دیگری در این زمینه داشتیم.

3 - بکر زائی - از جمله سوءالاتی که آیات فوق بر می انگیزد این است آیا از نظر علمی امکان تولد فرزند بدون پدر وجود دارد؟ آیا مساله تولد عیسی (علیه السلام) تنها از مادر مخالف تحقیقات دانشمندان در این زمینه نیست؟ بدون شک این مساله از طریق اعجاز صورت گرفته، ولی علم امروز نیز امکان چنین امری را نفی نکرده بلکه تصریح به ممکن بودن آن نموده است.

مخصوصاً موضوع بکرزائی در میان بسیاری از حیوانات دیده شده و با توجه به اینکه مساله انعقاد نطفه اختصاصی به انسانها ندارد امکان این امر را به طور عموم اثبات می کند.

(دکتر الکسیس کارل) فیزیولوژیست و زیست شناس معروف فرانسوی در کتاب انسان موجود ناشناخته (چنین می نویسد: (هنگامی که به میزان سهمی که هر یک از پدر و مادر در تولید مثل دارند فکر می کنیم باید آزمایشهای (لوب) و (باتایون) را به خاطر بیاوریم که از یک تخمک بارور نشده قورباغه بدون دخالت (اسپرما توزوئید) بوسیله تکنیکهای خاصی قورباغه جدیدی می توان به وجود آورد.

به این ترتیب که ممکن است یک عامل شیمیائی یا فیزیکی را جانشین (سلول نر) کرد ولی در هر حال همیشه وجود یک عامل ماده ضروری است).

بنابراین آنچه از نظر علمی برای تولد فرزند قطعیت دارد وجود نطفه مادر (اوول) می باشد و گرنه در مورد نطفه نر (اسپرما توزوئید) عامل دیگری می تواند جانشین آن گردد، به همین دلیل مساله بکرزائی واقعی است که در جهان امروز مورد قبول پزشکان قرار گرفته.

هر چند بسیار نادر اتفاق می افتد.

از این گذشته این مساله در برابر قوانین آفرینش و قدرت خداوند آنگونه است که قرآن می گوید: (ان مثل عیسی عند الله کمثل آدم خلقه من تراب ثم قال له کن فیکون): (مثل عیسی در نزد خدا همچون آدم است که او را از خاک آفرید سپس به او فرمان داد موجود شو او هم موجود (کاملی) شد) (آل عمران - 59).

یعنی این خارق عادت از آن خارق عادت مهمتر نیست.

4 - چگونه نوزاد سخن می گوید ناگفته پیدا است که طبق روال عادی هیچ نوزادی در ساعات یا روزهای نخستین تولد سخن نمی گوید، سخن گفتن نیاز به نمو کافی مغز و سپس ورزیدگی عضلات زبان و حنجره و هماهنگی دستگاه های مختلف بدن با یکدیگر دارد، و این امور عاداتاً باید ماهها بگذرد تا تدریجاً در کودکان فراهم گردد.

ولی هیچ دلیل علمی هم بر محال بودن این امر نداریم تنها این یک خارق عادت است و همه معجزات چنین هستند یعنی همه خارق عادتند نه محال عقلی، شرح این موضوع را در بحث معجزات پیامبران آورده ایم.

آیه (34) و (35) و ترجمه

(ذلك عيسى ابن مريم قول الحق الذي فيه يمترون) (34) (ما كان لله أن يتخذ من ولد سبحانه إذا قضى أمرا فإنما يقول له كن فيكون) (35)

ترجمه:

- 34 - اینست عیسی بن مریم، گفتار حقّی که در آن تردید می کنند.
35 - هرگز برای خدا شایسته نبود فرزندی انتخاب کند، منزّه است او، هر گاه چیزی را فرمان دهد می گوید: موجود باش! آن هم موجود می شود.

تفسیر:

مگر فرزند برای خدا ممکن است؟!
بعد از آنکه قرآن مجید در آیات گذشته ترسیم بسیار زنده و روشنی از ماجرای تولد حضرت مسیح (علیه السلام) کرد به نفی خرافات و سخنان شرک آمیزی که در باره عیسی گفته اند پرداخته چنین می گوید: (این است عیسی بن مریم (ذلك عيسى بن مريم)).

مخصوصا در این عبارت روی فرزند مریم بودن او تاکید می کند تا مقدمه ای باشد برای نفی فرزندی خدا.

و بعد اضافه می نماید: (این قول حقّی است که آنها در آن شک و تردید کرده اند) و هر یک در جاده ای انحرافی گام نهاده (قول الحق الذي فيه يمترون).

این عبارت در حقیقت تأکیدی است بر صحت تمام مطالب گذشته در مورد حضرت مسیح (علیه السلام) و اینکه کمترین خلافتی در آن وجود ندارد.

اما اینکه قرآن می گوید: آنها در این زمینه در شک و تردید هستند، گویا اشاره به دوستان و دشمنان مسیح (ﷺ) یا به تعبیر دیگر مسیحیان و یهودیان است، از یکسو گروهی گمراه در پاکی مادر او شک و تردید کردند، و از سوی دیگر گروهی در اینکه او یک انسان باشد اظهار شک نمودند، حتی همین گروه نیز به شعبه های مختلف تقسیم شدند بعضی او را صریحا فرزند خدا دانستند (فرزند روحانی و جسمانی، حقیقی نه مجازی!!) و به دنبال آن مساله تثلیث و خدایان سه گانه را به وجود آوردند.

بعضی مساله تثلیث را از نظر عقل نامفهوم خواندند و معتقد شدند که باید تعبدا آن را پذیرفت و بعضی برای توجیه منطقی آن به سخنان بیاساسی دست زدند، خلاصه همه آنها چون ندیدند حقیقت - یا چون نخواستند حقیقت - ره افسانه زدند! در آیه بعد با صراحت می گوید: هرگز برای خدا شایسته نبود فرزندی انتخاب کند او منزله و پاک از چنین چیزی است) (ما کان لله ان یتخذ من ولد سبحانه) .

بلکه او هر گاه چیزی را اراده کند و فرمان دهد به آن می گوید: موجود باش آن نیز موجود می شود) (اذا قضی امرنا فانما یقول له کن فیکون) .

اشاره به اینکه: دارا بودن فرزند - آنچنان که مسیحیان در مورد خدا می پندارند - با قداست مقام پروردگار سازگار نیست، از یکسو لازمه آن جسم بودن و از سوی دیگر محدودیت، و از سوی سوم نیاز، و خلاصه خدا را از مقام قدسش زیر چتر قوانین عالم ماده کشیدن و او را در سرحد یک موجود ضعیف و محدود مادی قرار دادن است.

خداوندی که آنقدر قدرت و توانائی دارد که اگر اراده کند هزاران عالم همانند این عالم پهناوری که در آن وجود داریم با یک فرمان و اشاره اش تحقق خواهد یافت، آیا این شرک و انحراف از اصول توحید و خداشناسی نیست که ما او را همانند یک انسان دارای فرزند بدانیم آن هم فرزندی که در رتبه پدر است و همطراز او!

تعبیر کن فیکون که در هشت مورد از آیات قرآن آمده است ترسیم بسیار زندهای از وسعت قدرت خدا و تسلط و حاکمیت او در امر خلقت است، تعبیری از فرمان کن کوتاهتر تصور نمی شود و نتیجهای از فیکون وسیعتر و جامعتر به نظر نمی رسد، مخصوصا با توجه به فاء تفریع که فوریت را در اینجا می رساند، حتی فاء تفریع در اینجا به تعبیر فلاسفه دلیل بر تاخر زمانی نیست، بلکه همان تاخر رتبی یعنی ترتب معلول بر علت را بیان می کند (دقت کنید).

نفی فرزند یعنی نفی هر گونه نیاز از خدا.

اصولا چرا موجودات زنده نیاز به فرزند دارند؟ جز این است که عمرشان محدود است و برای آنکه نسل آنها منقرض نشود و حیات نوعی آنها ادامه یابد باید فرزندی از آنها متولد گردد؟

و از نظر اجتماعی، نیاز کارهای دستجمعی به نیروی انسانی بیشتر سبب می شود که انسان علاقه به فرزند داشته باشد.

به علاوه نیازهای عاطفی و روانی و از بین بردن، وحشت تنهائی او را به این کار دعوت می نماید.

ولی آیا در مورد خداوندی که ازلی و ابدی است و قدرتش بینهایت است و مساله نیاز عاطفی و غیر آن در ذات پاکش اصلا راه ندارد این امور تصور می شوند؟

آیا جز این است کسانی که برای خدا فرزندى قائل شدند او را با مقیاس وجود خود سنجیده اند و در او همان دیده اند که در خود دیده اند در حالی که هیچ چیز ما همانند خدا نیست (لیس کمثله شیء).

یک نکته مهم تاریخی پیرامون نخستین هجرت

نخستین هجرتی که در اسلام واقع شد هجرت گروه قابل ملاحظه ای از مسلمانان اعم از زن و مرد به سرزمین حبشه بود آنها برای رهایی از چنگال مشرکان قریش و تشکل و آمادگی هر چه بیشتر برای برنامه های آینده اسلامی مکه را به قصد حبشه ترک گفتند، و همانگونه که پیشبینی می کردند در آنجا توانستند در آرامش زندگی کنند و به برنامه های اسلامی و خودسازی بپردازند.

این خبر به گوش سران قریش در مکه رسید، آنها این مساله را زنگ خطری برای خود دانستند و احساس کردند که حبشه پناهگاهی خواهد بود برای مسلمانان و شاید پس از قوت و قدرت به مکه باز گردند و مشکلات عظیمی برای آنها فراهم سازند.

پس از مشورت قرارشان بر این شد که دو نفر از مردان فعال قریش را انتخاب کرده به سوی نجاشی بفرستند، تا خطرات وجود مسلمانان را در آنجا برای نجاشی تشریح کنند، و آنها را از این سرزمین مطمئن و آرام بیرون نمایند.

(عمرو بن عاص) و (عبد الله ابن ابی ربیعہ) را با هدایای فراوانی برای نجاشی و فرماندهان بزرگ لشکر او به آنجا گسیل داشتند. (ام سلمه) همسر پیامبر (ﷺ) می گوید: هنگامی که ما وارد سرزمین حبشه شدیم با حسن رفتار نجاشی روبرو گشتیم، هیچ محدودیت مذهبی نداشتیم، کسی ما را آزار نمی کرد اما قریش پس از آگاهی از این مساله و فرستادن دو نفر با هدایای فراوان به آنها دستور داده بودند که پیش از ملاقات با شخص نجاشی با فرماندهان بزرگ ملاقات کرده و هدایای آنها را به آنها بدهند، سپس هدایای نجاشی را به او تقدیم دارند و تقاضا کنند که مسلمین را بی آنکه سخنی با آنها گفته شود به آنان تسلیم کنند! آنها این برنامه را با دقت اجراء کردند و به فرماندهان نجاشی قبلاً چنین گفتند: گروهی از جوانان ابله به سرزمین شما پناهنده شدند اینها از دین و آئین خود فاصله گرفته و در دین شما هم وارد نشده اند دین تازه‌ای بدعت گزارده اند که برای ما و شما ناشناخته است. اشراف قریش ما را به حضور شما فرستاده اند تا شر آنها را از این کشور کوتاه کنیم و به سوی قوم خودشان باز گردانیم. آنها از فرماندهان قول گرفتند که هر گاه نجاشی با آنها مشورت کند آنها این نظریه را تایید کنند و بگویند قوم آنها از وضع آنها آگاهترند. سپس آنها به حضور نجاشی بار یافتند و کلمات فریبنده خود را گفتند. این برنامه به خوبی پیش میرفت و این سخنان فریبنده با آن هدایای فراوان سبب شد که اطرافیان نجاشی نیز آنها را تصدیق کردند. ناگهان ورق برگشت نجاشی سخت خشمگین شد و گفت: به خدا سوگند من چنین کاری را نخواهم کرد، اینها جمعیتی هستند که به من پناهنده شده اند و

کشور مرا بر کشورهای دیگر به خاطر امنیتش ترجیح داده اند، تا از آنها دعوت نکنم و تحقیق ننمایم هرگز به این پیشنهاد شما عمل نخواهم کرد.

اگر واقعا همانگونه است که اینها می گویند آنها را به این دو می سپارم و اخراجشان می کنم و گرنه در پناه محبت من باید به خوبی زندگی کنند.

(ام سلمه) می گوید: نجاشی به سراغ مسلمانان فرستاد، آنها با یکدیگر مشورت کردند که چه بگویند؟ تصمیمشان بر این شد، واقعیت امر را بگویند و دستورات پیامبر (ﷺ) و برنامه اسلام را شرح دهند، هر آنچه باداباد!.

آنروز که برای این دعوت تعیین شده بود روز عجیبی بود بزرگان و علمای مسیحی در حالی که کتب مقدس را در دست داشتند به این مجلس دعوت شده بودند.

(نجاشی) رو به مسلمانان کرد، پرسید: این چه دینی است که شما از قوم خود جدا شده‌اید و در آئین ما نیز داخل نشده‌اید؟

(جعفر بن ابی طالب) زبان به سخن گشود و گفت: ای ملک! ما جمعی بودیم در جاهلیت و بیخبری به سر می بردیم بتها را می پرستیدیم، از گوشت مردار می خوردیم، کارهای زشت و ننگین انجام می دادیم، با خویشاوندان خود بدی می کردیم و با همسایگان بدرفتاری، زورمندان ضعیفان را می خوردند، خلاصه بدبختی ما فراوان بود، تا اینکه خداوند پیامبری از میان ما برانگیخت که نسب او را به خوبی می شناختیم، و به صدق و امانت و پاکی او ایمان داشتیم، او ما را دعوت به خداوند یگانه کرد، و دستور داد که پرستش سنگ و چوب را که

نیاکان ما داشتند کنار بگذاریم، او ما را به راستگوئی، ادای امانت، صله رحم، نیکی به همسایگان، تشویق کرد و از محرمات،

خونریزی و اعمال زشت و ننگین، شهادت باطل و خوردن مال یتیم و نسبت ناپاکی به زنان پاک دادن نهی فرمود.

و نیز فرمان داد خدای یگانه را بپرستیم چیزی را شریک او قرار ندهیم، نماز و روزه را بجا بیاوریم و زکات را بپردازیم..

. ما به او ایمان آوردیم و دستوراتش را مو به مو اجراء کردیم، اما قوم ما به ما تعدی کردند، ما را اذیت و آزار نمودند و اصرار داشتند از آئین توحید به شرک باز گردیم، و به همان آلودگیهای سابق تن در دهیم.

هنگامی که ما را از هر سو تحت فشار قرار دادند به کشور شما آمدیم و دوست داشتیم همسایه تو باشیم، به این امید که هیچکس در اینجا به ما ستم نخواهد کرد!.

نجاشی سخت در فکر فرو رفت رو به جعفر کرد و گفت: آیا چیزی از کتاب آسمانی این مرد به خاطر داری: جعفر گفت: آری، نجاشی گفت برای من بخوان! جعفر که از هوش و ذکاوت و ایمان فوق العادهای بهرهمند بود مناسبترین فراز قرآن را که همین آیات آغاز سوره مریم باشد انتخاب کرد و برای نجاشی و همه حاضران که پیرو آئین مسیح بودند تلاوت کرد (کهیحص ذکر رحمة ربک عبده زکریا..

(و اذکر فی الکتاب مریم اذ انتبذت من اهلها مکانا شرقیا..).

هنگامی که جعفر این آیات را با لحن گیرا و از روی صفای دل قرائت کرد چنان در روح نجاشی و علمای بزرگ مسیحی اثر گذاشت که بیاختیار قطره های اشک از چشمانشان سرازیر و به روی گونه هایشان فرو غلطید.

(نجاشی) رو به آنها کرد و گفت: به خدا سوگند آنچه عیسی مسیح آورده با این آیات همه از یک منبع نور سرچشمه گرفته است، بروید و راحت و آسوده زندگی کنید به خدا سوگند هرگز شما را به دست این دو نفر نخواهم سپرد.

بعدا فرستادگان قریش تلاشهای دیگری برای بدبین ساختن نجاشی نسبت به مسلمانان کردند اما در روح بیدار او مؤثر نیفتاد، مایوس و نومید از آنجا باز گشتند.

هدایایشان را به آنها برگرداند و عذرشان را خواست.

آیه (36) تا (40) و ترجمه

(وإن الله ربى وربكم فاعبدوه هذا صراط مستقيم) (36) (فاختلف الا
حزاب من بينهم فويل للذين كفروا من مشهد يوم عظيم) (37) (أسمع بهم
وابعصريوم يأتوننا لكن الظلمون اليوم فى ضلل مبين) (38) (و
أنذرهم يوم الحسرة إذ قضى الأمر وهم فى غفلة وهم لا يؤمنون) (39) (إنا نحن
نرث الارض ومن عليها وإلينا يرجعون) (40)

ترجمه:

36 - و خداوند پروردگار من و شماست، او را پرستش کنید اینست راه
راست.

37 - ولی (بعد از او) گروهها از میان پیروان او اختلاف
کردند، وای به حال کافران از مشاهده روز بزرگ (رستاخیز).

38 - چه گوشهای شنوا و چه چشمهای بینائی (در آنروز) که نزد ما می
آیند پیدا میکنند؟ ولی این ستمگران امروز در گمراهی آشکارند.

39 - آنها را از روز حسرت (روز رستاخیز که برای همه مایه تاسف
است) بترسان، روزی که همه چیز پایان مییابد در حالی که آنها در غفلتند و
ایمان نمی آورند.

40 - ما زمین و تمام کسانی را که بر آن هستند به ارث میبریم و همگی
به سوی ما باز میگردند.

تفسیر:

رستاخیز روز حسرت تاسف

آخرین سخن عیسی بعد از معرفی خویش با صفاتی که گفته شد این است که بر مساله توحید مخصوصا در زمینه عبادت تاکید کرده، می گوید: (خداوند پروردگار من و شما است، او را پرستش کنید این است راه راست) (وان الله ربی وربکم فاعبدوه هذا صراط مستقیم).

و به این ترتیب مسیح (علیه السلام) از آغاز حیات خود با هر گونه شرک و پرستش خدایان دوگانه و چند گانه مبارزه کرد، و همه جا تاکید بر توحید داشت، بنابراین آنچه به عنوان تثلیث (خدایان سه گانه) در میان مسیحیان امروز دیده می شود بطور قطع بدعتی است که بعد از عیسی گذاشته شده و ما شرح آن را در ذیل آیات 171 سوره نساء بیان کردیم.

گر چه بعضی از مفسران احتمال داده اند که این جمله از زبان پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) بوده باشد به این معنی که خداوند در این آیه به او فرمان می دهد که مردم را دعوت به توحید در عبادت کن و آن را به عنوان صراط مستقیم معرفی نما.

ولی آیات دیگر قرآن گواه بر این است که این جمله گفتار حضرت مسیح (علیه السلام) و دنباله سخنان گذشته است، در سوره زخرف آیه 63 تا 64 میخوانیم (ولما جاء عیسی بالبینات قال قد جئکم بالحکمة ولایین لکم بعض الذی تختلفون فیه فاتقوا الله واطیعون ان الله هوربی وربکم فاعبدوه هذا صراط مستقیم): (هنگامی که عیسی دلائل روشن برای آنها آورد گفت: من دانش و حکمت برای شما آوردهام، آمدهام تا پاره ای از امور را که در آن اختلاف دارید روشن سازم، از خدا بترسید و مرا اطاعت کنید، خداوند پروردگار من و شما است او را پرستش کنید، این است راه راست).

در اینجا تقریباً عین همان جمله را میبینیم که از زبان عیسی نقل شده است (مانند همین مضمون در سوره آل عمران آیه 50 و 51 نیز آمده است).

ولی با این همه تأکیدی که مسیح (ﷺ) در زمینه توحید و پرستش خداوند یگانه داشت بعد از او گروهها از میان پیروانش راه های مختلفی را پیش گرفتند (و عقائد گوناگونی مخصوصاً در باره مسیح ابراز داشتند) (فاختلف الاحزاب من بینهم).

وای به حال آنها که راه کفر و شرک را پیش گرفتند، از مشاهده روز عظیم رستاخیز (فویل للذین كفروا من مشهد يوم عظیم).

تاریخ مسیحیت نیز به خوبی گواهی می دهد که آنها تا چه اندازه بعد از حضرت مسیح (ﷺ) در باره او و مساله توحید اختلاف کردند این اختلافات به اندازه های بالا گرفت که (قسطنطین) امپراطور روم مجمعی از اسقفها (دانشمندان بزرگ مسیحی) تشکیل داد که یکی از سه مجمع معروف تاریخی آنها است، اعضای این مجمع به دو هزار و یکصد و هفتاد عضو رسید که همه از بزرگان آنها بودند، هنگامی که بحث در باره عیسی مطرح شد علمای حاضر نظرات کاملاً مختلفی درباره او اظهار داشتند و هر گروهی عقیده ای داشت.

بعضی گفتند: او خدا است که به زمین نازل شده است! عده ای را زنده کرده و عده ای را می رانده سپس به آسمان صعود کرده است!

بعضی دیگر گفتند او فرزند خدا است!

و بعضی دیگر گفتند: او یکی از اقانیم ثلاثه (سه ذات مقدس) است، اب و ابن و روح القدس (خدای پدر، خدای پسر و روح القدس)!

و بعضی دیگر گفتند: او سومین آن سه نفر است: خداوند معبود است، او هم معبود، و مادرش هم معبود!.

سرانجام بعضی گفتند او بنده خدا است و فرستاده او.

و فرقه های دیگر هر کدام سخنی گفتند بطوری که اتفاق نظر بر هیچیک از این عقائد حاصل نشد، بزرگترین رقم طرفداران یک عقیده 308 نفر بود که امپراطور آن را به عنوان یک اکثریت نسبی پذیرفت و به عنوان عقیده رسمی از آن دفاع کرد و بقیه را کنار گذاشت، اما عقیده توحید که متأسفانه طرفداران کمتری داشت در اقلیت قرار گرفت.

و از آنجا که انحراف از اصل توحید، بزرگترین انحراف مسیحیان محسوب می شود در ذیل آیه فوق دیدیم که چگونه خداوند آنها را تهدید می کند که در روز عظیم رستاخیز در آن محضر عام و در برابر دادگاه عدالت پروردگار سرنوشت شوم و دردناکی خواهند داشت.

آیه بعد وضع آنها را در صحنه رستاخیز بیان می کند و می گوید: آنها در آنروز که نزد ما می آیند چه گوشه های شنوا و چه چشمهائی بینا پیدا میکنند؟ ولی این ستمگران امروز که در دنیا هستند در گمراهی آشکارند (اسمع بهم و ابصر یوم یاتوننا لکن الظالمون الیوم فی ضلال مبین).

روشن است که در نشاء آخرت پرده ها از برابر چشمها کنار می رود، و گوشها شنوا می شود، چرا که آثار حق در آنجا به مراتب از عالم دنیا آشکارتر است، اصولاً مشاهده آن دادگاه و آثار اعمال، خواب غفلت را از چشم و گوش انسان میبرد، و حتی کوردلان آگاه و دانا میشوند، ولی چه سود که این بیداری و آگاهی به حال آنها مفید نیست.

بعضی از مفسران کلمه (اليوم) در جمله (لكن الظالمون اليوم في ضلال مبين) را به معنی روز قیامت گرفته اند که مفهوم آیه این می شود: در آنجا بینا و شنوا خواهند شد اما این بینائی و شنوائی در آنروز سودی به حالشان نخواهد داشت و در ضلال مبین خواهند بود.

ولی تفسیر اول صحیحتر به نظر میرسد.

بار دیگر روی سرنوشت افراد بیایمان و ستمگر در آن روز تکیه کرده میفرماید: این کوردلان را که در غفلتند و ایمان نمی آورند از روز حسرت (روز رستاخیز) که همه چیز پایان میگیرد و راه جبران و بازگشت نیست بترسان (وانذرهم يوم الحسرة اذ قضی الامر وهم في غفلة وهم لا یؤمنون).

میدانیم روز قیامت نامهای مختلفی در قرآن مجید دارد از جمله (يوم الحسرة) هم نیکوکاران تاسف میخورند ایکاش بیشتر عمل نیک انجام داده بودند و هم بدکاران چرا که پردهها کنار می رود و حقائق اعمال و نتایج آن بر همه کس آشکار می شود.

جمله (اذ قضی الامر) را بعضی مربوط به پایان گرفتن برنامه های حساب و جزا و تکلیف در روز رستاخیز دانسته اند، و بعضی آن را اشاره به فناء دنیا میدانند، طبق این تفسیر معنی آیه چنین می شود آنها را از روز حسرت بترسان آن هنگامی که دنیا در حال غفلت و عدم ایمان آنها پایان میگیرد، (ولی تفسیر اول صحیحتر به نظر میرسد، به خصوص اینکه در روایتی از امام صادق (ع) در تفسیر جمله اذ قضی الامر چنین نقل شده: ای قضی علی اهل الجنة بالخلود فیها، و قضی علی اهل النار

بالخلود فيها: یعنی خداوند فرمان خلود را در باره اهل بهشت و اهل دوزخ صادر می کند).

آخرین آیه مورد بحث به همه ظالمان و ستمگران هشدار می دهد که این اموال که در اختیار خود آنها است، جاودانی نیست همانگونه که حیات خود آنها هم جاودانی نمی باشد، بلکه وارث نهائی همه اینها خدا است، میفرماید: ما زمین و تمام کسانی را که بر آن هستند به ارث میبریم و همگی سرانجام به سوی ما باز میگردند (انا نحن نرث الارض و من علیها و الینا یرجعون).

در حقیقت این آیه هموزن آیه 16 سوره مؤ من است که می گوید: (لمن الملك اليوم لله الواحد القهار): امروز (روز رستاخیز) مالکیت و حکومت از آن کیست؟ از آن خداوند یگانه پیروز است.

اگر کسی به این واقعیت، مؤ من و معتقد باشد، چرا برای اموال و سایر مواهب مادی که چند روزی به امانت نزد ما سپرده شده و به سرعت از دست ما بیرون می رود، تعدی و ظلم و ستم و پایمال کردن حقیقت یا حقوق اشخاص را روا دارد؟

آیه (41) تا (45) و ترجمه

(واذكر في الكتب إبراهيم إنه كان صديقاً نبياً) (41) (إذ قال لا بيه يا بت لم تعبد ما لا يسمع ولا يبصر ولا يغني عنك شياً) (42) (يأبت إني قد جأني من العلم ما لم يأ تك فاتبعني أهدك صراطاً سوياً) (43) (يا بت لا تعبد الشيطان إن الشيطان كان للرحمن عصياً) (44) (يأبت إني أخاف أن يمسك عذاب من الرحمن فتكون للشيطان ولياً) (45)

ترجمه:

- 41 - در این کتاب از ابراهیم یاد کن که او بسیار راستگو و پیامبر خدا بود.
- 42 - هنگامی که به پدرش گفت ای پدر! چرا چیزی را پرستش میکنی که نمی شنود و نمی بیند و هیچ مشکلی را از تو حل نمی کند؟! 43 - ای پدر! علم و دانشی نصیب من شده است که نصیب تو نشده، بنابراین از من پیروی کن تا تو را به راه راست هدا
- 44 - ای پدر! شیطان را پرستش مکن که شیطان نسبت به خداوند رحمن عصیانگر بود.
- 45 - ای پدر! من از این میترسم که عذابی از ناحیه خداوند رحمن به تو رسد در نتیجه از دوستان شیطان باشی!

تفسیر:

منطق گیرا و کوبنده ابراهیم (علیه السلام)

سرگذشت مسیح (علیه السلام) از نظر تولد تواءم با بخشی از زندگی مادرش مریم به پایان رسید، و به دنبال آن آیات مورد بحث و آیات آینده از قسمتی از زندگانی قهرمان توحید ابراهیم خلیل پرده بر میدارد و تاکید می کند

که دعوت این پیامبر بزرگ - همانند همه رهبران الهی - از نقطه توحید آغاز شده است.

در نخستین آیه می گوید: در این کتاب (قرآن) از ابراهیم یاد کن (و اذکر فی الكتاب ابراهیم).

چرا که او مردی بسیار راستگو و تصدیق کننده تعلیمات و فرمانهای الهی و نیز پیامبر خدا بود (انه کان صدیقا نبیا).

کلمه (صدیق) صیغه مبالغه از صدق و به معنی کسی است که بسیار راستگو است، بعضی گفته اند به معنی کسی است که هرگز دروغ نمی گوید، و یا بالاتر از آن توانائی بر دروغ گفتن ندارد، چون در تمام عمر عادت به راستگوئی کرده است، و نیز بعضی آن را به معنی کسی میدانند که عملش تصدیق کننده سخن و اعتقاد او است.

ولی روشن است که همه این معانی تقریباً به یک معنی باز می گردد.

به هر حال این صفت به قدری اهمیت دارد که در آیه فوق حتی قبل از صفت نبوت بیان شده، گوئی زمینساز شایستگی برای پذیرش نبوت است، و از این گذشته بارزترین صفتی که در پیامبران و حاملان وحی الهی لازم است همین معنی میباشد که آنها فرمان پروردگار را بیکم و کاست به بندگان خدا برسانند.

سپس به شرح گفتگوی او با پدرش آزر میپردازد (پدر در اینجا اشاره به عمو است و کلمه (اب) همانگونه که سابقاً نیز گفته ایم در لغت عرب گاهی به معنی پدر و گاه به معنی عمو آمده است) و چنین می گوید: در آن هنگام که به پدرش گفت: ای پدر چرا چیزی را پرستش میکنی که نمی

شنود و نمی بیند و نمی تواند هیچ مشکلی را از تو حل کند (اذ قال لایبیه یا ابت لم تعبد ما لا یسمع ولا یبصر ولا یغنی عنک شیئا).

این بیان کوتاه و کوبنده یکی از بهترین دلائل نفی شرک و بتپرستی است چرا که یکی از انگیزه های انسان در مورد شناخت پروردگار انگیزه سود و زیان است که علمای عقائد از آن تعبیر به مساله دفع ضرر محتمل کرده اند. او می گوید: چرا تو به سراغ معبودی میروی که نه تنها مشکلی از کار تو نمی گشاید بلکه اصلا قدرت شنوایی و بینائی ندارد.

و به تعبیر دیگر: عبادت برای کسی باید کرد که قدرت بر حل مشکلات دارد، و از آن گذشته عبادت کننده خود و نیازهایش را درک می کند، شنوا و بینا است، اما این بتها فاقد همه اینها هستند.

در حقیقت ابراهیم در اینجا دعوتش را از پدرش شروع می کند به این دلیل که نفوذ در نزدیکان لازمتر است همانگونه که پیامبر اسلام (ﷺ) نخست مامور شد که اقوام نزدیک خود را به اسلام دعوت کند همانگونه که در آیه 214 سوره شعراء میخوانیم (وانذر عشیرتک الاقرین).

پس از آن، ابراهیم با منطق روشنی، او را دعوت می کند که در این امر از وی تبعیت کند می گوید: ای پدر! علم و دانشی نصیب من شده که نصیب تو نشده، به این دلیل از من پیروی کن و سخن مرا بشنو (یا ابت انی قد جائنی من العلم ما لم یاتک فاتبعنی).

از من پیروی کن تا تو را به راه راست هدایت کنم (اهدک صراطا سويا). من از طریق وحی الهی آگاهی فراوانی پیدا کرده ام و با اطمینان میتوانم بگویم که راه خطا نخواهم پیمود و تو را به راه خطا هرگز دعوت نمی

کنم، من خواهان خوشبختی و سعادت توام از من بپذیر تا رستگار شوی، و با طی این صراط مستقیم به منزل مقصود برسی.

سپس این جنبه اثباتی را با جنبه نفی و آثاری که بر مخالفت این دعوت مترتب می شود توأم کرده می گوید: پدرم! شیطان را پرستش مکن، چرا که شیطان همیشه نسبت به خداوند رحمان، عصیانگر بوده است (یا ابت لا تعبد الشیطان ان الشیطان کان للرحمن عصیا).

البته پیدا است که منظور از عبادت در اینجا عبادت به معنی سجده کردن و نماز و روزه برای شیطان بجا آوردن نیست، بلکه به معنی اطاعت و پیروی فرمان است که این خود یکنوع از عبادت محسوب می شود.

معنی عبادت و پرستش آنقدر وسیع است که حتی گوش دادن به سخن کسی به قصد عمل کردن به آن را نیز شامل می گردد و نیز قانون کسی را به رسمیت شناختن یکنوع عبادت و پرستش او محسوب می شود.

از پیامبر (ﷺ) چنین نقل شده: من اصغی الی ناطق فقد عبده، فان کان الناطق عن الله عز و جل فقد عبد الله و ان کان الناطق عن ابلیس فقد عبد ابلیس!؛ کسی که به سخن سخنگویی گوش فرا دهد (گوش دادن از روی تسلیم و رضا) او را پرستش کرده، اگر این سخنگو از سوی خدا سخن می گوید خدا را پرستیده است، و اگر از سوی ابلیس سخن می گوید ابلیس را عبادت کرده.

به هر حال ابراهیم به پدرش میخواهد این واقعیت را تعلیم کند که انسان در زندگی بدون خط نمی تواند باشد یا خط الله و صراط مستقیم است و یا خط شیطان عصیانگر و گمراه، او باید در این میان درست بیندیشد و برای

خویش تصمیم - گیری کند و خیر و صلاح خود را دور از تعصبا و تقلیده‌های کورکورانه در نظر بگیرد.

بار دیگر او را متوجه عواقب شوم شرک و بتپرستی کرده می‌گوید ای پدر! من از این می‌ترسم که با این شرک و بتپرستی که داری عذابی از ناحیه خداوند رحمان به تو برسد، و تو از اولیای شیطان باشی (یا اَبَت اِنِیْ اِخَافُ اَنْ یَّمْسُکَ عَذَابُ مَنْ الرَّحْمٰنِ فَتَکُوْنَ لِلشَّیْطٰنِ وَلِیًّا).

تعبیر ابراهیم در برابر عمویش آزر در اینجا بسیار جالب است از یکسو مرتبا او را با خطاب یا اَبَت (پدرم) که نشانه ادب و احترام است مخاطب می‌سازد و از سوی دیگر جمله ان یمسک نشان می‌دهد که ابراهیم از رسیدن کوچکترین ناراحتی به آزر ناراحت و نگران است و از سوی سوم تعبیر به عذاب من الرحمن اشاره به این نکته می‌کند کار تو بواسطه این شرک و بتپرستی بجائی رسیده که خداوندی که رحمت عام او همگان را در برگرفته به تو خشم می‌گیرد و مجازات می‌کند، بین چه کار وحشتناکی انجام می‌دهی. و از سوی چهارم این کار تو کاری است که سرانجامش، قرار گرفتن زیر چتر ولایت شیطان است.

نکته ها:

1 - راه نفوذ در دیگران - کیفیت گفتگوی ابراهیم با آزر که طبق روایات مردی بتپرست و بتتراش و بتفروش بوده و یک عامل بزرگ فساد در محیط محسوب میشده به ما نشان می‌دهد که برای نفوذ در افراد منحرف، قبل از توسل به خشونت باید از طریق منطق، منطقی آمیخته با احترام، محبت، دلسوزی و در عین حال تواءم با قاطعیت، استفاده کرد، چرا که گروه زیادی از این طریق تسلیم حق خواهند شد، هر چند عده‌ای در برابر این روش باز هم

مقاومت نشان میدهند که البته حساب آنها جدا است و باید برخورد دیگری با آنها داشت.

2 - دلیل پیروی از عالم

در آیات فوق خواندیم که ابراهیم، آزر را به پیروی از خود دعوت می کند با اینکه قاعدتا عمویش از نظر سن از او بسیار بزرگتر بوده و در آن جامعه سرشناستر، و دلیل آن را این ذکر می کند که من علومی دارم که نزد تو نیست (

(قد جئنی من العلم ما لم یاتک) .

این یک قانون کلی است در باره همه که در آنچه آگاه نیستند از آنها که آگاهند پیروی کنند و این در واقع برنامه رجوع به متخصصان هر فن و از جمله مساله تقلید از مجتهد را در فروع احکام اسلامی مشخص میسازد، البته بحث ابراهیم در مسائل مربوط به فروع دین نبود بلکه از اساسیترین مساله اصول دین سخن میگفت ولی حتی در اینگونه مسائل نیز باید از راهنمائیهای دانشمند استفاده کرد، تا هدایت به صراط سوی که همان صراط مستقیم است حاصل گردد.

3 - سوره رحمت و یادآوری

در این سوره پنج بار هنگام شروع در داستان پیامبران بزرگ و مریم، جمله اذکر (یادآوری کن) آمده است و به خاطر آن می توان این سوره را سوره یادآوریها نامید، یادآوری از پیامبران و مردان و زنان بزرگ و حرکت توحیدی آنها و تلاششان در راه مبارزه با شرک و بت پرستی و ظلم و بیدادگری.

و از آنجا که معمولاً ذکر به معنی یادآوری بعد از نسیان است ممکن است اشاره به این واقعیت نیز باشد که ریشه توحید و عشق به مردان حق و ایمان به مبارزات حق طلبانه آنها در اعماق جان هر انسانی ریشه دوانیده و سخن از آنها در واقع یک نوع ذکر و یادآوری و بازگوئی است. و توصیف خداوند به عنوان (رحمان) شائسته بار در این سوره آمده است چرا که سوره از آغازش با رحمت شروع می شود، رحمت خدا به زکریا، رحمت خدا به مریم و مسیح و پایان آن نیز با همین رحمت است که در اواخر آن می گوید: **(ان الذين آمنوا وعملوا الصالحات سيجعل لهم الرحمن ودا)**: (کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند خداوند رحمان محبت آنها را در دل بندگان قرار می دهد) (سوره مریم آیه 96).

آیه (46) تا (50) و ترجمه

(قال اراغب انت عن الهقى يا برهيم لئن لم تنته لا رجمنك واهجرنى مليا)
(46) (قال سلم عليك ساستغفر لك ربى انه كان بى حفيا) (47) (وأعتزلکم و
ما تدعون من دون الله و أدعوا ربى عسى الا اكون بدعاء ربى شقيا) (48) (فلما
اعتزلهم و ما يعبدون من دون الله وهبنا له إسحق و يعقوب و كلا جعلنا نبيا)
(49) (و وهبنا لهم من رحمتنا و جعلنا لهم لسان صدق عليا) (50)

ترجمه:

46 - گفت ای ابراهیم آیا تو از خدایان من روی گردانی؟
اگر (از این کار) دست برداری تو را سنگسار می کنم، از من برای مدتی
طولانی دور شو!

47 - (ابراهیم) گفت سلام بر تو! من به زودی برایت از پروردگارم
تقاضای عفو می کنم چرا که او نسبت به من مهربان است.

48 - و از شما و آنچه غیر از خدا می خوانید کناره گیری می کنم، و
پروردگارم را می خوانم و امیدوارم دعایم در پیشگاه پروردگارم بی پاسخ نماند.

49 - هنگامی که از آنها و از آنچه غیر خدا می پرستیدند کناره گیری
کرد ما اسحاق و یعقوب را به او بخشیدیم، و هر یک را پیامبر بزرگی قرار
دادیم.

50 - و از رحمت خود به آنها ارزانی داشتیم و برای آنها نام
نیک و مقام مقبول و برجسته (در میان همه امتها) قرار دادیم.

تفسیر:

نتیجه دوری از شرک و مشرکان

در آیات گذشته سخنان منطقی ابراهیم که آمیخته با لطف و محبت خاصی بود در طریق هدایت پدرش گذشت، اکنون نوبت بازگو کردن پاسخهای آزر است تا از مقایسه این دو به یکدیگر، حقیقت و واقعیت آشکار و روشن شود.

قرآن می گوید: نه تنها دلسوزیهای ابراهیم و بیان پربارش به قلب آزر نشست بلکه او از شنیدن این سخنان، سخت برآشفته و (گفت: ای ابراهیم آیا تو از خدایان من روی گردانی)؟! (قال اراغب انت عن الهی یا ابراهیم).

(اگر از این کار خودداری نکنی به طور قطع تو را سنگسار خواهم کرد) (لئن لم تنته لارجمنک).

(و اکنون از من دور شو دیگر تو را نبینم) (واهجرنی ملیا).

جالب اینکه اولاً (آزر) حتی مایل نبود تعبیر انکار بتها و یا مخالفت و بدگوئی نسبت به آنها را بر زبان آورد، بلکه به همین اندازه گفت: (آیا تو روی گردان از بتها هستی) مبادا به بتها جسارت شود، ثانیاً به هنگام تهدید ابراهیم.

او را به سنگسار کردن تهدید نمود، آن هم با تأکیدی که از (لام) و (نون) تأکید ثقیله) در (لارجمنک) استفاده می شود و می دانیم سنگسار کردن یکی از بدترین انواع کشتن است.

ثالثاً به این تهدید مشروط قناعت نکرد بلکه در همان حال ابراهیم را وجودی غیر قابل تحمل شمرد و به او گفت برای همیشه از نظرم دور شو (کلمه ملیا به گفته (راغب) در (مفردات) از ماده املاء به معنی مهلت دادن

طولانی آمده است و در اینجا مفهومی است که برای مدت طولانی یا همیشه از من دور شو).

این تعبیر بسیار توهین آمیزی است که افراد خشن نسبت به مخالفین خود به کار می برند و در فارسی گاهی به جای آن (گورت را گم کن) می گوئیم، یعنی نه تنها خودت برای همیشه از من پنهان شو، بلکه جائی برو که حتی قبرت را هم نبینم!.

بعضی از مفسران جمله (لارجمنک) را به معنی سنگسار کردن نگرفته اند بلکه به معنی بدگوئی یا متهم کردن، تفسیر کرده اند، ولی این تفسیر بعید به نظر می رسد، بررسی سایر آیات قرآن که با همین تعبیر وارد شده است، به آنچه گفتیم گواهی می دهد.

ولی با این همه، ابراهیم همانند همه پیامبران و رهبران آسمانی، تسلط بر اعصاب خویش را همچنان حفظ کرد، و در برابر این تندى و خشونت شدید، با نهایت بزرگواری (گفت: سلام بر تو) (قال سلام عليك).

این سلام ممکن است تودیع و خداحافظی باشد که با گفتن آن و چند جمله بعد، ابراهیم، (آزر) را ترک گفت، ممکن است سلامی باشد که به عنوان ترک دعوی گفته می شود همانگونه در آیه 55 سوره قصص می خوانیم: (لنا اعمالنا و لكم اعمالکم سلام علیکم لا نبتغی الجاهلین): (اکنون که از ما نمی پذیرید، اعمال ما برای ما و اعمال شما برای خودتان، سلام بر شما ما هواخواه جاهلان نیستیم).

سپس اضافه کرد: (من به زودی برای تو از پروردگارم تقاضای آمرزش می کنم چرا که او نسبت به من، رحیم و لطیف و مهربان است) (ساستغفر لك ربی انه كان بی حفیاً).

در واقع، ابراهیم در مقابل خشونت و تهدید آزر، مقابله به ضد نمود، وعده استغفار و تقاضای بخشش پروردگار به او داد.

در اینجا سؤالی مطرح می‌شود که چرا ابراهیم به او وعده استغفار داد با اینکه می‌دانیم آزر، هرگز ایمان نیاورد و استغفار برای مشرکان، طبق صریح آیه 113 سوره توبه ممنوع است.

پاسخ این سؤالی را بطور مشروح ذیل همان آیه سوره توبه ذکر کرده ایم (جلد 8 صفحه 106).

سپس چنین گفت: (من از شما (از تو و این قوم بت پرست) کناره گیری می‌کنم، و همچنین از آنچه غیر از خدا می‌خوانید) یعنی از بتها (واعتزلکم و ما تدعون من دون الله).

(و تنها پروردگارم را می‌خوانم، و امیدوارم که دعای من در پیشگاه پروردگارم بی‌پاسخ نماند) (و ادعوا ربی عسی ان لا اکون بدعاء ربی شقیاً).

این آیه از یکسو، ادب ابراهیم را در مقابل آزر نشان می‌دهد، که او گفت: از من دور شو، ابراهیم هم پذیرفت، و از سوی دیگر قاطعیت او را در عقیده اش مشخص می‌کند که این دوری من از شما به این دلیل نیست که دست از اعتقاد راسخم به توحید برداشته باشم، بلکه به خاطر عدم آمادگیتان برای پذیرش حق است و لذا من در اعتقاد خودم همچنان پا بر جا می‌مانم.

ضمناً می‌گوید من اگر خدایم را بخوانم اجابت می‌کند اما بیچاره شما که بیچاره تر از خود را می‌خوانید و هرگز دعایتان مستجاب نمی‌شود و حتی سخنانتان را نمی‌شنود.

ابراهیم به گفته خود وفا کرد و بر سر عقیده خویش با استقامت هر چه تمام تر باقی ماند، همواره منادی توحید بود، هر چند تمام اجتماع فاسد آن

روز بر ضد او قیام کردند، اما او سرانجام تنها نماند، پیروان فراوانی در تمام قرون و اعصار پیدا کرد به طوری که همه خداپرستان جهان به وجودش افتخار می کنند.

قرآن در این زمینه می گوید: (هنگامی که ابراهیم از آن بت پرستان و از آنچه غیر از الله می پرستیدند کناره گیری کرد، اسحاق و بعد از اسحاق، فرزندش یعقوب را به او بخشیدیم، و هر یک از آنها را پیامبر بزرگی قرار دادیم) (**فلما اعتزلهم و ما یعبدون من دون الله و هبنا له اسحاق و یعقوب و کلا جعلنا نبیا**).

گرچه مدت زیادی طول کشید که خداوند اسحاق و سپس یعقوب (فرزند اسحاق) را به ابراهیم داد ولی به هر حال این موهبت بزرگ، فرزندی همچون اسحاق و نوه ای همچون یعقوب که هر یک پیامبری عالی مقام بودند، نتیجه آن استقامتی بود که ابراهیم (علیه السلام) در راه مبارزه با بتها و کناره گیری از آن آئین باطل از خود نشان داد.

علاوه بر این، (ما به آنها از رحمت خود بخشیدیم) (**و هبنا لهم من رحمتنا**).

رحمت خاصی که ویژه خالصین و مخلصین و مردان مجاهد و مبارز راه خدا است.

و سرانجام برای این پدر و فرزندانش، نام نیک و زبان خیر و مقام برجسته در میان همه امتها قرار دادیم (**و جعلنا لهم لسان صدق علیا**).

این در حقیقت پاسخی است به تقاضای ابراهیم که در سوره شعراء آیه 84 آمده است و اجعل لی لسان صدق فی الاخرین: (خدایا برای من لسان صدق در امتهای آینده قرار ده).

در واقع آنها می خواستند آنچنان ابراهیم و دودمانش از جامعه انسانی طرد شوند که کمترین اثر و خبری از آنان باقی نماند و برای همیشه فراموش شوند، اما بر عکس، خداوند به خاطر ایثارها و فداکاریها و استقامتشان در ادای رسالتی که بر عهده داشتند آنچنان آنها را بلند آوازه ساخت که همواره بر زبانهای مردم جهان قرار داشته و دارند، و به عنوان اسوه و الگویی از خداشناسی و جهاد و پاکی و تقوا و مبارزه و جهاد شناخته می شوند.

(لسان) در اینگونه موارد به معنی یادی است که از انسان در میان مردم می شود و هنگامی که آنرا اضافه (صدق) کنیم و لسان الصدق بگوئیم معنی یاد خیر و نام نیک و خاطره خوب در میان مردم است، و هنگامی که با کلمه (علیا) که به معنی عالی و برجسته است ضمیمه شود مفهومش این خواهد بود که خاطره بسیار خوب از کسی در میان مردم بماند.

ناگفته پیدا است ابراهیم نمی خواهد با این تقاضا، خواهش دل خویش را برآورد، بلکه هدفش این است که دشمنان نتوانند تاریخ زندگی او را که فوق العاده انسان ساز بود به بوته فراموشی بی فکنند، و او را که می تواند الگویی برای مردم جهان باشد برای همیشه از خاطره ها محو کنند.

در روایتی از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم: لسان الصدق للمرء يجعله الله فی الناس خیر من المال یاکله و یورثه: (خاطره خوب و نام نیکی که خداوند برای کسی در میان مردم قرار دهد از ثروت فراوانی که هم خودش بهره می گیرد و هم به ارث می گذارد بهتر و برتر است).

اصولا قطع نظر از جنبه های معنوی گاهی حسن شهرت در میان مردم، می تواند برای انسان و فرزندانش سرمایه عظیمی گردد که نمونه های آن را فراوان دیده ایم.

در اینجا سؤال پیش می آید که چگونه در این آیه موهبت وجود اسماعیل، نخستین فرزند بزرگوار ابراهیم اصلا مطرح نشده، با اینکه نام یعقوب که نوه ابراهیم است صریحا آمده است؟ و در جای دیگر از قرآن وجود اسماعیل، ضمن مواهب ابراهیم بیان شده آنجا که از زبان ابراهیم می گوید: الحمد لله الذی وهب لی علی الکبر اسماعیل و اسحاق: (شکر خدائی را که در پیری اسماعیل و اسحاق را به من بخشید) (ابراهیم - 39).

پاسخ این سؤال چنین است که: علاوه بر اینکه در دو سه آیه بعد نام اسماعیل و بخشی از صفات برجسته او مستقلا آمده است، منظور از آیه فوق آنست که ادامه و تسلسل نبوت را در دودمان ابراهیم بیان کند و نشان دهد چگونه این حسن شهرت و نام نیک و تاریخی بزرگ او به وسیله پیامبرانی که از دودمان او یکی بعد از دیگری به وجود آمدند تحقق یافت، و می دانیم که بسیاری پیامبران از دودمان اسحاق و یعقوب در طول اعصار و قرون به وجود آمده اند هر چند از دودمان اسماعیل نیز بزرگترین پیامبران یعنی پیامبر اسلام قدم به عرصه هستی گذارد، ولی تسلسل و تداوم در فرزندان اسحاق بود.

لذا در آیه 27 سوره عنکبوت می خوانیم: **(ووهبنا له اسحاق و یعقوب و جعلنا فی ذریته النبوة و الکتاب):** (ما به او اسحاق و یعقوب را بخشیدیم و در دودمان او نبوت و کتاب آسمانی قرار دادیم).

آیه (51) تا (53) و ترجمه

(واذكر في الكتاب موسى انه كان مخلصا و كان رسولا نبيا) (51) (وندینه
من جانب الطور الايمن و قربنه نجيا) (52) (ووهبنا له من رحمتنا اخاه هرون
نبيا) (53)

ترجمه:

- 51 - در این کتاب (آسمانی) از موسی یاد کن، که او مخلص
بود، و رسول و پیامبر و الامقامی.
52 - ما او را از طرف راست (کوه) طور فرا خواندیم، و او را نزدیک
ساختیم و با او سخن گفتیم.
53 - و ما از رحمت خود برادرش هارون را که پیامبر بود به او بخشیدیم.

تفسیر:

موسی پیامبری مخلص و برگزیده

سه آیه فوق اشاره کوتاهی به موسی (عليه السلام) دارد که فرزندی است از
دودمان ابراهیم، و موهبتی است از مواهب آن بزرگ مرد که
خط او را تعقیب و تکمیل کرد نخست روی سخن را به پیامبر اسلام
(صلى الله عليه وآله وسلم) کرده می گوید: از موسی در کتاب آسمانیت یاد کن (واذكر في الكتاب
موسی).

سپس پنج قسمت از مواهبی را که به این پیامبر بزرگ مرحمت فرمود بازگو
می کند:

- 1 - او به خاطر اطاعت و بندگی خدا به جائی رسید که (پروردگار او خالص
و پاک ساخت) (انه كان مخلصا).

و مسلماً کسی که به چنین مقامی برسد از خطر انحراف و آلودگی مصون خواهد بود چرا که شیطان با تمام اصراری که برای منحرف ساختن بندگان خدا دارد خودش اعتراف می کند که قدرت بر گمراه کردن (مخلصین) ندارد (قال فبعزتك لا غوينهم اجمعين الا عبادة من المخلصين): گفت سوگند به عزت همه آنها را گمراه می کنم مگر بندگان مخلصت (سوره ص - 82 و 83).

2 - (او پیامبر و رسول و الامقامی بود) (و کان رسولا نبيا).

حقیقت رسالت این است که ماموریتی بر عهده کسی بگذارند و او موظف به تبلیغ و ادای آن ماموریت شود، و این مقامی است که همه پیامبرانی که مامور دعوت بودند داشتند.

ذکر (نبیا) در اینجا اشاره به علو مقام و رفعت شان این پیامبر بزرگ است، زیرا این واژه در اصل از (نبوه) (بر وزن نغمه) به معنی رفعت و بلندی مقام گرفته شده، البته ریشه دیگری نیز دارد که از (نبا) به معنی خبر است، زیرا پیامبر خبر الهی را دریافت می کند و به دیگران خبر می دهد اما در اینجا مناسب تر همان معنی اول است.

3 - آیه بعد اشاره به آغاز رسالت موسی کرده می گوید: (ما او را از طرف راست کوه طور فرا خواندیم) (و نادیناه من جانب الطور الايمن).

در آن شب تاریک و پر وحشتی که با همسرش از بیابانهای (مدین) گذشته و به سوی مصر در حرکت بود به همسرش درد وضع حمل دست داد، و گرفتار سرمای شدیدی شد و به دنبال شعله آتشی در حرکت بود، ناگهان برقی از دور درخشید و ندائی برخاست و به

موسی (علیه السلام) فرمان رسالت داده شد، و این بزرگترین افتخار و شیرین ترین لحظه در عمر او بود.

4 - علاوه بر این (ما او را نزدیک ساختیم و با او سخن گفتیم) (و قربناه نجیا).

ندای الهی موهبتی بود و تکلم با او موهبت دیگر.
و سرانجام (از رحمت خود، برادرش هارون را که او نیز پیامبری بود به او بخشیدیم) تا پشتیبان و یار و همکار او باشد (و وهبنا له من رحمتنا اخاه هارون نبیا).

نکته ها:

1 - مخلص چه کسی است؟

در آیات فوق خواندیم که خداوند موسی را از بندگان (مخلص) خود (به فتح لام) قرار داد، و این مقام همانگونه که اشاره کردیم مقامی است بسیار با عظمت، مقامی است توأم با بیمه الهی از لغزشها و انحرافها، مقام نفوذناپذیری در برابر شیطان که جز در سایه جهاد مداوم با نفس و اطاعت مستمر و پیگیر از فرمان خدا به دست نمی آید.

بزرگان علم اخلاق این مقام را مقامی بسیار بلند و عالی می دانند و از آیات قرآن استفاده می شود که (مخلصین) ویژگیها و افتخارات خاصی دارند که در ذیل آیات مناسب به خواست خدا خواهد آمد.

2 - فرق رسول و نبی

(رسول) در اصل به معنی کسی است که ماموریت و رسالتی بر عهده او گذارده شده، تا آن را ابلاغ کند و (نبی) بنا بر یک تفسیر به معنی کسی است

که از وحی الهی آگاه است و خبر می دهد، و بنا بر تفسیر دیگر به معنی شخص عالی مقام است (که ماده اشتقاق هر دو قبلاً بیان شد) این از نظر لغت.

اما از نظر تعبیرات قرآنی و لسان روایات بعضی معتقدند که رسول کسی است که صاحب آئین و مأمور ابلاغ باشد، یعنی وحی الهی را دریافت کند و به مردم ابلاغ نماید، اما (نبی) دریافت وحی می کند ولی موظف به ابلاغ آن نیست، بلکه تنها برای انجام وظیفه خود او است، و یا اگر از او سؤال کنند پاسخ می گوید.

به تعبیر دیگر (نبی) همانند طبیب آگاهی است که در محل خود آماده پذیرائی بیماران است، او به دنبال بیماران نمی رود، ولی اگر بیماری به او مراجعه کند از درمانش فروگذار نمی کند.

اما رسول همانند طبیبی است سیار، و به تعبیری که علی (علیه السلام) در نهج - البلاغه در باره پیامبر اسلام (ﷺ) فرموده: طبیب دوار بطبه.

او به همه جا می رود به شهرها، روستاها، کوه و دشت و بیابان تا بیماران را پیدا کند و به مداوای آنها بپردازد، او چشمهای است که به دنبال تشنگان می دود نه چشمهای که تشنگان او را جستجو کنند.

از روایاتی که در این زمینه به ما رسیده و مرحوم کلینی در کتاب (اصول کافی) در باب (طبقات الانبیاء و الرسل) و باب (الفرق بین النبی و الرسل) آورده چنین استفاده می شود که (نبی) کسی است که تنها حقایق وحی را در حال خواب می بیند (همانند رؤیای ابراهیم) و یا علاوه بر خواب در بیداری هم صدای فرشته وحی را می شنود.

اما (رسول) کسی است که علاوه بر دریافت وحی در خواب و شنیدن صدای فرشته، خود او را هم مشاهده می کند.

البته آنچه در این روایات وارد شده با تفسیری که گفتیم منافات ندارد چرا که ممکن است ماموریت‌های متفاوت پیامبر و رسول تاءثیر در نحوه دریافت آنها از وحی داشته باشد، و به تعبیر دیگر هر مرحله ای از ماموریت همراه با مرحله ویژه ای از وحی است (دقت کنید).

آیه (54) و (55) و ترجمه

(واذكر في الكتاب إسماعيل إنه كان صادق الوعد وكان رسولا نبيا) (54) (وكان يأمر أهله بالصلوة والزكاة وكان عند ربه مرضيا) (55)
ترجمه:

54 - در کتاب آسمانی خود از اسماعیل یاد کن که او در وعده هایش صادق و رسول و پیامبر بزرگی بود.
55 - او همواره خانواده خود را به نماز و زکات دعوت می کرد و همواره مورد رضایت پروردگارش بود.

تفسیر:

اسماعیل پیامبر صادق الوعد

بعد از ابراهیم و فداکاریهای او و همچنین اشاره کوتاهی که به فرازی از زندگی موسی شد، سخن از (اسماعیل) بزرگترین فرزند ابراهیم، به میان می آورد، و یاد ابراهیم را با یاد فرزندش اسماعیل، و برنامه هایش را با برنامه های او تکمیل می کند، و پنج صفت از صفات برجسته او را که می تواند برای همگان الگو باشد بیان می کند. روی سخن را به پیامبر (ﷺ) کرده می گوید: (در کتاب آسمانیت از اسماعیل یاد کن) (واذكر في الكتاب اسماعيل). (که او در وعده هایش صادق بود) (انه كان صادق الوعد). (و پیامبر عالی مقامی بود) (و كان رسولا نبيا). (او همواره خانواده خود را به نماز و زکات، امر می کرد) (و كان يأمر أهله بالصلوة والزكاة).

(و همواره مورد رضایت پروردگارش بود) (و کان عند ربہ مرضیا).

در این دو آیه به صادق الوعد بودن - پیامبر عالی مقام بودن - امر به نماز و پیوند و رابطه با خالق داشتن - امر به زکات و رابطه با خلق خدا برقرار نمودن و بالاخره کارهائی انجام دادن که جلب خشنودی خدا را کند، از صفات این پیامبر بزرگ الهی شمرده شده است.

تکیه روی وفای به عهد، و توجه به تربیت خانواده، به اهمیت فوق العاده این دو وظیفه الهی اشاره می کند که یکی قبل از مقام نبوت او ذکر شده و دیگری بلافاصله بعد از مقام نبوت.

در حقیقت تا انسان (صادق) نباشد، محال است به مقام والای رسالت برسد چرا که اولین شرط این مقام آنست که وحی الهی را بی کم و کاست به بندگانش برساند، و لذا حتی افراد معدودی که مقام عصمت را در پاره ای از ابعادش در انبیاء انکار می کنند مسأله صدق پیامبر (ﷺ) را به عنوان یک شرط اساسی پذیرفته اند، صدق و راستی در خبرها، در وعده ها و در همه چیز.

در روایتی می خوانیم: اینکه خداوند اسماعیل را، صادق الوعد شمرده به خاطر این است که او بقدری در وفای به وعده اش اصرار داشت که با کسی در محلی وعده ای گذارده بود، او نیامد، اسماعیل همچنان تا یکسال در انتظار او بود! هنگامی که بعد از این مدت آمد، اسماعیل گفت: من همواره در انتظار تو بودم! بدیهی است هرگز منظور این نیست که اسماعیل کار و زندگیش را تعطیل کرد بلکه مفهومی این است که در عین ادامه برنامه هایش مراقب آمدن شخص مزبور بود.

در زمینه وفای به عهد (در جلد چهارم صفحه 242) ذیل آیه
اول سوره مائده مشروحا بحث کرده ایم.

و از سوی دیگر نخستین مرحله برای تبلیغ رسالت، شروع از خانواده
خویشتن است، که از همه به انسان نزدیکتر می باشند، به
همین دلیل پیامبر اسلام (ﷺ) نیز نخست دعوت خود را از خدیجه
همسر گرامیش و علی (علیه السلام) پسر عمویش شروع کرد و سپس طبق فرمان و
انذار عشیرتک الاقریین به بستگان نزدیکش پرداخت.

در آیه 132 سوره طه نیز می خوانیم: (وامر اهلك بالصلوة واصطبر
عليها): (خانواده خود را به نماز دعوت کن و بر انجام نماز شکیبا باش).

نکته دیگر که در اینجا قابل ذکر است اینکه با
توصیف اسماعیل به مرضی بودن، در واقع اشاره به این
حقیقت شده است که او در کل برنامه هایش رضایت خدا را
جلب کرده بود، اصولا نعمتی از این بالاتر نیست که معبود و مولا و خالق
انسان از او راضی و خشنود باشد به همین دلیل در آیه 119
سوره مائده بعد از آنکه نعمت بهشت جاویدان را برای بندگان خاص خدا
بیان می کند در پایان می گوید: (رضی الله عنهم ورضوا عنه ذلك الفوز
العظیم): (خداوند از آنها خشنود و آنها نیز از او خشنود خواهند بود، و
این فوز عظیم و رستگاری بزرگی است).

آیه (56) تا (60) و ترجمه

(واذكر في الكتب إدريس إنه كان صديقا نبيا) (56) (ورفعنه مكانا عليا)
(57) (أولئك الذين أنعم الله عليهم من النبيين من ذرية آدم ومن حملنا مع نوح و
من ذرية إبراهيم وإسرائيل ومن هدينا واجتبتنا إذا تتلى عليهم آيت الرحمن خروا
سجدا وبكيا) (58) (فخلف من بعدهم خلف أضاعوا الصلوة واتبعوا
الشهوات فسوف يلقون غيا) (59) (إلا من تاب وأمن وعمل صالحا فأولئك
يدخلون الجنة ولا يظلمون شيا) (60)

ترجمه:

56 - و در این کتاب (نیز) از ادريس یاد کن، او بسیار راستگو و پیامبر
بزرگی بود.

57 - و ما او را به مقام بلندی رساندیم.

58 - آنها پیامبرانی بودند که خداوند مشمول نعمتشان قرار داده بود، از
فرزندان آدم و از کسانی که با نوح بر کشتی سوار کردیم، و از دودمان
آنها که هدایت کردیم و برگزیدیم، آنها کسانی بودند که وقتی آیات
خداوند رحمان بر آنان خوانده می شد به خاک می افتادند و سجده
می کردند، در حالی که گریان بودند.

59 - اما بعد از آنها فرزندان ناشایسته ای روی کار آمدند که نماز را
ضایع کردند و پیروی از شهوات نمودند و به زودی (مجازات) گمراهی خود را
خواهند دید.

60 - مگر آنها که توبه کنند، ایمان آورند، و عمل صالح انجام دهند، چنین کسانی داخل بهشت می شوند و کمترین ستمی به آنها نخواهد شد.

تفسیر:

اینها پیامبران راستین بودند، اما...

در آخرین قسمت از یادآوریه‌های این سوره، سخن از ادريس پیامبر، به میان آمده است.

نخست می گوید: (در کتاب آسمانیت (قرآن) از ادريس یاد کن که او صدیق و پیامبر بود) (و اذکر فی الکتاب ادريس انه کان صدیقا نبیا).

(صدیق) همانگونه که سابقا هم گفته ایم به معنی شخص بسیار راستگو و تصدیق کننده آیات خداوند و تسلیم در برابر حق و حقیقت است.

سپس به مقام بلند پایه او اشاره کرده می گوید: (ما او را به مقام بلندی رساندیم) (و رفعناه مکانا علیا).

در اینکه منظور، عظمت مقام معنوی ادريس یا بلندی مکان حسی او است در میان مفسران گفتگو است، بعضی همانگونه که ما انتخاب کردیم آن را اشاره به مقامات معنوی و درجات روحانی این پیامبر بزرگ میدانند، و بعضی معتقدند که خداوند ادريس را همچون مسیح به آسمان برد و تعبیر (مکانا علیا) را در آیه فوق اشاره به همین می دانند.

ولی اطلاق کلمه (مکان) به مقامات معنوی، امری متداول و معمول است

در سوره یوسف آیه 77 می خوانیم یوسف به برادران خود که کار خلافی انجام داده بودند گفت: **(انتم شرمکانا)** (شما از نظر مقام و منزلت بدترین مردمید).

به هر حال ادريس یکی از پیامبران بلند مقام الهی است که شرح حال او در نکته ها خواهد آمد.

سپس به صورت یک جمع بندی از تمام افتخاراتی که در آیات گذشته پیرامون انبیاء بزرگ و صفات و حالات آنها و مواهبی که خداوند به آنها داده بود، بیان گردید چنین می گوید: (آنها پیامبرانی بودند که خداوند آنان را مشمول نعمت خود قرار داده بود) **(اولئک الذین انعم الله علیهم من النبیین)**.

که بعضی از فرزندان آدم بودند، و بعضی از فرزندان کسانی که با نوح در کشتی سوار کردیم و بعضی از دودمان ابراهیم و اسرئیل) **(من ذریة آدم و من حملنا مع نوح و من ذریة ابراهیم و اسرئیل)**.

با اینکه همه این پیامبران از فرزندان آدم بودند، ولی با توجه به نزدیکی آنها به یکی از پیامبران بزرگ از آنان بعنوان (ذریه ابراهیم و اسرئیل) یاد شده، و به این ترتیب منظور از (ذریه آدم) در این آیه، ادريس است که طبق مشهور، جد نوح پیامبر بود، و منظور از ذریه کسانی که با نوح بر کشتی سوار شدند ابراهیم است، زیرا ابراهیم از فرزندان سام (فرزند نوح) بوده، و منظور از (ذریه ابراهیم) اسحاق و اسماعیل و یعقوب است، و منظور از ذریه اسرئیل، موسی و هارون و زکریا و یحیی و عیسی می باشد که در آیات گذشته به حالات آنها و بسیاری از صفات برجسته شان اشاره شده.

سپس این بحث را با یاد پیروان راستین این پیامبران بزرگ تکمیل کرده می گوید: (از کسانی که هدایت کردیم و برگزیدیم افرادی هستند که وقتی آیات خداوند رحمان بر آنها خوانده شود به خاک می افتند و سجده می کنند،

و سیلاب اشکشان سرازیر می شود) (وَمَنْ هَدَيْنَا وَاجْتَبَيْنَا إِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ خَرَوْا سُجَّدًا وَبُكِيًا).

بعضی از مفسران، جمله (ممن هدینا و اجتبینا... را بیان دیگری برای همان انبیائی که در آغاز آیه به آنها اشاره شده دانسته اند، ولی آنچه در بالا گفتیم نزدیکتر به نظر می رسد.

شاهد این سخن حدیثی است که از امام زین العابدین علی بن الحسین (علیه السلام) نقل شده است که به هنگام تلاوت این آیه، فرمود: نحن عنینا بها: (ما مقصود از این آیه ایم).

بدیهی است هرگز منظور از این جمله انحصار نیست، بلکه بیان مصداق روشن پیروان راستین انبیاء است و ما بارها در همین تفسیر نمونه به نمونه هائی از این مطلب برخورد کرده ایم.

اما عدم توجه به این حقیقت سبب شده است که مفسرانی همچون (آلوسی) در (روح المعانی) به اشتباه بیفتد و بر این حدیث طعنه بزنند و آنرا دلیل بر بی اعتبار بودن احادیث شیعه بدانند! و این است نتیجه عدم آگاهی به مفهوم واقعی روایاتی که در تفسیر آیات وارد شده است.

قابل توجه اینکه: در آیات گذشته سخن از (مریم) به میان آمد در حالی که او از انبیاء نبود، او از کسانی بود که در جمله (ممن هدینا) داخل است

و از مصادیق آن محسوب می شود و در هر زمان و مکانی، مصداق یا مصداقهای داشته و دارد.

به همین جهت در آیه 69 سوره نساء نیز مشاهده می کنیم که مشمولین نعمتهای خدا را منحصر به پیامبران ندانسته، بلکه (صدیقین) و (شهدا) را نیز بر آن می افزاید (فاولئك مع الذين انعم الله عليهم من النبيين و الصديقين و الشهداء).

در آیه 75 سوره مائده نیز از مریم مادر عیسی به عنوان (صدیقه) تعبیر می کند و می گوید، و امه صدیقه.

سپس از گروهی که از مکتب انسان ساز انبیاء جدا شدند و پیروانی ناخلف از آب در آمدند سخن می گوید و قسمتی از اعمال زشت آنها را بر می شمرد و می گوید: بعد از آنها فرزندان ناشایسته ای روی کار آمدند که نماز را ضایع کردند، و از شهوات پیروی نمودند که به زودی مجازات گمراهی خود را خواهند دید) (فخلف من بعدهم خلف اضاعوا الصلوة و اتبعوا الشهوات فسوف يلقون غيا).

(خلف) (بر وزن برف) به معنی فرزندان ناصالح و به اصطلاح (ناخلف) است در حالی که (خلف) (بر وزن صدف) به معنی فرزند صالح است.

این جمله ممکن است اشاره به گروهی از بنی اسرائیل باشد که در طریق گمراهی گام نهاده، خدا را فراموش کردند، پیروی از

شهوات را بر ذکر خدا ترجیح دادند، جهان را پر از فساد نمودند و سرانجام به نتیجه اعمال سوء خود در دنیا رسیدند و در آخرت نیز خواهند رسید.

در اینکه منظور از (اضاعه صلاة) در اینجا ترک نماز است و یا تاءخیر از وقت آن، و یا انجام دادن اعمالی که نماز را در جامعه ضایع کند؟ مفسران احتمالاتی مختلفی داده اند، ولی معنی اخیر، صحیحتر به نظر می رسد.

چرا از میان تمام عبادات، روی نماز در اینجا انگشت گذارده شده؟ شاید دلیل آن این باشد که (نماز) چنانکه میدانیم سدی است در میان انسان و گناهان، هنگامی که این سد شکسته شد، غوطه ور شدن در شهوات، نتیجه قطعی آنست و به تعبیر دیگر همانگونه که پیامبران، ارتقاء مقام خود را از یاد خدا شروع کردند و به هنگامی که آیات خدا بر آنها خوانده می شد به خاک می افتادند و گریه می کردند، این پیروان ناخلف سقوط و انحرافشان از فراموش کردن یاد خدا شروع شد.

از آنجا که برنامه قرآن در همه جا این است که راه بازگشت به سوی ایمان و حق را باز بگذارد در اینجا نیز بعد از ذکر سرنوشت نسلهای ناخلف چنین می گوید: مگر آنها که توبه کنند و ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند، آنها داخل بهشت میشوند و کمترین ظلمی به آنها نخواهد شد (الا من تاب و آمن و عمل صالحا فاولئك یدخلون الجنة ولا یظلمون شیئا).

بنابراین چنان نیست که اگر کسی یک روز در شهوات غوطه ور شود برای همیشه مهر یأس و نومیدی از رحمت خدا بر پیشانی او کوفته شود، بلکه تا نفسی باقی است و انسان در قید حیات دنیا است، راه بازگشت و توبه باز است.

نکته ها:

ادریس کیست؟

طبق نقل بسیاری از مفسران، ادریس جد پدر نوح است.

نام او در تورات (اخنوخ) و در عربی (ادریس) میباشد که بعضی آن را از ماده درس می دانند، زیرا او اولین کسی بود که با قلم خط نوشت، او علاوه بر مقام نبوت، به علم نجوم و حساب و هیئت احاطه داشت، و نخستین کسی بود که طرز دوختن لباس را به انسانها آموخت.

در مورد این پیامبر بزرگ قرآن تنها دو بار - آنها با اشاره های کوتاه سخن گفته است، یکی در آیات مورد بحث و دیگری در سوره انبیاء آیه 85 و 86 و در روایات مختلف شرح مبسوطی در باره زندگی او نوشته اند که نمی توان همه آنها را معتبر دانست به همین دلیل ما به اشاره بالا قناعت کرده و از این بحث میگذریم.

2 - در حدیثی که در بسیاری از کتب دانشمندان اهل سنت

آمده، چنین میخوانیم پیامبر هنگامی که آیه فخلف من بعدهم خلف..

را تلاوت کرده، فرمود: یكون خلف من بعد ستین سنة
اضاعوا الصلوة و اتبعوا الشهوات فسوف یلقون غیا ثم یكون خلف یقرئون
القرآن لا یعدوا تراقیهم، و یقرء القرآن ثلاثة مؤ من و منافق و فاجر:
(بعد از شصت سال، افرادی به روی کار می آیند که نماز را ضایع میکنند و
در شهوات غوطهور میشوند و به زودی نتیجه گمراهی خود را خواهند دید،
و بعد از آنها گروه دیگری روی کار می آیند که قرآن را (با آب و تاب)
میخوانند ولی از شانه های آنها بالاتر نمی رود (چون نه از روی اخلاص
است و نه برای تدبیر و اندیشه به خاطر عمل، بلکه از روی

ریا و تظاهر است و یا قناعت کردن به الفاظ، و به همین دلیل اعمال آنها به مقام قرب خدا بالا نمی رود).

قابل توجه اینکه اگر مبدء شصت سال را هجرت پیامبر (ﷺ) بگیریم درست منطبق بر زمانی می شود که یزید بر اریکه قدرت نشست و سالار شهیدان امام حسین (علیه السلام) و یارانش شربت شهادت نوشیدند، و بعد از این، باقیمانده دوران بنی امیه و دوران بنی عباس است که از اسلام به نامی قناعت کرده بودند و از قرآن به الفاظی و پناه میبریم به خدا که ما جزء چنین گروه ناخلفی باشیم.

آیه (61) تا (63) و ترجمه

(جنت عدن التي وعد الرحمن عباده بالغيب إنه كان وعده مأتيا) (61) (لا يسمعون فيها لغوا إلا سلما و لهم رزقهم فيها بكرة و عشيا) (62) (تلك الجنة التي نورث من عبادنا من كان تقيا) (63)

ترجمه:

- 61 - باغهایی است جاودانی که خداوند رحمان، بندگان را به آن وعده داده است، هر چند آن را ندیده اند، وعده خدا حتما تحقق یافتنی است.
- 62 - آنها هرگز در آنجا گفتار لغو و بیهودهای نمی شنوند و جز سلام در آنجا سخنی نیست و هر صبح و شام روزی آنها در بهشت مقرر است.
- 63 - این همان بهشتی است که ما به ارث به بندگان پرهیزگار می‌دهیم.

تفسیر:

توصیفی از بهشت

در این آیات، توصیف بهشت و نعمتهای بهشتی شده است که در آیات گذشته از آن یاد شده بود.

نخست بهشت موعود را چنین توصیف می کند: (باغهایی است جاودانی که خداوند رحمان، بندگان را به آن وعده داده است، و آنها آن را ندیده اند) (ولی به آن ایمان دارند) (جنات عدن التي وعد الرحمن عباده بالغيب). وعده خدا حتما تحقق یافتنی است (انه كان وعده مأتيا).

قابل توجه اینک: در آیات گذشته که سخن از توبه و ایمان و عمل صالح بود و به دنبال آن وعده بهشت، (جنت) به صورت

مفرد آمده، اما در اینجا به صورت جمع است (جنات) زیرا بهشت در حقیقت مرکب از باغهای متعدد و فوق العاده پر نعمتی است که در اختیار مؤمنان صالح قرار دارد.

توصیف به (عدن) که به معنی همیشگی و جاودانی است دلیل بر این است که بهشت همچون باغها و نعمتهای این جهان نیست که زائل شدنی باشد، زیرا چیزی که انسان را در رابطه با نعمتهای بزرگ این جهان نگران میسازد این است که همه آنها سرانجام زوالپذیرند، اما این نگرانی در مورد نعمتهای بهشتی وجود ندارد.

کلمه (عباده) به معنی بندگان مؤمن خداوند است نه همه بندگان و تعبیر بالغیب که بعد از آن گفته شده است یعنی از دیده های آنها پنهان است و به آن ایمان دارند، در آیه (30 سوره فجر) نیز میخوانیم فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی: (در سلک بندگانم درآ و در بهشتم ورود نما)!

این احتمال نیز در معنی (بالغیب) وجود دارد که نعمتهای بهشتی آنچنان است که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و حتی به مغزهای انسانها، خطور نکرده است، و به کلی از حس و درک ما غائب است، جهانی است برتر، وسیعتر و مافوق این جهان که ما تنها شبیحی از آن را از دور با چشم جان می بینیم.

پس از آن به یکی دیگر از بزرگترین نعمتهای بهشتی اشاره کرده می گوید:

آنها هرگز در آنجا سخن لغو و بیهودهای نمی شنوند (لا یسمعون فیها لغوا

).

نه دروغی، نه دشنامی، نه تهمت‌ی نه زخم زبانی، نه سخریه‌ای و نه حتی سخن بیهودهای.

تنها چیزی که در آنجا مرتبا به گوش می‌خورد سلام است (الا سلاما). سلام به معنی وسیع کلمه که دلالت بر سلامت روح و فکر و زبان و رفتار و کردار بهشتیان دارد.

سلامی که آن محیط را، بهشتی کرده و هر گونه اذیت و ایذاء از آن برچیده شده است.

سلامی که نشانه یک محیط امن و امان، یک محیط مملو از صفا و صمیمیت و پاکی و تقوا و صلح و آرامش است.

در آیات دیگر قرآن نیز همین حقیقت با تعبیرات مختلفی آمده است، در آیه (73 سوره زمر) می‌خوانیم: (و قال لهم خزنتها سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین): خازنان بهشت به هنگام ورود به آنها می‌گویند: سلام بر شما همیشه خوش و خوشحال باشید، پاک و پاکیزه باشید، بفرمائید وارد بهشت شوید، و جاودانه بمانید! در (آیه 34 سوره ق) می‌خوانیم: (ادخلوها بسلام ذلك يوم الخلود): با سلام و سلامت وارد آن شوید امروز روز خلود و جاودانی است.

نه تنها فرشتگان بر آنها درود می‌فرستند و خود آنها به یکدیگر بلکه خداوند نیز، چنانکه در (سوره یس آیه 57) بر آنها سلام می‌فرستند: (سلام قولا من رب رحیم): سلام بر شما باد، این سلامی است از پروردگار مهربان به شما بهشتیان.

آیا محیطی با صفاتر و زیباتر از این محیط آکنده از سلام و سلامت وجود دارد.

و به دنبال این نعمت به نعمت دیگری اشاره می کند می گوید هر صبح و شام روزی آنها در بهشت در انتظارشان است (و لهم رزقهم فیها بكرة و عشا).

این جمله دو سوال را برمی انگیزد: نخست اینکه: مگر در بهشت صبح و شامی وجود دارد؟ پاسخ این سؤال در روایات اسلامی چنین آمده است: گرچه در بهشت همواره نور و روشنائی است اما بهشتیان از کم و زیاد شدن نور و نوسان آن شب و روز را تشخیص میدهند.

سؤال دیگر اینکه: از آیات قرآن به خوبی استفاده می شود که بهشتیان هر چه بخواهند از مواهب و روزیها در اختیارشان همیشه و در هر ساعت وجود دارد، این چه رزقی است که فقط صبح و شام به سراغ آنها می آید؟ پاسخ این سؤال را از حدیث لطیفی که از پیامبر (ﷺ) نقل شده میتوان دریافت آنجا که میفرماید: و تعطیهم طرف الهدایا من الله لمواقیت الصلوة التی كانوا یصلون فیها فی الدنیا: هدایای جالب و نخبه از سوی خداوند بزرگ در اوقاتی که در این دنیا نماز میخواندند به آنها در بهشت میرسد از این حدیث استفاده می شود که این هدایای ممتاز که به هیچوجه نمی توان ماهیت آن را حتی با حدس و تخمین بیان کرد، نعمتهائی است بسیار پر ارزش که علاوه بر نعمتهای معمول بهشتی، صبح و شام به آنها اهدا می گردد.

آیا تعبیر آیه فوق و حدیثی که در بالا ذکر شد دلیل بر این نیست که زندگی بهشتیان یکنواخت نمی باشد، بلکه هر روز و هر صبح و شام موهبت جدید و لطف تازههای شامل حالشان می شود؟ و آیا مفهوم این سخن آن نیست که در آنجا سیر تکاملی انسان ادامه خواهد داشت هر چند اعمال تازههای در آنجا انجام نمی دهد، ولی با مرکبی که از

معتقدات و اعمالش در این جهان فراهم ساخته سیر تکاملی خود را ادامه خواهد داد.

پس از توصیف اجمالی بهشت و نعمتهای مادی و معنوی آن، بهشتیان را در یک جمله کوتاه معرفی کرده می گوید: این همان بهشتی است که ما به ارث به بندگان پرهیزگار می‌دهیم (تلك الجنة التي نورث من عبادنا من كان تقيا).

و به این ترتیب کلید در بهشت با تمام آن نعمتها که گذشت چیزی جز (تقوا) نیست.

گرچه تعبیر به (عبادنا) (بندگان ما) اشاره اجمالی به ایمان و تقوا دارد ولی اینجا جایی نیست که به اشاره اجمالی اکتفا شود، بلکه با صراحت باید این حقیقت بیان گردد که بهشت تنها جای پرهیزکاران است.

باز در اینجا به کلمه (ارث) برخورد میکنیم که معمولاً به اموالی گفته می شود که از کسی به دیگری بعد از مرگش انتقال مییابد، در حالی که بهشت مال کسی نبوده و انتقالی ظاهراً در کار نیست.

پاسخ این سؤال را از دو راه میتوان گفت:

1 - ارث از نظر لغت به معنی تملیک آمده است و منحصر به انتقال مالی از میت به بازماندگانش، نمی باشد.

2 - در حدیثی از پیامبر اکرم (ﷺ) میخوانیم: ما من احد الا وله منزل فی الجنة و منزل فی النار، فاما الکافر فیرث المؤمن منزله من النار، و المؤمن یرث الکافر منزله من الجنة: (هر کس بدون استثناء منزلگاهی در بهشت و منزلگاهی در دوزخ دارد، کافران منزلگاه دوزخی مؤمنان را به ارث میبرند، و مؤمنان جایگاه بهشتی کافران را)!

ذکر این نکته نیز لازم است که وراثت به آن معنی که در حدیث آمده بر اساس پیوندهای نسبی نیست، بلکه بر اثر پیوند مکتبی و عملی تقوا است. از شان نزولی که بعضی از مفسران در آیه فوق نقل کرده اند نیز همین معنی استفاده می شود که یکی از مشرکان به نام عاص بن وائل مزد کارگر خود را (که گویا مرد مسلمانی بوده است) نپرداخت و به طعنه گفت: اگر آنچه محمد می گوید، حق باشد ما از هر کس به نعمتهای بهشت سزاوارتریم، در همانجا مزد این کارگر را بطور کامل خواهم پرداخت! آیه فوق نازل شد و گفت: (این بهشت مخصوص بندگان با تقوا است).

آیه (64) و (65) و ترجمه

(وما ننزل إلا بأمر ربك له ما بين أيدينا وما خلفنا وما بين ذلك وما كان ربك نسيا) (64) (رب السموت والا رض وما بينهما فاعبده و اصطر لعبدته هل تعلم له سميا) (65)

ترجمه:

64 - ما جز به فرمان پروردگار تو نازل نمی شویم آنچه پیش روی ما و پشت سر ما و ما بین این دو میباشد همه از آن او است و پروردگارت هرگز فراموش کار نبوده (و نیست).

65 - همان پروردگار آسمانها و زمین و آنچه در میان این دو قرار دارد، او را پرستش کن، و در راه عبادتش شکیبا باش، آیا مثل و مانندی برای او پیدا میکنی؟!

شان نزول:

جمعی از مفسران در شان نزول آیات فوق چنین آورده اند که چند روزی، وحی قطع شد، و جبرئیل پیک وحی الهی به سراغ پیامبر نیامد، هنگامی که این مدت سپری گشت و جبرئیل بر پیامبر نازل شد، به او فرمود: چرا دیر کردی؟ من

بسیار مشتاق تو بودم، جبرئیل گفت، من به تو مشتاقترم! ولی من بندهای مامورم هنگامی که مامور شوم می آیم و هنگامی که دستور نداشته باشم خودداری می کنم.

تفسیر:

بندگانیم جان و دل بر کف

گرچه برای این آیات شان نزول خاصی است که در بالا ذکر شد، ولی این مانع از آن نخواهد بود که پیوند و ارتباطی منطقی با آیات گذشته داشته باشد، چرا که تأکیدی است بر اینکه هر چه جبرئیل در آیات پیشین آورده همه بیکم و کاست از ناحیه خدا است، و چیزی از خود او نیست، نخستین آیه از زبان پیک وحی می گوید:

(ما جز به فرمان پروردگار تو نازل نمی شویم) (و ما نتنزل الا بامر ربی).

همه چیز از او است و ما بندگانیم جان و دل بر کف آنچه پیش روی ما و آنچه پشت سر ما، و آنچه در میان این دو است همه از آن او است (له ما بین ایدینا و ما خلفنا و ما بین ذلك).

خلاصه آینده و گذشته و حال و اینجا و آنجا و همه جا و دنیا و آخرت و برزخ همه متعلق به ذات پاک پروردگار است. و این را نیز بدان که (پروردگارت فراموشکار نبوده و نیست) (و ما کان ربك نسیا).

بعضی از مفسران برای جمله (له ما بین ایدینا و ما خلفنا و ما بین ذلك) تفسیرهای متعددی که احياناً بالغ بر یازده تفسیر می شود ذکر کرده اند، ولی آنچه در بالا آوردیم از همه مناسبتر به نظر میرسد.

سپس اضافه می کند: اینها همه به فرمان پروردگار تو است پروردگار آسمانها و زمین و آنچه در میان این دو قرار دارد (رب السماوات و الارض و ما بینهما).

حال که چنین است و همه خطوط به او منتهی می شود، تنها او را پرستش کن (فاعبد).

عبادتی تواءم با توحید و اخلاص و از آنجا که در این راه - راه بندگی و اطاعت و عبادت خالصانه خدا - مشکلات و سختیها فراوان است، اضافه می کند: و در راه عبادت او صابر و شکيبا باش (و اصطر لعبادته) .

و در آخرین جمله می گوید: آیا مثل و مانندی برای خداوند پیدا میکنی؟ (هل تعلم له سميا) .

این جمله در حقیقت دلیلی است بر آنچه در جمله قبل آمده، یعنی مگر برای ذات پاکش شریک و مانندی هست که دست به سوی او دراز کنی و او را پرستش نمائی؟!

کلمه (سمی) گرچه به معنی همنام است، ولی روشن است که منظور در اینجا تنها نام نیست بلکه محتوای نام است، یعنی آیا کسی غیر از خدا، خالق رازق، محیی، ممیت، عالم و قادر به همه چیز و بر همه چیز پیداخواهی کرد؟

آیه (66) تا (70) و ترجمه

(و يقول الانسن اذا ما مت لسوف أخرج حيا) (66) (أولا يذكر الانسن إنا خلقه من قبل ولم يك شيا) (67) (فوربك لنحشرنهم والشيطين ثم لنحضرنهم حول جهنم جثيا) (68) (ثم لننزعن من كل شيعة أيهم أشد على الرحمن عتيا) (69) (ثم لنحن أعلم بالذين هم أولى بها صليا) (70)
ترجمه:

66 - انسان می گوید: آیا پس از مردن در آینده زنده (از قبر) بیرون خواهم آمد.

67 - آیا انسان به خاطر نمی آورد که ما او را پیش از این آفریدیم در حالی که چیزی نبود.

68 - سوگند به پروردگارت که همه آنها را همراه با شیاطین محشور میکنیم، بعد همه را گرداگرد جهنم در حالی که به زانو در آمده اند حاضر میسازیم!

69 - سپس از هر گروه و جمعیتی کسانی را که از همه در برابر خداوند رحمان سرکشتر بوده اند جدا میکنیم.

70 - بعد از آن ما به خوبی از کسانی که برای سوختن در آتش اولویت دارند آگاهیم (و آنها را پیش از دیگران مجازات خواهیم کرد).

شان نزول:

آیات نخست - طبق گفته جمعی از مفسران در مورد (ابی بن خلف) یا (ولید بن مغیره) نازل شده که قطعه استخوان پوسیده‌ای را در دست گرفته بودند و آنرا با دست خود نرم میکردند و در برابر باد میپاشیدند، تا هر ذره‌ای از آن به گوشه‌های پراکنده گردد، و میگفتند، محمد را بنگرید که

گمان می کند خداوند ما را بعد از مردن و پوسیده شدن استخوانهایمان مثل این استخوان، بار دیگر زنده می کند، چنین چیزی ابدا ممکن نیست! این آیات نازل شد و پاسخ دندان شکنی به آنها گفت، پاسخی که برای همه انسانها در همه قرون و اعصار، مفید و آموزنده است.

تفسیر:

توصیفی از دوزخیان

در آیات گذشته بحثهای قابل ملاحظه‌ای در باره رستاخیز و بهشت و دوزخ به میان آمد، آیات مورد بحث نیز در همین زمینه سخن می گوید. در آیه نخست گفتار منکران معاد را چنین بازگو می کند انسان می گوید: آیا هنگامی که من مردم، در آینده زنده میشوم و سر از قبر برمیدارم؟! (و يقول الانسان اذا ما مت لسوف اخرج حيا).

البته این استفهام یک استفهام انکاری است، یعنی چنین چیزی امکان ندارد اما تعبیر به (انسان) (مخصوصا با الف و لام جنس) با اینکه مناسب بود به جای آن (کافر) گفته شود، شاید از این روست که این سؤال در طبع هر انسانی در ابتدا کم و بیش نهفته است که با شنیدن مساله (زندگی بعد از مرگ) فوراً علامت استفهامی در ذهن او ترسیم می شود.

بلافاصله با همان لحن و تعبیر به آن پاسخ می گوید که: آیا انسان این واقعیت را به یاد نمی آورد که ما او را پیش از این آفریدیم، و او ابدا چیزی نبود؟!

(اولا يذكر الانسان انا خلقناه من قبل و لم يك شيئا).

تعبیر به (انسان) در اینجا نیز ممکن است اشاره به این نکته باشد که انسان با آن استعداد و هوش خداداد نباید در برابر چنین سؤال خاموش

بنشینند، باید خودش با یادآوری خلقت نخستین به آن پاسخ گوید و گرنه حقیقت انسانیت خود را به کار نگرفته است.

این آیات مانند بسیاری از آیات مربوط به معاد تکیه روی معاد جسمانی دارد، و الا اگر بنا بود تنها روح باقی بماند و بازگشت جسم به زندگی مطرح نباشد، نه آن سؤال جا داشت و نه این پاسخ.

به هر حال این منطق را که قرآن برای اثبات معاد در اینجا به کار گرفته در مواردی دیگر از قرآن نیز آمده است، از جمله در اواخر سوره (یس) که با همین تعبیر انسان مطرح شده است او لم یر الانسان انا خلقناه من نطفة فاذا هو خصیم مبین و ضرب لنا مثلا و نسی خلقه قال من یحیی العظام و هی رمیم قل یرحیها الذی انشاهها اول مرة و هو بکل خلق علیم: آیا انسان نمی اندیشد که ما او را از نطفه آفریده‌ایم، و سپس این نطفه ناچیز به انسانی سخنگو که از خود دفاع می کند تغییر شکل یافت اما با این حال این انسان مثلی برای ما زد و آفرینش خود را بکلی فراموش کرد و گفت چه کسی است که استخوانهای پوسیده را بار دیگر زنده کند؟ بگو همان خدائی که او را نخستین بار آفریده، زنده خواهد کرد، و او به همه مخلوقات خود دانا است (سوره یس - 77 - 79).

بعضی از مفسران در اینجا سؤال مطرح کرده اند که اگر این دلیل درست است که هر کس کاری را انجام داد قدرت دارد مانند آن را نیز انجام بدهد پس چرا ما کارهایی را انجام می‌دهیم و گاه نمی توانیم عین همان را تکرار کنیم؟ مثلا گاهی قطعه شعری بسیار عالی میسرانیم

و یا خط بسیار زیبایی مینویسیم، اما بعدا هر چه تلاش میکنیم مثل آن را نمی توانیم انجام دهیم.

پاسخی را که ما برای این سؤال انتخاب کرده ایم این است که درست است که ما اعمال خود را از روی اراده و اختیار انجام میدهیم، ولی گاهی یک سلسله امور غیر اختیاری در بعضی از ویژگیهای افعال ما اثر میگذارد، لرزش نامحسوس دست ما گاه در شکل دقیق حروف مؤثر است، و از این گذشته قدرت و استعداد ما همیشه یکسان نیست، گاه عواملی پیش می آید که تمام نیروی درونی ما را بسیج می کند، و ما میتوانیم به اصطلاح شاهکاری بیافرینیم، ولی گاه عوامل محرکه ضعیف است و تمام نیروی ما بسیج نمی شود، به همین دلیل کار مرتبه دوم به خوبی مرتبه اول انجام نمی گیرد.

ولی خداوندی که قدرتش بیانتهاست، این گونه مسائل برای او مطرح نیست، هر کاری را انجام دهد عین آن را بیکم و کاست میتواند تکرار کند.

در آیه بعد با لحن بسیار قاطع، منکران معاد و گنهکاران بیایمان را تهدید می کند و می گوید: قسم به پروردگارت که ما همه آنها را با شیاطینی که آنان را وسوسه میکردند و یا معبودشان بودند، همه را محشور میکنیم (فوربك لنحشرنهم و الشیاطین).

(سپس همه آنها را گرداگرد جهنم در حالی که به زانو درآمده اند حاضر میکنیم)

(ثم لنحضرنهم حول جهنم جثیا).

این آیه نشان می دهد که دادگاه افراد بیایمان و گنهکار در نزدیکی جهنم است!.

تعبیر (جثیا) (با توجه به اینکه (جثی) جمع (جائی) به معنی کسی است بر سر زانو نشسته) شاید اشاره به ضعف و ناتوانی و ذلت و زبونی آنها باشد، گوئی قدرت ندارند بر سر پا بایستند، البته این کلمه معانی دیگری هم دارد از جمله اینکه بعضی جثی را به معنی (گروه گروه) تفسیر کرده اند، و بعضی به معنی انبوه و متراکم بر روی هم، همانند خاکها و سنگها، ولی تفسیر اول مناسبتر و مشهورتر است.

و از آنجا که اولویتهای در آن دادگاه عدل منظور می شود در آیه بعد می گوید: ما اول به سراغ سرکشترین و یاغیترین افراد میرویم، ما از هر گروه و جمعیتی افرادی را که از همه در برابر خداوند رحمان سرکشتر بودند جدا میکنیم (ثم لنزعن من کل شیعة ایهم اشد علی الرحمن عتیا).

همان بی شرمانی که حتی مواهب خدای (رحمان) را به دست فراموشی سپردند و در برابر ولی نعمت خود به گستاخی و طغیان و یاغیگری برخاستند، آری اینها از همه به آتش دوزخ سزاوارترند!

باز روی این معنی تاکید کرده می گوید: (ما به خوبی از کسانی که برای سوختن در آتش اولویت دارند آگاهیم) (ثم لنحن اعلم بالذین هم اولی بها صلیا).

دقیقا آنها را انتخاب می کنیم و در این انتخاب هیچگونه اشتباهی رخ نخواهد داد. (صلی) مصدر است که هم به معنی روشن کردن آتش، و هم چیزی را که با آتش می سوزانند آمده است.

آیه (71) و (72) و ترجمه

(وإن منكم إلا واردها كان على ربك حتما مقضيا) (71) (ثم ننجي الذين اتقوا ونذر الظالمين فيها جثيا) (72)

ترجمه:

71 - و همه شما (بدون استثنا) وارد جهنم میشوید، این امری است حتمی و فرمانی است قطعی از پروردگارتان!!

72 - سپس آنها را که تقوا پیشه کردند از آن رهایی میبخشیم، و ظالمان را در حالی که (از ضعف و ذلت) به زانو در آمده اند در آن رها میکنیم.

تفسیر:

همه وارد جهنم میشوند؟!!

آیات فوق نیز ادامه بحث در ویژگیهای رستاخیز و پاداش و کیفر است. نخست به مطلبی که شاید شنیدنش برای غالب مردم شگفتانگیز باشد اشاره کرده می گوید: همه شما بدون استثنا وارد جهنم میشوید (وإن منكم إلا واردها).

(این امری است حتمی و فرمانی است قطعی از پروردگارتان) (كان على ربك حتما مقضيا).

(سپس آنها را که تقوی پیشه کردند از آن نجات میدهیم، و ظالمان و ستمگران را در حالی که از ضعف و ذلت به زانو در آمده اند در آن رها میکنیم)

(ثم ننجي الذين اتقوا ونذر الظالمين فيها جثيا).

در تفسیر این دو آیه در میان مفسران گفتگوی دامنهداری است، بر اساس اینکه منظور از (ورود) در جمله (ان منکم الا واردها) چیست؟ بعضی از مفسران معتقدند که (ورود) در اینجا به معنی نزدیک شدن و اشراف پیدا کردن است، یعنی همه مردم، خوبان و بدان، بدون استثنا برای حسابرسی یا برای مشاهده سرنوشت نهائی بدکاران، به کنار جهنم می آیند، سپس خداوند پرهیزگاران را رهائی میبخشد و ستمگران را در آن رها می کند. آنها برای این تفسیر به آیه 23 سوره قصص استدلال میکنند (ولما ورد ماء مدین...) هنگامی که موسی کنار آب مدین رسید... که در اینجا نیز ورود به همان معنی است.

تفسیر دومی که اکثر مفسران آن را انتخاب کرده اند این است که ورود در اینجا به معنی دخول است و به این ترتیب همه انسانها بدون استثناء، نیک و بد، وارد جهنم میشوند، منتها دوزخ بر نیکان سرد و سالم خواهد بود همانگونه که آتش نمرود بر ابراهیم (یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم) چرا که آتش با آنها سنخیت ندارد گوئی از آنان دور می شود و فرار می کند، و هر جا آنها قرار میگیرند خاموش می گردد، ولی دوزخیان که تناسب با آتش دوزخ دارند همچون ماده قابل اشتعالی که به آتش برسد فوراً شعلهور میشوند.

قطع نظر از اینکه فلسفه این کار چیست که بعداً به خواست خدا شرح خواهیم داد بدون شک ظاهر آیه فوق با تفسیر دوم هماهنگ است، زیرا معنی اصلی ورود، دخول است و غیر آن نیاز به قرینه دارد، علاوه بر این جمله (ثم ننجی الذین اتقوا) (سپس پرهیزگاران را نجات

میدهیم) همچون جمله نذر الظالمین فیها (ستمگران را در آن وا میگذاریم) همه شاهد برای این معنی است.

بعلاوه روایات متعددی در تفسیر آیه رسیده است که این معنی را کاملاً تقویت می کند:

از جمله از (جابر بن عبد الله انصاری) چنین نقل شده که شخصی از او درباره این آیه پرسید، جابر با هر دو انگشت به دو گوشش اشاره کرد و گفت: مطلبی با این دو گوش خود از پیامبر (ﷺ) شنیدم که اگر دروغ بگویم هر دو کر باد! میفرمود: الورد الدخول، لا یبقی بر ولا فاجر لا یدخلها فیکون علی المؤمنین بردا و سلاما کما کانت علی ابراهیم حتی ان للنار - او قال لجهنم - ضجيجا من بردها، ثم تنجی الله الذین اتقوا و نذر الظالمین فیها جثیا: ورود در اینجا به معنی دخول است هیچ نیکوکار و بدکاری نیست مگر اینکه داخل جهنم می شود، آتش در برابر مؤمنان سرد و سالم خواهد بود، همانگونه که بر ابراهیم بود، تا آنجا که آتش - یا جهنم - (تردید از جابر است) از شدت سردی فریاد میکشد، سپس خداوند پرهیزگاران را رهایی میبخشد و ظالمان را در آن ذلیلانه رها می کند.

در حدیث دیگری از پیامبر (ﷺ) میخوانیم: تقول النار للمؤمن یوم القیامه جز، یا مؤمن! فقد اطفأ نورک لهبی: (آتش به فرد با ایمان روز قیامت می گوید زودتر از من بگذر که نورت، شعله مرا خاموش کرد)! این معنی از بعضی دیگر از روایات نیز استفاده می شود.

تعبیر پر معنایی که درباره پل صراط در روایات آمده که آن بر روی جهنم کشیده شده، از مو باریکتر و از شمشیر تیزتر است نیز شاهد و گواه دیگری بر این تفسیر است.

اما اینکه بعضی میگویند: آیه 101 سوره انبیاء (اولئك عنها مبعدون): آنها (مؤ منان) از آتش دور خواهند بود دلیل بر تفسیر اول است صحیح به نظر نمی رسد، زیرا این آیه مربوط به جایگاه دائمی و قرارگاه همیشگی مؤ منان است، حتی در آیه بعد از آن میخوانیم لا یسمعون حسیسها: (مؤ منان حتی صدای شعله های آتش را نمی شنوند).

(اگر ورود در آیه مورد بحث به معنی نزدیک شدن باشد نه با کلمه (مبعدون) سازگار است و نه با جمله (لا یسمعون حسیسها)).

پاسخ به یک سؤال

تنها سؤال که در اینجا باقی میماند این است که فلسفه این کار از نظر حکمت پروردگار چیست؟ بعلاوه آیا مؤ منان از این کار آزار و عذابی نمی بینند؟

پاسخ این سؤال که از هر دو جنبه در روایات اسلامی وارد شده است، با کمی دقت روشن می شود:

در حقیقت مشاهده دوزخ و عذابهای آن، مقدمهای خواهد بود که مؤ منان از نعمتهای خداداد بهشت حداکثر لذت را ببرند، چرا که قدر عافیت را کسی داند که به مصیبتی گرفتار آید (و بالاضداد تعرف الاشياء) در اینجا مؤ منان گرفتار مصیبت نمی شوند، بلکه تنها صحنه مصیبت را مشاهده میکنند و همانگونه که در روایات فوق خواندیم آتش بر آنها سرد و سالم می شود و نور آنها شعله آتش را تحت الشعاع قرار می دهد.

بعلاوه آنها چنان سریع و قاطع از آتش میگذرند که کمترین اثری در آنها نمی تواند داشته باشد، همانگونه که در حدیثی از پیامبر (ﷺ) نقل شده است که فرمود: یرد الناس النار ثم یصدرون باعمالهم فاولهم کلمع البرق، ثم کمر الريح، ثم کحضر الفرس، ثم کالراکب، ثم کشد الرجل، ثم کمشیه: مردم همگی وارد آتش (دوزخ) میشوند سپس بر حسب اعمالشان از آن بیرون می آیند، بعضی همچون برق، سپس کمتر از آن همچون گذشتن تندباد، بعضی همچون دویدن شدید اسب، بعضی همچون سوار معمولی، بعضی همچون پیادهای که تند می رود، و بعضی همچون کسی که معمولی راه می رود).

و از این گذشته دوزخیان نیز از مشاهده این صحنه که بهشتیان با چنان سرعتی میگذرند و آنها میمانند، مجازات بیشتری می بینند، و به این ترتیب پاسخ هر دو سؤال روشن می شود.

آیه (73) تا (76) و ترجمه

(وإذا تتلى عليهم أيتنا بينت قال الذين كفروا للذين آمنوا أى الفريقين خير مقاما وأحسن نديا) (73) (وكم أهلكنا قبلهم من قرن هم أحسن أثنا و رعيا) (74) (قل من كان فى الضلالة فليمدد له الرحمن مدا حتى إذا رأوا ما يوعدون إما العذاب وإما الساعة فسيعلمون من هو شر مكانا وأضعف جندا) (75) (ويزيد الله الذين اهتدوا هدى والبقيت الصلحت خير عند ربك ثوابا و خير مردا) (76)

ترجمه:

73 - و هنگامی که آیات روشن ما بر آنها خوانده می شود کافران به مؤمنان میگویند کدامیک از دو گروه (ما و شما) جایگاهش بهتر و جلسات انس و مشورتش زیباتر و بخشش او بیشتر است؟!

74 - اقوام بسیاری را پیش از آنها نابود کردیم که هم مال و ثروتشان از اینها بهتر بود و هم ظاهرشان آراسته تر!

75 - بگو کسی که در گمراهی است خداوند به او مهلت می دهد تا زمانی که وعده الهی را با چشم خود ببینند: یا عذاب این دنیا یا عذاب آخرت. آنروز است که خواهند دانست چه کسی مکانش بدتر و چه کسی لشکرش ناتوان تر است؟!

76 - اما کسانی که در راه هدایت گام نهادند خداوند بر هدایتشان میافزاید، آثار و اعمال صالحی که (از انسان) باقی میماند در پیشگاه پروردگار تو ثوابش بیشتر و عاقبتش ارزشمندتر است.

تفسیر:

به دنبال بحثی که در آیات قبل، پیرامون ظالمان بیایمان شد، در آیات مورد بحث گوشهای از منطق و سرنوشت آنها را شرح می دهد.

می دانیم نخستین گروهی که به پیامبر اسلام (ﷺ) ایمان آوردند مستضعفان پاکدلی بودند که دستشان از مال و منال دنیا تهی بود، همان گروه محروم و مظلومی که آئینهای الهی برای نجات آنان از چنگال ظالمان و ستمگران آمده، مردان و زنان بلند همت و با ایمانی همچون بلال، سلمان، عمار، خباب، سمیه و امثال آنها.

از آنجا که معیار ارزش در جامعه جاهلی آن زمان - همچون هر جامعه جاهلی دیگر - همان زر و زیور و پول و مقام و هیات ظاهر بود، ثروتمندان ستمکار همچون نضر بن حارث و امثال وی بر گروه مؤمنان فقیر، فخر فروشی کرده، میگفتند: نشانه شخصیت ما با ما است، و نشانه عدم شخصیت شما همان فقر و محرومیتتان است!

این خود دلیل بر حقانیت ما و عدم حقانیت شما است!

چنانکه قرآن در نخستین آیه مورد بحث می گوید: هنگامی که آیات روشن ما بر آنها خوانده شود کافران مغرور و ستمگر، به کسانی که ایمان آورده اند میگویند کدامیک از دو گروه ما و شما جایگاهش بهتر، جلسات انس و مشورتش زیباتر، و بذل و بخشش او بیشتر است؟ (و اذا تتلى عليهم آياتنا بينات قال الذين كفروا للذين آمنوا ای الفريقین خیر مقاما و احسن ندیا).

مخصوصا در روایات اسلامی میخوانیم که این گروه اشرافی و مترف، زیباترین لباسهایشان را میپوشیدند و زینت میکردند،

جلو یاران رسول الله (ﷺ) راه میرفتند و نگاه تحقیر و تمسخرآمیز به آنها میکردند، آری این است راه و رسم این طبقه در هر عصر و زمان.

(ندی) در اصل از (ندی) به معنی رطوبت گرفته شده است، و سپس به معنی افراد فصیح و سخنگو آمده.

چرا که یکی از شرائط قدرت بر تکلم داشتن آب دهان به قدر کافی است و از آن پس (ندا) به معنی مجالست و سخن گفتن، و حتی مجلسی را که جمعی در آن برای انس جمع میشوند یا به مشورت می نشینند (نادی) گفته می شود، و (دار الندوه) که محلی بود در مکه و سران در آنجا جمع میشدند و مشورت میکردند از همین معنی گرفته شده است.

ضمناً از سخاوت و بذل و بخشش گاه به (ندی) تعبیر می کنند و آیه فوق ممکن است اشاره به همه اینها باشد، یعنی مجلس انس ما از شما زیباتر و پول و ثروت و زرق و برق و لباسمان جالبتر، و سخنان و اشعار فصیح و بلیغمان بهتر و رساتر است!.

ولی قرآن با بیانی کاملاً مستدل و در عین حال قاطع و کوبنده، به آنها چنین پاسخ می گوید: اینها گویا فراموش کرده اند تاریخ گذشته بشر را: (اقوام بیشماری پیش از آنها بود که مال و ثروت و وسائل زندگانشان از اینها بهتر بود و هم منظره و ظاهرشان آراستهتر، اما ما این گروه ستمکار را نابود کردیم و از میان برداشتیم)

(و کم اهلکنا قبلهم من قرن هم احسن اثاثا و رثیا).

آیا پول و ثروت آنها و مجالس پر زرق و برق و لباسهای فاخر و چهره های زیبایشان توانست جلو عذاب الهی را بگیرد؟ اگر اینها دلیل بر

شخصیت و مقامشان در پیشگاه خدا بود چرا به چنان سرنوشت شومی گرفتار شدند.

زرق و برق دنیا آنچنان ناپایدار است که با نسیم مختصری نه تنها دفترش به هم میخورد بلکه گاهی طومارش درهم پیچیده می شود.

(قرن) - همانگونه که در گذشته (جلد پنج صفحه 156) گفته ایم معمولاً به معنی یک زمان طولانی است، ولی چون از ماده اقتران به معنی نزدیکی گرفته شده است به قوم و جمعیتی که در یک زمان جمعند نیز گفته می شود.

سپس هشدار دیگری به آنها می دهد که به آنها بگو گمان نکنید ای ستمگران بیایمان این مال و ثروت شما مایه رحمت است، بلکه چه بسا، این دلیل عذاب الهی باشد: (کسی که در گمراهی است و اصرار بر ادامه این راه دارد خداوند به او مهلت می دهد، و این زندگی مرفه همچنان ادامه مییابد) (قل من كان في الضلالة فليمدد له الرحمن مدا).

(تا زمانی که وعده های الهی را با چشم خود ببینند یا عذاب این دنیا یا عذاب آخرت) (حتى اذا رأوا ما يوعدون اما العذاب و اما الساعة).

(آن روز است که خواهند دانست، چه کسی مکان و مجلسش بدتر و چه کسی لشکرش ناتوانتر است) (فسيعلمون من هو شر مكانا و اضعف جندا).

در حقیقت اینگونه افراد منحرف که دیگر قابل هدایت نیستند (توجه داشته باشید که قرآن (من كان في الضلالة) می گوید که اشاره به استمرار در گمراهی است) برای اینکه دردناکترین مجازات الهی را ببینند گاهی خداوند آنها را در نعمتها غوطهور میسازد که هم مایه غرور و غفلتشان می شود، و هم

عذاب الهی، سلب نعمتها را دردناکتر می کند، این همان چیزی است که در بعضی از آیات قرآن به عنوان مجازات (استدراج) ذکر شده است. جمله (فلیمد له الرحمن مدا) گرچه به صورت امر است، ولی در معنی خبر می باشد و مفهوم آن این است که خداوند به آنها مهلت و ادامه نعمت می دهد.

بعضی از مفسران نیز آن را به همان معنی امر که در اینجا به مفهوم نفرین یا به معنی لزوم چنین رفتاری بر خدا تفسیر کرده اند، ولی تفسیر اول نزدیکتر به نظر می رسد.

کلمه (عذاب) در آیه فوق به قرینه اینکه در مقابل (الساعة) قرار گرفته اشاره به مجازاتهای الهی در عالم دنیا است، مجازاتهای همچون طوفان نوح و زلزله و سنگهای آسمانی که بر قوم لوط نازل شد، یا مجازاتهای که به وسیله مؤمنان و رزمندگان جبهه حق، بر سر آنان فرود می آید، چنانکه (در سوره توبه آیه 14) میخوانیم: **(قاتلوهم یعذبهم الله بایدیکم)**: با آنان پیکار کنید که خداوند آنها را با دست شما مجازات می کند).

و (الساعة) در اینجا یا به معنی پایان دنیا است، یا عذاب الهی در قیامت (معنی دوم مناسبتر به نظر می رسد).

این عاقبت و سرنوشت ستمگران و فریفته گان زرق و برق و لذات دنیا است (اما کسانی که در راه هدایت گام نهادند خداوند بر هدایتشان می افزاید) **(ویرید الله الذین اهتدوا هدی)**.

بدیهی است هدایت درجاتی دارد هنگامی که درجات نخستین آن بوسیله انسان پیموده شود خداوند دست او را میگیرد و بدرجات عالتر میبرد، و

همچون درخت باروری که هر روز مرحله تازهای از رشد و تکامل را میپیماید این هدایت یافتگان نیز در پرتو ایمان و اعمال صالحشان هر روز به مراحل بالاتری گام مینهند. در پایان آیه به آنها که بر زیورهای زودگذرشان در دنیا تکیه کرده، و آنرا وسیله تفاخر بر دیگران قرار داده اند پاسخ می دهد که آثار و اعمال صالحی که از انسان باقی میماند در پیشگاه پروردگار تو ثوابش بیشتر و عاقبتش ارزشمندتر است (و الباقیات الصالحات خیر عند ربك ثوابا و خیر مردا).

آیه (77) تا (82) و ترجمه

(افرایت الذی کفر بایتنا و قال لا وتین مالا و ولدا) (77) (أطلع الغیب أم
اتخذ عند الرحمن عهدا) (78) (کلا سنکتب ما یقول و نمد له من العذاب مدا)
(79) (و نرثه ما یقول و یا تینا فردا) (80) (واتخذوا من دون الله آلهة لیکونوا
لهم عزا) (81) (کلا سیکفرون بعبادتهم و یكونون علیهم ضدا) (82)
ترجمه:

77 - آیا ندیدی کسی را که آیات ما را انکار کرد و گفت
اموال و فرزندان فراوانی نصیبم خواهد شد!
78 - آیا او از اسرار غیب مطلع گشته، یا نزد خدا عهد و پیمانی گرفته
است؟

79 - هرگز چنین نیست ما به زودی آنچه را او می گوید مینویسیم، و عذاب
را بر او مستمر خواهیم داشت!
80 - آنچه را او می گوید (از اموال و فرزندان) از او به ارث میبریم و تک
و تنها نزد ما خواهد آمد.

81 - آنها غیر از خدا معبودانی برای خود انتخاب کردند تا مایه
عزتشان باشد (چه پندار خامی؟).

82 - هرگز چنین نیست، به زودی معبودها منکر عبادت آنها خواهند شد،
بلکه بر ضدشان قیام می کنند.

تفسیر:

یک تفکر خرافی و انحرافی

بعضی از مردم معتقدند که ایمان و پاکی و تقوا با آنها سازگار نیست! و سبب می شود که دنیا به آنها پشت کند، در حالی که با بیرون رفتن از محیط ایمان و تقوا، دنیا به آنها رو خواهد کرد، و مال و ثروت آنها زیاد می شود!.

این طرز فکر خواه بر اثر ساده لوحی و پیروی خرافات باشد، و خواه پوششی برای فرار از زیر بار مسئولیتها و تعهدهای الهی، هر چه باشد یک طرز فکر خطرناک است.

گاه دیدهایم این موهوم پرستان، مال و ثروت بعضی افراد بیایمان، و فقر و محرومیت گروهی از مؤمنان را مستمسکی برای اثبات این خرافه قرار میدهند در حالی که میدانیم نه اموالی که از طریق ظلم و کفر و ترک مبانی تقوا به انسان میرسد مایه افتخار است، و نه هرگز ایمان و پرهیزکاری سدی بر سر راه فعالیتهای مشروع و مباح می باشد.

به هر حال در عصر و زمان پیامبر - همچون عصر ما - افراد نادانی بودند که چنین پنداری داشتند و یا لاقلاً تظاهر به آن میکردند.

قرآن در آیات مورد بحث - به تناسب بحثی که قبلاً پیرامون سرنوشت کفار و ظالمان بیان شد - از این طرز فکر و عاقبت آن سخن می گوید.

در نخستین آیه میفرماید: (آیا ندیدی کسی را که آیات ما را انکار کرد و به آن کفر ورزید، و گفت: مسلماً اموال و فرزندان فراوانی نصیبم خواهد شد!) (افرایت الذی کفر بایاتنا و قال لاوتین مالا و ولدا).

سپس قرآن به آنها چنین پاسخ می گوید: آیا او از اسرار غیب آگاه شده یا از خدا عهد و پیمانی در این زمینه گرفته است؟! (اطلع الغیب ام اتخذ عند الرحمن عهدا).

کسی میتواند چنین پیشگوئی کند و رابطهای میان کفر و دارا شدن مال و فرزندان قائل شود که آگاه بر غیب باشد، زیرا هیچ رابطهای میان این دو ما نمی بینیم، و یا عهد و پیمانی از خدا گرفته باشد، چنین سخنی نیز بی معنی است.

بعد با لحن قاطع اضافه می کند: این چنین نیست (هرگز کفر و بیایمانی مایه فزونی مال و فرزند کسی نخواهد شد) ما به زودی آنچه را می گوید، مینویسیم (کلا سنکتب ما یقول).

آری این سخنان بیپایه که ممکن است مایه انحراف بعضی از ساده لوحان گردد همه در پرونده اعمال آنها ثبت خواهد شد. (و ما عذاب خود را بر او مستمر خواهیم داشت) (عذابهای پیدری و یکی بالای دیگر) (و نمد له من العذاب مدا).

این جمله ممکن است اشاره به عذاب مستمر و جاویدان آخرت بوده باشد، و نیز ممکن است اشاره به عذابهای باشد که بر اثر کفر و بیایمانی در این دنیا دامنگیر آنها می شود، این احتمال نیز قابل ملاحظه است که این مال و فرزندان که مایه غرور و گمراهی است، خود عذابی است مستمر برای آنها! (آنچه را او می گوید (از اموال و فرزندان) از او به ارث میریم، و روز قیامت تک و تنها نزد ما خواهد آمد) (و نرثه ما یقول و یاتینا فردا).

آری سرانجام همه این امکانات مادی را میگذارد و می رود و با دست تهی در آن دادگاه عدل پروردگار حاضر می شود، در حالی که نامه اعمالش از گناهان سیاه و از حسنات خالی است آنجا است که نتیجه این گفته های بیاساس خود را در دنیا می بیند.

آیه بعد به یکی دیگر از انگیزه های این افراد در پرستش بتها اشاره کرده می گوید: آنها غیر از خدا معبودانی برای خود انتخاب کرده اند تا مایه عزتشان باشد (و اتخذوا من دون الله آلهة ليكونوا لهم عزا).

تا برای آنها در پیشگاه خدا شفاعت کنند، و در مشکلات یاریشان دهند، اما چه پندار نادرست و خیال خامی؟!

هرگز آنچنان که آنها پنداشتند نیست، نه تنها بتها مایه عزتشان نخواهند بود، بلکه سرچشمه ذلت و عذابند، و به همین جهت (به زودی یعنی در روز رستاخیز معبودها منکر عبادت عابدان میشوند و از آنها بیزاری میجویند بلکه بر ضدشان خواهند بود) (کلا سیکفرون بعبادتهم و یکنونون علیهم ضدا).

این جمله اشاره به همان مطلبی است که در آیه 14 سوره فاطر میخوانیم: (و الذین تدعون من دونه ما یملکون من قطمیران تدعوهم لا یسمعوا دعائکم... و یوم القیامة یکفرون بشرکم): (کسانی را که غیر از خدا میخوانید مالک هیچ چیز نیستند، اگر آنها را بخوانید سخنان شما را نمی شنوند... و روز رستاخیز منکر شرک شما میشوند).

و نیز در آیه 6 سوره احقاف میخوانیم: (و اذا حشر الناس کانوا لهم اعداء): هنگامی که مردم محشور شوند این معبودها دشمنان آنها خواهند بود). این احتمال را نیز بعضی از مفسران بزرگ داده اند که منظور از آیه فوق این است که عبادت کنندگان بتها، در قیامت که پردهها کنار می رود و همه حقایق آشکار می شود و خود را رسوا میبینند، منکر عبادت بتها میشوند، و بر ضد آنها سخن خواهند گفت، چنانکه در آیه 23 سوره انعام میخوانیم: بتپرستان در قیامت میگویند: (والله ربنا ما کنا مشرکین): (به خدائی که پروردگار ما است سوگند که ما هرگز مشرک نبودیم)!.

ولی تفسیر اول با ظاهر آیه سازگارتر است، چرا که عبادتکنندگان میخواستند، معبودان عزتشان باشند ولی سرانجام ضدشان میشوند.

البته معبودهائی همچون فرشتگان یا شیاطین و جن که دارای عقل و درکند وضعشان روشن است، ولی معبودهای بیجان در آن روز، ممکن است به فرمان خدا به سخن درآیند و بیزاری خود را از عابدان اعلام کنند.

از حدیثی که از امام صادق (علیه السلام) نقل شده نیز همین تفسیر را میتوان استفاده کرد زیرا امام در تفسیر آیه فوق میفرماید: یکون هؤلاء الذین اتخذوهم الهة من دون الله ضدا يوم القيامة، و يتبرئون منهم و من عبادتهم الى يوم القيامة: روز قیامت معبودهائی را که جز خدا انتخاب کردند بر ضدشان خواهند بود و از آنها و از عبادت کردنشان بیزاری میجویند.

جالب اینکه در ذیل حدیث جمله کوتاه و پرمحتوائی در باره حقیقت عبادت، میخوانیم: (ليس العبادة هي السجود ولا الركوع، وانما هي طاعة الرجال، من اطاع مخلوقا في معصية الخالق فقد عبده): (عبادت (تنها) سجود و رکوع نیست، بلکه حقیقت عبادت، اطاعت این و آن است، هر کس مخلوقی را در معصیت خالق اطاعت کند او را پرستش کرده است) (و سرنوشت او همان سرنوشت مشرکان و بتپرستان است).

آیه (83) تا (87) و ترجمه

(ألم تر إنا أرسلنا الشيطان على الكافرين تَوْزَهُمْ أُولَئِكَ) (83) (فلا تعجل عليهم إنما نعد لهم عدا) (84) (يوم نحشر المتقين إلى الرحمن وفدا) (85) (و نسوق المجرمين إلى جهنم وردا) (86) (لا يملكون الشفعة إلا من اتخذ عند الرحمن عهدا) (87)

ترجمه:

83 - آیا ندیدی که ما شیاطین را به سوی کافران فرستادیم تا آنها را شدیداً تحریک کنند.

84 - بنابراین در باره آنها عجله مکن ما آنها (و اعمالشان) را دقیقاً شماره خواهیم کرد.

85 - در آن روز که پرهیزگاران را به سوی خداوند رحمان (و پادشاهای او) راهنمایی میکنیم.

86 - و مجرمان را (همچون شتران تشنه‌ای که به سوی آبگاه میروند) به جهنم میرانیم.

87 - آنها هرگز مالک شفاعت نیستند مگر کسی که نزد خداوند رحمان عهد و پیمانی دارد.

تفسیر:

چه کسانی صلاحیت شفاعت دارند؟

با توجه به بحثی که در آیات گذشته پیرامون مشرکان ذکر شد آیات مورد بحث در حقیقت اشاره به بعضی از علل انحراف آنها و سپس عاقبت

و سرانجام شومشان می کند، و این حقیقت را نیز به ثبوت می رساند که معبودها نه تنها مایه

عزتشان نبودند بلکه مایه بدبختی و ذلتشان گشتند.

نخست می گوید: (آیا ندیدی که ما شیاطین را به سوی کافران فرستادیم که آنها را در راه غلطشان تحریک بلکه زیر و رو می کند) (الم تر انا ارسلنا الشیاطین علی الکافرین تؤزهم ازا).

(از) چنانکه راغب در مفردات می گوید در اصل به معنی جوشش دیک و زیر و رو شدن محتوای آن به هنگام شدت غلیان است و در اینجا کنایه از آنست که شیاطین آنچنان بر آنها مسلط میشوند که در هر مسیر و به هر شکلی بخواهند آنانرا به حرکت در می آورند، و زیر و رو میکنند!

بدیهی است - و بارها هم گفته ایم - که تسلط شیاطین بر انسانها یک تسلط اجباری و ناآگاه نیست، بلکه این انسان است که به شیاطین اجازه ورود به درون قلب و جان خود می دهد، بند بندگی آنها را بر گردن مینهد و اطاعتشان را پذیرا می شود، همانگونه که قرآن در آیه 100 سوره نحل می گوید: (انما سلطانه علی الذین یتولونه و الذین هم به مشرکون): تسلط شیطان تنها بر کسانی است که ولایت او را پذیرا گشته، و او را بت و معبود خود ساخته اند).

سپس روی سخن را به پیامبر (ﷺ) کرده می گوید: (درباره آنها عجله مکن ما تمام اعمال آنها را دقیقاً شماره و احصا می کنیم) (فلا تعجل علیهم انما نعد لهم عدا).

و همه را برای آن روز که دادگاه عدل الهی تشکیل می شود، ثبت و ضبط خواهیم کرد.

این احتمال نیز در تفسیر آیه وجود دارد که منظور از شمردن ایام عمر، بلکه نفسهای آنها است، یعنی مدت بقاء آنها کوتاه است و تحت شماره و عدد مییابد، زیرا معدود بودن چیزی معمولاً کنایه از کم و کوتاه بودن آنست.

در روایتی از امام صادق (ع) در تفسیر (انما نعد لهم عدا) چنین می خوانیم: از یکی از دوستان خود سوال فرمود: به عقیده تو منظور پروردگار از این آیه شمردن چه چیز است؟ او در پاسخ عرض کرد: عدد روزها، امام فرمود: پدران و مادران هم حساب روزهای عمر فرزندان را دارند، (و لکنه عدد الانفاس): (منظور شمارش عدد نفسهاست)!

این تعبیر امام ممکن است اشاره به تفسیر اول یا تفسیر دوم و یا هر دو تفسیر باشد.

به هر حال دقت در محتوای این آیه انسان را تکان می دهد، چرا که ثابت می کند همه چیز ما حتی نفسهای ما روی حساب و تحت شماره است، و باید روزی پاسخگوی همه آنها باشیم.

سپس مسیر نهائی متقین و مجرمین را در عباراتی کوتاه و گویا چنین بیان می کند همه این اعمال را برای روزی ذخیره کرده ایم که پرهیزگاران را دستجمعی با عزت و احترام به سوی خداوند رحمان، به سوی بهشت و پادشاهی او راهنمائی میکنیم (یوم نحشر المتقین الى الرحمان وفدا).

(وفد) (بر وزن وعد) در اصل به معنی هیئت یا گروهی است که برای حل مشکلاتشان نزد بزرگان میروند و مورد احترام و تکریم قرار میگیرند، بنابراین بطور ضمنی مفهوم احترام را در بردارد و شاید به همین

جهت است که در بعضی از روایات میخوانیم پرهیزگاران بر مرکبهای راهواری سوار میشوند و با احترام فراوان به بهشت میروند.

امام صادق (علیه السلام) میفرماید: علی (علیه السلام) تفسیر این آیه را از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) جویا شد (یوم نحش المتقین الی الرحمن وفدا) فرمود: یا علی الوفا لا یكون الا رکبانا اولئک رجال اتقوا الله عز و جل، فاحبهم و اختصهم و رضی اعمالهم فسماهم متقین: ای علی! وفدا، حتما به کسانی میگویند که سوار بر مرکبند آنها افرادی هستند که تقوا و پرهیزگاری را پیشه ساختند، خدا آنها را دوست داشت و آنان را مخصوص خود گردانید، و از اعمالشان خوشنود شد، و نام متقین بر آنها گذارد...

جالب توجه اینکه در آیه فوق میخوانیم: پرهیزگاران را به سوی خدای رحمان میرد، در حالی که در آیه بعد سخن از راندن مجرمان به جهنم است آیا مناسبتر این نبود که به جای رحمان در اینجا جنت گفته شود؟ ولی این تعبیر در حقیقت اشاره به نکته مهمی دارد و آن اینکه پرهیزکاران بالاتر از بهشت را در آنجا مییابند، به مقام قرب خدا و جلوه های خاص او نزدیک میشوند، و رضایت او که برترین بهشت است درک میکنند (تعبیراتی که در حدیث فوق از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) خواندیم نیز اشاراتی به همین معنی دارد).

سپس می گوید در مقابل مجرمان را در حالی که تشنه کامند به سوی جهنم میرانیم (ونسوق المجرمین الی جهنم وردا).

همانگونه که شتران تشنه را به سوی آبگاه میرانند، منتها در اینجا آبی نیست بلکه آتش است.

باید توجه داشت که کلمه (ورد) به معنی گروه انسانها یا حیواناتی است که وارد آبگاه میشوند، و از آنجا که چنین گروهی حتما تشنه اند مفسران این تعبیر را در اینجا به معنی تشنه کامان گرفته اند.

چقدر فاصله است میان کسانی که آنها را با عزت و احترام به سوی خداوند رحمان میبرند، فرشتگان به استقبالشان میشتابند و بر آنها سلام و درود میفرستند و گروهی که آنها را همچون حیوانات تشنه‌کام به سوی آتش دوزخ میرانند، در حالی که سر بزیرند و شرمسار و رسوا و بیمقدار؟

و اگر تصور کنند که در آنجا از طریق شفاعت میتوانند به جایی برسند، باید بدانند که آنها هرگز مالک شفاعت در آنجا نیستند (لا یملکون الشفاعة). نه کسی از آنها شفاعت می‌کند، و به طریق اولی قادر بر آن نیستند که از کسی شفاعت کنند.

(تنها کسانی مالک شفاعتند که در نزد خداوند رحمان عهد و پیمانی دارند)
(الا من اتخذ عند الرحمن عهدا).

تنها این دسته اند که مشمول شفاعت شافعان میشوند و یا مقامشان از این هم برتر است و توانائی دارند از گنهکارانی که لایق شفاعتند شفاعت کنند.
معنی (عهد) چیست؟

در اینکه منظور از عهد در آیه فوق که می‌گوید تنها کسانی مالک شفاعتند که نزد خدا عهدی دارند، چیست؟ مفسران بحثهای فراوانی کرده اند. بعضی گفته اند: (عهد) همان ایمان به پروردگار و اقرار به یگانگی او و تصدیق پیامبران خدا است. بعضی دیگر گفته اند: عهد در اینجا به معنی شهادت به وحدانیت حق و بیزارى از کسانی است که در برابر خدا پناهگاه و قدرتی قائلند و همچنین امید نداشتن به غیر (الله).

امام صادق (علیه السلام) در پاسخ یکی از دوستانش که از تفسیر آیه فوق سؤال کرد فرمود: من دان بولایة امیر المؤمنین و الائمة من بعده فهو العهد عند الله: (کسی که به ولایت امیر مؤمنان و امامان اهل بیت بعد از او عقیده داشته باشد

عهد نزد خداست) در روایت دیگری از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) میخوانیم: من ادخل علی مؤ من سرورا فقد سرنی و من سرنی فقد اتخذ عند الله عهدا: (کسی که سرور و شادی در دل مؤمنی ایجاد کند مرا مسرور کرده، و هر کس مرا مسرور کند عهدهی نزد خدا دارد.

در حدیث دیگری از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) میخوانیم که محافظت بر عهد همان محافظت بر نمازهای پنجگانه است.

از بررسی روایات فوق که در منابع مختلف اسلامی آمده، و همچنین کلمات مفسران بزرگ اسلام، چنین نتیجه میگیریم که عهد نزد خدا - همانگونه که از مفهوم لغوی آن استفاده می شود - معنی وسیعی دارد که هر گونه رابطه با پروردگار و معرفت و اطاعت او، و همچنین ارتباط و پیوند با مکتب اولیای حق، و هر گونه عمل صالح در آن جمع است، هر چند در هر روایتی به بخشی از آن یا مصداق روشنی اشاره شده است.

لذا در حدیث دیگری که در بیان چگونگی وصیت کردن از پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده تقریبا تمام مسائل اعتقادی جمع است، آنجا که فرمود: مسلمان باید در آستانه مرگ چنین وصیت کند، و بگوید: پروردگارا! توئی که خالق آسمانها و زمین هستی، دانای پنهان و آشکاری، رحمان و رحیمی من در این دنیا با تو پیمان میبندم و شهادت میدهم که معبودی جز تو نیست، یگانهای، شریکی نداری، محمد بنده و فرستاده تو

است، بهشت حق است، دوزخ حق است، رستاخیز و حساب، حق است، تقدیر و میزان سنجش اعمال حق است
دین همانگونه است که تو بیان کردی، و اسلام همانست که تو تشریع نمودی، و سخن همانست که تو گفته‌ای، قرآن همان گونه است که تو نازل کردی، تو خداوند حق و آشکاری، پروردگارا! محمد (ﷺ) را از ما به بهترین پاداشی پاداش ده و تحیت و سلام بر او و آلش بفرست.

پروردگارا! تو سرمایه من در مشکلاتی و یار من در شدتها، تو ولی نعمت منی، تو معبود من و معبود پدران منی، به اندازه یک چشم بر هم زدن مرا به خود وامگذار که اگر واگذاری به بدیها نزدیک، و از نیکیها دور میشوم ای خدای من! تو مونس من در قبر باش و برای من عهده قرار ده که در روز قیامت آن را گشاده ببینم.

سپس پیامبر (ﷺ) فرمود: بعد از اعتراف به این حقایق آنچه را که لازم میبیند وصیت می کند و تصدیق این وصیت در سوره مریم است در آیه (لا یملکون الشفاعة الا من اتخذ عند الرحمن عهدا این است عهد و وصیت..)
بدیهی است منظور این نیست که مطالب فوقرا به عربی و فارسی همچون اورادی بخواند یا بنویسد، بلکه با تمام قلب به آن ایمان داشته باشد ایمانی که آثارش در تمام برنامه زندگی او آشکار گردد.

آیه (88) تا (95) و ترجمه

(وقالوا اتخذ الرحمن ولدا) (88) (لقد جئتم شيئا إدا) (89) (تكاد السموت يتفطرن منه وتنشق الارض وتخر الجبال هدا) (90) (أن دعوا للرحمن ولدا) (91) (وما ينبغي للرحمن أن يتخذ ولدا) (92) (إن كل من في السموت والارض إلا أتی الرحمن عبدا) (93) (لقد أحصئهم وعدهم عدا) (94) (وكلهم أتیة يوم القيمة فردا) (95)

ترجمه:

- 88 - آنها گفتند خداوند رحمن فرزندی برای خود اختیار کرده!
- 89 - چه سخن زشت و زنندهای آوردید.
- 90 - نزدیک است آسمانها بخاطر این سخن از هم متلاشی گردد، و زمین شکافته شود و کوهها به شدت فرو ریزد!
- 91 - از این رو که برای خداوند رحمن فرزندی ادعا کردند.
- 92 - و هرگز سزاوار نیست که او فرزندی برگزیند.
- 93 - تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند بنده اویند.
- 94 - همه آنها را احصا کرده و دقیقا شمرده است.
- 95 - و همگی روز رستاخیز تک و تنها نزد او حاضر میشوند.

تفسیر:

خدا و فرزند داشتن؟!!!

از آنجا که در آیات پیشین سخن از شرک و پایان کار مشرکان بود، در پایان بحث به یکی از شاخه های شرک یعنی اعتقاد به وجود فرزند برای خدا اشاره کرده و زشتی این سخن را با قاطعترین بیان بازگو می کند:

(آنها گفتند خداوند رحمان فرزندی برای خود انتخاب کرده)!! (وقالوا
اتخذ الرحمن ولدا).

نه تنها مسیحیان عقیده داشتند حضرت (مسیح)، فرزند حقیقی خدا است که
یهودیان نیز درباره عزیر و بتپرستان درباره (فرشتگان) چنین اعتقادی داشتند و
آنها را دختران خدا می پنداشتند.

آنگاه با لحنی کوبنده می گوید: (چه سخن زشت و بزرگی آوردید) (لقد
جئتم شیئا ادا).

(اد) (بر وزن ضد) در اصل به معنی صدای زشت و ناهنجاری است که بر اثر
گردش شدید امواج صوتی در گلوی شتر به گوش میرسد، سپس به
کارهای بسیار زشت و وحشتناک اطلاق شده است.

از آنجا که چنین نسبت ناروایی مخالف اصل توحید است، چرا که خداوند
نه شبیه و مانندی دارد، و نه نیاز به فرزند، و نه عوارض جسم و
جسمانیت، گوئی تمام عالم هستی که بر پایه توحید بنا شده است از این نسبت
ناروا در وحشت و اضطراب فرو میروند.

لذا در آیه بعد اضافه می کند (نزدیک است آسمانها به خاطر این سخن
از هم متلاشی گردد و زمین شکافته شود و کوهها به شدت فرو ریزد!) (تکاد
السموات يتفطرن منه وتنشق الارض وتخر الجبال هدا).

باز برای تاکید و بیان اهمیت موضوع می گوید: (به خاطر اینکه برای خداوند
رحمان فرزندی ادعا کردند) (ان دعوا للرحمن ولدا).

اینها در حقیقت خدا را به هیچوجه نشناخته اند و گر نه می دانستند (هرگز
برای خداوند رحمان، سزاوار نیست که فرزندی برگزیند) (وما ينبغی للرحمن ان
يتخذ ولدا).

انسان فرزند را برای یکی از چند چیز میخواهد:

یا به خاطر این است که عمر او پایان میپذیرد، برای بقاء نسل خود نیاز به تولید مثل دارد.

یا کمک و یار و یآوری میطلبد، چرا که نیرویش محدود است.

یا از تنهایی وحشت دارد، مونسی برای تنهایی میجوید.

یا به هنگام پیری و ناتوانی، یار و کمک کاری جوان میخواهد.

اما هیچیک از این مفاهیم درباره خدا معنی ندارد، نه قدرتش محدود است، نه حیات او پایان میگیرد، نه ضعف و سستی در وجود او راه دارد و نه احساس تنهایی و نه نیاز.

از این گذشته داشتن فرزند، نشانه جسم بودن و همسر داشتن است و همه این معانی از ذات پاک او دور است.

به همین دلیل در آیه بعد می گوید: (تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند بنده اویند و سر بر فرمانش) (**ان کل من فی السماوات و الارض الا آتی الرحمن عبدا**).

و با اینکه همه بندگان جان و دل بر کف او هستند، نیازی به اطاعت و فرمانبرداری آنها ندارد بلکه آنها هستند که نیازمندند.

(او همه آنها را شماره کرده است و دقیقا تعداد آنها را می داند) (**لقد احصاهم و عداهم عدا**).

یعنی هرگز تصور نکنید که با وجود این همه بندگان چگونه ممکن است حساب آنها را داشته باشد، علم او بقدری وسیع و گسترده است که نه تنها شماره آنها را دارد بلکه از تمام خصوصیات آنها آگاه است، نه از حوزه حکومت او میتوانند بگریزند و نه چیزی از اعمالشان بر او مکتوم است.

و همه آنها روز رستاخیز تک و تنها در محضر او حاضر میشوند) (و کلهم آتیه يوم القيامة فردا).

بنابراین هم مسیح، هم عزیر، هم فرشتگان و هم تمامی انسانها مشمول این حکم عمومی او هستند با این حال چه نازیبا است که فرزندی برای او قائل شویم، و چه اندازه ذات پاک او را از اوج عظمت به پائین می آوریم و صفات جلال و جمال او را انکار میکنیم اگر نسبت فرزندی به او بدهیم.

نکته ها:

1 - هنوز هم او را فرزند خدا میپندارند!

آنچه در آیات فوق خواندیم با قاطعترین کلمات، فرزند را از خدا نفی می کند، این آیاتی است مربوط به چهارده قرن قبل، در حالی که امروز و در دنیای علم و دانش هنوز بسیاری کسان که مسیح (علیه السلام) را فرزند خدا میپندارند، نه فرزند مجازی که فرزند حقیقی! و اگر در پاره ای از نوشته ها که جنبه تبلیغی دارد و مخصوص محیطهای اسلامی تنظیم شده، این فرزند را فرزند تشریفاتی و مجازی معرفی میکنند به هیچوجه با متون اصلی کتب اعتقادی آنها سازگار نیست. این امر منحصر به فرزند بودن مسیح (علیه السلام) نیست، در ارتباط با مساله تثلیث که مسلما به معنی خدایان سهگانه است و جزء اعتقادات حتمی آنها است چون مسلمانان از شنیدن چنین سخن شرک آمیزی وحشت میکنند، لحن خود را در محیطهای اسلامی تغییر داده و به نوعی از تشبیه و مجاز آن را توجیه میکنند. (برای توضیح بیشتر به قاموس کتاب مقدس در مورد (مسیح) و (اقانیم سه گانه) مراجعه فرمائید).

2 - چگونه آسمانها متلاشی می شود؟

اینکه در آیات فوق خواندیم: (نزدیک است آسمانها از این نسبت ناروا متلاشی شوند، و زمینها از هم بشکافند و کوهها فرو ریزند) یا اشاره به این است که بر اساس تعبیرات قرآن مجید مجموعه عالم هستی دارای یکنوع حیات و درک و شعور است، و آیاتی همچون آیه 74 سوره بقره (و ان منها لما يهبط من خشية الله): (بعضی از سنگها از ترس خدا از کوهها فرو می غلطند) و آیه 21 سوره حشر (لوانزلنا هذا القرآن على جبل لرأيته خاشعا متصدعا من خشية الله): اگر این قرآن را بر کوهها نازل میکردیم از ترس خدا خاشع میشدند و از هم شکافته (شاهد بر آن میباشد).

این نسبت ناروا به ساحت قدس پروردگار همه جهان را در وحشت عمیق فرو می برد.

یا کنایه از زشتی فوق العاده آنست و نظیر این کنایه در زبان عرب و زبان فارسی کم نیست که میگوئیم کاری کردی که گوئی آسمان و زمین را بر سر من کوبیدند.

به خواست خدا در این زمینه ذیل آیات مناسب باز هم بحث خواهیم کرد.

آیه (96) تا (98) و ترجمه

(إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وِدًا) (96) (فَإِنَّمَا يُسِرُّهُ بِلِسَانِكَ لَتُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَتُنذِرَ بِهِ قَوْمًا لَدَا) (97) (وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُم مِّن قُرُونٍ هَلْ تَحْسُ مِنْهُمْ مِنْ أَحَدٍ أَوْ تَسْمَعُ لَهُمْ رِكْزًا) (98)
ترجمه:

96 - کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده اند خداوند رحمن محبت آنها را در دلها می افکند.

97 - ما قرآن را بر زبان تو آسان ساختیم تا پرهیزکاران را بوسیله آن بشارت دهی و دشمنان سرسخت را انذار کنی.

98 - چه بسیار اقوام (بیایمان و گنهکاری) را قبل از آنها هلاک کردیم آیا احدی از آنها را احساس میکنی یا کمترین صدائی از آنان می شنوی.

تفسیر:

ایمان سرچشمه محبوبیت!

در سه آیه فوق که پایانگر سوره مریم است باز هم سخن از مؤمنان با ایمان و نیز ظالمان و ستمگران بیایمان، و سخن از قرآن و بشارتها و انذارهای آنست، و در حقیقت عصارهای است از بحثهای پیشین با نکته های تازه.

نخست میفرماید: (کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند خداوند رحمان محبت آنان را در دلها می افکند) (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وِدًا).

بعضی از مفسران این آیه را مخصوص امیر مؤمنان علی (علیه السلام) و بعضی شامل همه مؤمنان دانسته اند.

بعضی گفته اند منظور این است که خداوند محبت آنانرا در دلهای دشمنانشان میافکند، و این محبت رشتهای می شود در گردنشان که آنها را به سوی ایمان میکشاند.

بعضی دیگر آن را به معنی محبت مؤمنان نسبت به یکدیگر که باعث قدرت و قوت و وحدت کلمه می شود دانسته اند.

بعضی آن را اشاره به دوستی مومنان نسبت به یکدیگر در آخرت دانسته، و میگویند آنها آنچنان به یکدیگر علاقه پیدا میکنند که از دیدار هم برترین شادی و سرور به آنان دست می دهد.

ولی اگر با وسعت نظر به مفاهیم وسیع آیه بیندیشیم خواهیم دید که همه این تفسیرها در مفهوم آیه جمع است بی آنکه با هم تضادی داشته باشند.

و نکته اصلی آن این است که: (ایمان و عمل صالح) جاذبه و کشش فوق - العادهای دارد، اعتقاد به یگانگی خدا و دعوت پیامبران که بازتابش در روح و فکر و گفتار و کردار انسان به صورت اخلاق عالیہ انسانی، تقوا و پاکی و درستی و امانت و شجاعت و ایثار و گذشت، تجلی کند، همچون نیروهای عظیم مغناطیس کشیده و رباینده است.

حتی افراد ناپاک و آلوده از پاکان لذت میبرند، و از ناپاکانی همچون خود متنفرند، به همین دلیل هنگامی که فی المثل میخواهند همسر یا شریکی انتخاب کنند تاکید دارند که طرف آنها پاک و نجیب و امین و درستکار باشد.

این طبیعی است و در حقیقت نخستین پاداشی است که خدا به مؤمنان و صالحان می دهد که دامنه اش از دنیا به سرای دیگر نیز کشیده می شود.

با چشم خود بسیار دیده‌ایم اینگونه افراد پاک هنگامی که چشم از جهان می‌بندند، دیده‌ها برای آنها گریان می‌شود، هر چند ظاهراً پست و مقام اجتماعی نداشته باشند، همه مردم جای آنها را خالی می‌بینند، همه خود را در عزای آنها شریک محسوب می‌دارند.

اما اینکه بعضی آن را در باره امیر مؤمنان علی (علیه السلام) دانسته و در روایات بسیاری به آن اشاره شده بدون شک درجه عالی و مرحله بالای آن، ویژه آن امام متقین است، (و در نکته‌ها از این روایات مشروحاً بحث خواهیم کرد) ولی این مانع از آن نخواهد بود که در مراحل دیگر همه مؤمنان و صالحان از طعم این محبت و محبوبیت در افکار عمومی بچشند، و از این مودت الهی سهمی ببرند، و نیز مانع از آن نخواهد بود که دشمنان نیز در دل خود احساس محبت و احترام نسبت به آنها کنند.

جالب اینکه در حدیثی از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌خوانیم: ان الله اذا احب عبدا دعا جبرئیل، فقال يا جبرئیل انی احب فلانا فاحبه، قال فیحبه جبرئیل ثم ینادی فی اهل السماء ان الله یحب فلانا فاحبوه، قال فیحبه اهل السماء ثم یوضع له القبول فی الارض! و ان الله اذا ابغض عبدا دعا جبرئیل، فقال يا جبرئیل انی ابغض فلانا فابغضه، قال فیبغضه جبرئیل، ثم ینادی فی اهل السماء ان الله یبغض فلانا فابغضوه، قال فیبغضه اهل السماء ثم یوضع له البغضاء فی الارض!

(هنگامی که خداوند کسی از بندگان را دوست دارد به فرشته بزرگش جبرئیل می‌گوید من فلانکس را دوست دارم او را دوست بدار، جبرئیل او را دوست خواهد داشت، سپس در آسمانها ندا می‌دهد که ای اهل آسمان! خداوند فلانکس را

دوست دارد او را دوست دارید، و به دنبال آن همه اهل آسمان او را دوست میدارند، سپس پذیرش این محبت در زمین منعکس می شود.

و هنگامی که خداوند کسی را دشمن بدارد به جبرئیل می گوید من از او متنفرم، او را دشمن بدار، جبرئیل او را دشمن میدارد، سپس در میان اهل آسمانها ندا می دهد که خداوند از او متنفر است او را دشمن دارید، همه اهل آسمانها از او متنفر میشوند، سپس انعکاس این تنفر در زمین خواهد بود.

این حدیث پر معنی نشان می دهد که ایمان و عمل صالح بازتابی دارد به وسعت عالم هستی، و شعاع محبوبیت حاصل از آن تمام پهنه آفرینش را فرا میگیرد، ذات پاک خداوند چنین کسانی را دوست دارد، نزد همه اهل آسمان محبوبند، و این محبت در قلوب انسانهایی که در زمین هستند پرتوافکن می شود. راستی چه لذتی از این بالاتر که انسان احساس کند محبوب همه پاکان و نیکان عالم هستی است؟ و چه دردناک است که انسان احساس کند زمین و آسمان فرشته ها و انسانهای با ایمان همه از او متنفر و بیزارند.

سپس به (قرآن) که سرچشمه پرورش ایمان و عمل صالح است اشاره کرده می گوید ما قرآن را بر زبان تو آسان ساختیم، تا پرهیزگاران را بوسیله آن بشارت دهی، و دشمنان سرسخت و لجوج را انذار کنی (**فانما یسرناه بلسانک لتبشر به المتقین و تنذر به قوما لدا**).

(لد) (با ضم لام و تشدید دال) جمع (الد) (بر وزن عدد) به معنی دشمنی است که خصومت شدید دارد، و به کسانی گفته می شود که در دشمنی کردن متعصب، لجوج و بی منطقند.

آخرین آیه به عنوان دل‌داری به پیامبر (ﷺ) و مؤمنان (مخصوصاً با توجه به این نکته که این سوره در مکه نازل شده و در آن روز مسلمانان، سخت تحت فشار بودند) و نیز به عنوان تهدید و هشدار به همه دشمنان عنود و لجوج می‌گوید: چه بسیار اقوام بیایمان و گنهکاری را که قبل از اینها هلاک و نابود کردیم آنچنان محو و نابود شدند که اثری از آنها باقی نماند، آیا تو ای پیامبر! احدی از آنها را احساس می‌کنی؟ یا کمترین صدائی از آنان میشنوی؟ (و کم اهلکنا قبلهم من قرن هل تحس منهم من احد او تسمع لهم رکزا).

(رکز) به معنی صدای آهسته است، و به چیزهائی که در زیر زمین پنهان میکنند (رکاز) گفته می‌شود، یعنی این اقوام ستمگر و دشمنان سرسخت حق و حقیقت آنچنان درهم کوبیده شدند که حتی صدای آهسته‌های از آنان به گوش نمی‌رسد.

نکته ها:

1 - محبت علی (علیه السلام) در دل‌های مؤمنان

در بسیاری از کتب حدیث و تفسیر اهل تسنن (علاوه بر شیعه) روایات متعددی در شان نزول آیه (ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا) از پیامبر اکرم (ﷺ) نقل شده است که نشان می‌دهد نخستین بار این آیه در مورد علی (علیه السلام) نازل گردیده است، از جمله (علامه زمخشری) در کشاف و (سبط ابن الجوزی) در تذکره و (گنجی شافعی) و (قرطبی) در تفسیر مشهورش و (محب الدین طبری) در ذخائر العقبی و (نیشابوری) در تفسیر معروف خود، و (ابن صباغ مالکی) در فصول المهمه و (سیوطی) در در

المنثور و (هیثمی) در صواعق المحرقة، و (آلوسی) در روح المعانی را میتوان نام برد از جمله:

1 - ثعلبی در تفسیر خود از (براء بن عازب) چنین نقل می کند: رسول خدا (ﷺ) به علی (علیه السلام) فرمود: قل اللهم اجعل لی عندک عهدا، و اجعل لی فی قلوب المؤمنین مودة، فانزل الله تعالی: ان الذين آمنوا و عملوا الصالحات سيجعل لهم الرحمن ودا: (بگو خداوند! برای من عهدي نزد خودت قرار ده، و در دلهای مؤمنان مودت مرا بيفكن، در این هنگام، آیه ان الذين آمنوا... نازل گردید).

عین همین عبارت یا با کمی اختلاف در بسیاری از کتب دیگر آمده است.

2 - در بسیاری از کتب اسلامی این معنی از ابن عباس نقل شده که می گوید: نزلت فی علی بن ابی طالب ان الذين آمنوا و عملوا الصالحات سيجعل لهم الرحمن ودا قال محبة فی قلوب المؤمنین، یعنی: آیه ان الذين آمنوا... در باره علی بن ابی طالب (علیه السلام) نازل گردیده، و معنی آن این است خدا محبت او را در دلهای مؤمنان قرار می دهد).

3 - در کتاب (صواعق) از محمد بن حنفیه در تفسیر این آیه چنین نقل می کند: لا یبقی مؤمن الا و فی قلبه ود لعلی و لاهلیته: (هیچ فرد با ایمانی پیدا نمی شود مگر اینکه در درون قلبش، محبت علی و خاندان او است).

4 - شاید به همین دلیل در روایت صحیح و معتبر از خود امیر مؤمنان علی (علیه السلام) چنین نقل شده: لو ضربت خیشوم المؤمن بسیفی هذا علی ان یبغضنی ما ابغضنی و لو صببت الدنیا بجماتها علی المنافق علی ان یحبنی ما

احبني و ذلك انه قضى فانقضی علی لسان النبی الامی انه قال لا یبغضک مؤ من
و لا یحبک منافق: (اگر با این شمشیر بر بینی مؤ من بزنم که مرا دشمن دارد
هرگز

دشمن نخواهد داشت، و اگر تمام دنیا (و نعمتهایش) را در کام منافق
فرو ریزم که مرا دوست دارد، دوست نخواهد داشت، این به خاطر آنست
که پیامبر (ﷺ) به صورت یک حکم قاطع به من فرموده است: ای علی!
هیچ مؤ منی تو را دشمن نخواهد داشت و هیچ منافقی محبت تو را در دل
نخواهد گرفت!

5 - در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) میخوانیم: که پیامبر (ﷺ) در آخر
نماز خود با صدای بلند به طوری که مردم میشنیدند در حق امیر مؤ منان علی
(علیه السلام) چنین دعا میکرد: اللهم هب لعلی المودة فی صدور المؤمنین، و
الهیبة و العظمة فی صدور المنافقین فانزل الله ان الذین آمنوا...
(خداوندا! محبت علی (علیه السلام) را در دلهای مؤ منان بيفکن، و همچنین هیبت
و عظمت او را در دلهای منافقان، در این هنگام آیه فوق و آیه بعد از آن نازل
شد).

به هر حال همانگونه که در تفسیر آیات فوق گفتیم،
نزول این آیه در مورد علی (علیه السلام) به عنوان یک نمونه اتم و
اکمل است و مانع از تعمیم مفهوم آن در مورد همه مؤ منان با سلسله مراتب،
نخواهد بود.

2 - تفسیر جمله یسرناه بلسانک (

(یسرناه) از ماده (تیسیر) به معنی تسهیل است،
خداوند در این جمله میفرماید: (ما قرآن را بر زبان تو آسان

کردیم تا پرهیزکاران را بشارت دهی و دشمنان سرسخت را
انذار کنی این تسهیل ممکن است از جهات مختلف بوده باشد:

1 - از این نظر که قرآن، عربی فصیح و روانی است که آهنگ آن در
گوشها دلانگیز، و تلاوت آن بر زبانها آسان است.

2 - از نظر اینکه خداوند آنچنان تسلطی به پیامبرش بر آیات قرآن، داده
بود که به آسانی و در همه جا و برای حل هر مشکل، از آن استفاده میکرد و
پیوسته بر مؤمنان تلاوت مینمود.

3 - از نظر محتوا که در عین عمیق و پرمایه بودن درک آن
سهل و ساده و آسان است، اصولاً آنهمه حقایق بزرگ و برجسته که در قالب
این الفاظ محدود با سهولت درک معانی ریخته شده، خود
نشانهای است از آنچه در آیه فوق میخوانیم که بر اثر یک امداد الهی، صورت
گرفته است.

در سوره قمر در آیات متعدد این جمله تکرار شده است (و
لقد یسرنا القرآن للذکر فهل من مدکر): (ما قرآن را برای تذکر و یادآوری آسان
کردیم آیا پندگیرندهای هست).

پروردگارا! قلب ما را به نور ایمان، و تمام وجود ما را به
نور عمل صالح روشن فرما، ما را دوستدار مؤمنان و صالحان،
مخصوصاً امام المتقین امیر مؤمنان علی (علیه السلام) بدار، و محبت ما را نیز در
دلهای همه مؤمنان بیفکن.

بار الها! جامعه بزرگ اسلامی ما که با داشتن این همه نفرات و
امکانات وسیع مادی و معنوی در چنگال دشمنان گرفتار، و به خاطر

پراکندگی و تفرقه صفوف، ضعیف و ناتوان شده است در گرد مشعل ایمان و عمل صالح جمع بفرما.

خداوندا همانگونه که گردنکشان و جباران پیشین را چنان هلاک و محو و نابود کردی که کوچکترین صدائی از آنها به گوش نمی رسد، ابرقدرتهای جبار زمان ما را نیز نابود کن، شر آنها را از سر مستضعفان کوتاه فرما و قیام مؤمنان را بر ضد این مستکبران به پیروزی نهائی برسان.

آمین یا رب العالمین

پایان سوره مریم

سوره طه

مقدمه

این سوره در مکه نازل شده و 135 آیه است جزء 16 قرآن مجید

فضیلت سوره طه

روایات متعددی در باره عظمت و اهمیت این سوره در منابع اسلامی وارد شده است.

از پیامبر اکرم (ﷺ) میخوانیم خداوند سوره طه و یس را قبل از آفرینش آدم به دو هزار سال برای فرشتگان بازگو کرده هنگامی که فرشتگان این بخش از قرآن را شنیدند گفتند: طوبی لامة ینزل هذا علیها، و طوبی لاجواف تحمل هذا، و طوبی لالسن تکلم بهذا: (خوشا به حال امتی که این سورهها بر آنها نازل می گردد، خوشا به دلہائی که این آیات را در خود پذیرا می شود، و خوشا به زبانہائی که این آیات بر آن جاری می گردد).

در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) میخوانیم: لا تدعوا قراءة سورة طه، فان الله يحبها و يحب من قراءها، و من ادمن قرائتها اعطاه الله يوم القيامة كتابه بيمينه، و لم يحاسبه بما عمل في الاسلام، و اعطى في الآخرة من الاجر حتى يرضى:

(تلاوت سوره طه را ترک نکنید، چرا که خدا آن را دوست میدارد و دوست میدارد کسانی را که آن را تلاوت کنند، هر کس تلاوت آنرا ادامه دهد خداوند در روز قیامت نامه اعمالش را به دست راستش میسپارد و بدون

حساب به بهشت می رود، و در آخرت آنقدر پاداش به او می دهد که راضی شود).

در حدیث دیگری از پیامبر (ﷺ) میخوانیم: من قراءها اعطی يوم القيامة ثواب المهاجرين و الانصار: (هر کس آنرا بخواند در روز رستخیز ثواب مهاجران و انصار نصیبش خواهد شد)

باز لازم میدانیم این حقیقت را تکرار کنیم که این همه پاداشهای عظیم که برای تلاوت سوره های قرآن از پیامبر (ﷺ) و ائمه (علیهم السلام) به ما رسیده، هرگز مفهومی این نیست که تنها با تلاوت، این همه نتیجه، عائد انسان می شود، بلکه منظور تلاوتی است که مقدمه اندیشه باشد اندیشه های که آثارش در تمام اعمال و گفتار انسان متجلی شود، و اگر محتوای اجمالی این سوره را در نظر بگیریم خواهیم دید که روایات فوق تناسب کاملی با محتوای این سوره دارد.

محتوای سوره

(سوره طه) به گفته همه مفسران در مکه نازل شده است، محتوای آن نیز همانند سایر سوره های مکی است که بیشتر سخن از (مبدء) و (معاد) می گوید، و نتایج توحید و بدبختیهای شرک را برمی شمرد، در بخش اول: این سوره اشاره کوتاهی به عظمت قرآن و بخشی از صفات جلال و جمال پروردگار است.

بخش دوم: که بیش از هشتاد آیه را در برمیگیرد از داستان موسی (علیه السلام) سخن می گوید، از آن زمان که به نبوت مبعوث گردید و سپس با فرعون جبار به مبارزه برخاست، و پس از درگیریهای فراوان او با دستگاه

فرعونیان و مبارزه با ساحران و ایمان آوردن آنها خداوند به صورت اعجازآمیز
فرعون و فرعونیان را در دریا غرق کرد، و موسی و مومنان را رهائی بخشید.
بعد ماجرای گوسالهپرستی بنی اسرائیل و درگیری هارون و موسی را با آنها
بیان می کند.

در سومین بخش: بخشهایی در باره معاد و قسمتی از خصوصیات رستاخیز
آمده است.

در بخش چهارم: سخن از قرآن و عظمت آن است.
و در بخش پنجم: سرگذشت آدم و حوا را در بهشت و سپس
ماجرای وسوسه ابلیس و سرانجام هبوط آنها را در زمین، توصیف می کند.
و بالاخره در آخرین قسمت، نصیحت و اندرزهای بیدارکنندهای،
برای همه مؤمنان بیان میدارد که روی سخن در بسیاری از آن به پیامبر
اسلام (ﷺ) است.

آیه (1) تا (8) و ترجمه

بسم الله الرحمن الرحيم

(طه) (1) (ما أنزلنا عليك القرآن لتشقى) (2) (إلا تذكرة لمن يخشى) (3)
(تنزيلا ممن خلق الأرض و السموات العلى) (4) (الرحمن على العرش استوى)
(5) (له ما فى السموات و ما فى الأرض و ما بينهما و ما تحت الثرى) (6) (وإن
تجهر بالقول فإنه يعلم السر و أخفى) (7) (الله لا إله إلا هو له الاسماء الحسنى)
(8)

ترجمه:

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

1 - طه.

2 - ما قرآن را بر تو نازل نکردیم که خود را به زحمت بیفکنی.

3 - فقط آنرا برای یادآوری کسانى که (از خدا) میترسند
نازل ساختیم. 4 - این قرآن از سوى کسی نازل شده که خالق زمین و
آسمانهای بلند

5 - او خداوندی است رحمن که بر عرش مسلط است.

6 - از آن اوست آنچه در آسمانها و زمین و میان این دو و در اعماق زمین
وجود دارد.

7 - اگر سخن آشکارا بگوئی (یا مخفی کنی) او پنهانیها و حتی
پنهانتر از آنها نیز میداند!

8 - او خداوندی است که معبودی جز او نیست و برای او نامهای نیک است.

شان نزول:

روایات فراوانی در شان نزول نخستین آیات فوق آمده که از مجموع آنها استفاده می شود، پیامبر (ﷺ) بعد از نزول وحی و قرآن، عبادت بسیار میکرد، مخصوصا ایستاده به عبادت مشغول میشد آنقدر که پاهای او متورم گردید، گاه برای آنکه بتواند به عبادت خود ادامه دهد، سنگینی خود را بر یک پا قرار میداد، و گاه بر پای دیگر، گاه بر پاشنه پا میایستاد و گاه بر انگشتان پا.

آیات فوق نازل شد و به پیامبر (ﷺ) دستور داد که این همه رنج و ناراحتی بر خود تحمیل نکند.

تفسیر:

این قدر خود را به زحمت نیفکن
باز در آغاز این سوره با حروف مقطعه، روبرو میشویم، که حس کنجکاوی انسان را برمیانگیزد (طه).
البته ما در باره تفسیر حروف مقطعه قرآن در آغاز سه سوره بحث کافی کرده ایم.

ولی در اینجا لازم میدانیم این مطلب را اضافه کنیم: که ممکن است همه یا حداقل قسمتی از این حروف مقطعه، دارای معانی و مفاهیم خاصی باشد، درست همانند یک کلمه که محتوایی در بردارد.

اتفاقا در بسیاری از روایات و کلمات مفسران در آغاز این سوره و سوره یس به چنین مطلبی برخورد میکنیم که: (طه) به معنی یا رجل (ای مرد) است، و در پاره ای از اشعار عرب نیز به کلمه (طه

(برخورد میکنیم که مفهومی شبیه (یا رجل) و یا نزدیک به آن دارد که بعضی از این اشعار ممکن است مربوط به آغاز اسلام یا قبل از اسلام باشد. و بطوری که یکی از آگاهان برای ما نقل کرد بعضی از دانشمندان غرب که پیرامون مسائل اسلامی مطالعه میکنند این مطلب را به همه حروف مقطعه قرآن تعمیم داده اند و معتقدند حروف مقطعه در آغاز هر سوره، کلماتی است، دارای معنی خاص که بعضی با گذشت زمان متروک مانده، و بعضی به ما رسیده است، و الا بعید به نظر میرسد که مشرکان عرب، حروف مقطعه را بشنوند و مفهومی از آن درک نکنند و به سخریه و استهزاء برنخیزند، در حالی که در هیچیک از تواریخ دیده نشده که این بهانه جویان سبک مغز، حروف مقطعه را دستاویز برای چنین عکس العملی کرده باشند.

البته این نظر را به طور کلی و درباره همه حروف مقطعه قرآن، مشکل بتوان پذیرفت، ولی در باره بعضی قابل قبول است و در منابع اسلامی نیز از آن بحث شده است.

این موضوع نیز جالب توجه است که در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) میخوانیم (طه) از اسامی پیامبر است و معنی آن یا طالب الحق، الهادی الیه: ای کسی که طالب حقی، و هدایت کننده به سوی آنی).

از این حدیث چنین برمی آید که (طه) مرکب از دو حرف رمزی است (طا) اشاره به (طالب الحق) و (ها) اشاره به (هادی الیه) میباشد، میدانیم استفاده از حروف رمزی و علائم اختصاری در زمان گذشته و حال، فراوان بوده است، مخصوصاً در عصر ما بسیار مورد استفاده است.

آخرین سخن در این زمینه اینکه کلمه (طه) مانند (یس) بر اثر گذشت زمان، تدریجاً به صورت (اسم خاص) برای پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) تبدیل شده است.

درآمده است، تا آنجا که آل پیامبر (ﷺ) را نیز (آل طه) میگویند، و از حضرت مهدی (عج) در دعای ندبه (یا بن طه) تعبیر شده است.

سپس می گوید ما قرآن را بر تو نازل نکردیم که خود را به زحمت بیفکني (ما انزلنا عليك القرآن لتشقي).

درست است که عبادت و جستجوی قرب پروردگار از طریق نیایش او، از بهترین کارها است، ولی هر کار حسابی دارد، عبادت هم حساب دارد، نباید آنقدر بر خود تحمیل کنی که پاهایت متورم گردد و نیرویت برای تبلیغ و جهاد کم شود. باید توجه داشت که تشقی از ماده شقاوت بر ضد سعادت است، ولی همانگونه که راغب در مفردات می گوید: گاه می شود که این ماده به معنی رنج و تعب می آید و در آیه فوق، منظور همین معنی است همانگونه که شان نزولها نیز حکایت از آن می کند. در آیه بعد هدف نزول قرآن را چنین شرح می دهد: (ما قرآن را جز برای یادآوری کسانی که از خدا می ترسند نازل نکردیم) (الا تذكرة لمن يخشى-). تعبیر به (تذكرة) از یکسو (و من يخشى) از سوی دیگر، اشاره به واقعیت انکارناپذیری دارد: تذکره و یادآوری نشان می دهد که خمیر مایه همه تعلیمات الهی در درون جان انسان و سرشت او وجود دارد، و تعلیمات انبیاء آن را بارور می سازد آنچنان که گوئی مطلبی را یادآوری می کند.

نمی گوئیم تمام علوم و دانشها را انسان قبلا می دانسته و از خاطر برده و نقش تعلیم در این جهان نقش یادآوری است (آنچنانکه از افلاطون نقل می کنند) بلکه می گوئیم مایه اصلی آنها در سرشت آدمی نهفته است (دقت کنید). تعبیر من يخشى نشان می دهد که تا یک نوع

احساس مسئولیت که قرآن نام آن را (خشیت و ترس) گذاشته در آدمی نباشد، پذیرای حقایق نخواهد شد چرا که قابلیت قابل هم در بارور شدن هر بذر و دانه ای شرط است، و در حقیقت این تعبیر شبیه چیزی است که در آغاز سوره بقره می خوانیم (هدی للمتقین) (قرآن مایه هدایت پرهیزکاران است).

سپس به معرفی خداوندی که نازل کننده قرآن است می پردازد، تا از طریق شناخت او، عظمت قرآن آشکارتر شود، می گوید: (این قرآن از سوی کسی نازل شده است که خالق زمین و آسمانهای بلند و برافراشته است) (تنزیلا من خلق الارض و السماوات العلی). در حقیقت این توصیف، اشاره به ابتدا و انتهای نزول قرآن می کند، انتهای آن زمین و ابتدایش آسمانها به معنی وسیع کلمه، و اگر در اینجا کلمه (و ما بینهما) - مانند بعضی دیگر از آیات قرآن - اضافه نشده، شاید به خاطر همین است که هدف بیان ابتدا و انتها بوده است.

به هر حال خداوندی که قدرت و تدبیر و حکمتش پهنه آسمان و زمین را فرا گرفته، پیدا است اگر کتابی نازل کند چه اندازه پر محتوا و پر بار است. باز به معرفی پروردگار نازل کننده قرآن ادامه می دهد و می گوید: (او خداوندی است رحمان که فیض رحمتش همه جا را فرا گرفته، و بر عرش مسلط است) (الرحمن علی العرش استوی). همانگونه که قبلا در تفسیر آیه (ثم استوی علی العرش) (اعراف - 54) گفته ایم (عرش) در لغت به چیزی می گویند که دارای سقف است و گاهی به خود سقف و یا تخته‌های پایه بلند مانند تخته‌های سلاطین نیز عرش اطلاق می شود. در داستان (سلیمان)، می خوانیم: (ایکم یاتینی بعرشها): (کدامیک از شما می توانید تخت او (بلقیس) را برای من حاضر کنید) (نمل - 38).

بدیهی است خداوند نه تختی دارد و نه حکومتی همانند حاکمان بشر، بلکه منظور از (عرش خدا) مجموعه جهان هستی است که تخت حکومت او محسوب می شود.

بنابراین (استوی علی العرش)، کنایه از تسلط پروردگار و احاطه کامل او نسبت به جهان هستی و نفوذ امر و فرمان و تدبیرش در سراسر عالم است. اصولاً کلمه (عرش) در لغت عرب و (تخت) در فارسی غالباً کنایه از قدرت می باشد، مثلاً می گوئیم فلانکس را از تخت فرو کشیدند، یعنی به قدرت و حکومتش پایان دادند، یا در عربی می گوئیم: ثل عرشه (تختش فرو ریخت).

به هر حال بسیار کودکانه است اگر کسانی بخواهند از این تعبیر توهم جسمیت خداوند را بکنند.

به دنبال (حاکمیت) خدا بر عالم هستی از (مالکیت) او سخن می گوید: (آنچه در آسمانها، و در زمین، و در میان این دو، و در زیر خاکها و اعماق زمین وجود دارد همه از آن اوست) (له ما فی السماوات و ما فی الارض و ما بینهما و ما تحت الثری).

(ثری) در اصل به معنی خاک مرطوب است و از آنجا که تنها قشر روی زمین بر اثر تابش آفتاب و وزش باد می خشکد ولی طبقه زیرین غالباً مرطوب است به این طبقه، (ثری) گفته می شود و به این ترتیب (ما تحت الثری) به معنی اعماق زمین و جوف آنست که همه آنها مملوک مالک الملوک و خالق عالم هستی است.

تا به اینجا سه رکن از ارکان صفات پروردگار بیان شده بود، رکن اول (خالقیت)، رکن دوم (حاکمیت) رکن سوم (مالکیت) او است.

در آیه بعد به چهارمین رکن یعنی (عالمیت) او اشاره کرده می گوید: (او آنقدر احاطه علمی دارد که اگر سخن آشکارا بگوئی می داند، و اگر مخفی کنی نیز می داند، و حتی مخفی تر از مخفی را نیز آگاه است) (و ان تجهر بالقول فانه يعلم السر و اخفی).

در اینکه منظور از (اخفی) (مخفی تر از سر) در اینجا چیست؟ در میان مفسران گفتگو بسیار است.

- بعضی گفته اند: (سر) آنست که انسان با دیگری به طور پنهانی بازگو می کند و (اخفی) آنست که در دل نگهداشته و به کسی نمی گوید.

بعضی گفته اند (سر) آنست که انسان در دل دارد، و (اخفی) آنست که به فکر کسی نرسیده است اما خدا از آن آگاه است.

بعضی دیگر گفته اند (سر) عملی است که مخفیانه انجام می دهد، و (اخفی) (نیتی است که به دل دارد. -

بعضی گفته اند (سر) به معنی اسرار مردم است، و (اخفی) اسراری است که در ذات پاک خدا است.

- در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) و صادق (علیه السلام) می خوانیم: (سر آنست که در دل پنهان نموده ای و اخفی آنست که به خاطرت آمده اما فراموش کرده ای. این حدیث ممکن است اشاره به این نکته باشد که آنچه را انسان، یاد می گیرد به مخزن حافظه سپرده می شود منتها گاهی ارتباط انسان با گوشه‌های از این مخزن قطع می گردد و حالت نسیان باو دست می دهد لذا اگر با وسیله ای یادآوری بشود کاملاً آن را مطلب آشنائی می بیند، بنابراین آنچه را انسان فراموش کرده، مخفی ترین اسرار او است که در زوایای حافظه پنهان گشته و ارتباطش موقتاً یا برای همیشه قطع شده است.

ولی به هر حال مانعی ندارد که تمام تفسیرهایی که در بالا گفته شد در مفهوم وسیع کلمه سر و اخفی جمع باشد.

به این ترتیب ترسیم روشنی از علم بی پایان پروردگار شده است و از مجموع آیات فوق شناخت اجمالی نسبت به نازل کننده قرآن در ابعاد چهارگانه (خلقت) و (حکومت) و (مالکیت) و علم حاصل می گردد.

و شاید به همین جهت است که در آیه بعد می گوید: (او الله است همان خداوندی که معبودی جز او نیست برای او نامها و صفات نیک است) (الله لا اله الا هو له الاسماء الحسنی).

چنانکه در تفسیر (آیه 180 سوره اعراف) گفته ایم، تعبیر به (اسماء حسنی) هم در آیات قرآن و هم در کتب حدیث کرارا آمده است، این تعبیر در اصل به معنی نامهای نیک است، بدیهی است که همه نامهای پروردگار نیک است، ولی از آنجا که در میان اسماء و صفات خدا بعضی دارای اهمیت بیشتری است، به عنوان (اسماء حسنی) نامیده شده است.

در بسیاری از روایات که از پیامبر و ائمه (علیهم السلام) به ما رسیده می خوانیم خداوند دارای 99 اسم است، هر کس او را به این نامها بخواند دعایش مستجاب می شود و هر کس آنها را احصا کند اهل بهشت است، این مضمون در منابع معروف حدیث اهل تسنن نیز دیده می شود.

به نظر می رسد که منظور از احصاء و شماره کردن این نامها همان (تخلق) به این صفات است، نه تنها ذکر الفاظ آنها، بدون شک اگر کسی با صفت عالم و قادر یا رحیم و غفور و امثال اینها، تخلق پیدا کند و اشعه ای از این صفات بزرگ الهی در وجود او بتابد هم بهشتی است و هم

دعایش مستجاب (برای توضیح بیشتر به جلد هفتم تفسیر نمونه صفحه 25 -
28 مراجعه فرمائید).

آیه (9) تا (16) و ترجمه

(و هل اتك حديث موسى) (9) (اذرانار افقال لاهله امكثوا آنى انست نارا
لعلی اتيكم منها بقبس او اجد على النار هدى) (10) (فلما اتها نودی یا موسی)
(11) (انى انا ربك فاخلع نعليك انك بالواد المقدس طوى) (12) (وانا اخترتك
فاستمع لما يوحى) (13) (اننى انا الله لا اله الا انا فاعبدنى واقم الصلوة لذكرى)
(14) (ان الساعة اتيه اكاد اخفيها لتجزى كل نفس بما تسعى) (15) (فلا
يصدك عنها من لا يؤمن بها و اتبع هوئه فتردى) (16)

ترجمه:

9- و آیا خبر موسی به تو رسیده است؟

10 - هنگامی که آتشی (از دور) مشاهده کرد و به خانواده خود گفت
اندکی مکث کنید که من آتشی دیدم شاید شعله ای از آن را برای شما بیاورم،
یا به وسیله این آتش راه را پیدا کنم.

11 - هنگامی که نزد آتش آمد ندا داده شد که ای موسی!

12 - من پروردگار توام! کشفایت را بیرون آر که تو در سرزمین مقدس
طوی هستی.

13 - و من تو را (برای مقام رسالت) انتخاب کردم، اکنون به آنچه بر
تو وحی می شود گوش فرا ده!

14 - من الله هستم، معبودی جز من نیست، مرا پرستش کن و نماز را برای
یاد من به یادار.

15 - رستاخیز بطور قطع خواهد آمد من می خواهم آن را پنهان کنم
تا هر کس در برابر سعی و کوشش خود جزا ببیند.

16 - و هرگز نباید افرادی که ایمان به قیامت ندارند و از هوسهای خویش پیروی کردند تو را از آن باز دارند که هلاک خواهی شد.

تفسیر:

آتشی در آن سوی بیابان!

از اینجا داستان موسی، پیامبر بزرگ خدا شروع می شود و در بیش از هشتاد آیه بخشهای مهمی از سرگذشت پرماجرای او تشریح می گردد، تا دلداری و تسلیت خاطری باشد برای پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و مؤمنان که در آن ایام در مکه، سخت از سوی دشمنان در فشار بودند. تا بدانند این قدرتهای شیطانی در برابر قدرت خدا تاب مقاومت ندارند و این نقشه ها همگی نقش بر آب است.

و نیز از این سرگذشت پر محتوا با درسهای آموزنده اش، مسیر خود را در مساله توحید و خداپرستی و مبارزه با فراعنه و ساحران هر عصر و زمان، و همچنین مبارزه با انحرافهای داخلی و گرایشهای انحرافی، بیابند، درسهایی که می تواند در سراسر دوران انقلاب اسلام، راهنما و راهگشای آنها باشد. مجموعه آیاتی را که در این سوره از موسی و بنی اسرائیل و فرعونیان سخن می گوید می توان به چهار بخش تقسیم کرد:

بخش اول: از آغاز نبوت و بعثت موسی و اولین جرقه های وحی سخن گفته و به تعبیر دیگر بحث از مدرسه ای است کوتاه مدت و پر محتوا که موسی در آن (وادی مقدس) در آن بیابان تاریک و خلوت، دوره آن را گذراند. بخش دوم: از دعوت موسی و برادرش هارون نسبت به فرعون و فرعونیان به آئین یکتاپرستی و سپس درگیریهای آنها با دشمنان سخن می گوید.

بخش سوم: از خروج موسی و بنی اسرائیل از مصر و چگونگی نجات آنها از جنگال فرعون و فرعونیان و غرق شدن و هلاکت آنها بحث می کند.

بخش چهارم: پیرامون گرایش تند انحرافی بنی اسرائیل از آئین توحید به شرک و پذیرش وسوسه های سامری و مبارزه قاطع و شدید موسی با این انحراف سخن می گوید.

اکنون به آیات مورد بحث که مربوط به بخش نخست است باز می گردیم: این آیات با تعبیر لطیف و جذابی این چنین می گوید: (آیا خبر موسی به تو رسیده است؟! (و هل اتاك حديث موسى)).

بدیهی است این استفهام برای کسب خبر نیست که او از همه اسرار آگاه است، بلکه به تعبیر معروف این (استفهام تقریری) و یا به تعبیر دیگر استفهامی است که مقدمه بیان یک خبر مهم است همانگونه که در زبان روزمره نیز هنگام شروع به یک خبر مهم می گوئیم: آیا این خبر را شنیده ای که...؟

سپس می گوید: (در آن زمان که آتشی (از دور) مشاهده کرد و به خانواده خود گفت اندکی مکث کنید که من آتشی دیدم، من به سراغ آن بروم شاید شعله ای از آن برای شما بیاورم و یا به وسیله این آتش راهی پیدا کنم) (اذ رأى نارا فقال لاهله امكثوا انى آنست نارا لعل آتيكم منها بقبس او اجد على النار هدى).

با توجه به اینکه (قبس) (بر وزن قفس) به معنی مختصری از آتش است که از مجموعه ای جدا می کنند، و با توجه به اینکه معمولا مشاهده آتش در بیابانها نشان می دهد که جمعیتی گرد آن جمعند، و یا اینکه شعله ای را بر بلندی روشن ساخته اند که کاروانیان در شب راه را

گم نکنند، و نیز با توجه به اینکه (امکتوا) از ماده مکث به معنی توقف کوتاه است، از مجموع این تعبیرات چنین استفاده می شود که موسی با همسر و فرزند خود در شبی تاریک از بیابان عبور می کرده، شبی بود سرد و ظلمانی که راه را در آن گم کرده بود، شعله آتشی از دور نظر او را به خود جلب کرد، به محض دیدن این شعله به خانواده اش گفت توقف کوتاهی کنید که من آتشی دیدم، بروم اندکی از آن برای شما بیاورم و یا راه را بوسیله آتش یا کسانی که آنجا هستند پیدا کنم.

در تواریخ نیز می خوانیم که موسی (علیه السلام) هنگامی که مدت قراردادش با (شعیب) در (مدین) پایان یافت، همسر و فرزند و همچنین گوسفندان خود را برداشت و از مدین به سوی مصر رهسپار شد، راه را گم کرد، شبی تاریک و ظلمانی بود، گوسفندان او در بیابان متفرق شدند، می خواست آتشی بیفروزد تا در آن شب سرد، خود و فرزندانش گرم شوند، اما بوسیله آتشنه آتش روشن نشد در این اثناء همسر باردارش دچار درد وضع حمل شد.

طوفانی از حوادث سخت، او را محاصره کرد در این هنگام بود که شعله ای از دور به چشمش خورد، ولی این آتش نبود بلکه نور الهی بود، موسی به گمان اینکه آتش است برای پیدا کردن راه و یا برگرفتن شعله ای، به سوی آتش حرکت کرد اکنون دنباله ماجرا را از زبان قرآن می شنویم:

(هنگامی که موسی (علیه السلام) نزد آتش آمد، صدائی شنید که او را مخاطب ساخته می گوید: ای موسی!) (فلما اتاها نودی یا موسی). (من پروردگار توام، کفشهایت بیرون آر، که تو در سرزمین مقدس (طوی) هستی) (انی انا ربك فاخلع نعليك انك بالواد المقدس طوی).

از آیه 30 سوره قصص استفاده می شود که موسی این ندا را از سوی درختی که در آنجا بود شنید (نودی من شاطیء الوادی الایمن فی البقعة المباركة من الشجرة ان یا موسی انی انا الله رب العالمین) از مجموع این دو تعبیر استفاده می شود که موسی هنگامی که نزدیک شد آتش را در درون درخت (مفسران می گویند درخت عنابی بوده) مشاهده کرد، و این خود قرینه روشنی بود که این آتش یک آتش معمولی نیست، بلکه این نور الهی است که نه تنها درخت را نمی سوزاند بلکه با آن هماهنگ و آشنا است، نور حیات است و زندگی!.

موسی با شنیدن این ندای روحپور: (من پروردگار توام) هیجان زده شد و لذت غیر قابل توصیفی سرتاپایش را احاطه کرد، این کیست که با من سخن می گوید؟ این پروردگار من است، که با کلمه (ربک) مرا مفتخر ساخته، تا به من نشان دهد که در آغوش رحمتش از آغاز طفولیت تاکنون پرورش یافته ام و آماده رسالت عظیمی شده ام.

او مامور شد تا کفش خود را از پای در آورد، چرا که در سرزمین مقدسی گام نهاده، سرزمینی که نور الهی بر آن جلوه گر است، پیام خدا را در آن می شنود و پذیرای مسئولیت رسالت می شود، باید با نهایت خضوع و تواضع در این سرزمین گام نهد، این است دلیل بیرون آوردن کفش از پا.

بنابراین، بحث مشروحی که بعضی از مفسران در باره بیرون آوردن کفش از پا کرده اند، و اقوالی از مفسران نقل نموده اند زائد به نظر می رسد (البته روایاتی در زمینه تاویل این آیه نقل شده که هنگام ذکر نکات از آن بحث خواهیم کرد).

تعبیر به (طوی) یا به خاطر آنست که نام آن سرزمین، سرزمین طوی بوده است، همانگونه که غالب مفسران گفته اند، و یا اینکه (طوی) که در اصل به معنی پیچیدن است در اینجا کنایه از آنست که این سرزمین را برکات معنوی از هر سو احاطه کرده بود، به همین جهت در آیه 30 سوره قصص از آن به عنوان (البقعة المباركة) تعبیر شده است. سپس از همان گوینده این سخن را نیز شنید: (و من تو را برای مقام رسالت برگزیده ام، اکنون به آنچه به تو وحی می شود گوش فراده)!(و انا اخترتك فاستمع لما یوحی).

و به دنبال آن نخستین جمله وحی را موسی به این صورت دریافت کرد (من الله هستم، معبودی جز من نیست) (اننی انا الله لا اله الا انا). (اکنون که چنین است تنها مرا عبادت کن، عبادتی خالص از هرگونه شرک) (فاعبدنی). (و نماز را برای دار، تا همیشه به یاد من باشی) (واقم الصلوة لذكری). در این آیه پس از بیان مهمترین اصل دعوت انبیاء که مساله توحید است موضوع عبادت خداوند یگانه به عنوان یک ثمره برای درخت ایمان و توحید بیان شده، و به دنبال آن دستور به نماز، یعنی بزرگترین عبادت و مهمترین پیوند خلق با خالق و مؤثرترین راه برای فراموش نکردن ذات پاک او داده شده.

این سه دستور با فرمان رسالت که در آیه قبل بود، و مساله معاد که در آیه بعد است یک مجموعه کامل و فشرده از اصول و فروع دین را بازگو می کند که با دستور به استقامت که در آخرین آیات مورد بحث خواهد آمد از هر نظر تکمیل می گردد.

و از آنجا که بعد از ذکر (توحید) و شاخ و برگهای آن، دومین اصل اساسی مساله (معاد) است در آیه بعد اضافه می کند: (رستاخیز به طور قطع خواهد آمد، من می خواهم آن را پنهان کنم، تا هر کس در برابر سعی و کوششهایش جزا ببیند) (ان الساعة آتیة اکاد اخفیها لتجزی کل نفس بما تسعی).

در این جمله دو نکته است که باید به آن توجه داشت: نخست اینکه جمله (اکاد اخفیها) مفهومی نیست که (نزدیک) است من تاریخ قیامت را مخفی دارم، و لازمه این تعبیر آنست که مخفی نداشته ام، در حالی که می دانیم طبق صریح بسیاری از آیات قرآن، احدی از تاریخ قیامت آگاه نیست، چنانکه در آیه 187 سوره اعراف می خوانیم (یسئلونک عن الساعة ایام مرسیها قل انما علمها عند ربی): (در باره قیامت از تو سؤال می کنند، بگو همانا علم آن مخصوص خدا است).

مفسران، برای پاسخ این سؤال به گفتگو پرداخته اند، بسیاری عقیده دارند تعبیر فوق، یکنوع مبالغه است و مفهومی این است که تاریخ شروع رستاخیز آنقدر مخفی و پنهان است که حتی نزدیک است من نیز از خودم پنهان دارم، در این زمینه روایتی هم وارد شده است و احتمالا این دسته از مفسران مطلب خود را از آن روایت اقتباس کرده اند.

تفسیر دیگر این است که مشتقات (کاد) همواره به معنی نزدیک شدن نیست، بلکه گاهی به معنی تاکید می آید، بی آنکه معنی نزدیک شدن را داشته باشد. و لذا بعضی از مفسران (اکاد) را به معنی (ارید) (می خواهم) تفسیر کرده اند، و در بعضی از متون لغت نیز همین معنی صریحا آمده است.

نکته دیگر اینکه: علت مخفی نگاه داشتن تاریخ قیامت، طبق آیه فوق آنست که (خداوند می خواهد هر کسی را به تلاش و کوششهایش پاداش دهد) و به تعبیر دیگر: با مخفی بودن آن یکنوع آزادی عمل برای همگان پیدا می شود و از سوی دیگر چون وقت آن دقیقا معلوم نیست و در هر زمانی محتمل است نتیجه اش حالت آماده باش دائمی و یا پذیرش سریع برنامه های تربیتی است، همانگونه که در باره فلسفه اخفاء (شب قدر) گفته اند منظور این است که مردم همه شبهای سال، یا همه شبهای ماه مبارک رمضان را گرمی دارند و به درگاه خدا بروند.

در آخرین آیه مورد بحث به یک اصل اساسی که ضامن اجرای همه برنامه های عقیدتی و تربیتی فوق است اشاره کرده می فرماید: (هرگز نباید افرادی که ایمان به رستاخیز ندارند و از هوسهای خویش پیروی کرده اند تو را مانع از آن شوند که اگر چنین شود هلاک خواهی شد!) (فلا یصدنک عنها من لا یؤمن بها و اتبع هواه فتردی).

در برابر افراد بی ایمان و وسوسه ها و کارشکنی های آنان محکم بایست، نه از انبوه آنها وحشت کن، و نه از توطئه های آنها ترسی به دل راه ده، و نه هرگز در حقانیت دعوت و اصالت مکتب از این هیاهوها شک و تردیدی داشته باش. جالب اینکه در اینجا جمله (لا یؤمن) به صورت صیغه مضارع و جمله (و اتبع هواه) به صورت صیغه ماضی است، و در حقیقت اشاره به این نکته است که عدم ایمان منکران قیامت از پیروی هوای نفس سرچشمه می گیرد، گوئی می خواهند آزاد باشند و هر چه دلشان خواست انجام دهند پس چه بهتر که انکار قیامت کنند تا بر آزادی هوسهایشان خدشه ای وارد نشود!

نکته ها:

1 - منظور از (فاخلع نعلیک) چیست؟ - همانگونه که گفتیم ظاهر آیه این است که به موسی دستور داده شد به احترام آن سرزمین مقدس، کفشهای خود را از پا بیرون آورد، و با خضوع و تواضع در آن وادی گام نهد، سخن حق را بشنود و فرمان رسالت را دریافت دارد، ولی بعضی از مفسران به پیروی پاره ای از روایات می گویند: این به دلیل آن بوده است که چرم آن کفش از پوست حیوان مرده بوده است!

این سخن علاوه بر اینکه در حد خود سخن بعیدی به نظر می رسد، چرا که دلیلی نداشت موسی (علیه السلام) از چنان پوست و کفش آلوده ای استفاده کند، مورد انکار بعضی از روایات دیگر قرار گرفته است، و آن روایتی است که از ناحیه مقدس امام زمان (ارواحنا له الفداء) نقل شده که شدیداً این تفسیر را نفی می کند در تورات کنونی سفر خروج فصل سوم نیز همان تعبیری که در قرآن وجود دارد دیده می شود. بعضی دیگر از روایات که اشاره به تاویل آیه و بطون آن دارد می گوید:

فاخلع نعلیک ای خوفیک: خوفک من ضیاع اهلک و خوفک من فرعون: (منظور از فاخلع نعلیک این است که دو ترس و وحشت را از خود دور کن، خوف از اینکه خانواده ات که مورد علاقه تو است در این بیابان از بین برود، و خوف از فرعون)!

در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) مطلب جالبی در رابطه با این فراز از زندگی موسی نقل شده آنجا که می فرماید: کن لما لا ترجوا ارجی منک لما ترجوا، فان موسی بن عمران خرج ليقبس لاهله نارا فرجع اليهم و هو رسول نبی! (نسبت به چیزهائی که امید نداری بیش از

چیزهائی که امید داری، امیدوار باش! چرا که موسی بن عمران به دنبال یک شعله آتش رفت، اما با مقام نبوت و رسالت بازگشت!) اشاره به اینکه بسیار می شود که انسان به چیزی امیدوار است اما به آن نمی رسد ولی چیزهای مهمتری که امیدی نسبت به آن ندارد به لطف پروردگار برای او فراهم می شود! همین معنی از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) نیز نقل شده است.

2 - پاسخ به یک اشکال - بعضی از مفسران در اینجا سؤال مطرح کرده اند و آن اینکه موسی چگونه و از کجا دانست این صدائی را که می شنود از سوی خدا است؟ و از کجا یقین پیدا کرد که پروردگار دارد به او ماموریت می دهد؟ این سؤال را که در مورد سایر پیامبران نیز قابل طرح است از دو راه می توان پاسخ داد: نخست اینکه در آن حالت یک نوع مکاشفه باطنی و احساس درونی که انسان را به قطع و یقین کامل می رساند و هر گونه شک و شبهه را زایل می کند به پیامبران دست می دهد.

دیگر اینکه آغاز وحی ممکن است با مسائل خارق عادت می تواند باشد که جز به نیروی پروردگار ممکن نیست، همانگونه که موسی (علیه السلام) آتش را از میان درخت سبز مشاهده کرد، و از آن فهمید که مساله یک مساله الهی و اعجازآمیز است.

این موضوع نیز لازم به یادآوری است که شنیدن سخن خدا، آنهم بدون هیچ واسطه، مفهومی نیست که خداوند، حنجره و صوتی دارد بلکه او به قدرت کامله اش امواج صوت را در فضا خلق می کند، و به وسیله این امواج با پیامبرانش سخن می گوید، و از آنجا که آغاز نبوت موسی (علیه السلام) به اینگونه انجام یافت لقب (کلیم الله) به او داده شده است.

3 - نماز بهترین وسیله یاد خدا - در آیات فوق به یکی از فلسفه های مهم نماز اشاره شده است، و آن اینکه انسان در زندگی این جهان با توجه (به عوامل غافل کننده) نیاز به تذکر و یادآوری دارد، با وسیله ای که در فاصله های مختلف زمانی، خدا و رستاخیز و دعوت پیامبران و هدف آفرینش را به یاد او آورد و از غرق شدن در گرداب غفلت و بی خبری حفظ کند، نماز این وظیفه مهم را بر عهده دارد.

انسان صبحگاهان از خواب برمی خیزد، خوابی که او را از همه چیز این جهان بیگانه کرده، می خواهد برنامه زندگی را شروع کند، قبل از هر چیز به سراغ نماز می رود، قلب و جان خود را با یاد خدا صفا می دهد، از او نیرو و مدد می گیرد، و آماده سعی و تلاش تواءم با پاکی و صداقت می گردد.

باز هنگامی که غرق کارهای روزانه شد و چند ساعتی گذشت و چه بسا میان او و یاد خدا جدائی افتاد، ناگاه ظهر می شود و صدای مؤذن را می شنود الله اکبر!... حی علی الصلوة! (خدا از همه چیز برتر است، برتر از آنست که توصیف شود... بشتاب به سوی نماز به سراغ نماز می رود در برابر معبود خود به راز و نیاز می ایستد، و اگر گردد و غبار غفلتی بر قلب او نشسته، آن را شستشو می دهد اینجا است که خدا در نخستین دستورات در آغاز وحی به موسی می گوید نماز را بر پا دار تا به یاد من باشی.

جالب اینکه این آیه می گوید: نماز را بر پا دار تا به یاد من باشی، اما در آیه 28 سوره رعد می گوید: ذکر خدا مایه اطمینان و آرامش دلها است (الا بذكر الله تطمئن القلوب) و در آیه 27 تا 30 سوره فجر می فرماید: (یا ایته النفس المطمئنة ارجعی الی ربك راضیة مرضیة فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی): (ای نفس مطمئنه به سوی پروردگارت بازگرد، در

حالی که هم تو از او خشنودی و هم او از تو خشنود، در زمره بندگانم
در آی، و در بهشتم گام بگذار!) از قرار دادن این سه آیه در کنار هم به
خوبی می فهمیم نماز انسان را به یاد خدا می دارد، یاد خدا نفس مطمئنه به
او می دهد، و نفس مطمئنه او را به مقام بندگان خاص و بهشت جاویدان می
رساند.

آیه (17) تا (23) و ترجمه

(وما تلك بيمينك يموسى) (17) (قال هى عصاى أتوكؤا عليها وأهش بها
على غنمى ولى فيها مارب أخرى) (18) (قال ألقها يموسى) (19) (فألقئها فإذا
هى حية تسعى) (20) (قال خذها ولا تخف سنعيدها سيرتها الاولى) (21) (و
اضمم يدك إلى جناحك تخرج بيضاء من غير سوء أية أخرى) (22) (لنريك من
أيتنا الكبرى) (23)

ترجمه:

17 - و چه چیز در دست راست توست ای موسی؟!

18 - گفت این عصای من است، بر آن تکیه می کنم، برگ
درختان را با آن برای گوسفندانم فرو می ریزم، و نیازهای دیگری را نیز با آن
برطرف می کنم.

19 - گفت ای موسی آنرا بیفکن!

20 - (موسی) آنرا افکند، ناگهان مار عظیمی شد و شروع به حرکت کرد!

21 - فرمود آنرا بگیر و نترس ما آنرا به همان صورت اول
باز می گردانیم. 22 - و دست خود را در گریبانت فرو بر، تا سفید و درخشنده
بی عیب بیرون آید، و این معجزه دیگری است.

23 - می خواهیم آیات بزرگ خود را به تو نشان دهیم.

تفسیر:

عصای موسی و ید بیضا

بدون شک پیامبران برای اثبات ارتباط خود با خدا نیاز به معجزه دارند و
گرنه هر کس می تواند دعوی پیامبری کند، بنابراین شناخت پیامبران

راستین از دروغین جز از طریق معجزه میسر نیست، این معجزه می تواند در محتوای خود دعوت و کتاب آسمانی پیامبر (ﷺ) باشد، و نیز می تواند امور دیگری از قبیل معجزات حسی و جسمی باشد بعلاوه معجزه در روح خود پیامبر (ﷺ) نیز مؤثر است و به او قوت قلب و قدرت ایمان و استقامت می بخشد.

به هر حال موسی (علیه السلام) پس از دریافت فرمان نبوت باید سند آن را هم دریافت دارد، لذا در همان شب پر خاطره، موسی (علیه السلام) دو معجزه بزرگ از خدا دریافت داشت.

قرآن این ماجرا را چنین بیان می کند:

خداوند از موسی سؤال کرد: (چه چیز در دست راست تو است ای موسی؟! (و ما تلک بیمینک یا موسی)). این سؤال ساده که تواءم با لطف و محبت است علاوه بر اینکه موسی را که طبعاً در آن حال غرق طوفانهای روحانی شده بود آرامش بخشید، مقدمه ای بود برای بازگو کردن یک حقیقت بزرگ، موسی در پاسخ (گفت این قطعه چوب عصای من است) (قال هی عصای).

و از آنجا که مایل بود سخنش را با محبوب خود که برای نخستین بار در راه روی او گشوده است ادامه دهد، و نیز از آنجا که شاید فکر میکرد تنها گفتن این عصای من است کافی نباشد، بلکه منظور بازگو کردن آثار و فوائد آنست، اضافه کرد: من بر آن تکیه می کنم (اتوکل علیها).

(و برگ درختان را با آن برای گوسفندانم فرو می ریزم) (واهش بها علی غنمی).

علاوه بر این فوائد و نتایج دیگری نیز در آن دارم (**ولی فیها مارب اخرى**).

البته پیدا است، عصا برای صاحبان آن چه فوایدی دارد، گاهی از آن به عنوان یک وسیله دفاعی در مقابل حیوانات موذی و دشمنان استفاده میکنند، گاهی در بیابان سایبان به توسط آن میسازند، گاه ظرف به آن بسته و از نهر عمیق آب می کشند.

به هر حال موسی در تعجب عمیقی فرو رفته بود که در این محضر بزرگ این چه سؤ الی است و من چه جوابی دارم میگویم، آن فرمانهای قبل چه بود؟ و این استفهام برای چیست؟ ناگهان (به او فرمان داده شد ای موسی عصایت را بیفکن **! (قال القها یا موسی)**).

(موسی فوراً و بدون فوت وقت عصا را افکند، ناگهان مار عظیمی شد و شروع به حرکت کرد) **(فالقها فاذا هی حیه تسعی)**.
(تسعی) از ماده (سعی) به معنی راه رفتن سریع است که به مرحله دویدن نرسد.

در اینجا (به موسی دستور داده شد که آن را بگیر، و نترس، ما آن را به همان صورت نخستین باز میگردانیم) **! (قال خذها ولا تخف سنعيدھا سیرتها الاولى**).

در آیه 31 سوره قصص میخوانیم **(ولی مدبرا ولم یعقب یا موسی اقبل ولا تخف)**: (موسی با مشاهده کردن آن مار عظیم، ترسید و فرار کرد، خداوند بار دیگر فرمود: ای موسی بازگرد و نترس).

گرچه مساله ترس موسی در اینجا برای جمعی از مفسران سؤال انگیز شده است که این حالت با شجاعتی که در موسی سراغ داریم و عملاً در طول عمر خود به هنگام مبارزه با فرعونیان به ثبوت رسانید، بعلاوه از شرائط کلی انبیاء است چگونه سازگار است؟

ولی با توجه به یک نکته پاسخ آن روشن می شود، زیرا طبیعی هر انسانی است - هر قدر هم شجاع و نترس باشد - که اگر ببیند ناگهان قطعه چوبی تبدیل به مار عظیمی شود و سریعاً به حرکت درآید، موقتاً متوحش می شود و خود را کنار می کشد، مگر آنکه در برابر او این صحنه بارها تکرار شود، این عکس - العمل طبیعی هیچگونه ایرادی بر موسی نخواهد بود و با آیه 39 احزاب که می گوید: **(الذین یبلغون رسالات الله ویخشونه ولا یخشون احدا الا الله):** (کسانی که ابلاغ رسالت‌های الهی میکنند و از او می ترسند، و از هیچکس جز او ترسی ندارند) منافاتی ندارد، این یک وحشت طبیعی زودگذر و موقتی در برابر یک حادثه کاملاً بیسابقه و خارق عادت است.

سپس به دومین معجزه مهم موسی اشاره کرده به او دستور می دهد: (دست خود را در گریبان‌ت فرو بر، تا سفید و روشن بیرون آید، بی آنکه عیب و نقصی در آن باشد، و این معجزه دیگری برای تو است) **(و اضمم یدک الی جناحک تخرج بیضاء من غیر سوء آیه آخری)**.

گرچه در تفسیر جمله **(و اضمم یدک الی جناحک...)** مفسران عبارات گوناگونی دارند، ولی با توجه به آیه 32 سوره قصص که می گوید: **(اسلك یدک فی جیبک)** و آیه 12 سوره نمل که می گوید: **(و ادخل یدک فی جیبک به**

خوبی استفاده می شود که موسی مامور بوده است دست خود را در گریبانش فرو برد و تا زیر بغل یا پهلوی ادامه دهد (چرا که جناح در اصل به معنی بال پرندگان است و در اینجا میتواند کنایه از زیر بغل بوده باشد).

(بیضاء) به معنی سفید است، و جمله (من غیر سوء) اشاره به این است که سفیدی دست تو بر اثر بیماری پیسی و مانند آن نخواهد بود، به دلیل اینکه درخشندگی خاصی دارد، در یک لحظه ظاهر و در لحظه دیگری از بین می رود. ولی از بعضی روایات استفاده می شود که دست موسی در آن حالت، نورانیت فوق العاده‌ای پیدا کرد، اگر چنین بوده است باید قبول کرد که جمله من غیر سوء مفهوم دیگری جز آنچه در بالا گفتیم خواهد داشت یعنی نورانیتی دارد بدون عیب، نه چشم را آزار می رساند و نه لکه تاریکی در میان آن دیده می شود و نه غیر آن.

در آخرین آیه مورد بحث به عنوان یک نتیجه‌گیری از آنچه در آیات قبل بیان شد میفرماید: (ما اینها را در اختیار تو قرار دادیم تا آیات بزرگ خود را به تو نشان دهیم) (لنزیک من آیاتنا الکبری).

پیدا است که منظور از (آیات کبری) همان دو معجزه مهمی است که در بالا آمد، و اینکه بعضی از مفسران احتمال داده اند، اشاره به معجزات دیگری است که بعد از آن خداوند در اختیار موسی گذاشت بسیار بعید به نظر میرسد.

نکته ها:

1 - دو معجزه بزرگ:

بدون شک آنچه در بالا در زمینه تبدیل عصای موسی به مار عظیم که حتی در آیه 107 سوره اعراف از آن تعبیر به (ثعبان) (اژدها) شده است،

و همچنین درخشندگی خاص دست در یک لحظه کوتاه و سپس بازگشت به حال اول یک امر عادی یا نادر و کمیاب نیست بلکه هر دو خارق عادت محسوب می شود که بدون اتکاء بر یک نیروی ما فوق بشری، یعنی قدرت خداوند بزرگ، امکان پذیر نیست،

کسانی که به خدا ایمان دارند و علم و قدرت او را بی پایان می دانند هرگز نمی توانند این امور را انکار کنند و یا مانند مادیگراها به خرافه نسبت دهند. آنچه در معجزه مهم است آن است که عقلا محال نباشد و در این مورد این امر کاملاً صادق است چرا که هیچ دلیل عقلی دلالت بر نفی امکان تبدیل عصا به مار عظیم نمی کند.

مگر عصا و مار عظیم هر دو در گذشته های دور از خاک گرفته نشده اند، البته شاید میلیون ها یا صدها میلیون سال طول کشید که از خاک این چنین موجوداتی به وجود آمد (و هیچ در این مساله تفاوتی نیست که ما قائل به تکامل انواع باشیم و یا ثبوت انواع، چرا که به هر حال هم چوب درختان از خاک آفریده شده اند و هم حیوانات) منتها کار اعجاز در این مورد بوده است که آن مراحل را که میبایست در طول سالیان دراز طی شود، در یک لحظه و در مدتی بسیار کوتاه انجام داده است آیا چنین امری محال به نظر می رسد؟

ممکن است من کتاب قطوری را با دست در یکسال بنویسم، حال اگر کسی پیدا شود با اتکاء به اعجاز آنچنان سریع انجام دهد که در یکساعت یا کمتر از آن نوشته شود این محال عقلی نیست، این خارق عادت است. (دقت کنید) به هر حال قضاوت عجولانه در باره معجزات و آنها را خدای ناکرده به خرافات نسبت دادن دور از منطق و عقل

است، تنها چیزی که گاهی اینگونه افکار را به وجود می آورد این است که ما به علل و معلول عادی خو گرفته‌ایم تا آنجا که آنها را به صورت ضرورت تلقی می‌کنیم، و هر چه را خلاف آن باشد مخالف ضرورت میدانیم در حالی که شکل این علل و معلول طبیعی و عادی هرگز جنبه ضرورت ندارد و هیچ مانعی ندارد عامل مافوق طبیعت، دگرگونیها در آنها ایجاد کند.

2 - استعدادهای فوق العاده اشیاء

مسلم آن روز که موسی، آن عصای شبانی را برای خود انتخاب نمود، باور نمی کرد که این موجود ساده از عهده چنان کار عظیمی به فرمان خدا برآید، آنچنان که قدرت فراغت را درهم ریزد، اما خدا به او نشان داد که از همین وسیله ساده میتوان آنچنان نیروی خارق العاده‌ای به وجود آورد.

این در واقع درسی است به همه انسانها که در این جهان هیچ چیز را ساده نپندارند، ای بسا موجودات یا افرادی که ما با دیده حقارت به آنها مینگریم قدرتهای عظیمی در دل نهفته داشته باشند که ما از آن بیخبریم.

3 - تورات در این باره چه می گوید:

در آیات بالا خواندیم که موسی (علیه السلام) هنگامی که دستش را از گریبان بیرون آورد، سفید و روشن بوده بی آنکه عیبی داشته باشد، ممکن است این جمله برای نفی تعبیری باشد که در تورات تحریف یافته دیده می شود، چرا که در این تورات چنین آمده است: (و خداوند باز به او گفت حال دست خود را به آغوش خود گذار که دست خود را به آغوش خود گذاشت و او را بیرون آورد و اینک دستش مانند برف، مبروص شد). کلمه (مبروص) از

ماده (برص) به معنی پیسی است که یکنوع بیماری است و مسلما به کار بردن این تعبیر در این مورد غلط و نابجا است.

آیه (24) تا (36) و ترجمه

(اذهب إلى فرعون إنه طغى) (24) (قال رب اشرح لي صدري) (25) (و
يسر لي أمري) (26) (و احلل عقدة من لساني) (27) (يفقهوا قولي) (28) (و
اجعل لي وزيراً من أهلي) (29) (هرون أخى) (30) (اشدد به أزرى) (31) (و
أشركه فى أمري) (32) (كى نسبحك كثيراً) (33) (و نذكرك كثيراً) (34)
(انك كنت بنا بصيراً) (35) (قال قد أوتيت سؤالك يموسى) (36)

ترجمه:

- 24 - برو به سوی فرعون که او طغیان کرده است!
- 25 - عرض کرد پروردگارا سینه مرا گشاده دار.
- 26 - کار مرا بر من آسان گردان.
- 27 - و گره از زبانم بگشا.
- 28 - تا سخنان مرا بفهمند.
- 29 - وزیری از خاندانم برای من قرار بده.
- 30 - برادرم هارون را.
- 31 - به وسیله او پشتم را محکم کن.
- 32 - و او را در کار من شریک گردان.
- 33 - تا تو را بسیار تسبیح گوئیم.
- 34 - و تو را بسیار یاد کنیم.
- 35 - چرا که تو همیشه از حال ما آگاه بودهای.
- 36 - فرمود آنچه را خواستهای به تو داده شد، ای موسی!

تفسیر:

خواسته های حساب شده موسی

تا اینجا موسی به مقام نبوت رسیده و معجزات قابل ملاحظه‌های دریافت داشته است، ولی از این به بعد فرمان رسالت به نام او صادر می شود، رسالتی بسیار عظیم و سنگین رسالتی که از ابلاغ فرمان الهی به زورمندترین و خطرناکترین مردم محیط شروع می شود، میفرماید: (به سوی فرعون برو که طغیان کرده است)!

(اذهب الی فرعون انه طغی).

آری برای اصلاح یک محیط فاسد و ایجاد یک انقلاب همه جانبه باید از سردمداران فساد و ائمه کفر شروع کرد از آنها که در تمام ارکان جامعه نقش دارند،

خودشان و یا افکار و اعوان و انصارشان همه جا حاضرند، آنهایی که تمام سازمانهای تبلیغاتی و اقتصادی و سیاسی را در قبضه خود گرفته اند که اگر آنها اصلاح شوند و یا در صورت عدم اصلاح ریشه کن گردند میتوان به نجات جامعه امیدوار بود، و گرنه هر گونه اصلاحی بشود، سطحی و موقتی و گذرا است.

جالب اینکه: دلیل لزوم آغاز کردن از فرعون، در یک جمله کوتاه (انه طغی) (او طغیان کرده است) بیان شده که در این کلمه (طغیان) همه چیز جمع است، آری طغیان و تجاوز از حد و مرز در تمام ابعاد زندگی، و به همین جهت به اینگونه افراد (طاغوت) گفته می شود که از همین ماده گرفته شده است.

موسی (علیه السلام) نه تنها از چنین ماموریت سنگینی وحشت نکرد، و حتی کمترین تخفیفی از خداوند نخواست، بلکه با آغوش باز از آن استقبال نمود، منتهی وسائل پیروزی در این ماموریت را از خدا خواست. و از آنجا که نخستین وسیله پیروزی روح بزرگ، فکر بلند و عقل توانا و به عبارت دیگر گشادگی سینه است عرض کرد پروردگار من! سینه مرا گشاده بدار (قال رب اشرح لی صدري). آری نخستین سرمایه برای یک رهبر انقلابی، سینه گشاده، حوصله فراوان استقامت و شهامت و تحمل بار مشکلات است، و به همین دلیل در حدیثی از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) میخوانیم: آلة الرئاسة سعة الصدر: وسیله رهبری و ریاست سینه گشاده است در باره شرح صدر و مفهوم آن در جلد پنجم تفسیر نمونه صفحه 436 ذیل آیه 125 انعام نیز بحث کرده‌ایم).

و از آنجا که این راه مشکلات فراوانی دارد که جز به لطف خدا گشوده نمی شود در مرحله دوم از خدا تقاضا کرد که کارها را بر او آسان گرداند و مشکلات را از سر راهش بردارد، عرض کرد (کار مرا آسان گردان) (ویسر لی امری).

سپس موسی تقاضای قدرت بیان هر چه بیشتر کرد و عرضه داشت: (گره از زبانم بگشا) (واحلل عقدة من لسانی).

درست است که داشتن سرمایه شرح صدر، مهمترین سرمایه است ولی کار سازی این سرمایه در صورتی است که قدرت ارائه و اظهار آن به صورت کامل وجود داشته باشد، به همین دلیل، موسی بعد از

تقاضای شرح صدر و برطرف شدن موانع، تقاضا کرد خداوند گره از زبانش بردارد.

و مخصوصا علت آن را چنین بیان کرد: (تا سخنان مرا درک کنند) **(یفقهوا قولی)**.

این جمله در حقیقت، آیه قبل را تفسیر می کند و از آن، روشن می شود که منظور از گشوده شدن گره زبان، این نبوده است که زبان موسی (علیه السلام) بخاطر سوختگی در دوران طفولیت یکنوع گرفتگی داشته (آنگونه که بعضی از مفسران از ابن عباس نقل کرده اند) بلکه منظور گره های سخن است که مانع درک و فهم شنونده می گردد، یعنی آنچنان فصیح و بلیغ و رسا و گویا سخن بگویم که هر شنونده ای منظور مرا به خوبی درک کند.

شاهد دیگر این تفسیر، آیه 34 سوره قصص است و اخي هارون هو افصح مني لسانا: (برادرم هارون زبانش از من فصیحتر است).

جالب اینکه: افصح از ماده (فصیح) در اصل به معنی خالص بودن چیزی از زوائد است و سپس به سخنی که رسا و گویا و خالی از حشو و زوائد باشد گفته شده است.

به هر حال یک رهبر و پیشوای موفق و پیروز کسی است که علاوه بر سعه فکر و قدرت روح، دارای بیانی گویا و خالی از هر گونه ابهام و نارسائی باشد. و از آنجا که رساندن این بار سنگین به مقصد (بار رسالت پروردگار و رهبری انسانها و مبارزه با طاغوتها و جباران) نیاز به یار و یاور دارد، و به تنهایی ممکن نیست، چهارمین تقاضای موسی (علیه السلام) از پروردگار

این بود: (خداوندا! وزیر و یآوری از خاندانم برای من قرار ده) (واجعل لی وزیرا من اهلی).

(وزیر) از ماده وزر در اصل به معنی بار سنگین است، و از آنجا که وزیران بسیاری از بارهای سنگین را در کشورداری بر دوش دارند این نام بر آنها گذارده شده است. و نیز کلمه وزیر به معاون و یاور اطلاق می شود. اما اینکه موسی (عَلَيْهِ السَّلَام) تقاضا می کند که این وزیر از خانواده او باشد دلیلش روشن است، چرا که هم شناخت بیشتری نسبت به او خواهد داشت، و هم دلسوزی فراوانتر، چه خوبست که انسان بتواند با کسی همکاری کند که پیوندهای روحانی و جسمانی آنرا به هم مربوط ساخته است. سپس مخصوصا انگشت روی برادر خویش گذاشت و عرضه داشت (این مسئولیت را به برادرم هارون بده) (هارون اخی).

هارون: طبق نقل بعضی از مفسران، برادر بزرگتر موسی بود و سه سال با او فاصله سنی داشت، قامتی بلند و رسا و زبانی گویا و درک عالی داشت سه سال قبل از وفات موسی، دنیا را ترک گفت.

او از پیامبران مرسل بود چنانکه در آیه 45 سوره مؤ منون میخوانیم: (ثم ارسلنا موسی و اخاه هارون بایاتنا و سلطان مبین)، و نیز دارای نور و روشنائی باطنی و وسیله تشخیص حق از باطل بود چنانکه در آیه 48 سوره انبیاء میخوانیم:

(و لقد آتینا موسی و هارون الفرقان و ضیاء).

بالاخره او پیامبری بود که خداوند از باب رحمتش به موسی بخشید و وهبنا له من رحمتنا اخاه هارون نبیا (مریم - 53).

او دوش به دوش، برادرش موسی (علیه السلام) در انجام این رسالت سنگین، تلاش میکرد.

درست است که موسی (علیه السلام) در آن شب تاریک، در آن وادی مقدس که این تقاضا را از خدا به هنگام دریافت فرمان رسالت می کند بیش از ده سال از وطن خود دور مانده بود، ولی قاعدتا ارتباطش به طور کامل از برادرش در این مدت قطع نشده بود که با این صراحت و روشنی از او سخن می گوید و از درگاه خدا تقاضای شرکت او در این برنامه بزرگ می کند.

سپس موسی هدف خود را از تعیین هارون به وزارت و معاونت چنین بیان می کند: (خداوندا! پشتم را با او محکم کن) (اشدد به ازری).

(ازر) در اصل، از ماده (ازار) بمعنی لباس گرفته شده است، مخصوصا به لباسی گفته می شود که بند آنرا بر کمر گره میزنند، به همین جهت گاهی این کلمه به کمر، یا قوت و قدرت نیز اطلاق شده است.

و برای تکمیل این مقصد، تقاضا می کند او را در کار من شریک گردان (واشرکه فی امری).

هم شریک در مقام رسالت باشد، و هم در پیاده کردن این برنامه بزرگ شرکت جوید، ولی به هر حال او پیرو موسی در تمام برنامه ها بود و موسی امام و پیشوای او.

سرانجام نتیجه خواسته های خود را چنین بیان می کند تا تو را بسیار تسبیح گوئیم (کی نسبحك كثيرا).

(و تو را بسیار یاد کنیم) (ونذكرك كثيرا).

چرا که تو همیشه از حال ما آگاه بودهای (انك كنت بنا بصيرا).

تو نیازهای ما را به خوبی میدانی، و به مشکلات این راه از هر کس آگاهتری
ما از تو آن می‌خواهیم که ما را در اطاعت فرمانت قدرت
بخشی، و به انجام وظائف و تعهدها و مسئولیت‌هایمان موفق و پیروز داری.
از آنجا که موسی در این تقاضاهای مخلصانه اش نظری جز خدمت بیشتر و
کاملتر نداشت، خداوند تقاضای او را در همان وقت اجابت فرمود به او گفت
آنچه را خواسته بودی به تو داده شد ای موسی! (قال قد اوتیت سؤلک یا موسی
).

در واقع در این لحظات حساس و سرنوشت‌ساز که موسی برای
نخستین بار بر بساط میهمانی خداوند بزرگ گام مینهاد هر چه لازم
داشت یکجا از او درخواست کرد، و او نیز مهمانش را نهایت گرمی
داشت و همه خواسته‌های او را در یک جمله کوتاه با ندائی
حیات‌بخش اجابت کرده بی آنکه در آن قید و شرط یا چون و چرائی کند، و
با تکرار نام موسی که هر گونه ابهامی را از دل میزداید آنرا
تکمیل فرموده و چه شوق‌انگیز و افتخار آفرین است که نام بنده در گفتار
مولی تکرار گردد.

نکته‌ها:

1 - شرائط رهبری انقلاب:

بدون شک دگرگونی بنیادی در نظام جوامع بشری و تغییر ارزشهای مادی و
شرک آلوده به ارزشهای معنوی و انسانی، مخصوصاً در آنجا که راه
آن از میان قلمرو فراعنه و خودکامگان می‌گذرد، کار ساده‌ای نیست، نیاز
به آمادگی روحی و جسمی، قدرت تفکر و نیروی بیان، روشنی راه امدادهای
الهی، و داشتن یار و یاور مورد اطمینان و قدرتمند دارد.

اینها همان اموری است که موسی در تقاضاهای نخستین خود در همان آغاز رسالت بزرگ، از خدای خود خواست.

اینها خود بیانگر آنست که موسی (علیه السلام) حتی قبل از نبوت، روحی بیدار و آماده داشت و نیز روشنگر این حقیقت است که به ابعاد مسئولیتش به خوبی واقف بود، و میدانست در آن شرائط خاص باید با چه ابزاری به میدان آید، تا توانائی مبارزه با نظامهای فرعونى داشته باشد.

و این الگوئی است برای همه رهبران الهی در هر عصر و زمان، و برای همه رهروان این راه.

2 - مبارزه با طغیانگران

بدون شک فرعون دارای نقاط انحرافی فراوانی بود، کافر بود، بتپرست بود، ظالم و بیدادگر بود و... ولی قرآن از میان همه این انحرافات مساله طغیان او را مطرح می کند (انه طغی) چرا که روح طغیان و گردنکشی در برابر فرمان حق، عصاره همه این انحرافات و جامع تمام آنها است.

ضمناً روشن می شود که هدف انبیاء در درجه اول مبارزه با طاغوتها و مستکبران است، و این درست بر خلاف تحلیلی است که مارکسیستها درباره مذهب دارند و آن را در خدمت طغیانگران و استعمار پیشگان میدانند.

ممکن است گفتار آنها در باره مذاهب ساختگی تخدیری صحیح باشد، ولی تاریخ انبیای راستین با صراحت تمام، پندارهای واهی آنها را در مورد مذاهب آسمانی صددرد نفی می کند، مخصوصاً قیام موسی بن عمران شاهد گویائی است در این رابطه.

3- برای هر کار برنامه و وسیله لازم است

درس دیگری که این فراز از زندگی موسی به ما می دهد این است که حتی پیامبران با داشتن آنهمه معجزات برای پیشرفت کار خود، از وسائل عادی، کمک می گرفتند، از بیان رسا و مؤثر از نیروی فکری و جسمی معاونان.

بنا نیست که ما در زندگی همیشه در انتظار معجزه ها باشیم، باید برنامه و وسائل کار را آماده کرد و از طرق طبیعی به پیشروی ادامه داد، و آنجا که کارها گره می خورد باید در انتظار لطف الهی بود!

4- تسبیح و ذکر

چنانکه در آیات فوق خواندیم، موسی هدف نهائی خواسته های خود را این قرار می دهد که (تو را بسیار تسبیح کنیم و تو را بسیار یاد نمائیم). روشن است (تسبیح) به معنی پیراستن خداوند از تهمت (شرک و نقائص امکانی) میباشد، و نیز روشن است که منظور موسی (ﷺ) آن نبوده که جمله (سبحان الله) را پشت سر هم تکرار کند، بلکه هدف پیاده کردن حقیقت آن در جامعه آلوده آن زمان بوده است، بتها را برچیند، بتخانه ها را ویران کند، مغزها را از افکار شرک آلود بشوید، و نقائص مادی و معنوی را برطرف سازد. به دنبال آن، ذکر خدا، یاد او، یاد صفات او را در دلها زنده کند و صفات الهی را در سطح جامعه پرتوافکن سازد، تکیه بر کلمه (کثیرا) نشان می دهد که میخواهد آن را همگانی و عمومی سازد و از اختصاص به دایره محدودی درآورد.

5- پیامبر اسلام همان خواسته های موسی را تکرار می کند

از روایاتی که در کتب دانشمندان اهل سنت و تشیع وارد شده استفاده می شود که پیغمبر اسلام (ﷺ) نیز همین مسائل را که موسی برای پیشبرد اهدافش از خدا خواسته بود تمنا کرد، با این تفاوت که به جای نام هارون، نام (علی) (علیه السلام) را نهاد، و چنین عرض کرد: اللهم انی اسالک بما سالک اخی موسی ان تشرح لی صدري، و ان تیسر لی امری، و ان تحل عقدة من لسانی، یفقهوا قولی و اجعل لی وزیرا من اهلی، علیا اخی، اشدد به ازری، و اشركه فی امری، کی نسبحک کثیرا نذکرک کثیرا، انک کنت بنا بصیرا: (پروردگارا! من از تو همان تقاضا می کنم که برادرم موسی تقاضا کرد از تو می خواهم سینهام را گشاده داری، و کارها را بر من آسان کنی، گره از زبانم بگشائی، تا سخنانم را درک کنند، برای من وزیری از خاندانم قرار دهی، برادرم علی (علیه السلام) را خداوندا پشتم را با او محکم کن، و او را در کار من شریک گردان تا تو را بسیار تسبیح گوئیم و تو را بسیار یاد کنیم که تو به حال ما بصیر و بینائی).

این حدیث را (سیوطی) در تفسیر (درالمنثور) و (مرحوم طبرسی) در (مجمع البیان) و بسیاری دیگر از دانشمندان بزرگ سنی و شیعه با تفاوتی نقل کرده اند.

مشابه این حدیث، حدیث منزله است که پیامبر (ﷺ) به علی (علیه السلام) فرمود: لا ترضی ان تكون منی بمنزلة هارون من موسی، الا انه لیس نبی بعدی.

(آیا راضی نیستی که نسبت به من همانند هارون نسبت به موسی باشی، جز اینکه پیامبری بعد از من نخواهد بود).

این حدیث که در کتب درجه اول اهل تسنن آمده و به گفته محدث بحرانی (طبق نقل تفسیر المیزان) در کتاب (غایة المرام) از یک صد طریق از طرق اهل سنت و هفتاد طریق از طرق شیعه نقل شده است، آنقدر معتبر میباشد که جای هیچگونه انکار ندارد.

ما در باره حدیث منزله، در جلد ششم تفسیر نمونه ذیل آیه 142 اعراف (صفحه 339) به قدر کافی بحث کرده‌ایم، اما آنچه ذکر آن را در اینجا ضروری میدانیم این است که بعضی از مفسران (مانند آلوسی در روح المعانی) با قبول اصل روایت در دلالت آن ایراد کرده اند و گفته اند جمله و اشركه فی امری (او را شریک در کار من بنما) چیزی را جز شرکت در امر ارشاد و دعوت مردم به سوی حق، اثبات نمی کند.

ولی پیدا است که مساله شرکت در ارشاد و به تعبیر دیگر امر به معروف و نهی از منکر و گسترش دعوت حق، وظیفه فرد فرد مسلمانان است و این چیزی نبوده است که پیامبر (ﷺ) برای علی (علیه السلام) بخواهد، این یک توضیح واضح است که هرگز نمی توان دعای پیامبر (ﷺ) را به آن تفسیر کرد.

از سوی دیگر میدانیم که منظور شرکت در امر نبوت هم نبوده است، بنابراین نتیجه میگیریم که مقام خاصی بوده غیر از نبوت و غیر از وظیفه عمومی ارشاد، آیا این جز مساله ولایت خاصه چیزی خواهد بود؟ آیا این همان خلافت (به مفهوم خاصی که شیعه برای آن قائل است) نیست؟ و جمله (وزیرا) نیز آن را تایید و تقویت می کند.

به تعبیر دیگر وظائفی وجود دارد که کار همه افراد نیست و آن حفظ آئین پیامبر (ﷺ) از هر گونه تحریف و انحراف، و تفسیر هر گونه ابهامی که

در محتوای آئین برای بعضی رخ دهد، و رهبری امت در غیبت پیامبر (ﷺ) و بعد از او، و کمک بسیار مؤثر در پیشبرد اهداف او. اینها همان چیزی است که پیامبر (ﷺ) با گفتن جمله (اشرکه فی امری).

از خدا برای علی (علیه السلام) خواست.

و از اینجا روشن می شود، وفات هارون قبل از موسی (علیه السلام) مشکلی در این بحث ایجاد نمی کند، زیرا خلافت و جانشینی گاهی در زمان غیبت رهبر است آنگونه که هارون در غیبت موسی داشت و گاهی بعد از وفات او است، آنگونه که علی (علیه السلام) بعد از وفات پیامبر (ﷺ) داشت هر دو دارای یک قدر مشترک و جامع واحد است هر چند مصداقها متفاوت بوده است. (دقت کنید)

آیه (37) تا (41) و ترجمه

(ولقد مننا عليك مرة أخرى) (37) (إذ أوحينا إلى أمك ما يوحى) (38)
(أن اقذفيه فى التابوت فاقذفيه فى اليم فليلقه اليم بالساحل يأ
خذه عدولى وعدوله وألقيت عليك محبة منى ولتصنع على عيني) (39) (إذ
تمشى أختك فتقول هل أدلكم على من يكفله فرجعنا إلى أمك كى تقر
عينها ولا تحزن وقتلت نفسا فنجينك من الغم وفتنك فتونا فلبثت سنين فى أهل
مدين ثم جئت على قدر موسى) (40) (واصطنعتك لنفسى) (41)
ترجمه:

37 - و ما بار ديگر نيز تو را مشمول نعمت خود ساختيم.

38 - آن زمان كه به مادرت آنچه را لازم بود الهام كرديم.

39 - كه او را در صندوقى بيافكن، و آن صندوق را به دريا بينداز، تا

دريا آنرا به ساحل

بيفكند، و دشمن من و دشمن او آنرا بگيرد و من محبتى از خودم بر تو
افكندم، تا در برابرديدگان (علم) من پرورش يابى.

40 - در آن هنگام كه خواهرت (در نزديكى كاخ فرعون) راه ميرفت و
ميگفت آيا خانوادهاى را به شما نشان دهم كه اين نوزاد را كفالت مى
كند (و دايه خوبى براى اوست) و به دنبال آن ما تو را به مادرت بازگردانديم تا
چشمش به تو روشن شود، و غمگين نگردد، و تو كسى (از فرعونيان)
را كشتى اما ما تو را از اندوه نجات داديم، پس از آن ساليانى در ميان
مردم مدين توقف نمودى و تو را بارها آزموديم سپس در زمان مقدر (براى
فرمان رسالت) به اينجا آمدى.

41 - و من تو را براى خودم پرورش دادم!

تفسیر:

چه خدای مهربانی!

در این آیات خداوند به یکی دیگر از فصول زندگانی موسی (علیه السلام) اشاره می کند که مربوط به دوران کودکی او و نجات اعجاز آمیزش از چنگال خشم فرعونیان است، این فصل گرچه از نظر تسلسل تاریخی قبل از فصل رسالت و نبوت بوده، اما چون به عنوان شاهد برای مشمول نعمتهای خداوند، نسبت به موسی (علیه السلام) از آغاز عمر، ذکر شده، در درجه دوم اهمیت نسبت به موضوع رسالت میباشد.

نخست می گوید: (ای موسی! ما بار دیگر نیز بر تو منت گذاردیم، و تو را مشمول نعمتهای خویش ساختیم) (ولقد منّا علیک مرة اخرى).

بعد از ذکر این اجمال به شرح و بسط آن میپردازد و می گوید: (در آن هنگام که وحی کردیم به مادر تو آنچه باید وحی شود) (اذ اوحینا الی امک ما یوحی). اشاره به اینکه: تمام خطوطی که منتهی به نجات موسی (علیه السلام) از چنگال فرعونیان در آن روز میشد همه را به مادرت تعلیم دادیم:

زیرا به گونهای که از سایر آیات قرآن استفاده می شود، فرعون شدیداً بنی اسرائیل را تحت فشار قرار داده بود، مخصوصاً برای جلوگیری از قدرت و قوت بنی اسرائیل و شورش احتمالی آنها، و یا به گفته جمعی از مورخان و مفسران برای جلوگیری از به وجود آمدن فرزندی که پیشبینی کرده بودند از بنی اسرائیل برمیخیزد و دستگاه فرعون را درهم میکوبد، دستور داده بود پسران آنها را به قتل برسانند، و

دختران را برای کنیزی و خدمتگزاری زنده نگهدارند. طبعاً جاسوسان فرعون محله ها و خانه های بنی اسرائیل را سخت زیر نظر داشتند، و تولد فرزندان پسر را به دستگاه او اطلاع میدادند، آنها نیز به سرعت برای نابود کردن آنها اقدام می نمودند.

بعضی از مفسران گفته اند: فرعون از یکسو میخواست قدرت بنی اسرائیل را در هم بشکند و از سوی دیگر مایل نبود نسل آنها بکلی منقرض شود، چرا که بردگان و بندگان آمادهای برای او محسوب میشدند، لذا دستور داده بود یکسال نوزادان آنها را زنده بگذارند و یکسال پسران را از دم تیغ بگذرانند، اتفاقاً موسی در همان سال قتل عام فرزندان پسر متولد شد!

به هر حال مادر احساس می کند که جان نوزادش در خطر است و مخفی نگاه داشتن موقتی او مشکل را حل نخواهد کرد، در این هنگام خدائی که این کودک را برای قیامی بزرگ نامزد کرده است، به قلب این مادر الهام می کند که او را از این بعد به ما بسپار و ببین چگونه او را حفظ خواهیم کرد و به تو باز خواهیم گرداند.

به قلب مادر موسی چنین الهام کرد: او را در صندوقی بیفکن، و آن صندوق را به دریا بینداز! (ان اقدفیه فی التابوت فاقدفیه فی الیم).

(یم) در اینجا به معنی رود عظیم نیل است که بر اثر وسعت و آب فراوان گاهی دریا به آن اطلاق می شود.

تعبیر به اقدفیه فی التابوت (آن را در صندوق بیفکن) شاید اشاره به این باشد که بدون هیچ ترس و واهمه دل از او بردار و شجاعانه در صندوقش بگذار و بیاعتنا، به شط نیلش بیفکن، و ترس و وحشتی به خود راه مده.

کلمه (تابوت) به معنی صندوق چوبی و به عکس آنچه بعضی میپندارند همیشه به معنی صندوقی که مردگان را در آن مینهند نیست، بلکه مفهوم وسیعی دارد که گاهی به صندوقهای دیگر نیز گفته می شود همانگونه که در داستان طالوت و جالوت در سوره بقره ذیل آیه 248 خواندیم.

سپس اضافه می کند: دریا مامور است که آن را به ساحل بیفکند، تا سرانجام دشمن من و دشمن او وی را برگیرد (و در دامان خویش پرورش دهد!).

(فلیلقه الیم بالساحل یاخذہ عدولی و عدوله).

جالب اینکه: کلمه (عدو) در اینجا تکرار شده، و این در حقیقت تأکیدی است بر دشمنی فرعون هم نسبت به خداوند و هم نسبت به موسی و بنی اسرائیل، و اشاره به اینکه کسی که تا این حد در دشمنی و عداوت، پافشاری داشت، عاقبت خدمت و پرورش موسی را بر عهده گرفت، تا بشر خاکی بداند نه تنها قادر نیست با فرمان خدا به مبارزه برخیزد، بلکه خدا دشمن او را با دست خودش و در دامانش پرورش خواهد داد. و هنگامی که او اراده نابودی گردنکشان ستمگر را کند آنها را با دست خودشان نابود می کند، و با آتشی که خودشان برافروخته اند میسوزاند، چه قدرت عجیبی دارد!

و از آنجا که موسی (علیه السلام) باید در این راه پر نشیب و فراز که در پیش دارد در یک سیر حفاظتی قرار گیرد، خداوند پرتوی از محبت خود را بر او می افکند آنچنان که هر کس وی را ببیند دلباخته او می شود، نه تنها به کشتن او راضی نخواهد بود بلکه راضی نمی شود که موئی از سرش کم

شود!، آنچنانکه قرآن در ادامه این آیات می گوید: (و من محبتی از خودم بر تو افکندم) (**والقیة علیک محبة منی**) .

چه سپر عجیبی، کاملاً نامرئی است، اما از فولاد و آهن محکمتر. می گویند: قابله موسی از فرعونیان بود و تصمیم داشت گزارش تولد او را به دستگاه جبار فرعون بدهد، اما نخستین بار که چشمش در چشم نوزاد افتاد گوئی برقی از چشم او جستن کرد که اعماق قلب قابله را روشن ساخت، و رشته محبت او را در گردنش افکند و هر گونه فکر بدی را از مغز او دور ساخت!.

در این زمینه در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم: (هنگامی که موسی (علیه السلام) متولد شد و مادر دید نوزادش پسر است رنگ از صورتش پرید، قابله پرسید چرا اینگونه رنگت زرد شد؟ گفت: از این میترسم که سر پسر را ببرند، ولی قابله گفت: هرگز چنین ترسی به خود راه مده و کان موسی لا یراه احد الا احبه! (موسی چنان بود که هر کس او را میدید دوستش می داشت) .

و همین سپر محبت بود که او را در دربار فرعون نیز کاملاً حفظ کرد. در پایان این آیه می فرماید: (هدف این بود که در پیشگاه من و در برابر دیدگان (علم) من پرورش یابی) (**ولتصنع علی عینی**) .

بدون شک ذره ای در آسمان و زمین از علم خدا پنهان نیست، و همه در پیشگاه او حاضرند اما این تعبیر در اینجا اشاره به عنایت خاصی است که خدا نسبت به موسی و تربیت او داشت.

گرچه بعضی از مفسران جمله (ولتصنع علی عینی) را محدود به مساله دوران شیرخواری موسی و مانند آن دانسته اند ولی پیدا است

که این جمله معنی وسیعی دارد، و هر گونه پرورش و تربیت و ساخته شدن موسی (علیه السلام) را برای حمل پرچم رسالت با عنایت خاص پروردگار شامل می شود.

از قرائن موجود در این آیات و آیات مشابه آن در قرآن مجید، و آنچه در روایات و تواریخ آمده، به خوبی استفاده می شود که مادر موسی (علیه السلام) سرانجام با وحشت و نگرانی صندوقی را که موسی در آن بود به نیل افکند، امواج نیل آن را بر دوش خود حمل کرد، و مادر که منظره را میدید در تب و تاب فرو رفت اما خداوند به دل او الهام کرد که اندوه و غمی به خود راه مده، ما سرانجام او را سالم به تو باز می گردانیم.

کاخ فرعون بر گوشه‌های از شط نیل ساخته شده بود، و احتمالاً شعبه ای از این شط عظیم از درون کاخش می گذشت، امواج آب صندوق نجات موسی را با خود به آن شعبه کشانید، در حالی که فرعون و همسرش در کنار آب به تماشای امواج مشغول بودند، ناگهان این صندوق مرموز توجه آنها را به خود جلب کرد، مامورین را دستور داد تا صندوق را از آب بگیرند، هنگامی که در صندوق گشوده شد با کمال تعجب نوزاد زیبائی را در آن دیدند، چیزی که شاید حتی احتمال آن را نمی دادند.

فرعون متوجه شد که این نوزاد باید از بنی اسرائیل باشد که از ترس ماموران به چنین سرنوشتی گرفتار شده است و دستور کشتن او را صادر کرد، ولی همسرش که (نازا) بود سخت به کودک دل بست و شعاع مرموزی که از چشم نوزاد جستن نمود در زوایای قلب آن زن نفوذ کرد، و او را مجذوب و فریفته خود ساخت.

دست به دامن فرعون زد و در حالی که از این کودک به نور چشمان (قرة عین) تعبیر می نمود، تقاضا کرد از کشتنش صرف نظر شود، حتی بالاتر از آن درخواست کرد به عنوان فرزند خویش و مایه امید آینده شان او را در دامن پرورش دهند، و بالاخره با اصرار موفق شد سخن خود را به کرسی بنشانند.

اما از سوی دیگر کودک گرسنه شده و شیر می خواهد، گریه می کند و اشک می ریزد، گریه و اشکی که قلب همسر فرعون را به لرزه آورده، چاره ای نبود جز اینکه ماموران هر چه زودتر به جستجوی دایه ای بروند، ولی هر دایه ای آوردند نوزاد پستان او را نگرفت چرا که خدا مقدر کرده بود تنها به مادرش برگردد، مامورین باز به جستجو برخاستند و در بدر به دنبال دایه تازه ای می گشتند.

اکنون بقیه داستان را از آیات فوق می خوانیم:

آری ای موسی ما مقدر کرده بودیم که در برابر دیدگان (علم) ما پرورش یابی (در آن هنگام که خواهرت (در نزدیکی کاخ فرعون) راه می رفت) و به دستور مادر، مراقب اوضاع و سرنوشت تو بود (اذ تمشی اختک).

او به ماموران فرعون (می گفت آیا زنی را به شما معرفی بکنم که توانائی سرپرستی این نوزاد را دارد) (فتقول هل ادلکم علی من یکفله).

و شاید اضافه کرد این زن شیر پاکی دارد که من مطمئنم نوزاد آن را پذیرا خواهد شد.

مامورین خوشحال شدند و به امید اینکه شاید گمشده آنها از این طریق پیدا شود همراه او حرکت کردند، خواهر موسی که خود را به صورت فردی

ناشناس و بیگانه، نشان می داد، مادر را از جریان امر آگاه کرد، مادر نیز بی آنکه خونسردی خود را از دست دهد، در حالی که طوفانی از عشق و امید تمام قلب او را احاطه کرده بود، به دربار فرعون آمد، کودک را به دامن او انداختند کودک بوی مادر را شنید، بوئی آشنا، ناگهان پستان او را همچون جان شیرین

در برگرفت و با عشق و علاقه بسیار، مشغول نوشیدن شیر شد، غریب شادی از حاضران برخاست و آثار خشنودی و شوق در چشمان همسر فرعون نمایان شد. بعضی می گویند: فرعون از این ماجرا تعجب کرد، گفت: تو کیستی که این نوزاد شیر تو را پذیرفت، در حالی که دیگران را همه رد کرد؟ مادر گفت: من زنی پاکیزه بوی و پاکشیرم و هیچ کودکی شیر مرا رد نمی کند!

به هر حال فرعون کودک را به او سپرد، و همسرش تاکید فراوان نسبت به حفظ و حراست او کرد، و دستور داد در فاصله های کوتاه کودک را به نظر او برساند.

اینجا است که قرآن می گوید: (ما تو را به مادرت بازگردانیم تا چشمش به تو روشن شود، و غم و اندوهی به خود راه ندهد) **(فرجعناك الى امك كي تفر عينها ولا تحزن)**.

و بتواند با آسودگی خاطر و اطمینان از عدم وجود خطری برای او از ناحیه فرعونیان به پرورش فرزند بپردازد.

از جمله فوق چنین می توان استفاده کرد که فرعون کودک را به مادر سپرد تا او را به خانه خویش بیاورد، ولی طبیعی است نوزادی که فرزند

خوانده فرعون! و مورد علاقه شدید همسر او است باید در فاصله های کوتاه به نظر آنها برسد.

سالها گذشت، و موسی (علیه السلام) در میان هاله ای از لطف و محبت خداوند و محیطی امن و امان پرورش یافت، کمکم به صورت نوجوانی درآمد.

روزی از راهی عبور می کرد دو نفر را در برابر خود به جنگ و نزاع مشغول دید که یکی از بنی اسرائیل و دیگری از قبطیان (مصریان و هواخواهان فرعون) بود، از آنجا که همیشه بنی اسرائیل تحت فشار و آزار قبطیان ستمگر بودند، موسی به کمک مظلوم که از بنی اسرائیل بود شتافت و برای دفاع از او، مشتی محکم بر پیکر مرد قبطی وارد آورد، اما این دفاع از مظلوم به جای باریکی رسید، و همان یک مشت کار قبطی را ساخت.

موسی از این ماجرا ناراحت شد چرا که ماموران فرعون سرانجام متوجه شدند که این قتل به دست چه کسی واقع شده، و شدیدا به تعقیب او برخاستند.

اما موسی طبق توصیه بعضی از دوستانش، مخفیانه از مصر بیرون آمد و به سوی مدین شتافت و در آنجا محیطی امن و امان در کنار شعب پیغمبر که شرح آن به خواست خدا در تفسیر سوره قصص خواهد آمد پیدا کرد. اینجا است که قرآن می گوید: (تو کسی را کشتی و در اندوه فرو رفتی، اما ما تو را از آن غم و اندوه رهائی بخشیدیم) (و قتل نفسا فنجیناک من الغم). و پس از آن (تو را در کوره های حوادث یکی بعد از دیگری آزمودیم) (و فتناک فتونا).

(پس از آن سالیانی در میان مردم مدین توقف نمودی) (فلبث سنین فی اهل مدین) و بعد از پیمودن این راه طولانی و

آمادگی روحی و جسمی و بیرون آمدن از کوره حوادث با سرافرازی و پیروزی (سپس در زمانی که برای گرفتن فرمان رسالت مقدر بود به اینجا آمدی) (ثم جئت علی قدر یا موسی).

کلمه (قدر) به گفته بسیاری از مفسران به معنی زمانی است که مقدر شده بود موسی به رسالت برگزیده شود، ولی بعضی دیگر آن را به معنی (مقدار) گرفته اند، همانگونه که در بعضی از آیات قرآن نیز به همین معنی آمده است (سوره حجر آیه 21) طبق این تفسیر معنی جمله چنین خواهد بود: ای موسی بعد از این فراز و نشیبها و امتحانات گوناگون و زندگی ممتد در جوار پیامبر بزرگی همچون شعیب پرورش یافتی، سرانجام دارای قدر و مقام و شخصیتی شدی که آماده پذیرش وحی گشتی. سپس اضافه می کند: (من تو را برای خودم پرورش دادم و ساختم) (و اصطنتک لنفسی) برای وظیفه سنگین دریافت وحی، برای قبول رسالت،

برای هدایت و رهبری بندگانم، تو را پرورش دادم و در کورانهای حوادث آزمودم و نیرو و توان بخشیدم و اکنون که این مأموریت بزرگ بر دوش تو گذارده می شود از هر نظر ساخته شده ای!.

(اصطناع) از ماده صنع به معنی (اصرار و اقدام مؤکد برای اصلاح چیزی است) (آنگونه که راغب در مفردات گفته است) یعنی تو را از هر نظر اصلاح کردم گوئی برای خودم می خواهم، و این محبت آمیزترین سخنی است که خداوند در حق این پیامبر بزرگ فرمود، و به گفته بعضی شبیه سخنی است که حکماء گفته اند ان الله تعالی اذا احب عبدا تفقده كما يتفقده الصديق صدیقه: (خداوند هنگامی که بنده ای را دوست دارد آنچنان از او تفقد می کند که دوست مهربان نسبت به دوستش).

آیه (42) تا (48) و ترجمه

(اذهب أنت وأخوك بايتي ولا تنيا في ذكرى) (42) (اذهباً إلى فرعون إنه طغى) (43) (فقولاً له قولاً لنا لعله يتذكر أو يخشى) (44) (قالاً ربنا إنما نخاف أن يفرط علينا أو أن يطغى) (45) (قال لا تخافا إني معكما أسمع وأرى) (46) (فأتياه فقولاً إنا رسولا ربك فأرسل معنا بنى إسرائيل ولا تعذبهم قد جئناك بآية من ربك والسلم على من اتبع الهدى) (47) (إنا قد أوحى إلينا أن العذاب على من كذب وتولى) (48)

ترجمه:

42 - تو و برادرت با آیات من به سوی فرعون بروید، و در یاد من کوتاهی نکنید.

43 - به سوی فرعون بروید که طغیان کرده است.

44 - اما به نرمی با او سخن بگوئید شاید متذکر شود یا از (خدا) بترسد.

45 - (موسی و هارون) گفتند: پروردگارا! از این می ترسیم که او بر ما پیشی بگیرد یا طغیان کند.

46 - فرمود نترسید، من با شما هستم.

47 - (همه شما به سراغ او بروید و بگوئید: ما فرستاده های پروردگار توئیم، بنی اسرائیل را با ما بفرست، و آنها را شکنجه و آزار مکن، ما آیت روشنی از سوی پروردگارت برای تو آورده ایم و سلام و درود بر آن کس باد که از هدایت پیروی می کند.

48 - (به او بگوئید) به ما وحی شده که عذاب بر کسی است که (آیات الهی) را تکذیب کند و سربیزی نماید.

تفسیر:

نخستین برخورد با فرعون جبار

اکنون که همه چیز روبراه شده، و تمام وسائل لازم در اختیار موسی قرار گرفته، او و برادرش هارون را هر دو با هم مخاطب ساخته می گوید: (تو و برادرت با آیات من که در اختیارتان گذارده ام بروید) (اذهب انت و اخوك باياتي).

آیاتی که هم شامل دو معجزه بزرگ موسی می شود، و هم سایر نشانه های پروردگار و تعلیمات و برنامه هائی که خود نیز بیانگر حقانیت دعوت او است، بخصوص اینکه این تعلیمات پر مغز به وسیله مردی که ظاهراً قسمت عمده عمرش را به چوپانی پرداخته اظهار می شود.

و برای تقویت روحیه آنها و تاکید بر تلاش و کوشش هر چه بیشتر، اضافه می کند (در ذکر و یاد من و اجرای فرمانهایم سستی به خرج ندهید) (و لا تنیای ذکری).

چرا که سستی و ترک قاطعیت تمام زحمات شما را بر باد خواهد داد، محکم بایستید و از هیچ حادثه ای نهراسید، و در برابر هیچ قدرتی، سست نشوید.

بعد از آن، هدف اصلی این حرکت و نقطه ای را که باید به سوی آن جهت گیری شود، مشخص می سازد و می گوید (به سوی فرعون بروید، چرا که او طغیان کرده است) (اذهبا الی فرعون انه طغی).

عامل تمام بدبختیهای این سرزمین پهناور او است، و تا او اصلاح نشود هیچ کاری ساخته نیست، چرا که عامل پیشرفت یا عقب افتادگی، خوشبختی یا

بدبختی یک ملت، قبل از هر چیز، رهبران و سردمداران آن ملت است و لذا باید هدف گیری شما قبل از همه به سوی آنها باشد.

درست است که هارون در آن موقع در آن بیابان حاضر نبود، و بطوری که مفسران گفته اند خداوند او را از این ماجرا آگاه ساخت و او به استقبال برادرش موسی برای انجام این مأموریت به بیرون مصر آمد، ولی به هر حال هیچ مانعی ندارد که دو نفر مخاطب قرار گیرند و مأموریت برای انجام کاری پیدا کنند، در حالی که تنها یکی حاضر باشد و در تعبیرات فارسی روزانه نیز از این نمونه بسیار داریم، مثل اینکه می گوئیم: (تو و برادرت که فردا از سفر می آید نزد من آئید).

سپس طرز برخورد مؤثر با فرعون را در آغاز کار به این شرح، بیان می فرماید برای اینکه بتوانید در او نفوذ کنید و اثر بگذارید (با سخن نرم با او سخن بگوئید، شاید متذکر شود یا از خدا بترسد) (فقولا له قولاً لینا لعله يتذكر او يخشى) (فرق میان (یتذکر) و (بخشی) در اینجا این است که: اگر با سخن نرم و ملایم با او روبرو شوید و در عین حال مطالب را با صراحت و قاطعیت بیان کنید یک احتمال اینست که او دلایل منطقی شما را از دل بپذیرد و ایمان آورد احتمال دیگر اینکه لااقل از ترس مجازات الهی در دنیا یا آخرت و بر باد رفتن قدرتش، سر تسلیم فرود آورد و با شما مخالفت نکند.

البته احتمال سومی نیز وجود دارد و آن اینکه نه متذکر شود و نه از خدا بترسد، بلکه راه مخالفت و مبارزه را پیش گیرد که با تعبیر (لعل) (شاید) به آن اشاره شده است. و در این صورت نسبت به او اتمام حجت شده است، و در هیچ حال اجرای این برنامه بی فایده نیست.

بدون شک خداوند می دانست سرانجام کار او به کجا خواهد رسید ولی
تعبیرات فوق، درسی است برای موسی و هارون و همه رهبران راه الهی.

اما با این حال موسی و هارون از این معنی نگران بودند که ممکن است این
مرد قلدر و زورمند مستکبر که آوازه خشونت و سرسختی او
همه جا پیچیده بود قبل از آنکه موسی (علیه السلام) و هارون (علیه السلام)
(ابلاغ دعوت کنند، پیشدستی کرده، آنها را از بین ببرد، لذا) عرضه داشتند
پروردگارا! ما از این می ترسیم که او قبل از آنکه به سخنان ما گوش فرا دهد،
فرمان مجازات صادر کند و پیام تو به گوش او و اطرافیانش نرسد، و یا بعد از
شنیدن طغیانگری آغاز نماید) (قالا ربنا اننا نخاف ان یفرط علینا او ان یطغی).
(یفرط) از ماده (فرط) (بر وزن شرط) به معنی پیش افتادن است و به
همین جهت به کسی که قبل از همه وارد آبگاه می شود، (فارط)
می گویند در سخنان علی (علیه السلام) که در برابر قبرهای مردگان، پشت دروازه
کوفه فرمود می خوانیم: انتم لنا فرط سابق: (شما پیشگامان این
قافله بودید و قبل از ما به دیار آخرت شتافتید). به هر حال موسی و
برادرش از دو چیز بیم داشتند، نخست آنکه فرعون قبل از آنکه
سخنانشان را بشنود شدت عمل به خرج دهد، و یا بعد از
شنیدن بلافاصله و بدون مطالعه دست به چنین اقدامی بزند و در هر دو حال
ماموریت آنها به خطر بیفتد و ناتمام بماند.

اما خداوند به آنها بطور قاطع (فرمود: شما هرگز نترسید، من خود با
شما هستم می شنوم و می بینم) (قال لا تخافا انی معكما اسمع واری).

بنابراین با وجود خداوند توانائی که همه جا با شما است و به همین دلیل همه چیز، همه سخنها را می شنود، و همه چیز را می بیند و حامی و پشتیبان شما است، ترس و وحشت معنائی ندارد.

سپس دقیقاً چگونگی پیاده کردن دعوتشان را در حضور فرعون در پنج جمله کوتاه و قاطع و پرمحتوا برای آنها بیان می فرماید، که یکی مربوط به اصل ماموریت است و دیگری بیان محتوای ماموریت و سومی دلیل و سند و چهارمی تشویق پذیرندگان و سرانجام تهدید مخالفان. نخست می گوید: (شما به سراغ او بروید و به او بگوئید ما فرستادگان پروردگار توایم (فاتیاه فقولا انا رسولا ربك)).

جالب اینکه بجای پروردگار ما می گوید پروردگار تو، تا عواطف فرعون را متوجه این نکته سازند که او پروردگاری دارد و اینها نمایندگان پروردگار اویند، ضمناً بطور کنایه به او فهمانده باشند که ادعای ربوبیت از هیچکس صحیح نیست و مخصوص خدا است.

دیگر اینکه (بنی اسرائیل را همراه ما بفرست و آنها را اذیت و آزار مکن (فارسل معنا بنی اسرائیل و لا تعذبهم)). درست است که دعوت موسی تنها برای نجات بنی اسرائیل از چنگال فرعونیان نبوده، بلکه به گواهی سایر آیات قرآن به منظور نجات خود فرعون و فرعونیان از چنگال شرک و بت پرستی نیز بوده است، ولی اهمیت این موضوع و ارتباط منطقی آن با موسی سبب شده است که او مخصوصاً انگشت روی این مساله بگذارد چرا که استثمار و به بردگی کشیدن بنی اسرائیل با آن همه شکنجه و آزار مطلبی نبوده است که قابل توجیه باشد. سپس اشاره به دلیل و مدرک خود کرده می گوید به او بگوئید (ما نشانه ای از

پروردگارت برای تو آورده ایم) (قد جئنالك باية من ربك) ، ما بیهوده سخن نمی گوئیم و بیدلیل حرفی نمی زنیم، بنابراین به حکم عقل لازم است لااقل در سخنان ما بیندیشی و اگر درست بود بپذیری. سپس به عنوان تشویق مؤمنان اضافه می کنند (درود بر آنها که از هدایت پیروی می کنند) (و السلام علی من اتبع الهدی) ، این جمله ممکن است به معنی دیگری نیز اشاره باشد و آن اینکه سلامت در این جهان و جهان دیگر از ناراحتیها و رنجها و عذابهای دردناک الهی، و مشکلات زندگی فردی و اجتماعی از آن کسانی است که از هدایت الهی پیروی کنند و این در حقیقت نتیجه نهائی دعوت موسی است.

سرانجام عاقبت شوم سرپیچی از این دعوت را نیز به او بفهمانید و بگوئید (به ما وحی شده است که عذاب الهی دامن کسانی را که تکذیب آیاتش کرده و از فرمانش سرپیچی نمایند خواهد گرفت!) (اناقد اوحی الینا ان العذاب علی من کذب وتولی) .

ممکن است توهم شود که ذکر این جمله با گفتار ملایمی که به آن مامور بودند تناسب ندارد، ولی این اشتباه است، چه مانعی دارد که یک طبیب دلسوز با لحن ملایم به بیمارش بگوید، هر کس از این دارو استفاده کند نجات می یابد و هر کس نکند مرگ دامانش را خواهد گرفت.

این بیان نتیجه برخورد نامناسب به یک واقعیت است و تهدید خاص و برخورد خصوصی و شدت عمل در آن وجود ندارد، و به تعبیر دیگر این واقعیتی است که باید بی پرده به فرعون گفته می شد.

نکته ها:

1 - قدرت نمائی عجیب خدا

در طول تاریخ بسیار دیده ایم افرادی قلدر و زورمند به مبارزه در برابر قدرت حق برخاسته اند، ولی جالب اینکه در هیچ مورد خداوند لشکریان زمین و آسمان را برای کوبیدن آنها بسیج نمی کند، بلکه آنچنان ساده و آسان، آنها را مغلوب می کند که هیچکس تصور آن را هم نمی کرد. مخصوصاً بسیار می شود که خود آنها را دنبال وسائل مرگشان می فرستد و ماموریت اعدامشان را به خودشان می سپارد!.

در همین داستان فرعون می بینیم دشمن اصلی او یعنی موسی را در دامن خود او پرورش می دهد، و در حوزه حفاظت او وارد می سازد! و جالبتر اینکه طبق نقل تواریخ، قابله موسی از قبطیان بود، نجاری که صندوق نجات او را ساخت نیز یک قبطی بود، گیرندگان صندوق از آب ماموران فرعون بودند، و گشاینده صندوق، شخص همسر او بود، به وسیله دستگاه فرعون از مادر موسی (عَلَيْهِ السَّلَام) دعوت به عنوان دایه شیر دهنده شد، و تعقیب موسی بعد از ماجرای قتل مرد قبطی، از ناحیه فرعونیان، سبب هجرت او به مدین و گذراندن یک دوره آموزش و تربیت کامل در مکتب شعیب پیغمبر گشت.

آری هنگامی که خدا می خواهد قدرت خود را نشان دهد، این چنین می کند تا همه گردنکشان بدانند کوچکتر از آن هستند که در برابر اراده و مشیتش عرض اندام کنند.

2 - برخورد ملایم و محبت آمیز با دشمنان

برای نفوذ در قلوب مردم (هر چند افراد گمراه و بسیار آلوده باشند) نخستین دستور قرآن برخورد ملایم و تواءم با مهر و عواطف انسانی

است، و توسل به خشونت مربوط به مراحل بعد است که برخوردهای دوستانه اثر نگذارد.

هدف آنست که مردم جذب شوند، متذکر شوند و راه را پیدا کنند یا از عواقب شوم کار بد خود بترسند (لعله یتذکر او یحشی).

هر مکتبی باید جاذبه داشته باشد، و بی دلیل، افراد را از خود دفع نکند سرگذشت پیامبران و ائمه دین (علیهم السلام) بخوبی نشان می دهد که آنها هرگز از این برنامه در تمام طول عمرشان انحراف پیدا نکردند.

آری ممکن است، هیچ برنامه محبت آمیزی در دل سیاه بعضی اثر نگذارد، و راه منحصرأ توسل به خشونت باشد، آن در جای خود صحیح است، اما نه به عنوان یک اصل کلی و برای آغاز کار، برنامه نخستین محبت است و ملایمت، و این همان درسی است که آیات فوق به روشنی به ما می گوید.

جالب اینکه در بعضی از روایات می خوانیم: حتی موسی مامور بود، فرعون را با بهترین نامش صدا کند، شاید در دل تاریک او اثر بگذارد.

3 - آیا وحی به غیر پیامبران می شود؟

بی شک وحی در قرآن مجید معانی گوناگونی دارد.

گاهی به معنی صدای آهسته، یا چیزی را آهسته گفتن آمده، (این معنی اصلی آن در لغت عرب است).

گاهی به معنی اشاره رمزی به چیزی می باشد مانند (فاوحی الیهم ان سبحوا بكرة وعشیا): (زکریا که زبانش در آن ساعت از کار افتاده بود با اشاره به بنی اسرائیل گفت خدا را صبح و عصر تسبیح کنید) - (مریم - 11).

و گاه به معنی الهام غریزی است مانند (**اوحی ربك الى النحل**): (خداوند به زنبور عسل الهام غریزی کرد) (نحل - 68). گاه به معنی فرمان تکوینی است، فرمانی که با زبان آفرینش داده می شود مانند: یومئذ تحدث اخبارها بان ربك اوحی لها: (در قیامت زمین خبرهای خود را بازگو می کند چرا که پروردگارت به او وحی کرده است) (زلزال - 5).

و گاه به معنی الهام می آید، الهامی که به قلب افراد با ایمان می فرستد هر چند پیامبر و امام نباشد، مانند: (**اذ اوحینا الی امک ما یوحی**): (ما به مادر تو ای موسی آنچه باید وحی کنیم کردیم) (طه - 38). اما یکی از مهمترین موارد استعمال آن در قرآن مجید پیامهای الهی است که مخصوص پیامبران است، مانند (**انا اوحینا الیک کما اوحینا الی نوح و النبیین من بعده**): (ما به تو وحی فرستادیم همانگونه که به نوح و پیامبران بعد از او وحی فرستادیم) (نساء - 163). بنابراین کلمه وحی، مفهوم وسیع و جامعی دارد که همه این موارد را شامل می شود و به این ترتیب تعجب نخواهیم کرد اگر در آیات فوق، کلمه وحی در مورد مادر موسی به کار رفته است.

4 - پاسخ به یک سؤال

ممکن است برای بعضی با مطالعه آیات فوق، این سؤال پیدا شود که چرا موسی (**علیه السلام**) با آن وعده های الهی باز هم دچار نگرانی و تردید و دلهره می شود؟ تا آنجا که خداوند به او صریحا می گوید، بروید من همه جا با شما هستم، همه سخنان را می شنوم، و همه چیز را می بینم، و هیچ جای نگرانی نیست.

پاسخ این سؤال از اینجا روشن می شود که این ماموریت براستی ماموریت بسیار سنگینی بود، موسی که ظاهراً یک چوپان است، می خواهد تنها با برادرش به جنگ مرد قلدر و زورمند و سرکشی برود که بزرگترین قدرتهای آن زمان در اختیار او بوده است، و تازه ماموریت دارد اولین دعوت را از خود فرعون شروع کند، نه اینکه نخست به سراغ دیگران برود و لشگر و یار و یاور فراهم آورد، بلکه باید نخستین جرقه را بر قلب فرعون بزند، این براستی ماموریت بسیار پیچیده و فوق العاده مشکلی بوده است، بعلاوه ما می دانیم که علم و آگاهی مراتبی دارد، بسیار می شود انسان چیزی را یقیناً می داند، اما مایل است به مرحله علم الیقین و اطمینان عینی برسد، همانگونه که ابراهیم با ایمان قاطعش نسبت به معاد از خدا تقاضا کرد صحنه ای از زنده شدن مردگان را در این جهان با چشم خود ببیند تا اطمینان خاطر بیشتری پیدا کند.

آیه (49) تا (55) و ترجمه

(قال فمن ربكما يموسى) (49) (قال ربنا الذى أعطى كل شىء خلقه ثم هدى) (50) (قال فما بال القرون الا ولى) (51) (قال علمها عند ربى فى كتب لا يضل ربى ولا ينسى) (52) (الذى جعل لكم الارض مهادا وسلك لكم فيها سبلا واءنزل من السماء ماء فأخرجنا به أزوجا من نبات شتى) (53) (كلوا وارعوا أنعمكم إن فى ذلك لآيت لا ولى النهى) (54) (منها خلقنكم و فيها نعیدكم و منها نخرجكم تارة) (55)

ترجمه:

49 - (فرعون) گفت پروردگار شما کیست، ای موسی؟!

50 - گفت: پروردگار ما کسی است که به هر موجودی آنچه را لازم آفرینش او بود داده، سپس رهبریش کرده است.

51 - گفت: پس تکلیف پیشینیان ما چه خواهد شد؟

52 - گفت: آگاهی مربوط به آنها نزد پروردگار من در کتابی ثبت است پروردگار من هرگز گمراه نمی شود و فراموش نمی کند.

53 - همان خداوندی که زمین را برای شما محل آسایش قرار داد، و راههایی در آن ایجاد کرد و از آسمان آبی فرستاد که به وسیله آن انواع گوناگون گیاهان مختلف را (از خاک تیره) برآوردیم.

54 - هم خودتان بخورید و هم چهارپایانتان را در آن به چرا برید که در این نشانه های روشنی است برای صاحبان عقل.

55 - ما شما را از آن (خاک) آفریدیم و در آن باز میگردانیم و از آن نیز بار دیگر شما را بیرون می آوریم.

تفسیر:

پروردگار شما کیست؟!!

در اینجا قرآن مجید، همانگونه که شیوه آنست، مطالبی را که به کمک بحثهای آینده می توان از این داستان فهمید، حذف کرد، مستقیماً به سراغ گفتگوهای موسی و هارون با فرعون می رود.

در واقع مطلب چنین است:

موسی بعد از گرفتن فرمان رسالت و یک دستور العمل کامل و جامع و همه جانبه در باره چگونگی برخورد با فرعون از آن سرزمین مقدس حرکت می کند، و با برادرش هارون - به گفته مورخان - در نزدیکی مصر همراه می شود، و هر دو به سراغ فرعون می آیند، و با مشکلات زیادی می توانند به درون کاخ افسانه ای فرعون که افراد کمی به آن راه داشتند، راه پیدا کنند.

هنگامی که موسی در برابر فرعون قرار گرفت، جمله های حساب شده و مؤثری را که خداوند به هنگام فرمان رسالت به او آموخته بود بازگو می کند: ما فرستادگان پروردگار توئیم.

بنی اسرائیل را با ما بفرست و آنها را شکنجه و آزار مکن.

ما دلیل و معجزه روشنی با خود از سوی پروردگارت آورده ایم.

سلام بر کسی که از هدایت پیروی کند.

و این را نیز بدان که به ما وحی شده است که عذاب در انتظار کسانی است

که تکذیب کنند و از فرمان خدا روی بگردانند!

هنگامی که فرعون این سخنان را شنید نخستین عکس العملش این بود گفت: (بگوئید ببینم پروردگار شما کیست ای موسی؟) **(قال فمن ربکما یا موسی)**.

عجیب اینکه فرعون مغرور و از خود راضی حتی حاضر نشد بگوید پروردگار من که شما مدعی هستید کیست؟ بلکه گفت: پروردگار شما کیست؟ موسی بلافاصله معرفی بسیار جامع و در عین حال کوتاهی از پروردگار کرد: (گفت: پروردگار ما همان کس است که به هر موجودی آنچه لازمه آفرینش او بوده است داده، و سپس او را در مراحل هستی رهبری و هدایت فرموده است) **(قال ربنا الذی اعطى کل شیء خلقه ثم هدی)**.

در این سخن کوتاه، موسی اشاره به دو اصل اساسی از آفرینش و هستی می کند که هر یک دلیل مستقل و روشنی برای شناسائی پروردگار است: نخست اینکه خداوند به هر موجودی آنچه نیاز داشته بخشیده است، این همان مطلبی است که در باره آن می توان کتابها نوشت، بلکه کتابها نوشته اند. اگر ما اندکی در باره گیاهان و جاندارانی که در هر منطقه ای زندگی می کنند، اعم از پرندگان، حیوانات دریائی، حشرات، خزندگان دقت کنیم خواهیم دید که هر کدام هماهنگی کامل با محیط خود دارند و آنچه مورد نیازشان است در اختیارشان می باشد.

ساختمان پرندگان آنچنان است که از نظر شکل و وزن و حواس مختلف آنها را برای پرواز آماده می کند، و ساختمان جانوران اعماق دریاها نیز همین گونه است.

و مسلما بحث از آنها در این مختصر نمی گنجد.

مساله دوم: مساله هدايت و رهبري موجودات است كه قرآن آن را با كلمه
ثم در درجه بعد از تامين نيازمنديها قرار داده است.

ممکن است کسی یا چیزی وسائل حیاتی را در اختیار داشته باشد اما
طرز استفاده از آن را نداند، مهم آنست که به طرز کاربرد آنها آشنا
باشد، و این همان چیزی است که ما در موجودات مختلف به خوبی می
بینیم که چگونه هر کدام از آنها نیروهایشان را دقیقاً در مسیر ادامه
حیاتشان به کار می گیرند، چگونه لانه می سازند، تولید
مثل می کنند، فرزندان خود را پرورش می دهند، و از دسترس دشمنان مخفی
می شوند، و یا به مبارزه با دشمن برمی خیزند.

انسانها نیز دارای این هدايت تکوينی هستند، ولی از آنجا که انسان
موجودی است دارای عقل و شعور، خداوند هدايت تکوينی را با هدايت
تشریعی او به وسیله پیامبران همراه و همگام کرده است که اگر از آن مسیر
منحرف نشود مسلماً به مقصد خواهد رسید.

به تعبیر دیگر انسان به خاطر داشتن عقل و اختیار،
وظائف و مسئولیتها و به دنبال آن برنامه های تکاملی دارد که
حيوانات ندارند و به همین دلیل علاوه بر هدایتهای تکوينی نیاز به
هدايت تشریعی نیز دارد.

خلاصه اینکه: موسی (عَلَيْهِ السَّلَام) میخواهد به فرعون بفهماند که این عالم
هستی نه منحصر به تو است و نه منحصر به سرزمین مصر است، نه مخصوص
امروز است

و نه گذشته، این عالم پهناور گذشته و آینده ای دارد که نه من در آن بوده ام
و نه تو و دو مساله اساسی در این عالم چشمگیر است، تامين نيازمنديها

و سپس به کار گرفتن نیروها و امکانات در مسیر پیشرفت موجودات، اینها به خوبی می تواند تو را به پروردگار ما آشنا سازد و هر چه بیشتر در این زمینه بیندیشی دلائل بیشتری از عظمت و قدرت او خواهی یافت.

فرعون با شنیدن این جواب جامع و جالب، سؤال دیگری مطرح کرد، (گفت: اگر چنین است، پس تکلیف پیشینیان ما چه خواهد شد؟) **(قال فما بال القرون الاولى).**

در اینکه منظور فرعون از این جمله چه بوده است؟ مفسران نظرات گوناگونی اظهار داشته اند:

1 - بعضی گفته اند: چون موسی در آخرین جمله خود، مخالفان توحید را مشمول عذاب الهی دانست، فرعون سؤال کرد پس چرا آن همه اقوام مشرکی که در گذشته بوده اند به چنان عذابی مبتلا نشده اند؟! 2 - بعضی گفته اند، چون موسی، خداوند عالم را رب و معبود همگان معرفی کرد، فرعون سؤال کرد پس چرا نیاکان ما و این همه اقوام گذشته، مشرک بودند این نشان می دهد که شرک و بت پرستی کار نادرستی نیست!

3 - بعضی دیگر گفته اند: چون مفهوم سخن موسی این بود که سرانجام همه به نتیجه اعمال خود می رسند و آنها که از فرمان الهی سرپیچی کرده اند مجازات خواهند شد، فرعون پرسید پس تکلیف اینها که فانی شدند و دیگر بازگشتی به این زندگی ندارند چه خواهد شد؟

به هر حال موسی در جواب گفت: تمام مشخصات اقوام گذشته، نزد پروردگار من در کتابی ثبت است، هیچگاه پروردگار من برای حفظ آنها گمراه

نمی شود و نه فراموش می کند (قال علمها عند ربی فی کتاب لا یضل ربی ولا ینسی).

بنابراین حساب و کتاب آنها محفوظ است، و سرانجام به پاداش و کیفر اعمالشان خواهند رسید، نگهدارنده این حساب، خدائی است که نه اشتباه در کار او وجود دارد و نه فراموشی، و با توجه به آنچه موسی (علیه السلام) در اصل توحید و معرفی خدا بیان کرد کاملاً روشن است که نگهداشتن این حساب برای آنکس که به هر موجودی، دقیقاً نیازمندبهایش را داده و سپس آن را هدایت می کند کار مشکلی نخواهد بود.

در تفاوت مفهوم جمله (لا یضل) با جمله (لا ینسی) مفسران بیانات گوناگونی دارند، ولی ظاهر این است که (لا یضل)، اشاره به نفی هر گونه اشتباه از پروردگار است، و (لا ینسی) اشاره به نفی نسیان، یعنی نه در آغاز کار در حساب افراد اشتباه می کند، و نه در نگهداری حسابشان گرفتار نسیان می گردد و به این ترتیب موسی ضمناً احاطه علمی پروردگار را به همه چیز خاطر نشان می کند تا فرعون متوجه این واقعیت بشود که سر سوزنی از اعمال او از دیدگاه علم خدا مکتوم و بی پاداش و کیفر نخواهد بود.

در حقیقت این احاطه علمی خداوند نتیجه سخنی است که موسی (علیه السلام) قبلاً گفت و آن اینک: خداوندی که به هر موجودی نیازمندبهایش را داده و او را هدایت می کند، از حال همه کس و همه چیز آگاه است.

و از آنجا که بخشی از سخن موسی (علیه السلام) پیرامون مساله توحید و شناسائی خدا بود قرآن در اینجا فصل دیگری در همین زمینه بیان می دارد: (همان خداوندی که زمین را برای شما مهد آسایش قرار داد، و راههائی در آن

ایجاد کرد، و از آسمان، آبی فرستاد) (الذی جعل لکم الارض مهذا و سلك لکم فیها سبلا و انزل من السماء ماء).

(ما به وسیله این آب، انواع گوناگون از گیاهان مختلف را از خاک تیره برآوردیم (فاخرجنا به از واجا من نبات شقی).

در مجموع این آیه به چهار بخش از نعمتهای بزرگ خدا اشاره شده است:

1 - زمین که مهد آرامش و آسایش انسان است و به برکت قانون جاذبه و همچنین قشر عظیم هوایی که اطراف آن را گرفته انسان می تواند به راحتی و امن و امان روی آن زندگی کند.

2 - راهها و جادههایی که خداوند در زمین به وجود آورده است که تمام مناطق آن را به یکدیگر پیوند می دهد، همانگونه که غالبا دیده ایم در میان سلسله جبال سر به آسمان کشیده، غالبا درهها و راههایی وجود دارد، که انسان می تواند از آنها عبور کرده، به مقصد خود برسد.

3 - آبی که مایه حیات است و سرچشمه همه برکات از آسمان نازل کرده.

4 - گیاهان و نباتات گوناگون و مختلفی که به وسیله این آب از زمین می روید که قسمتی از آنها مواد غذایی انسان را تشکیل می دهند و بخشی مواد داروئی قسمتی را انسان برای ساختن لباس مورد استفاده قرار می دهد و قسمت دیگری را برای وسائل زندگی (همچون درهها و حتی خانه هایی که از چوب ساخته می شود و کشتیها و بسیاری از وسائل نقلیه دیگر).

بلکه می توان گفت: این چهار نعمت بزرگ به همان ترتیب که در آیه فوق آمده است اولویتهای زندگی انسان را تشکیل می دهد، قبل از همه چیز، محل سکونت و آرامش لازم است، و به دنبال آن راه های ارتباطی، سپس آب، و فرآورده های کشاورزی.

سرانجام اشاره به پنجمین و آخرین نعمت از این سلسله نعمتهای الهی کرده می گوید: (از این فرآورده های گیاهی، هم خودتان بخورید و هم چهار پایان خود را در آن به چرا ببرید) (کلوا و ارعوا انعامکم).

اشاره به اینکه: فرآورده های حیوانی شما که بخش مهمی از مواد غذایی و لباس و پوشاک و سایر وسائل زندگی شما را تشکیل می دهد نیز از برکت همان زمین و همان آبی است که از آسمان نازل می شود.

و در پایان در حالی که به همه این نعمتها اشاره کرده می فرماید: (در این امور، نشانه های روشنی است برای صاحبان عقل و اندیشه) (ان فی ذلك لآیات لاوی النھی).

قابل توجه اینکه (نهی) جمع (نهیة) (بر وزن کپیة) در اصل از ماده (نهی) (نقطه مقابل امر) گرفته شده و به معنی عقل و دانشی است که انسان را از زشتیها نهی می کند، اشاره به اینکه: هر گونه فکر و اندیشه برای پی بردن به اهمیت این آیات کافی نیست، بلکه عقل و اندیشه های مسئول می تواند به این واقعیت پی ببرد.

و به تناسب اینکه در بیان توحیدی این آیات، از آفرینش زمین و نعمتهای آن استفاده شده معاد را نیز با اشاره به همین زمین در آخرین آیه مورد بحث بیان کرده، می فرماید: (از آن شما را آفریدیم و در آن باز می گردانیم، و از آن نیز

شما را بار دیگر بیرون می آوریم) (منها خلقناکم و فیها نعیدکم و منها
نخرجکم تارة اخرى).

چه تعبیر گویا و فشردهای از گذشته و امروز و آینده انسانها، همه از خاک
به وجود آمده ایم، همه به خاک باز می گردیم و همه بار دیگر از خاک
برانگیخته می شویم.

بازگشت همه ما به خاک و یا مبعوث شدن از خاک، کاملاً روشن است
اما اینکه چگونه آغاز همه ما از خاک است، دو تفسیر وجود دارد،
نخست اینکه همه ما از آدم هستیم و آدم از خاک، و دیگر اینکه: حتی خود ما
نیز از خاک گرفته شده ایم، زیرا تمام مواد غذایی که بدن ما و پدران و مادران
ما را تشکیل داده از همین خاک گرفته شده است.

ضمناً این تعبیر، خطاری است به همه گردنکشان و فرعون صفتان که
فراموش نکنند از کجا آمده اند، و به کجا خواهند رفت، این همه غرور و نخوت
و گردنکشی و طغیان، برای موجودی که دیروز خاک بوده و فردا نیز خاک می
شود چرا؟

نکته ها:

1 - کلمه (مهد) و (مهاده) هر دو به معنی مکانی است که آماده برای نشستن و
خوابیدن و استراحت است و در اصل کلمه (مهد) به محلی گفته می
شود که کودک را در آن می خوابانند (گاهواره یا مانند آن).

گوئی انسان کودکی است که به گاهواره زمین سپرده شده است، و در
این گاهواره همه وسائل زندگی و تغذیه او فراهم است.

2 - کلمه (ازواجاً) که از ماده زوج گرفته شده است، هم می تواند اشاره به
اصناف و انواع گیاهان باشد، و هم اشاره سربسته ای به مساله زوجیت (نر و

ماده بودن) در عالم گیاهان که به خواست خدا ذیل آیات مناسب تر از آن سخن خواهیم گفت.

3 - در تفسیر (اولوا النهی) در حدیثی که در اصول کافی از پیامبر (ﷺ) نقل شده است چنین می خوانیم: ان خیارکم اولوا النهی، قیل یا رسول الله

و من اولوا النهی؟ قال هم اولوا الاخلاق الحسنة و الاحلام الرزينة و صلة الارحام و البررة بالامهات و الالباء، و المتعاهدين للفقراء و الجيران و الیتامی و یطعمون الطعام و یفشون السلام فی العالم، و یصلون و الناس نیام غافلون: (بهترین شما اولوا النهی (صاحبان اندیشه های مسئول) است، از پیامبر (ﷺ) پرسیدند اولوا النهی کیانند؟ فرمود: آنها که دارای اخلاق حسنه و عقلهای پر وزن هستند، دارای صله رحم و نیکی به مادران و پدران کمک کننده به فقیران و همسایگان نیازمند و یتیمان، آنها که گرسنگان را سیر می کنند، صلح در جهان می گسترانند، همانها که نماز می خوانند در حالی که مردم خوابند).

و در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) چنین نقل شده که شخصی از آن بزرگوار از معنی دو سجده در هر رکعت از نماز سؤال کرد، امام فرمود: معنی سجده نخستین هنگامی که سر به زمین می گذاری آنست که پروردگارا من در آغاز از این خاک بودم، و هنگامی که سر برمی داری مفهومی این است که مرا از این خاک بیرون فرستادی، و مفهوم سجده دوم این است که مرا به این خاک باز می گردانی، و هنگامی که سر از سجده دوم برمی داری مفهومی این است که تو بار دیگر مرا از خاک، مبعوث خواهی کرد.

آیه (56) تا (64) و ترجمه

(ولقد أرينه آيتنا كلها فكذب وأبى) (56) (قال أجتئنا لئخرجنا من أرضنا
بسحرك يا موسى) (57) (فلنأ تينك بسحر مثله فاجعل بيننا وبينك موعدا لا
نخلفه نحن ولا أنت مكانا سوى) (58) (قال موعدكم يوم الزينة وامن يحشر-
الناس ضحى) (59) (فتولى فرعون فججمع كيده ثم أتى) (60) (قال لهم موسى
ويلكم لا تفتروا على الله كذبا فيسحتكم بعذاب وقد خاب من افترى) (61)
(فتنزعوا أمرهم بينهم وأسروا النجوى) (62) (قالوا إن هذن لسحر
يريدان أن يخرجاكم من أرضكم بسحرهما ويذهبا بطريقتكم المثلى)
(63) (فأجمعوا كيدكم ثم اتوا صفا وقد افلح اليوم من استعلى) (64)

ترجمه:

56 - ما همه آیات خود را به او نشان دادیم اما او تکذیب کرد و سر باز زد!

57 - گفت: ای موسی! آیا آمده ای که ما را از سرزمینمان با این سحر

بیرون کنی؟!

58 - ما هم قطعا سحری همانند آن برای تو خواهیم آورد، هم اکنون

(تاریخش را تعیین کن و) میعادى میان ما و خودت قرار ده که نه ما و نه

تو از آن تخلف نکنیم، آنها در مکانی که نسبت به همه یکسان باشد!

59 - گفت میعاد ما و شما روز زینت (روز عید) است، مشروط بر اینکه

همه مردم هنگامی که روز بالا می آید جمع شوند.

60 - فرعون آن مجلس را ترک گفت، و تمام مکر و فریب خود را جمع

کرد، و سپس همه را (در روز موعود) آورد.

61 - موسی به آنها گفت: وای بر شما دروغ بر خدا نبندید که شما را با عذاب خود نابود می سازد، و نومیدی و (شکست) از آن کسی است که دروغ (بر خدا) ببندد.

62 - آنها در میان خود در ادامه راهشان به نزاع برخاستند و مخفیانه و درگوشی با هم سخن گفتند.

63 - گفتند: این دو مسلما ساحرند، می خواهند شما را با سحرشان از سرزمینتان بیرون کنند، و آئین عالی شما را از بین ببرند!

64 - اکنون که چنین است تمام نیرو و نقشه خود را جمع کنید و در یک صف (به میدان مبارزه) بیایید، و رستگاری امروز از آن کسی است که برتری خودش را اثبات کند!

تفسیر:

فرعون خود را برای مبارزه نهایی آماده می کند
در این بخش از آیات، مرحله دیگری از درگیری موسی (علیه السلام) و فرعون منعکس شده است، قرآن مجید، این قسمت را با این جمله شروع می کند: (ما همه آیات خود را به فرعون نشان دادیم، اما هیچیک از آنها در دل تیره او اثر

نگذاشت، همه را تکذیب کرد و از پذیرش آنها امتناع ورزید) (ولقد اریناه آیاتنا کلها فکذب وابی).

مسلما منظور از آیات، در اینجا تمام معجزاتی که در طول عمر موسی و زندگیش در مصر به وسیله او ظاهر شد، نیست، بلکه این مربوط به معجزاتی است که در آغاز دعوت به فرعون ارائه داد، (معجزه عصا) و

(ید بیضا) و (محتوای دعوت جامع آسمانیش) که خود دلیل زنده ای بر حقانیتش بود.

و لذا بعد از این ماجرا به مساله مبارزه ساحران با موسی (علیه السلام) و اعجازهای تازه او برخورد می کنیم.

اکنون ببینیم فرعون طغیانگر، مستکبر و لجوج در برابر موسی و معجزات او چه گفت، و او را چگونه - طبق معمول همه زمامداران زورگو - متهم ساخت؟ (گفت ای موسی! آیا آمده ای که ما را از سرزمین و وطنمان با سحر بیرون کنی؟!) (قال ا جئتنا لتخرجنا من ارضنا بسحرک یا موسی):

اشاره به اینکه: ما می دانیم مساله نبوت و دعوت به توحید، و ارائه این معجزات همگی توطئه برای غلبه بر حکومت و بیرون کردن ما و قبطیان از سرزمین آباء و اجدادمان است، منظور تو، نه دعوت به توحید است و نه نجات بنی اسرائیل، منظور حکومت است و سیطره بر این سرزمین و بیرون راندن مخالفان!.

این تهمت درست همان حربه ای است که همه زورگویان و استعمارگران در طول تاریخ داشته اند که هر گاه خود را در خطر می دیدند، برای تحریک مردم به نفع خود، مساله خطری که مملکت را تهدید می کرد، پیش می کشیدند مملکت یعنی حکومت این زورگویان و موجودیتش یعنی موجودیت آنها!

بعضی از مفسران معتقدند که اصلا آوردن بنی اسرائیل به مصر و نگهداری آنها در این سرزمین، تنها برای استفاده از نیروی کار آنها در شکل بردگان نبود بلکه در عین حال می

خواستند، آنها که قومی نیرومند بودند قدرت پیدا نکنند مبادا تبدیل به کانون خطری شوند، دستور کشتن پسران آنها نیز تنها به خاطر ترس از تولد موسی نبود، بلکه برای جلوگیری از قدرت و قوت آنها بود، و این کاری است که همه قلدران انجام می دهند، بنابراین بیرون رفتن بنی اسرائیل طبق خواسته موسی - یعنی قدرت یافتن این ملت، و در این صورت تاج و تخت فراعنه به خطر می افتاد.

نکته دیگر اینکه در همین عبارت کوتاه، فرعون، موسی را متهم به سحر کرد، همان اتهامی که به همه پیامبران در برابر معجزات روشنشان زدند. همانگونه که در سوره (ذاریات) آیه 52 و 53 می خوانیم (كذلك ما اتى الذين من قبلهم من رسول الا قالوا ساحر او مجنون اتوا صوا به بل هم قوم طاغون): (هیچ پیامبری، قبل از اینها نیامد جز اینکه گفتند ساحر است یا دیوانه؟ آیا این (تهمت و افترا) را به یکدیگر توصیه می کردند (که همگی در آن همصدا بودند) بلکه آنها قومی طغیانگرند).

این موضوع نیز قابل تذکر است که دامن زدن به احساسات (میهن دوستی) در این گونه مواقع کاملاً حساب شده بوده است، زیرا غالب مردم، سرزمین و وطنشان را همانند جانانشان دوست دارند، لذا در پاره ای از آیات قرآن این دو در ردیف هم قرار گرفته اند (ولو انا كتبنا عليهم ان يقتلوا انفسكم او اخرجوا من دياركم ما فعلوه الا قليلا منهم): (اگر ما بر آنها فرض کرده بودیم خود را به کشتن دهید و یا از وطن و خانه خود بیرون روید تنها عده کمی از آنها عمل می کردند).

فرعون سپس اضافه کرد گمان نکن ما قادر نیستیم همانند این سحرهای تو را بیاوریم، (یقیناً بدان به همین زودی سحری همانند آن برای تو خواهیم آورد) (فلناتينك بسحر مثله).

و برای اینکه قاطعیت بیشتری نشان دهد گفت: (هم اکنون تاریخش را معین کن، باید میان ما و تو وعده ای باشد که نه ما از آن تخلف کنیم و نه تو از آن، آنهم در مکانی که نسبت به همگان یکسان باشد) **(فاجعل بیننا و بینک موعدا لا تخلفه نحن و لا انت مکانا سوی)**.

در تفسیر (مکانا سوی) بعضی گفته اند: منظور آن بوده که فاصله آن از ما و تو یکسان باشد، و بعضی گفته اند فاصله اش نسبت به مردم شهر یکسان باشد، یعنی محلی درست در مرکز شهر، و بعضی گفته اند منظور یک سرزمین مسطح است که همگان بر آن اشراف داشته، و عالی و دانی در آن یکسان باشد، و می توان همه این معانی را در آن جمع دانست.

توجه به این نکته نیز لازم است که زمامداران زورگو برای اینکه حریف خود را از میدان بدر کنند، و به اطرافیان خود که گاهی تحت تاثیر واقع شده اند (و در داستان موسی و معجزاتش حتما تحت تاثیر واقع شده بودند) قدرت و قوت و روحیه بدهند، ظاهرا برخورد قاطع با اینگونه مسائل می کنند و سر و صدای زیاد به راه می اندازند!

ولی موسی بی آنکه خونسردی خود را از دست بدهد و از جنجال فرعون هراسی به دل راه دهد با صراحت و قاطعیت (گفت: من هم آماده ام، هم اکنون روز و ساعت آن را تعیین کنم، میعاد ما و شما روز زینت (روز عید) است، مشروط بر اینکه مردم همگی به هنگامی که روز بالا می آید در محل جمع شوند) **(قال موعدکم یوم الزینة و ان یحشر- الناس ضحی)**.

تعبیر به (یوم الزینة) (روز زینت) مسلما اشاره به یک روز عید بوده که نمی توانیم دقیقا آن را تعیین کنیم، ولی مهم آنست که

مردم در آن روز کسب و کار خود را تعطیل می کردند، و طبعا آماده شرکت در چنین برنامه ای بودند.

به هر حال فرعون بعد از مشاهده معجزات شگفت آور موسی و مشاهده تاثیر روانی این معجزات در اطرافیانش تصمیم گرفت با کمک ساحران به مبارزه با او برخیزد، لذا قرار لازم را با موسی گذارد، (آن مجلس را ترک گفت و تمام مکر و فریب خود را جمع کرد و سپس همه را در روز موعود آورد (فتولی فرعون فجمع کیده ثم اتی)).

در این جمله کوتاه سرگذشت‌های مفصلی که در سوره اعراف و شعراء به طور مبسوط آمده، خلاصه شده است، زیرا فرعون پس از ترک آن مجلس و جدا شدن از موسی و هارون، جلسات مختلفی با مشاوران مخصوص و اطرافیان مستکبرش تشکیل داد، سپس از سراسر مصر، ساحران را دعوت به پایتخت نمود و آنها را با وسائل تشویق فراوان به این مبارزه سرنوشت ساز دعوت کرد، و مطالب دیگری که اینجا جای بحث آن نیست، اما قرآن، همه اینها را در این سه جمله جمع کرده است (فرعون، موسی را ترک گفت، تمام مکر خود را جمع کرد، و سپس آمد).

سرانجام روز موعود فرا رسید، موسی (علیه السلام) در برابر انبوه جمعیت قرار گرفت، جمعیتی که گروهی از آن ساحران بودند و تعداد آنها به گفته بعضی از مفسران 72 نفر و به گفته بعضی دیگر به چهارصد نفر هم میرسید و بعضی دیگر نیز اعداد بزرگتری گفته اند.

و گروهی از آنها، فرعون و اطرافیان او را تشکیل می دادند و بالاخره گروه سوم که اکثریت از آن تشکیل یافته بود، توده های تماشاچی

مردم بودند. موسی در اینجا رو به ساحران و یا فرعونیان و ساحران کرد و (به آنان چنین گفت وای بر شما، دروغ بر خدا نبندید که شما را با مجازات خود، نابود و ریشه کن خواهد ساخت) (قال لهم موسی ویلکم لا تفتروا علی الله کذبا فیسحتکم بعذاب) .

(و شکست و نومیدی و خسران از آن آنهاست که بر خدا دروغ می بندند و به او نسبت باطل می دهند) (وقد خاب من افتری) .

واضح است که منظور موسی از افترای بر خدا، آنست که کسی یا چیزی را شریک او قرار داده، معجزات فرستاده خدا را به سحر نسبت دهند و فرعون را معبود و اله خود بیندارند، مسلما کسی که چنین دروغهائی به خدا ببندد و با تمام قوا برای خاموش کردن نور حق بکوشد، خداوند چنین کسانی را بدون مجازات نخواهد گذارد. این سخن قاطع موسی که هیچ شباهتی به سخن ساحران نداشت، بلکه آهنگش آهنگ دعوت همه پیامبران راستین بود، و از دل پاک موسی برخاسته بود، بر بعضی از دلها اثر گذاشت، و در میان جمعیت اختلاف افتاد، بعضی طرفدار شدت عمل بودند، و بعضی به شک و تردید افتادند و احتمال می دادند موسی پیامبر بزرگ خدا باشد و تهدیدهای او مؤثر گردد، به خصوص که لباس ساده او و برادرش هارون، همان لباس ساده چوپانی بود، و چهره مصمم آنها که علیرغم تنها بودن، ضعف و فتوری در آن مشاهده نمی گشت، دلیل دیگری بر اصالت

گفتار و برنامه های آنها محسوب می شد، لذا قرآن می گوید: (آنها در میان خود در باره کارهایشان به نزاع برخاستند، و مخفیانه و درگوشی با هم سخن گفتند) (فتنازعوا امرهم بینهم و اسروا النجوی) .

ممکن است این پنهان گوئی و نجوی در برابر موسی بوده باشد، این احتمال نیز دارد که در برابر فرعون باشد، و احتمال دیگر اینکه: گردانندگان این صحنه در خفای از توده مردم به چنین نجوی و تنازعی برخاستند.

ولی به هر حال طرفداران ادامه مبارزه و شدت عمل، پیروز شدند و رشته سخن را بدست گرفتند و از طرق مختلف، به تحریک مبارزه کنندگان با موسی پرداختند.

نخست: (گفتند این دو مسلما ساحرند!) (قالوا ان هذان لساحران) بنابراین وحشتی از مبارزه با آنها نباید به خود راه داد، چرا که شما بزرگان و سردمداران سحر در این کشور پهناورید، و توان و نیروی شما از آنها بیشتر است!

دیگر اینکه (آنها می خواهند شما را از سرزمینتان با سحرشان بیرون کنند) سرزمینی که همچون جان شما عزیز است و به آن تعلق دارید آن هم به شما تعلق دارد (یریدان ان یخرجاکم من ارضکم بسحرهما).

بعلاوه اینها تنها به بیرون کردن شما از وطنتان قانع نیستند، اینها می خواهند مقدسات شما را هم بازیچه قرار دهند (و آئین عالی و مذهب حق شما را از میان ببرند!) (ویذهبا بطریقتکم المثل).

اکنون که چنین است به هیچوجه به خود تردید راه ندهید، و (تمام نیرو و نقشه و مهارت و توانتان را جمع کنید و به کار گیرید) (فاجمعوا کیدکم).

(سپس همگی متحد در صف واحدی به میدان مبارزه، گام نهید) (ثم اثتوا صفا).

چرا که وحدت و اتحاد رمز پیروزی شما در این مبارزه سرنوشت ساز است.

و بالاخره (فلاح و رستگاری، امروز، از آن کسی است که بتواند برتری
خود را بر حریفش اثبات نماید) (وقد افلح اليوم من استعلی).

آیه (65) تا (69) و ترجمه

(قالوا ي موسى إما أن تلقى و إما أن نكون أول من ألقى) (65) (قال بل ألقوا
فإذا جابههم و عصيهم يخيل إليه من سحرهم أنها تسعى) (66) (فأوجس في نفسه
خيفة موسى) (67) (قلنا لا تخف إنك أنت الا على) (68) (و ألق ما في يمينك
تلقف ما صنعوا إنما صنعوا كيد ساحر و لا يفلح الساحر حيث أتى) (69)
ترجمه:

65 - (ساحران) گفتند ای موسی آیا تو اول (عصای خود
را) می افکنی یا ما اول بیفکنیم؟!
66 - گفت: شما اول بیفکنید، در این هنگام طنابها و عصاهایشان بخاطر
سحر آنها چنان به نظر می رسید که حرکت می کنند!
67 - در این هنگام موسی ترس خفیفی در دل احساس کرد.
68 - گفتیم: نترس تو مسلما (پیروز و) برتری!
69 - و چیزی را که در دست راست داری بیفکن، تمام آنچه را آنها ساخته
اند می بلعد، چرا که آن تنها مکر ساحر است، و ساحر هر کجا برود رستگار
نخواهد شد.

تفسیر:

موسی (ﷺ) نیز به میدان می آید
ساحران ظاهرا متحد شدند و عزم را جزم کردند که با موسی به مبارزه
برخیزند، هنگامی که گام به میدان نهادند (گفتند ای موسی اول
تو وسائل سحر را می افکنی یا ما نخستین باشیم؟! (قالوا یا موسی اما ان
تلقى و اما ان نكون اول من القى).

بعضی از مفسران گفته اند که این پیشنهاد ساحران دائر به پیشگام شدن موسی یا خودشان یکنوع احترام از جانب آنها نسبت به موسی بود، و شاید همین امر بود که زمینه توفیق ایمان آوردن آنها را بعد از این ماجرا فراهم آورد.

ولی این موضوع بسیار بعید به نظر میرسد، چرا که آنها با تمام قدرت می کوشیدند که موسی و معجزه او را درهم بشکنند، بنابراین تعبیر فوق شاید برای این بوده که اعتماد به نفس خود را در برابر توده ای مردم اظهار نمایند. ولی موسی بی آنکه عجله ای نشان بدهد، چرا که به پیروزی نهائی خود کاملاً اطمینان داشت و حتی قطع نظر از آن در این گونه مبارزه ها معمولاً برنده کسی است که پیشقدم نمی شود، لذا به آنها گفت: شما اول بیفکنید! (قال بل القوا).

بدون شک این دعوت موسی (ﷺ) از آنها به مبارزه در واقع مقدمه ای بود برای آشکار شدن حق، و از نظر موسی (ﷺ) نه تنها امر قبیحی نبود، بلکه مقدمه واجب محسوب می شد.

ساحران نیز پذیرفتند و آنچه عصا و طناب برای سحر کردن با خود آورده بودند یکباره به میان میدان افکندند، و اگر روایتی را که می گوید: آنها هزاران نفر بودند بپذیریم مفهومی این می شود که در یک لحظه هزاران عصا و طناب که مواد مخصوصی در درون آنها ذخیره شده بود، به وسط میدان انداختند. (ناگهان طنابها و عصاهایشان به خاطر سحر آنها، چنان به نظر می رسید که دارند حرکت می کنند!) (فاذا حبالهم وعصیهم یخیل الیه من سحرهم انها تسعی).

آری به صورت مارهائی کوچک و بزرگ، رنگارنگ در اشکال مختلف به جنب و جوش درآمدند، آیات دیگر قرآن در این زمینه می خوانیم که (آنها چشم مردم را سحر کردند و آنها را در وحشت فرو بردند و سحر عظیمی به وجود آوردند) (سحروا اعین الناس و استرهبوهم و جاؤا بسحر عظیم) (اعراف - 116).

و به تعبیر آیه 44 سوره شعراء، (ساحران صدا زدند که به عزت فرعون ما پیروزیم) (و قالوا بعزة فرعون انا لنحن الغالبون).

بسیاری از مفسران نوشته اند که آنها موادی همچون (جیوه) در درون این طنابها و عصاها قرار داده بودند که با تابش آفتاب، و گرم شدن این ماده فوق العاده فرار، حرکات مختلف و سریعی به آنها دست داد، این حرکات مسلماً راه رفتن نبود، ولی با تلقینهایی که ساحران به مردم کرده بودند، و صحنه خاصی که در آنجا به وجود آمده بود، این چنین در چشم مردم مجسم می شد که این موجودات جان گرفته اند و مشغول حرکتند! (تعبیر سحروا اعین الناس یعنی چشم مردم را سحر کردند، نیز اشاره به همین معنی است و همچنین تعبیر (یخیل الیه) یعنی در نظر موسی چنین منعکس شد - نیز ممکن است اشاره به همین معنی باشد).

به هر حال صحنه بسیار عجیبی بود، ساحران که هم تعدادشان زیاد بود و هم آگاهیشان در این فن، و طرز استفاده از خواص مرموز فیزیکی و شیمیائی اجسام و مانند آن را به خوبی می دانستند، توانستند آنچنان در افکار حاضران نفوذ کنند که این باور برای آنها پیدا شود که این همه موجودات بیجان، جان گرفتند. غریو شادی از فرعونیان برخاست، گروهی از ترس و وحشت فریاد زدند و خود را عقب می کشیدند!

(در این هنگام موسی احساس ترس خفیفی در دل کرد)
(فاوجس فی نفسه خيفة موسى).

(اوجس) از ماده (ایجاس) در اصل از (وجس) (بر وزن حبس) به معنی صدای پنهان گرفته شده است، بنابراین (ایجاس) به معنی یک احساس پنهانی و درونی است، و این تعبیر نشان می دهد که ترس درونی موسی، سطحی و خفیف بود تازه آن هم به خاطر این نبود که برای صحنه رعب انگیزی که بر اثر سحر ساحران به وجود آمده بود اهمیتی قائل شده باشد، بلکه از این بیم داشت که نکند مردم تحت تاثیر این صحنه واقع شوند، آنچنان که بازگرداندن آنها آسان نباشد.

یا اینکه پیش از آنکه موسی مجال نشان دادن معجزه خود را داشته باشد جمعی صحنه را ترک گویند یا از صحنه بیرونشان کنند و حق آشکار نگردد.

چنانکه در خطبه 6 نهج البلاغه می خوانیم: لم یوجس موسی (علیه السلام) خيفة على نفسه بل اشفق من غلبة الجهال و دول الضلال: (موسی (علیه السلام) هرگز به خاطر خودش در درون دل احساس ترس نکرد، بلکه از آن ترسید که جاهلان غلبه کنند و دولتهای ضلال، پیروز شوند).
با آنچه گفته شد، ضرورتی برای پاسخهای دیگری که در زمینه ترس موسی (علیه السلام) ذکر کرده اند نمی بینیم.

به هر حال در این موقع، نصرت و یاری الهی به سراغ موسی آمد و فرمان وحی وظیفه او را مشخص کرد، چنانکه قرآن می گوید: (به او گفتیم ترس به خود راه مده تو مسلما برتری!) (قلنا لا تخف انك انت الاعلى).

این جمله با قاطعیت تمام، موسی را در پیروزش دلگرم می سازد (کلمه (ان و تکرار (ضمیر) هر یک تاکید مستقلی است بر این معنی، و همچنین اسمیه بودن این جمله) و به اینگونه موسی، قوت قلبش را که لحظات کوتاهی متزلزل شده بود باز یافت.

مجددا به او خطاب شد که: (آنچه را در دست راست داری بیفکن که تمام آنچه را که آنها ساخته اند می بلعد!) (و الق ما فی یمینک تلقف ما صنعوا). (چرا که کار آنها تنها مکر ساحر است) (انما صنعوا کید ساحر).

(و ساحر هر کجا برود پیروز نخواهد شد) (و لا یفلح الساحر حیث اقی). (تلقف) از ماده (لقف) (بر وزن وقف) به معنی بلعیدن است ولی (راغب) در (مفردات) می گوید: این کلمه در اصل به معنی برگرفتن چیزی است با مهارت، خواه به وسیله دهان بوده باشد یا با دست، و بعضی از ارباب لغت آن را به معنی (برگرفتن به سرعت) دانسته اند که در فارسی به جای آن (ربودن) به کار می رود.

جالب اینکه: نمی گوید (عصایت را بیفکن) بلکه می گوید: (آنچه در دست راست داری بیفکن این تعبیر شاید به عنوان بی اعتنائی به عصا باشد و اشاره به اینکه عصا مساله مهمی نیست آنچه مهم است اراده و فرمان خدا است که اگر اراده او باشد عصا که سهل است کمتر و کوچکتر از آن هم می تواند چنین قدرت نمائی کند!.

این نکته نیز قابل ذکر است که (ساحر) در آیه فوق، بار اول به صورت نکره و بعدا به صورت معرفه و با الف و لام جنس آمده است، این تفاوت شاید به خاطر آن باشد که هدف در مرتبه اول آنست که نسبت به کار این ساحران بی اعتنائی شود و مفهوم

جمله این است کاری که آنها کردند مکر ساحری بیش نیست اما در مرتبه دوم این حقیقت را می خواهد تفهیم کند که نه تنها این ساحران هر ساحری در هر زمان و مکانی پیدا شود پیروز و رستگار نخواهد شد.

نکته ها:

حقیقت سحر چیست؟ - گرچه در گذشته مشروحا در این باره، سخن گفته ایم ولی ذکر چند جمله را اینجا به صورت توضیحی کوتاه مناسب می دانیم: سحر در اصل به معنی هر کار و هر چیزی است که ماخذ آن، مخفی و پنهان باشد، ولی در زبان روزمره، به کارهای خارق العاده ای می گویند که با استفاده از وسائل مختلف انجام می شود.

گاهی صرفا جنبه نیرنگ و خدعه و چشم بندی و تردستی دارد.

گاهی از عوامل تلقینی در آن استفاده می شود.

و گاه از خواص ناشناخته فیزیکی و شیمیائی بعضی از اجسام و مواد.

و گاه از طریق کمک گرفتن از شیاطین.

و همه اینها در آن مفهوم جامع لغوی درج است.

در طول تاریخ به داستانهای زیادی در زمینه سحر و ساحران برخورد می کنیم و هم اکنون در عصر ما کسانی که دست به اینگونه کارها می زنند، کم نیستند، ولی چون بسیاری از خواص موجوداتی که در گذشته بر توده مردم، مخفی بود در زمان ما آشکار شده است، و حتی کتابهایی در زمینه آثار اعجاب انگیز موجودات مختلف نوشته اند، قسمت زیادی از سحرهای ساحران از دستشان گرفته شده است.

مثلا در شیمی امروز اجسام بسیاری را می شناسیم که وزنشان از هوا سبکتر است، و اگر درون جسمی قرار داده شوند ممکن است آن جسم به حرکت درآید و کسی هم تعجب نمی کند، حتی بسیاری از وسائل بازی کودکان امروز شاید در گذشته یکنوع سحر به نظر میرسید!

امروز در سیرکها نمایشهایی میدهند که شبیه سحر ساحران گذشته است با استفاده از چگونگی تابش نور، آینه ها، خواص فیزیکی و شیمیایی اجسام، صحنه های غریب و عجیبی به وجود می آورند که گاه دهان تماشاچیان از تعجب باز میماند.

البته اعمال خارق العاده مرتاضان، آن خود داستان دیگری دارد، که بسیار شگفت انگیز است.

در هر حال، سحر چیزی نیست که وجود آن را بتوان انکار کرد یا به خرافات نسبت داد، چه در گذشته و چه در امروز.

نکته قابل توجه اینکه: سحر در اسلام، ممنوع، و از گناهان کبیره است چرا که در بسیاری از موارد، باعث گمراه ساختن مردم و تحریف حقایق و متزلزل ساختن پایه عقائد افراد ساده ذهن می شود، البته این حکم اسلامی مانند بسیاری از احکام دیگر، موارد استثناء نیز دارد، از جمله فرا گرفتن سحر، برای ابطال ادعای مدعیان دروغین نبوت، و یا برای از بین بردن اثر آن در مورد کسانی که از آن آسیب دیده اند.

در جلد اول ذیل آیه 102 و 103 سوره بقره نیز مشروحا در این باره، سخن گفته ایم.

2 - ساحر، هرگز پیروز نمی شود؟

بسیاری میپرسند اگر ساحران میتوانند، اعمال خارقالعادهای شبیه معجزه انجام دهند، چگونه میتوان میان کارهای آنها و اعجاز، تفاوت گذاشت؟ و چگونه سحر با معجزه پهلو نزنند دل خوش دار!

پاسخ این سؤال با توجه به یک نکته، روشن می شود و آن اینکه: کار ساحر متکی به نیروی محدود انسانی است، و معجزه از قدرت بیپایان و لا یزال الهی سرچشمه میگیرد.

لذا هر ساحری کارهای محدودی میتواند انجام دهد، و اگر ماورای آن را بخواهند عاجز میماند، او تنها کارهایی را میتواند انجام دهد که قبلاً روی آن تمرین داشته و بر آن مسلط است و از پیچ و خم آن آگاه، ولی در غیر آن به کلی عاجز و ناتوان خواهد بود، در حالی که پیامبران چون از قدرت لا یزال خدا کمک میگرفتند، قادر به انجام هر گونه خارق عادت بودند، در زمین و آسمان و از هر نوع و هر قبیل.

ساحر، هرگز نمی تواند خارق عادت را طبق پیشنهاد مردم انجام دهد، مگر اینکه تصادفاً با کار او تطبیق کند (هر چند گاهی دوستان ناشناخته خود را تعلیم میدهند که از وسط جمعیت برخیزند و پیشنهادهایی که قبلاً تعیین شده به صورت ابتدائی مطرح کنند).

ولی پیامبران بارها و بارها معجزات مهمی را که مردم حقیقتاً به عنوان سند نبوت میخواستند انجام میدادند، همانگونه که در همین سرگذشت موسی نیز مشاهده خواهیم کرد.

از این گذشته، سحر چون یک کار انحرافی است و یکنوع خدعه و نیرنگ است طبعاً روحیاتی هماهنگ آن میخواهد، و ساحران

بدون استثناء افرادی متقلب و خدعه‌گرند که از مطالعه و بررسی روحیات و اعمالشان خیلی زود میتوان آنها را شناخت، در حالی که اخلاص و پاکی و درستی انبیاء، سندی است که با اعجاز آنها آمیخته و اثر آن را مضاعف می‌کند. (دقت کنید)

و شاید روی این جهات است که آیات فوق می‌گوید و لا یفلح الساحر حیث اتی: ساحر هر کجا باشد و در هر شرائط و هر زمان رستگار نمی‌شود، و به قول معروف به زودی پته اش روی آب خواهد افتاد، چرا که نیرویش محدود است و افکار و صفاتش انحرافی.

این موضوع، مخصوص ساحرانی نیست که به مبارزه با انبیاء برخاستند بلکه در باره ساحران به طور کلی صادق است که آنها زود شناخته میشوند و به پیروزی نمی‌رسند.

آیه (70) تا (76) و ترجمه

(فألقى السحرة سجدا قالوا أمنا برب هرون وموسى) (70) (قال أمنتُم له قبل أن أذن لكم إنه لكبيركم الذى علمكم السحر فلا قطعن أيديكم وأرجلكم من خلف ولا صلبنكم فى جذوع النخل وتعلمن آئنا أشد عذابا وأبقى) (71) (قالوا لن نؤثرَكَ على ما جأنا من البينَت والذى فطرنا فاقض ما أنت قاض إنما تقضى هذه الحَيوة الدنيا) (72) (إنا أمنا بربنا ليغفر لنا خطيئنا وما أكرهتنا عليه من السحر والله خير وأبقى) (73) (إنه من يأت ربه مجرما فإن له جهنم لا يموت فيها ولا يحيى) (74) (ومن يأت ته مؤمنا قد عمل الصلحت فأولئك لهم الدرجت العلى) (75) (جنت عدن تجري من تحتها الانهر خلدن فيها وذلك جزاء) (76)

ترجمه:

70 - (موسى عصای خود را افکند، و آنچه را که آنها ساخته بودند بلعید) ساحران همگی به سجده افتادند و گفتند: ما به پروردگار موسى و هارون ایمان آوردیم!!

71 - (فرعون) گفت آیا پیش از آنکه به شما اذن دهم به او ایمان آوردید؟! مسلما او بزرگ شماس است که سحر به شما آموخته، بیقین دست و پاهاى شما را بطور مختلف قطع مى کنم و بر فراز شاخه هاى نخل به دار مى آویزم، و خواهید دانست کدامیک از ما مجازاتش دردناکتر و پایدارتر است!

72 - گفتند به خدائی که ما را آفریده ما تو را هرگز بر دلائل روشنی که به ما رسیده مقدم نخواهیم داشت، هر حکمی میخواهی بکن که تنها میتوانی در این زندگی دنیا دآوری کنی.

- 73 - ما به پروردگارمان ایمان آوردیم تا گناهان ما و آنچه را از سحر بر ما تحمیل کردی ببخشد، و خدا بهتر و باقیمتر است.
- 74 - هر کس مجرم در محضر پروردگارش حاضر شود آتش دوزخ برای اوست، که نه در آن میمیرد و نه زنده می شود!
- 75 - و هر کس مؤمن باشد و عمل صالح انجام داده باشد در محضر او حاضر شود درجات عالی برای اوست.
- 76 - باغهای جاویدان بهشت که نهرها از زیر درختانش جاری است همیشه در آن خواهند بود و اینست پاداش کسی که خود را پاک کند!

تفسیر:

پیروزی عظیم موسی (علیه السلام)

در آیات گذشته به اینجا رسیدیم که موسی مامور شد عصای خود را بیفکند تا دستگاه سحر ساحران را نابود سازد.

در آیات مورد بحث این مساله تعقیب شده، منتها جمله هائی که روشن بوده است حذف گردیده (موسی عصای خود را افکند، عصا تبدیل به مار عظیمی شد و تمام اسباب و آلات سحر ساحران را بلعید، غوغا و ولولهای در تمام جمعیت افتاد فرعون، سخت متوحش شد، و اطرافیانش دهانشان از تعجب باز ماند.

ساحران که تا آن زمان با چنین صحنهای روبرو نشده بودند و به خوبی سحر را از غیر سحر میشناختند، یقین کردند که این امر، چیزی جز معجزه الهی نیست، و این مرد فرستاده خدا است که آنها را دعوت به سوی پروردگارشان می کند، طوفانی در دل آنها به وجود آمد و انقلاب

عظیمی در روحشان پدیدار گشت). اکنون دنباله سخن را از زبان آیات
میشنویم:

(ساحران همگی به سجده افتادند و گفتند: ما به پروردگار هارون و
موسی ایمان آوردیم) (**فالقى السحرة سجدا قالوا آمنا برب هارون و موسى**).
تعبیر به (القی) (با استفاده از فعل مجهول) گویا اشاره به این است که
آنچنان مجذوب موسی و تحت تاثیر معجزه او واقع شدند که گوئی بیاختیار به
سجده افتادند.

این نکته نیز قابل توجه است که تنها قناعت به ایمان آوردن نکردند،
بلکه وظیفه خود دیدند که این ایمان را به صورت روشنی و با جمله
هائی که هیچگونه ابهام در آن نباشد، یعنی با تاکید به پروردگار موسی و
هارون اظهار دارند، تا اگر کسانی بر اثر کار آنها گمراه شده اند بازگردند
و از این نظر مسئولیتی بر دوش آنها باقی نماند!

بدیهی است که این عمل ساحران، ضربه سنگینی بر پیکر فرعون و
حکومت جبار و خودکامه و بیدادگرش وارد ساخت، و تمام ارکان آن را به لرزه
درآورد، چرا که مدتها در سرتاسر مصر روی این مساله تبلیغ شده بود،
و ساحران را از هر گوشه و کنار گردآوری کرده بودند، و هر گونه
پاداش و امتیازی برای آنها در صورت پیروزی قائل شده بود.

اما الان مشاهده می کند که همانها که در صف اول مبارزه بودند
یکباره تسلیم دشمن، نه تسلیم، بلکه مدافع سرسخت او شدند، و این
مسالهای بود که هرگز برای فرعون قابل پیشبینی نبود، و بدون شک گروهی از
مردم نیز به پیروی از ساحران به موسی و آئینش دل بستند.

لذا فرعون، چاره‌ای جز این ندید که با داد و فریاد و تهدیدهای غلیظ و شدید تهمانده حیثیتی را که نداشت، جمع و جور کند، رو به سوی ساحران کرد و گفت: آیا پیش از آنکه به شما اذن دهم به او ایمان آوردید؟! (قال آمنتم له قبل ان اذن لكم).

این جبار مستکبر، نه تنها مدعی بود که بر جسم و جان مردم، حکومت دارد بلکه میخواست بگوید قلب شما هم در اختیار من و متعلق به من است، و باید با اجازه من تصمیم بگیرد، این همان کاری است که همه فرعونها در هر عصر و زمان، طرفدار آند.

بعضی مانند فرعون مصر، ناشیانه به هنگام دستپاچگی بر زبان جاری میکنند، و بعضی مرموزانه و با استفاده از وسائل تبلیغاتی و ارتباط جمعی و انواع سانسورها عملاً این حق را برای خود قائلند و معتقدند نباید به مردم اجازه اندیشیدن مستقل داد، بلکه حتی گاهی به نام آزادی اندیشه، باید این سلب آزادی را بر مردم تحمیل کرد.

به هر حال فرعون به این قناعت نکرد، فوراً وصلهای به دامان ساحران چسبانید و آنها را متهم کرد و گفت: او بزرگ شما است، او کسی است که سحر به شما آموخته، و تمام اینها توطئه است با نقشه قبلی!! (انه لكبيركم الذي علمكم السحر).

بدون شک فرعون میدانست و یقین داشت این سخن دروغ است، و اساساً چنین توطئه ای که سرتاسر مصر را فراگیرد و ماموران مخفی و جاسوسان او از آن بیخبر بمانند امکانپذیر نیست، اصولاً فرعون موسی را در آغوش خود پرورش داده بود و غیبت او از مصر برایش مسلم بود، اگر او

بزرگ ساحران مصر بود همه جا به این عنوان معروف میشد، و چیزی نبود که بتوان آن را مخفی کرد. ولی میدانیم قلدرها و زورگویان، وقتی موقعیت نامشروع خود را در خطر ببینند از هیچ دروغ و تهمت باک ندارند.

تازه به این نیز قناعت نکرد و ساحران را با شدیدترین لحنی، تهدید به مرگ نمود و گفت: (سوگند یاد می کنم که دست و پاهای شما را به طور مختلف قطع می کنم، و بر فراز شاخه های بلند نخل به دار می آویزم، تا بدانید مجازات من دردناکتر و پایدارتر است یا مجازات خدای موسی و هارون) (فلا قطعن ایدیکم و ارجلکم من خلاف و لاصلبنکم فی جذوع النخل و لتعلمن اینا اشد عذابا و ابقی). در حقیقت جمله اینا اشد عذابا اشاره به تهدیدی است که موسی قبلا کرده بود و مخصوصا به ساحران قبل از این ماجرا گوشزد کرد که اگر شما بر خدا دروغ ببندید، شما را با عذاب و مجازات خود ریشه کن خواهد کرد.

تعبیر به (من خلاف) (دست و پای شما را بطور مختلف قطع می کنم) اشاره به آنست که دست راست با پای چپ یا به عکس، و شاید انتخاب این نوع شکنجه برای ساحران به خاطر این بوده است که با این وضع انسان دیرتر می میرد

یعنی خونریزی کندتر انجام میگیرد و شکنجه بیشتری خواهند دید، بعلاوه گویا میخواهد بگوید هر دو سمت بدن شما را ناقص می کنم. و اما تهدید به اینکه شما را بر درختان نخل به دار می آویزم شاید به خاطر این بوده است که این درختان از بلندترین درختانند و همه کس از دور و نزدیک کسی را که به آن آویخته باشد میبیند.

این نکته نیز قابل ملاحظه است که در عرف آن زمان دارزدن آنچنان که در عرف ما معمول است نبوده، طناب دار را به

گردن شخصی که میخواستند او را دار بزنند نمی انداختند، بلکه به دستها یا شانه ها میبستند، تا زجرکش شود.

اما ببینیم عکس العمل ساحران در برابر این تهدیدهای شدید فرعون چه بود؟ آنها نه تنها مرعوب نشدند و جا نخوردند، و از میدان بیرون نرفتند، بلکه حضور خود را در صحنه بطور قاطعتری ثابت کردند و گفتند: به خدائی که ما را آفریده است که ما هرگز تو را بر این دلائل روشنی که به سراغ ما آمده مقدم نخواهیم داشت (قالوا لن نؤثرک علی ما جائنا من البینات و الذی فطرنا).

(تو هر حکمی میخواهی بکن) (فاقض ما انت قاض).

اما بدان تو تنها میتوانی در زندگی این دنیا قضاوت کنی (ولی در آخرت ما پیروزیم و تو گرفتار و مبتلا به شدیدترین کیفرها) (انما تقضی- هذه الحیاة الدنیا).

و به این ترتیب آنها سه جمله کوبنده در برابر فرعون بیان کردند: نخست اینکه مطمئن باش ما آن هدایتی را که یافته‌ایم با هیچ چیز معاوضه نخواهیم کرد دیگر اینکه از تهدیدهای ابدی هراسی نداریم، و سوم اینکه قلمرو حکومت و فعالیت تو همین چهار روز دنیا است.

سپس افزودند: اگر میبینی ما به پروردگارمان ایمان آورده ایم برای آنست که گناهان ما را ببخشد (ما با سحر و ساحری مرتکب گناهان بسیاری شده‌ایم) (انا آمنا برینا لیغفر لنا خطایانا).

و همچنین (ما را در برابر این گناه بزرگ که تو بر ما تحمیل کردی (سحر در برابر پیامبر خدا) مشمول رحمتش گرداند و خدا از همه چیز بهتر و باقیمتر است

(و ما اكرهتنا عليه من السحر والله خير وابقى).

خلاصه اينكه هدف ما پاى شدن از گناهان گذشته از جمله مبارزه با پيامبر راستين خدا است، ما از اين طريق ميخواهيم به سعادت جاويدان برسيم، ولى تو ما را تهديد به مرگ اين دنيا ميكنى، ما اين ضرر كم را در مقابل آن خير عظيم پذيرا هستيم!

در اينجا سؤالى پيش مى آيد و آن اينكه ظاهراً ساحران با ميل خودشان به اين ميدان گام نهادند، هر چند فرعون وعده هاى فراوانى به آنها داده بود، چگونه در آيه فوق تعبير به (اكراه) شده است؟

در پاسخ ميگوئيم: هيچ دليلى در دست نيست كه ساحران از آغاز مجبور به پذيرش اين دعوت نبودند، بلكه ظاهر جمله ياتوك بكل ساحر عليم (ماموران بايد بروند و هر ساحر آگاهى را بياورند) (اعراف - 112) اين است كه ساحران آگاه ملزم به پذيرش بودند، و البته در شرائط حكومت استبدادى و خودكامه فرعونى نيز اين معنى كاملاً طبيعى به نظر ميرسد كه در مسير منويات خود، افراد را به اجبار حركت دهند، و اما قرار دادن جايزه و امثال آن براى تشويق آنها هيچ منافاتى با اين معنى ندارد، چرا كه بسيار ديدهايم، حكومتهائى زورگوى ستمگر در كنار توسل به زور، از تشويقهائى مادى نيز استفاده مى كنند.

اين احتمال نيز داده شده است كه در اولين برخورد ساحران با موسى (عليه السلام) روى قرائنى بر آنها روشن شد كه موسى (عليه السلام) حق است، يا لااقل در شك و ترديد

فرو رفتند و به همين دليل در ميان آنها بگومگو برخاست چنانكه در آيه

62 همين سوره خوانديم (فتنازعوا امرهم بينهم).

فرعون و دستگاهش از این ماجرا آگاه شدند و آنها را به ادامه مبارزه مجبور ساختند.

ساحران سپس چنین ادامه دادند اگر ما ایمان آورده ایم دلیلش روشن است (چرا که هر کس بیایمان و گنهگار در محضر پروردگار در قیامت بیاید آتش سوزان دوزخ برای او است) (**انه من یات ربه مجرما فان له نار جهنم**).
و مصیبت بزرگ او در دوزخ این است که (نه میمیرد و نه زنده می شود)
(**لا یموت فیها ولا یمحی**).

بلکه دائما در میان مرگ و زندگی دست و پا میزند،
حیاتی که از مرگ تلختر و مشقتبارتر است.

(و هر کس در آن محضر بزرگ، با ایمان و عمل صالح، وارد شود، درجات عالی در انتظار او است) (**ومن یاته مؤمنا قد عمل الصالحات فاولئك لهم الدرجات العلی**).

(بهشتهای جاویدانی که نهرا از زیر درختانش جاری است، و جاودانه در آن خواهند ماند) (**جنات عدن تجری من تحتها الانهار خالدين فیها**).
(و این است پاداش کسی که با ایمان و اطاعت پروردگار خود را پاک و پاکیزه کند) (**و ذلك جزاء من تزکی**).

در اینکه سه آیه اخیر، دنباله گفتار ساحران در برابر فرعون است یا جمله های مستقلی است از ناحیه خداوند که در اینجا به عنوان تکمیل سخنان آنها بیان فرموده، در میان مفسران گفتگو است.

گروهی آن را دنباله کلام ساحران میدانند و شاید شروع با آنکه در واقع برای بیان علت است، این نظر را تأیید می کند.

اما شرح و بسطی که در این آیات سهگانه پیرامون سرنوشت مؤ منان صالح و کافران مجرم بیان شده و با جمله و ذلک جزاء من تزکی (این است پاداش کسی که پاکی برگزیند) پایان مییابد، و نیز اوصافی که برای بهشت و دوزخ در آن آمده، نظر دوم را تایید می کند که اینها از کلام خدا است، زیرا ساحران باید در این مدت کوتاه، سهم وافر از آگاهی و علوم الهی پیدا کرده باشند که بتوانند این چنین قاطع و آگاهانه در باره بهشت و دوزخ و سرنوشت مؤ منان و مجرمان قضاوت کنند.

مگر اینکه بگوئیم خداوند این سخنان پرمحتوا را - به خاطر ایمانشان بر زبان آنها جاری ساخت، هر چند از نظر تربیت الهی و نتیجه برای ما هیچ تفاوتی نمی کند که خداوند فرموده باشد یا مؤ منان تعلیم یافته از ناحیه خدا، به خصوص اینکه قرآن همه را با لحن موافق نقل می کند.

نکته ها:

1 - علم سرچشمه ایمان و انقلاب است

مهمترین مسالهای که در آیات فوق به چشم میخورد دگرگونی عمیق و سریع ساحران در برابر موسی است، آنها به هنگامی که در برابر موسی، قرار گرفتند دشمن سرسخت او بودند، اما با مشاهده نخستین معجزه موسی، چنان تکان خوردند و بیدار شدند و تغییر مسیر دادند که همگان در تعجب فرو رفتند. این تغییر مسیر سریع و فوری از کفر به ایمان، و از انحراف به درستی و استقامت، و از کثرتی به راستی، و از ظلمت به نور، چنان همه را غافلگیر ساخت که شاید برای فرعون هم، باورکردنی نبود، و لذا کوشید آن را به یک توطئه حساب شده قبلی، نسبت دهد در حالی که خودش هم میدانست این نسبت دروغ است. چه عاملی سبب این دگرگونی عمیق و سریع شد؟ چه

عاملی نور ایمان را آنچنان نیرومند در قلب آنها تابانید که حتی حاضر شدند تمام وجود و هستی خود را بر سر این کار بگذارند - و طبق نقل تاریخ - گذاردند، چرا که فرعون به تهدید خود جامه عمل پوشانید و آنها را به طرز وحشیانه ای شهید کرد.

آیا عاملی جز علم و آگاهی در اینجا سراغ داریم؟ آنها چون به فنون و رموز سحر آشنا بودند، و به روشنی دریافتند که برنامه موسی، سحر نیست بلکه معجزه الهی است، اینچنین شجاعانه و قاطعانه تغییر مسیر دادند، و از اینجا به خوبی درمییابیم که برای دگرگون ساختن افراد یا جامعه های منحرف و به وجود آوردن یک انقلاب سریع و راستین باید قبل از هر چیز به آنها آگاهی داد.

2 - ما تو را بر بینات مقدم نمی داریم

جالب اینکه آنها منطقیترین تعبیر را در برابر فرعون بیمنطق، انتخاب کردند، نخست گفتند: ما دلائل روشن آشکاری بر حقانیت موسی و دعوت الهیش یافتیم، و ما هیچ چیز را بر این دلائل روشن مقدم نخواهیم شمرد، و بعد با جمله و الذی فطرنا سوگند به خدائی که ما را آفریده این مطلب را تاکید کردند که خود این تعبیر با توجه به کلمه فطرنا گویا اشاره به فطرت توحیدی آنها است، یعنی ما هم از درون جان نور توحید را مینگریم، هم از دلیل عقل، با این دلائل آشکار، چگونه میتوانیم این راه راست را رها کرده و به کج راه های تو گام نهیم؟!

توجه به این نکته نیز لازم است که جمعی از مفسران جمله و الذی فطرنا را سوگند نگرفته اند بلکه آن را عطف بر ما (جائنا من البينات) میدانند، و بنابراین معنی مجموع جمله چنین می شود: (ما هرگز

تو را بر این دلائل روشن و بر خدائی که ما را آفریده است مقدم نخواهیم شمرد).

ولی تفسیر اول صحیحتر به نظر میرسد، چون عطف این دو بر یکدیگر چندان مناسب نیست. (دقت کنید)

3 - (مجرم)، کیست؟

با توجه به آیات فوق که می گوید: (هر کسی، مجرم وارد صحنه محشر شود، برای او آتش دوزخ است که ظاهر آن جاودانگی عذاب میباشد، این سؤال پیش می آید که مگر هر مجرمی چنین سرنوشتی دارد؟ ولی با توجه به اینکه در آیه بعد که نقطه مقابل آن را بیان می کند کلمه (مؤ من) آمده است روشن می شود که منظور از (مجرم) در اینجا، کافر است، به علاوه استعمال این کلمه به معنی کافر در بسیاری از آیات قرآن نیز دیده می شود.

مثلا در مورد قوم لوط که هرگز به پیامبرشان ایمان نیاوردند میخوانیم: (و امطرنا عليهم مطرا فانظر كيف كان عاقبة المجرمين): (ما بارانی از سنگ بر آنها فرستادیم، ببین پایان کار مجرمان به کجا رسید؟) (اعراف - 84).

و در سوره فرقان آیه 31 میخوانیم: (وكذلك جعلنا لكل نبي عدوا من المجرمين): (ما برای هر پیامبری دشمنانی از مجرمان (کافران) قرار دادیم).

4 - جبر محیط افسانه است؟

سرگذشت ساحران در آیات فوق نشان داد که مساله جبر محیط یک دروغ بیش نیست، انسان فاعل مختار است و صاحب آزادی اراده، هر زمان تصمیم بگیرد میتواند مسیر خود را از باطل به سوی حق تغییر دهد، هر چند تمام مردم

محیط او غرق در گناه و گرفتار انحراف باشند، ساحرانی که سالیان دراز در آن محیط شرک آلود، خود مرتکب شرک آمیزترین اعمال میشدند به هنگامی که تصمیم گرفتند، حق را پذیرا شوند و در راه آن عاشقانه ایستادگی کنند، از هیچ تهدیدی نترسیدند، و به هدف خود نائل شدند، و به گفته مفسر بزرگ مرحوم طبرسی كانوا اول النهار كفارا سحرة و آخر النهار شهداء بررة! صبحگاهان کافر بودند و ساحر، اما شامگاهان شهیدان نیکوکار راه حق!

و نیز از اینجا به خوبی روشن می شود که افسانه های مادیها و مخصوصا مارکسیستها در زمینه پیدایش مذهب تا چه اندازه سست و بیپایه است، آنها عامل هر حرکتی را مسائل اقتصادی میدانند در حالی که در اینجا کاملا بر عکس بود زیرا ساحران در آغاز به خاطر فشار دستگاه فرعون از یکسو، و تشویقهای اقتصادی او از سوئی دیگر در میدان مبارزه با حق گام نهادند، ولی ایمان به الله همه اینها را از بین برد، هم مال و مقامی را که فرعون به آنها وعده داده بود بر پای ایمان خود ریختند و هم جان عزیز خویش را بر سر این عشق نهادند!

آیه (77) تا (79) و ترجمه

(و لقد أوحينا إلى موسى أن أسر بعبادي فاضرب لهم طريقا في البحر يبسا لا تخف دركا ولا تخشى) (77) (فأَتبعهم فرعون بجنوده فغشيهم من اليم ما غشيهم) (78) (و أضل فرعون قومه و ما هدى) (79)

ترجمه:

77 - ما به موسی وحی فرستادیم که بندگانم را شبانه (از مصر) با خود ببر، و برای آنها راهی خشک در دریا بگشا که نه از تعقیب (فرعونیان) خواهی ترسید، و نه از غرق شدن در دریا!

78 - (به این ترتیب) فرعون با لشگریانش آنها را دنبال کردند، و دریا آنان را (در میان امواج خروشان خود) بطور کامل پوشانید!

79 - و فرعون قوم خود را گمراه ساخت، و هرگز هدایت نکرد!

تفسیر:

نجات بنی اسرائیل و غرق فرعونیان

بعد از اجرای مبارزه موسی با ساحران و پیروزی قاطع و چشمگیرش بر آنها و ایمان آوردن آن جمعیت عظیم، موسی و آئین او رسماً وارد افکار مردم مصر شد، هر چند اکثریت (قبطیان) آن را نپذیرفتند، ولی همیشه برای آنها یک مساله بود، و بنی اسرائیل تحت رهبری موسی، به اتفاق اقلیتی از مصریان، به طور دائم با فرعونیان درگیر بودند. سالها بر این منوال گذشت و حوادث تلخ و شیرینی روی داد، که قرآن بخشهایی از آن را در سوره اعراف از آیه 127 به بعد آورده است.

آیات مورد بحث به آخرین فراز از این ماجراها یعنی برنامه خروج بنی اسرائیل از مصر، اشاره کرده میفرماید: (ما به موسی، وحی فرستادیم که بندگانم را شبانه از مصر بیرون ببر) (ولقد اوحینا الی موسی ان اسر بعبادی).

بنی اسرائیل آماده حرکت به سوی سرزمین موعود (فلسطین) شدند، اما هنگامی که به کرانه های نیل رسیدند فرعونیان، آگاه گشتند و فرعون با لشگری عظیم آنها را تعقیب کرد، آنها خود را در محاصره دریا و دشمن دیدند، از یک سو رود عظیم نیل، از سوی دیگر دشمن نیرومند خونخوار و خشمگین!

اما خدا که میخواست این جمعیت ستم کشیده محروم و با ایمان را از چنگال ظالمان رهائی بخشد، و ستمگران را به دیار فنا بفرستد.

به موسی چنین دستور داد: (راهی خشک برای آنها، در دریا بگشا!) (فاضرب لهم طریقاً فی البحر یبسا).

راهی که هر گاه در آن گام بگذاری (نه از تعقیب فرعونیان میترسی، نه از غرق شدن در دریا) (لا تخاف درکا ولا تخشی).

جالب اینکه: نه تنها راه گشوده شد، بلکه این راه، به فرمان خدا، راه خشکی بود، با اینکه معمولاً چنین است که اگر آب رودخانه یا دریا کنار برود باز اعماق آن تا مدت‌ها غیر قابل عبور است.

(راغب) در (مفردات) می گوید: (درک) (بر وزن مرگ) به معنی پائینترین عمق دریا است، و به طنابی که متصل به طناب دیگری میکنند تا به آب برسد (درک) (بر وزن محک) گفته می شود، و همچنین به خساراتی که

دامنگیر انسان می شود، درک می گویند، (درکات نار) در برابر درجات جنت به معنی مراحل پائین دوزخ است.

ولی با توجه به اینکه (طبق آیه 61 سوره شعراء) بنی اسرائیل به هنگامی که از آمدن لشگر فرعون با خبر شدند به موسی گفتند: انا لمدركون: ما

در چنگال فرعونیان گرفتار شدیم به نظر میرسد که منظور از درک در آیه مورد بحث آنست که شما چنین گرفتاری پیدا نخواهید کرد، و منظور از لا تخشی آنست که خطری از ناحیه دریا نیز شما را تهدید نمی کند.

و به این ترتیب موسی و بنی اسرائیل وارد جادههایی شدند که در درون دریا با کنار رفتن آبها پیدا شدند، در این هنگام فرعون به همراه لشکریانش به کنار دریا رسید و با این صحنه غیر منتظره و شگفتانگیز روبرو شد و فرعون لشکریان خود را به دنبال بنی اسرائیل فرستاد و خود نیز وارد همان جادهها شد (فاتبعهم فرعون بجنوده).

مسلماً ارتش فرعون در آغاز اکراه داشت که در این جای خطرناک ناشناخته گام بگذارد و بنی اسرائیل را تعقیب کند، حداقل مشاهده چنین معجزه شگرفی کافی بود که آنها را از ادامه این راه باز دارد.

ولی فرعون که باد غرور و نخوت مغزش را پر کرده بود، و در لجاجت و خیرهسری غوطهور بود، بیاعتنا از کنار یک چنین معجزه بزرگی گذشت، و لشکر خود را تشویق به ورود در این جاده های ناشناخته دریائی کرد!

از این سو آخرین نفر لشکر فرعون وارد دریا شد، و از آن سو آخرین نفر از بنی اسرائیل خارج گردید.

در این هنگام به امواج آب فرمان داده شد به جای نخستین بازگردند. امواج همانند ساختمان فرسوده‌ای که پایه آنرا بکشد یکبار فرو ریختند (و دریا آنها را در میان امواج خروشان خود پوشاند پوشاندنی کامل) (فغشیه من الیم ما غشیه).

و به این ترتیب، یک قدرت جبار ستمگر با لشکر نیرومند و قهارش در میان امواج آب غوطه‌ور شدند و طعمه آماده‌ای برای ماهیان دریا! آری (فرعون، قوم خود را گمراه ساخت و هرگز هدایتشان نکرد) (واضل فرعون قومه و ما هدی).

درست است که جمله (اضل) و جمله (ماهدی) تقریباً یک مفهوم را می‌رساند، و شاید به همین جهت بعضی از مفسرین آن را تاکید دانسته‌اند، ولی ظاهر این است که این دو، با هم تفاوتی دارد و آن اینکه اضل اشاره به گمراه ساختن است، و ما هدی اشاره به عدم هدایت بعد از روشن شدن گمراهی است.

توضیح اینکه: یک رهبر، گاهی اشتباه می‌کند، و پیروانش را به جاده انحرافی میکشاند، اما به هنگامی که متوجه شد فوراً آنها را به مسیر صحیح باز میگرداند، اما فرعون آنچنان لجاجتی داشت که پس از مشاهده گمراهی باز حقیقت را برای قومش بیان نکرد، و همچنان آنها را در بیراهه‌ها کشاند تا خودش و آنها نابود شدند.

و به هر حال، این جمله در واقع سخن فرعون را که در سوره غافر آیه 29 آمده نفی می‌کند و ما اهدیکم الا سبیل الرشاد: (من شما را جز به راه راست هدایت نمی‌کنم) حوادث نشان داد که این جمله دروغ بزرگی بوده همانند دروغهای دیگرش.

آیه (80) تا (82) و ترجمه

(یا ابی اسرائیل قد أنجینکم من عدوکم و وعدنکم جانب الطور الا یمن و
نزلنا علیکم المن والسلوی) (80) (کلوا من طیبت ما رزقنکم ولا
تطغوا فیه فیحل علیکم غضبی و من یحلل علیه غضبی فقد
هو) (81) (و اِنی لغفار لمن تاب و آمن و عمل صالحا ثم اهتدی) (82)
ترجمه:

80 - ای بنی اسرائیل ما شما را از (چنگال) دشمنان نجات دادیم، و
در طرف راست کوه طور با شما وعده گذاردیم، و من و سلوی بر
شما نازل کردیم.

81 - بخورید از روزیهای پاکیزه‌های که به شما دادیم، ولی در آن طغیان
نکنید که غضب من بر شما وارد خواهد شد، و هر کس غضبم بر او وارد شود
سقوط می کند.

82 - من کسانی را که توبه کنند و ایمان آورند و عمل صالح
انجام دهند و سپس هدایت شوند می آمرزم.

تفسیر:

تنها راه نجات

به دنبال بحث گذشته که نجات بنی اسرائیل را به صورت یک
اعجاز بزرگ از چنگال فرعونیان بیان میکرد، در سه آیه فوق،
روی سخن به بنی اسرائیل بطور کلی و در هر عصر و زمان کرده، و
نعمتهای بزرگی را که خداوند به آنان بخشیده است یادآور می شود، و راه نجات
را به آنان نشان می دهد.

نخست می گوید: (ای بنی اسرائیل ما شما را از چنگال دشمنانتان رهائی بخشیدیم) (یا بنی اسرائیل قد انجیناکم من عدوکم)

بدیهی است پایه هر فعالیت مثبتی، نجات و رهائی از چنگال عوامل سلطه جو و کسب استقلال و آزادی است، و به همین دلیل قبل از هر چیز به آن اشاره شده است.

سپس به یکی از نعمتهای مهم معنوی اشاره کرده می گوید: (ما شما را به میعادگاه مقدسی دعوت کردیم، در طرف راست طور، آن مرکز وحی الهی (وواعدناکم جانب الطور الایمن)).

این اشاره به جریان رفتن موسی (علیه السلام) به اتفاق جمعی از بنی اسرائیل به میعادگاه طور است، در همین میعادگاه بود که خداوند الواح تورات را بر موسی نازل کرد و با او سخن گفت و جلوه خاص پروردگار را همگان مشاهده کردند.

و سرانجام به یک نعمت مهم مادی که از الطاف خاص خداوند نسبت به بنی اسرائیل سرچشمه میگرفت اشاره کرده میفرماید: ما (من) و (سلوی) بر شما نازل کردیم (ونزلنا علیکم المن والسلوی).

در آن بیابانی که سرگردان بودید، و غذای مناسبی نداشتید، لطف خدا به یاریتان شتافت و از غذای لذیذ و خوشمزه های به مقداری که به آن احتیاج داشتید در اختیارتان قرار داد و از آن استفاده میکردید.

در اینکه منظور از (من) و (سلوی) چیست؟ مفسران بحثهای فراوانی دارند که ما در جلد اول همین تفسیر (ذیل آیه 57 سوره بقره) بیان کردیم، و پس از ذکر سخنان مفسران دیگر گفتیم بعید نیست من یکنوع عسل طبیعی بوده که

در کوه های مجاور آن بیابان وجود داشته، و یا شیره های نیروبخش مخصوص نباتی بوده که در درختانی که در گوشه و کنار آن بیابان میروئیده آشکار می گردید، و (سلوی) نوعی پرنده حلال گوشت شبیه به کبوتر بوده است.

برای توضیح بیشتر به جلد اول ذیل آیه فوق مراجعه فرمائید.
در آیه بعد به دنبال ذکر این نعمتهای سهگانه پر ارزش آنها را چنین مخاطب می سازد از روزیهای پاکیزهای که به شما دادیم بخورید، ولی در آن طغیان نکنید (کلوا من طیبات ما رزقناکم ولا تطغوا فیه).

طغیان در نعمتها آن است که انسان به جای اینکه از آنها در راه اطاعت خدا و طریق سعادت خویش استفاده کند، آنها را وسیلهای برای گناه، ناسپاسی و کفران و گردنکشی و اسیر افکاری قرار دهد، همانگونه که بنی اسرائیل چنین کردند، این همه نعمتهای الهی را دریافت داشتند و سپس راه کفر و طغیان و گناه را پیمودند.

و به دنبال آن به آنها هشدار می دهد، (اگر طغیان کنید، غضب من دامن شما را خواهد گرفت) (فیحل علیکم غضبی).

(و هر کس غضب من بر او وارد شود سقوط می کند) (و من یحل علیه غضبی فقد هوی).

(هوی) در اصل به معنی سقوط کردن از بلندی است، که معمولا نتیجه آن، نابودی است، به علاوه در اینجا اشاره به سقوط مقامی و دوری از قرب پروردگار و رانده شدن از درگاهش نیز می باشد.

و از آنجا که همیشه باید هشدار و تهدید با تشویق و بشارت، همراه باشد تا نیروی خوف و رجا را که عامل اصلی تکامل است یکسان

برانگیزد، و درهای بازگشت به روی توبه‌کاران بگشاید، آیه بعد چنین می‌گوید:
من کسانی را که توبه کنند و ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند و
سپس هدایت یابند می‌آمزم (وانی لغفار لمن تاب و آمن و عمل صالحا
ثم اهتدی).

با توجه به اینکه (غفار) صیغه مبالغه است نشان می‌دهد که خداوند چنین
افراد را نه تنها یکبار که بارها مشمول آمرزش خود قرار می‌دهد.
قابل توجه اینکه نخستین شرط توبه بازگشت از گناه است، و بعد از آنکه
صفحه روح انسان از این آلودگی شستشو شد، شرط دوم آنست که نور ایمان
به خدا و توحید بر آن بنشیند.

و در مرحله سوم باید شکوفه‌های ایمان و توحید که
اعمال صالح و کارهای شایسته است بر شاخسار وجود انسان ظاهر گردد.
ولی در اینجا بر خلاف سایر آیات قرآن که فقط از توبه و
ایمان و عمل صالح سخن می‌گوید، شرط چهارمی تحت عنوان ثم اهتدی
اضافه شده است. در معنی این جمله، مفسران بحثهای فراوانی دارند که از میان
همه آنها دو تفسیر، جالبتر به نظر میرسد.

نخست اینکه اشاره به ادامه دادن راه ایمان و تقوی و عمل
صالح است، یعنی توبه گذشته را می‌شوید و باعث نجات می‌شود، مشروط بر
اینکه بار دیگر شخص توبه‌کار در همان دره شرک و گناه، سقوط نکند و دائماً
مراقب باشد که وسوسه‌های شیطان و نفس او را به خط سابق باز نگرداند.

دیگر اینکه: این جمله اشاره به لزوم قبول ولایت و پذیرش رهبری
رهبران الهی است یعنی توبه و ایمان و عمل صالح آنگاه باعث نجات
است که در زیر چتر هدایت رهبران الهی قرار گیرد، در یک زمان موسی

(علیه السلام)، و در زمان دیگر پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) و در یک روز امیر مؤمنان علی (علیه السلام) و امروز حضرت مهدی (سلام الله علیه) می باشد.

چرا که یکی از ارکان دین، پذیرش دعوت پیامبر و رهبری او و سپس پذیرش رهبری جانشینان او می باشد.

مرحوم طبرسی ذیل این آیه از امام باقر (علیه السلام) چنین نقل می کند که فرمود:

(منظور از جمله (ثم اهتدی) هدایت به ولایت ما اهل بیت است سپس اضافه کرد: فوالله لو ان رجلا عبد الله عمره ما بین الرکن و المقام ثم مات و لم یجىء بولایتنا لاکبه الله فی النار علی وجهه: (به خدا سوگند اگر کسی تمام عمر خود را در میان رکن و مقام (نزدیک خانه کعبه) عبادت کند، و سپس از دنیا برود در حالی که ولایت ما را نپذیرفته باشد خداوند او را به صورت در آتش جهنم خواهد افکند).

این روایت را محدث معروف اهل تسنن (حاکم ابو القاسم حسکانی) نیز نقل کرده است.

روایات متعدد دیگری نیز در همین زمینه از امام زین العابدین (علیه السلام) و امام صادق (علیه السلام) و از شخص پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده است. برای اینکه بدانیم ترک این اصل تا چه حد مرگبار است، کافی است آیات بعد را بررسی کنیم، که چگونه بنی اسرائیل به خاطر ترک ولایت و بیرون رفتن از خط پیروی موسی و جانشینش هارون گرفتار گوساله پرستی و شرک و کفر شدند. و از اینجا روشن می شود اینکه آلوسی در تفسیر روح المعانی بعد از ذکر پاره ای از این روایات گفته است:

و جوب محبت اهل بیت نزد ما جای تردید نیست ولی این ارتباطی به بنی اسرائیل و عصر موسی ندارد، سخن بی اساسی است.

چرا که اولاً بحث از محبت نیست بلکه سخن از قبول رهبری است و ثانیاً منظور انحصار رهبری به ائمه اهل بیت (علیهم السلام) نیست، بلکه در عصر موسی او و برادرش هارون رهبر بودند و قبول ولایتشان لازم بود و در عصر پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) ولایت او و در عصر ائمه اهل بیت ولایت آنها.

این نیز روشن است که مخاطب این آیه گرچه بنی اسرائیل هستند، ولی انحصار به آنها ندارد، هر فرد یا گروهی که این مراحل چهارگانه را طی کنند مشمول غفران و عفو خدا خواهند شد.

آیه (83) تا (91) و ترجمه

(وما أعجلك عن قومك يموسى) (83) (قال هم أولاء على أثرى و عجلت إليك رب لترضى) (84) (قال فإنا قد فتننا قومك من بعدك و أضلهم السامرى) (85) (فرجع موسى إلى قومه غضبين أسفا قال يقوم ألم يعدكم ربكم وعدا حسنا أفطال عليكم العهد أم أردتم أن يحل عليكم غضب من ربكم فأخلفتم موعدى) (86) (قالوا ما أخلفنا موعداك بملكنا و لكننا حملنا أوزارا من زينة القوم فقذفناها فكذلك ألقى السامرى) (87) (فأخرج لهم عجلا جسدا له خوار فقالوا هذا إلهكم وإله موسى فنسى) (88) (أفلا يرون ألا يرجع إليهم قولا و لا يملك لهم ضرا و لا نفعا) (89) (ولقد قال لهم هرون من قبل يقوم إنما فتنتم به و إن ربكم الرحمن فاتبعونى و أطيعوا أمرى) (90) (قالوا لن نبرح عليه عكفين حتى يرجع إلينا موسى) (91)

ترجمه:

83 - ای موسی چه چیز سبب شد که از قومت پیشی گیری و (برای آمدن به کوه طور) عجله کنی؟!

84 - عرض کرد: پروردگارا! آنها به دنبال منند، و من عجله کردم به سوی تو تا از من راضی شوی.

85 - فرمود ما قوم تو را بعد از تو به آزمایش گذاردیم، و سامری آنها را گمراه کرد!

86 - موسی خشمگین و اندوهناک به سوی قوم خود بازگشت و گفت: مگر پروردگار شما وعده نیکوئی به شما نداد؟ آیا مدت جدائی من از

شما بطول انجامیده؟ یا میخواستید غضب پروردگارتان
بر شما نازل شود که با وعده من مخالفت کردید؟!

87 - گفتند: ما به میل و اراده خود از وعده تو تخلف نکردیم، ولی ما
مقداری از زینت آلات قوم را که با خود داشتیم افکندیم، و سامری اینچنین القا
کرد.

88 - و برای آنها مجسمهای از گوساله که صدائی همچون صدای گوساله
داشت خارج ساخت، و گفتند این خدای شما و خدای موسی است! و او
فراموش کرد (پیمانی را که با خدا بسته بود).

89 - آیا آنها نمی بینند که (این گوساله) پاسخ آنها را نمی دهد؟ و مالک
هیچگونه نفع و ضرری از آنها نیست؟!

90 - و هارون قبل از آن به آنها گفته بود که ای قوم! شما به این وسیله
مورد آزمایش قرار گرفتید، پروردگار شما خداوند رحمان است، از من
پیروی کنید و اطاعت فرمان من نمائید.

91 - ولی آنها گفتند ما همچنان بر گرد آن میگردیم (و به پرستش گوساله
ادامه میدهیم) تا موسی به سوی ما بازگردد!.

تفسیر:

غوغای سامری!

در این آیات فراز مهم دیگری از زندگی موسی (علیه السلام) و بنی
اسرائیل مطرح شده و آن مربوط به رفتن موسی (علیه السلام) به اتفاق
نمایندگان بنی اسرائیل به میعاد - گاه طور و سپس
گوسالهپرستی بنی اسرائیل در غیاب آنها است.

برنامه این بود که موسی (علیه السلام) برای گرفتن احکام تورات، به کوه طور برود، و گروهی از بنی اسرائیل نیز او را در این مسیر همراهی کنند، تا حقایق تازه‌ای در باره خداشناسی و وحی در این سفر برای آنها آشکار گردد. ولی از آنجا که شوق مناجات با پروردگار و شنیدن آهنگ وحی در دل موسی شعلهور بود، آنچنان که سر از پا نمی شناخت، و همه چیز حتی خوردن و آشامیدن و استراحت را - طبق روایات - در این راه فراموش کرده بود، با سرعت این راه را پیمود، و قبل از دیگران تنها به میعادگاه پروردگار رسید.

در اینجا وحی بر او نازل شد: ای موسی چه چیز سبب شد که پیش از قومت به اینجا بیایی و در این راه عجله کنی؟! (و ما اعجلک عن قومک یا موسی).

و موسی بلافاصله (عرض کرد: پروردگارا! آنها به دنبال منند، و من برای رسیدن به میعادگاه و محضر وحی تو، شتاب کردم تا از من خشنود شوی) (قال هم اولاء علی اثری و عجلت الیک رب لترضی).

نه تنها عشق مناجات تو و شنیدن سخنت مرا بیقرار ساخته بود، بلکه مشتاق بودم هر چه زودتر قوانین و احکام تو را بگیرم و به بندگانم برسانم و از این راه رضایت تو را بهتر جلب کنم، آری من عاشق رضای توام و مشتاق شنیدن فرمانت.

ولی بالاخره در این دیدار، جلوه‌های معنوی پروردگار از سی شب به چهل شب تمدید شد، و زمینه‌های مختلفی که از قبل در میان بنی اسرائیل برای انحراف وجود داشت کار خود را کرد، سامری آن

مرد هوشیار منحرف میاندار شد، و با استفاده کردن از وسائلی که بعداً اشاره خواهیم کرد گوسالهای ساخت و جمعیت را به پرستش آن فرا خواند.

بدون شک زمینه هائی مانند مشاهده گوسالپرستی مصریان، و یا دیدن صحنه بتپرستی (گاوپرستی) پس از عبور از رود نیل، و تقاضای ساختن بتی همانند آنها، و همچنین تمدید میعاد موسی و بروز شایعه مرگ او از ناحیه منافقان و بالاخره جهل و نادانی این جمعیت در بروز این حادثه و انحراف بزرگ از توحید به کفر اثر داشت، چرا که حوادث اجتماعی معمولاً بدون مقدمه، رخ نمی دهد منتها گاهی این مقدمات آشکار است و گاهی مرموز و پنهان.

به هر حال شرک در بدترین صورتش دامن بنی اسرائیل را گرفت بخصوص که بزرگان قوم هم در خدمت موسی در میعادگاه بودند و تنها رهبر جمعیت هارون بود، بی آنکه دستیاران مؤثری داشته باشد.

بالاخره در آنجا بود که خداوند به موسی (عَلَيْهِ السَّلَام) در همان میعادگاه فرمود ما قوم تو را بعد از تو آزمایش کردیم، ولی از عهده امتحان خوب بیرون نیامدند و سامری آنها را گمراه کرد (قال فانا قد فتنا قومك من بعدك و اضلهم السامری).

موسی با شنیدن این سخن آنچنان برآشفته که تمام وجودش گوئی شعله ور گشت، شاید به خود میگفت: سالیان دراز خون جگر خوردم، زحمت کشیدم با هر گونه خطر روبرو شدم تا این جمعیت را به توحید آشنا ساختم، اما افسوس و صد افسوس، با چند روز غیبت من، زحماتم بر باد رفت!

لذا بلا فاصله (موسی خشمگین و اندوهناک به سوی قوم خود بازگشت) (فرجع موسی الی قومه غضبان اسفا).

هنگامی که چشمش به آن صحنه بسیار زنده گوسالهپرستی افتاد، (فریاد برآورد ای قوم من! مگر پروردگار شما وعده نیکوئی به شما نداد) (الم یعدکم ربکم وعدا حسنا).

این وعده نیکو یا وعدهای بوده که در زمینه نزول تورات و بیان احکام آسمانی در آن، به بنی اسرائیل داده شده بود، یا وعده نجات و پیروزی بر فرعونیان و وارث حکومت زمین شدن، و یا وعده مغفرت و آمرزش برای کسانی که توبه کنند و ایمان و عمل صالح داشته باشند و یا همه این امور.

سپس افزود: (آیا مدت جدائی من از شما به طول انجامیده)؟! (افطال علیکم العهد).

اشاره به اینکه: گیرم مدت وعده بازگشت من از سی روز به چهل روز تمدید شد، این زمانی طولانی نیست، آیا شما نباید در این مدت کوتاه خودتان را حفظ کنید حتی اگر سالها من از شما دور بمانم آئین خدا را که به شما تعلیم دادهام و معجزاتی را که با چشم خود مشاهده کردهاید باید بر شما حاکم باشد.

(یا با این عمل زشت خود میخواستید غضب پروردگارتان بر شما نازل شود که با وعده من مخالفت کردید) (ام اردتم ان یحل علیکم غضب من ربکم فاخلفتم موعدی).

من با شما عهد کرده بودم که بر خط توحید و راه اطاعت خالصانه پروردگار بایستید و کمترین انحرافی از آن پیدا نکنید، اما شما گویا همه سخنان مرا در غیاب من فراموش کردید و از اطاعت فرمان برادرم هارون نیز سرپیچی کردید.

بنی اسرائیل که خود را در برابر اعتراض شدید موسی (علیه السلام) دیدند و متوجه شدند برآستی کار بسیار بدی انجام داده اند، در مقام عذرتراشی برآمدند و گفتند ما وعده تو را به میل و اراده خود تخلف نکردیم (قالوا ما اخلفنا موعداك بملکنا).

در واقع این ما نبودیم که به اراده خود گرایش به گوساله‌پرستی کردیم (لكن مبالغی از زینت آلات فرعونیان به همراه ما بود که ما او را از خود دور ساختیم، و سامری نیز آن را افکند) (ولکنا حملنا اوزارا من زينة القوم فقذفناها فكذلك القى السامرى).

در اینکه بنی اسرائیل چه کردند و سامری چه کرد و جمله های آیات فوق دقیقا چه معنی دارد؟ مفسران بحثهایی دارند که در مجموع فرق زیادی از نظر نتیجه ندارد.

بعضی گفته اند (قذفناها) یعنی ما زینت آلاتی را که قبل از حرکت از مصر از فرعونیان گرفته بودیم در آتش افکندیم، سامری هم آنچه داشت نیز در آتش افکند تا ذوب شد و از آن گوساله ساخت. بعضی گفته اند معنی جمله این است ما زینت آلات را از خود دور ساختیم و سامری آن را برداشت و در آتش افکند تا از آن گوساله بسازد. این احتمال نیز وجود دارد که جمله (فكذلك القى السامرى) اشاره به مجموع برنامه و طرحی است که سامری اجرا کرد.

به هر حال معمول است که وقتی بزرگی زیردستان خود را در باره گناهی که مرتکب شده اند ملامت می کند، آنها سعی دارند، گناه را از خود رد کنند و به گردن دیگری بیفکنند، گوساله پرستان بنی

اسرائیل که با میل و اراده خود از توحید به شرک گرائیده بودند خواستند تمام گناه را بر گردن سامری بیفکنند.

در هر صورت سامری از زینت آلات فرعونیان که از طریق ظلم و گناه در دست فرعونیان قرار گرفته بود و ارزشی جز این نداشت که خرج چنین کار حرامی بشود، آری از مجموع این زینت آلات مجسمه گوسالهای را برای آنها تهیه کرد جسد بیجانی که صدائی همچون گوساله داشت (فاخرج لهم عجلا جسدا له خوار).

بنی اسرائیل که این صحنه را دیدند، ناگهان همه تعلیمات توحیدی موسی را به دست فراموشی سپردند و به یکدیگر گفتند این است خدای شما و خدای موسی (فقالوا هذا الهکم و اله موسی).

این احتمال نیز وجود دارد که گوینده این سخن سامری و دستیاران و مؤمنان نخستین او بوده اند.

(و به این ترتیب، سامری عهد و پیمانش را با موسی بلکه با خدای موسی فراموش کرد و مردم را به گمراهی کشاند (فنسی).

اینکه بعضی از مفسران، نسیان را در اینجا به معنی گمراهی و رفتن از بیراهه، تفسیر کرده اند، یا فاعل نسیان را موسی دانسته اند و گفته اند این جمله

سخن سامری است، میخواهد بگوید: موسی فراموش کرده است که این گوساله خدای شما است، همه اینها مخالف ظاهر آیه است، ظاهر همان است که در بالا گفتیم که منظور این است سامری عهد و پیمانش را با موسی و خدای موسی به دست فراموشی سپرد و راه بتپرستی پیش گرفت.

در اینجا خداوند به عنوان توبیخ و سرزنش این بتپرستان می گوید: آیا آنها نمی بینند که این گوساله پاسخ آنها را نمی دهد و هیچگونه ضرری از آنها دفع نمی کند و منفعتی برای آنها فراهم نمی سازد (**ا فلا یرون الا یرجع الیهم قولاً ولا یملك لهم ضراً ولا نفعاً**).

یک معبود واقعی حداقل باید بتواند سوءالات بندگانش را پاسخ گوید آیا تنها شنیده شدن صدای گوساله از این مجسمه طلائی، صدائی که هیچ اراده و اختیاری در آن احساس نمی شد میتواند دلیل پرستش باشد.

و به فرض که پاسخ سخنان آنها را هم بدهد، تازه موجودی می شود همچون یک انسان ناتوان که مالک سود و زیان دیگری و حتی خودش نیست آیا با این حال میتواند معبود باشد؟!

کدام عقل اجازه می دهد که انسان یک مجسمه بیجان را که گاهگاه صدائی نامفهوم از آن برمیخیزد پرستش کند و در برابرش سر تعظیم فرود آورد؟

بدون شک در این قال و غوغا، هارون جانشین موسی (علیه السلام) و پیامبر بزرگ خدا دست از رسالت خویش برنداشت و وظیفه مبارزه با انحراف و فساد را تا آنجا که در توان داشت انجام داد، چنانکه قرآن می گوید:

(هارون قبل از آمدن موسی از میعادگاه به بنی اسرائیل این سخن را گفته بود که شما مورد آزمایش سختی قرار گرفته اید) فریب نخورید و از راه توحید

منحرف نشوید (**ولقد قال لهم هارون من قبل یا قوم انما فتنتم به**).

سپس اضافه کرد: (پروردگار شما مسلماً همان خداوند بخشنده ای است که این همه نعمت به شما مرحمت کرده) (**وان ربکم الرحمن**).

برده بودید شما را آزاد ساخت، اسیر بودید رهائی بخشید، گمراه بودید هدایت کرد، پراکنده بودید در سایه رهبری یک مرد آسمانی، شما را جمع و متحد نمود، جاهل و گمراه بودید، نور علم بر شما افکند، و به صراط مستقیم توحید هدایتان نمود.

(اکنون که چنین است شما از من پیروی کنید و اطاعت فرمان من نمائید) (فاتبعونی و اطیعوا امری).

مگر فراموش کرده اید برادرم موسی، مرا جانشین خود ساخته و اطاعتم را بر شما فرض کرده است چرا پیمان شکنی می کنید؟ چرا خود را به دره نیستی سقوط می دهید؟

ولی بنی اسرائیل چنان لجوجانه به این گوساله چسبیده بودند که منطق نیرومند و دلایل روشن این مرد خدا و رهبر دلسوز در آنها مؤثر نیفتاد، با صراحت اعلام مخالفت با هارون کردند و (گفتند ما همچنان به پرستش این گوساله ادامه می دهیم تا موسی به سوی ما بازگردد) (قالوا لن نبرح علیه عاکفین حتی يرجع الینا موسی).

خلاصه دو پا را در یک کفش کردند، و گفتند: مطلب همین است و غیر این نیست، باید برنامه گوساله پرستی همچنان ادامه یابد تا موسی برگردد، و از او داوری بطلبیم: ای بسا خود او هم همراه ما در برابر گوساله سجده کند!! بنابراین خودت را زیاد خسته مکن و دست از سر ما بردار!

و به این ترتیب هم فرمان مسلم عقل را از زیر پا گذاشتند، و هم فرمان جانشین رهبرشان را.

ولی بطوری که مفسران نوشته اند - و قاعده نیز چنین اقتضا می کند - هنگامی که هارون رسالت خود را در این مبارزه انجام داد و اکثریت

پذیرا نشدند، به اتفاق اقلیتی که تابع او بودند، از آنها جدا شد و دوری گزید، مبادا اختلاط آنها با یکدیگر دلیلی بر امضای برنامه های انحرافیشان گردد. عجیب اینکه: بعضی از مفسران نقل کرده اند که این دگرگونیهای انحرافی در بنی اسرائیل تنها در چند روز کوتاه واقع شد، هنگامی که 35 روز از رفتن موسی به میعادگاه گذشت، سامری دست به کار شد و از بنی اسرائیل خواست تا تمام زیورآلاتی را که از فرعونیان به عاریت گرفته بودند و بعد از داستان غرق آنها با خود داشتند جمع کنند، در روز سی و ششم و سی و هفتم و سی و هشتم همه آنها را در بوته ریخت و آب کرد و مجسمه گوساله را ساخت، و در روز سی و نهم آنها را به پرستش آن دعوت کرد و گروه عظیمی (طبق پاره ای از روایات ششصد هزار نفر!) آن را پذیرا گشتند و یک روز بعد، یعنی با پایان گرفتن چهل روز موسی بازگشت.

ولی به هر حال، هارون با اقلیتی در حدود دوازده هزار نفر از مؤمنان ثابت قدم از جمعیت جدا شدند در حالی که اکثریت جاهل و لجوج نزدیک بود او را به قتل برسانند.

نکته ها:

1 - شوق دیدار!

برای آنها که از مساله جاذبه عشق خدا بی خبرند گفتار موسی در پاسخ سؤال پروردگار پیرامون عجله او در شتافتن به میعادگاه پروردگار ممکن است عجیب آید آنجا که می گوید: (و عجلت الیک رب لترضی) (پروردگارا من به سوی تو عجله کردم تا رضایت را جلب کنم).

ولی آنها با تمام وجود این حقیقت را درک کرده اند که:

وعده وصل چون شود نزدیک آتش عشق تیزتر گردد
به خوبی می دانند که چه نیروی مرموزی موسی را به سوی میعادگاه الله
می کشید و آنچنان با سرعت می رفت که حتی قومی را که با او بودند پشت سر
گذاشت.

موسی پیش از آن حلاوت وصال دوست و مناجات با پروردگار را بارها
چشیده بود، او می دانست که تمام جهان برابر یک لحظه از این مناجات
نیست. آری چنین است راه و رسم آنان که از عشق مجازی گذشته اند و به
مرحله عشق حقیقی، عشق معبود جاودانی گام نهاده اند، عشق خداوندی
که هرگز فنا در ذات پاکش راه ندارد و کمال مطلق است و
خوبی بی حد و انتها، و آنچه خوبان همه دارند او تنها دارد. بلکه خوبی همه
خوبان پرتو کوچکی از خوبی جاودان او است.

بزرگ پروردگارا! ذره از این عشق مقدس بما بچشان.

امام صادق (علیه السلام) - طبق روایتی - می فرماید: المشتاق لا یشتهی
طعاما، و لا یلتذ شرابا، و لا یستطیب رقادا، و لا یانس حمیما و لا یاوی دارا...
و یعبد الله لیلا و نهارا، راجیا بان یصل الی ما یشتاقل الیه... کما اخبر الله عن
موسی بن عمران فی میعاد ربه بقوله و عجلت الیک رب لترضی:
(مشتاق بیقرار نه میل به غذا می کند، نه از نوشیدنی گوارا لذت
میبرد، نه خواب آسوده دارد، نه با دوستی انس می گیرد و نه در خانه ای آرام
خواهد داشت... بلکه خدا را شب و روز بندگی می کند، به این امید که
به محبوبش (الله) برسد... آنچنان که خداوند از موسی بن عمران در باره
میعادگاه پروردگارش نقل می کند و عجلت الیک رب لترضی.)

2 - حرکتهای ضد انقلابی در برابر انقلاب انبیاء

معمولا در برابر هر انقلابی، یک جنبش ضد انقلابی که سعی می کند دستاوردهای انقلاب را در هم پیچیده و جامعه را به دوران قبل از انقلاب برگرداند وجود دارد، دلیل آن هم چندان پیچیده نیست، زیرا با تحقق یک انقلاب تمام عناصر فاسد گذشته یک مرتبه نابود نمی شوند، معمولا تفاله هائی از آن باقی میمانند که برای حفظ موجودیت خویش به تلاش برمی خیزند و با تفاوت شرائط و کمیت و کیفیت آنها، دست به اعمال ضد انقلابی آشکار یا پنهان می زنند.

در جنبش انقلابی (موسی بن عمران) به سوی توحید و استقلال و آزادی بنی اسرائیل، سامری سردمدار این جنبش ارتجاعی بود.

او که - مانند همه رهبران جنبشهای ارتجاعی - به نقاط ضعف قوم خود به خوبی آشنا بود و می دانست با استفاده از این ضعفها می تواند غائله ای به راه اندازد، سعی کرد از زیورآلات و طلاهایی که معبود دنیاپرستان و جالب توجه توده عوام است، گوساله ای بسازد و آن را به طرز مخصوصی در مسیر حرکت باد

قرار دهد (یا با استفاده از هر وسیله ای دیگر) تا صدائی از آن برخیزد، سپس با استفاده از یک فرصت مناسب (غیبت چند روزه موسی) و با توجه به اینکه بنی اسرائیل پس از نجات از دریا و عبور از کنار یک قوم بت پرست، تقاضای بتی از موسی کردند، خلاصه با استفاده از تمام ضعفهای روانی و فرصتهای مناسب زمانی و مکانی، برنامه ضد توحیدی خود را آغاز کرد، و آنچنان ماهرانه مواد آن را تنظیم نمود که در مدت کوتاهی

اکثریت قاطع جاهلان بنی اسرائیل را از راه و رسم توحید منحرف ساخت و به شرک کشاند.

این توطئه هر چند به مجرد بازگشت موسی و قدرت ایمان و منطق او در پرتو نور وحی خنثی شد، ولی فکر کنیم اگر موسی بازنگشته بود چه می شد؟ به یقین برادرش هارون را یا می کشتند و یا آنچنان منزوی می کردند که صدای او به گوش هیچکس نرسد!

آری هر انقلابی در آغاز این چنین شکننده است و باید کاملاً به هوش بود، کمترین حرکت‌های شرک آلود ارتجاعی را زیر نظر داشت، و توطئه‌های دشمن را در نطفه خفه کرد.

ضمناً باید به این واقعیت توجه داشت که بسیاری از انقلاب‌های راستین به دلائل مختلفی در آغاز متکی به فرد یا افراد مخصوصی است که اگر پای آنها از میان برود خطر بازگشت، انقلاب را تهدید می کند، و به همین دلیل باید کوشش کرد که هر چه زودتر معیارهای انقلابی در عمق جامعه پیاده شود، و مردم آنچنان ساخته شوند که بهیچوجه طوفانهای ضد انقلاب آنها را تکان ندهد و همچون کوه در مقابل هر حرکت ارتجاعی بایستند.

یا به تعبیر دیگر این یکی از وظائف رهبران راستین است که معیارها را از خویش به جامعه منتقل کنند و بدون شک این امر مهم نیاز به گذشت زمان نیز دارد، ولی باید کوشید که این زمان هر چه ممکن است کوتاه تر شود.

در باره اینکه سامری که بود؟ و سرنوشتش به کجا انجامید در آیات بعد به خواست خدا سخن خواهیم گفت.

3 - مراحل رهبری

بدون شک هارون در غیاب موسی در انجام رسالت خویش کمترین سستی به خرج نداد، ولی جهالت مردم از یکسو، و رسوبات دوران رقیت و بردگی و بت پرستی در مصر از سوی دیگر کوششهای او را خنثی کرد.

او طبق آیات فوق وظیفه خود را در چهار مرحله پیاده نمود:

نخست به آنها اعلام کرد که این جریان یک خط انحرافی و یک میدان آزمایش خطرناک برای همه شما است، تا مغزهای خفته بیدار شود و مردم به اندیشه بنشینند و مهم همین بود (یا قوم انما فتنتم به).

مرحله دوم این بود که نعمتهای گوناگون خداوند را که از بدو قیام موسی تا زمان نجات از چنگال فرعونیان شامل حال بنی اسرائیل شده بود بیاد آنها آورد، و مخصوصا خدا را با صفت رحمت عامه اش توصیف کرد، تا اثر عمیق تری بگذارد و هم آنها را به آمرزش این خطای بزرگ امیدوار سازد (وان ربکم الرحمن).

مرحله سوم این بود که آنها را متوجه مقام نبوت خویش و جانشینی از برادرش موسی کرد (فاتبعونی).

و بالاخره مرحله چهارم این بود که آنها را به وظائف الهیشان آشنا ساخت (واطيعوا امری).

4 - پاسخ به یک اشکال

مفسر معروف فخر رازی در اینجا ایرادی مطرح کرده و در پاسخ آن مانده است و آن اینکه می گوید، شیعه به گفته معروف پیامبر (ﷺ) به علی (علیه السلام)

انت منی بمنزلة هارون من موسى (تو نسبت به من همچون هارون نسبت به موسی هستی) برای ولایت علی (علیه السلام) استدلال کرده اند، در حالی که هارون در برابر انبوه عظیم بت پرستان هرگز به خود اجازه تقیه نداد و با صراحت مردم را به پیروی خود و ترک متابعت دیگران دعوت نمود.

اگر براسستی امت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) بعد از رحلت او راه خطا پیمودند بر علی (علیه السلام) واجب بود که همان برنامه هارون را عملی کند، بر فراز منبر برود و بدون هیچگونه ترس و تقیه فاتبعونی و اطیعوا امری بگوید، چون چنین کاری را نکرد ما می فهمیم که راه و رسم امت در آن زمان حق و صواب بوده است.

ولی گویا فخر رازی از دو نکته اساسی در این زمینه غفلت کرده است.

1 - اینکه می گوید علی (علیه السلام) چیزی در زمینه خلافت بلافصلی خود اظهار نداشت اشتباه است، زیرا ما مدارک فراوانی در دست داریم که امام در موارد مختلف این موضوع را بیان فرمود، گاهی صریح و عریان و گاه در پرده، در کتاب نهج البلاغه فرازهای مختلفی به چشم می خورد مانند خطبه شششنبه (خطبه سوم و خطبه 87 و خطبه 97 و خطبه 94 و خطبه 154 و خطبه 147 که همگی در این زمینه سخن می گوید).

در جلد پنجم تفسیر نمونه ذیل آیه 67 سوره مائده پس از بیان داستان غدیر، روایات متعددی نقل کرده ایم که خود علی (علیه السلام) کرارا به حدیث غدیر برای اثبات موقعیت و خلافت بلافصل خویش استناد کرده است (برای توضیح بیشتر به جلد پنجم صفحه 19 به بعد مراجعه فرمائید).

بعد از وفات پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) شرائط خاصی بود، منافقانی که در انتظار وفات پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) روزشماری می کردند خود را برای ضربه نهائی

بر اسلام نوپا آماده ساخته بودند، و لذا می بینیم اصحاب الرده (گروه ضد انقلاب اسلامی) بلافاصله در زمان خلافت ابوبکر قیام کردند و اگر وحدت و انسجام و هوشیاری مسلمانان نبود ممکن بود ضربات غیر قابل جبرانی بر اسلام وارد کنند علی (علیه السلام) به خاطر همین امر نیز کوتاه آمد تا دشمن سوء استفاده نکند.

اتفاقا هارون - با اینکه موسی در حیات بود - در برابر سرزنش برادر که چرا کوتاهی کردی صریحا عرض کرد انی خشیت ان تقول فرقت بین بنی - اسرائیل: (من از این ترسیدم که به من بگوئی در میان بنی اسرائیل تفرقه ایجاد کردی) (طه - 94) و این نشان می دهد که او هم به خاطر ترس از اختلاف تا حدی کوتاه آمد.

آیه (92) تا (98) و ترجمه

(قال يهرون ما منعك اذ رأيتهم ضلوا) (92) (ألا تتبعن أفعصيت أمري)
(93) (قال يبنؤم لا تأخذ بلحيتي ولا برأسي إني خشيت أن
تقول فرقت بين بني إسرائيل ولم ترقب قولي) (94) (قال فما خطبك ياسامري)
(95) (قال بصرت بما لم يبصروا به فقبضت قبضة من أثر
الرسول فنبدتها وكذلك سولت لي نفسي) (96) (قال فاذهب فإن لك في
الحياة أن تقول لا مساس وإن لك موعدا لن تخلفه وانظر إلى إلهك الذي ظلت
عليه عاكفا لنحرقنه ثم لننسفنه في اليم نسفا) (97) (إنما إلهكم الله الذي لا إله
إلا هو وسع كل شيء علما) (98)

ترجمه:

- 92 - گفت: ای هارون! چرا هنگامی که دیدی آنها گمراه شدند.
- 93 - از من پیروی نکردی؟! آیا فرمان مرا عصیان نمودی؟!
- 94 - گفت: ای فرزند مادرم! ریش و سر مرا بگیر!، من ترسیدم بگوئی
تو میان بنی - اسرائیل تفرقه انداختی و سفارش مرا به کار نبستی.
- 95 - (موسی رو به سامری کرد و) گفت، تو چرا این کار کردی، ای
سامری؟!
- 96 - گفت: من چیزی دیدم که آنها ندیدند، من قسمتی
از آثار رسول (و فرستاده خدا) را گرفتم، سپس آنرا افکندم، و این
چنین نفس من مطلب را در نظرم جلوه داد!
- 97 - (موسی) گفت: برو که بهره تو در زندگی دنیا این است که
(هر کس با تو نزدیک شود) خواهی گفت با من تماس بگیر! و تو میعادى (از

عذاب خدا) داری که هرگز از آن تخلف نخواهی کرد، (اکنون) بنگر به معبودت که پیوسته آن را پرستش می کردی و بین ما آنرا نخست می سوزانیم، سپس ذرات آن را به دریا می پاشیم!

98 - معبود شما تنها خداوندی است که جز او معبودی نمی باشد، و علم او همه چیز را فرا گرفته.

تفسیر:

سرنوشت دردناک سامری!

به دنبال بحثی که موسی (علیه السلام) با بنی اسرائیل در نکوهش شدید از گوساله پرستی داشت و در آیات قبل خواندیم، آیات مورد بحث نخست گفتگوی موسی (علیه السلام) را با برادرش هارون (علیه السلام) و سپس با سامری را منعکس می کند.

نخست رو به برادرش هارون کرده (گفت: ای هارون! چرا هنگامی که مشاهده کردی این قوم گمراه شدند، از من پیروی ننمودی؟! (قال یا هارون ما منعك اذ رايتهم ضلوا الا تتبعن)).

مگر هنگامی که می خواستم به میعادگاه بروم نگفتم جانشین من باش و در میان این جمعیت به اصلاح پرداز و راه مفسدان را در پیش مگیر.

تو چرا با این بت پرستان به مبارزه برخواستی؟

بنابراین منظور از جمله (الا تتبعن) این است که چرا از روش و سنت من در شدت عمل نسبت به بت پرستی پیروی نکردی.

اما اینکه بعضی گفته اند منظور از این جمله این است که چرا به همراه اقلیتی که بر توحید ثابت قدم مانده بودند به دنبال من به کوه طور نیامدی،

بسیار بعید به نظر می رسد و با پاسخی که هارون در آیات بعد می گوید، چندان تناسب ندارد.

سپس موسی اضافه کرد: (آیا تو در برابر فرمان من عصیان کردی؟! (افعصیت امری)).

موسی با شدت و عصبانیت هر چه تمام تر این سخنان را با برادرش می گفت و بر او فریاد می زد، در حالی که ریش و سر او را گرفته بود و می کشید.

هارون که ناراحتی شدید برادر را دید، برای اینکه او را بر سر لطف آورد، و از التهاب او بکاهد و ضمناً عذر موجه خویش را در این ماجرا بیان کند گفت: (فرزند مادرم! ریش و سر مرا مگیر، من فکر کردم که اگر به مبارزه برخیزم و درگیری پیدا کنم تفرقه شدیدی در میان بنی اسرائیل می افتد، و از این ترسیدم که تو به هنگام بازگشت بگوئی چرا در میان بنی اسرائیل تفرقه افکندی و سفارش مرا در غیاب من به کار نبستی) (قال یا بنی ام لا تاخذ بلحیتی و لا برأسی انی خشیت ان تقول فرقت بین بنی اسرائیل و لم ترقب قولی).

در حقیقت نظر هارون به همان سخنی است که موسی به هنگام حرکت به سوی میعادگاه به او گفته بود که محتوای آن، دعوت به اصلاح است (سوره اعراف آیه 142).

او می خواهد بگوید من اگر اقدام به درگیری می کردم، بر خلاف دستور تو بود، و حق داشتی مرا مؤاخذه می کردی. و به این ترتیب هارون بی گناهی خود را اثبات کرد، مخصوصاً با توجه به جمله دیگری که در سوره اعراف آیه 150 آمده: (ان القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی): (این جمعیت نادان،

مرا در ضعف و اقلیت قرار دادند و نزدیک بود مرا بکشند) من بی گناه، بی گناه.

در اینجا این سؤال پیش می آید که موسی (علیه السلام) و هارون (علیه السلام) بدون شک هر دو پیامبر بودند و معصوم، این جر و بحث و عتاب و خطاب شدید، از ناحیه موسی و دفاعی که هارون از خودش می کند چگونه قابل توجیه است؟

در پاسخ می توان گفت: که موسی یقین داشت برادرش بی گناه است، اما با این عمل دو مطلب را می خواست اثبات کند:

نخست به بنی اسرائیل بفهماند که گناه بسیار عظیمی مرتکب شده اند، گناهی که حتی پای برادر موسی را که خود پیامبری عالیقدر بود به محکمه و دادگاه کشانده است، آن هم با آن شدت عمل، یعنی مساله به این سادگی نیست که بعضی از بنی اسرائیل پنداشته اند، انحراف از توحید و بازگشت به شرک آنهم بعد از آنهمه تعلیمات و دیدن آنهمه معجزات و آثار عظمت حق، این کار باورکردنی نیست و باید با قاطعیت هر چه بیشتر در برابر آن ایستاد.

گاه می شود به هنگامی که حادثه عظیمی رخ می دهد، انسان دست می برد و یقه خود را چاک می زند و بر سر می زند، تا چه رسد به اینکه برادرش را مورد عتاب و خطاب قرار دهد، و بدون شک برای حفظ هدف و گذاردن اثر روانی در افراد منحرف، و نشان دادن عظمت گناه به آنها این برنامه ها، مؤثر است و قطعاً هارون نیز در این ماجرا کمال رضایت را داشته است.

دیگر اینکه بی گناهی هارون با توضیحاتی که می دهد بر همگان ثابت شود و بعداً او را متهم به مسامحه در اداء رسالتش نمی کنند.

بعد از پایان گفتگو با برادرش هارون و تبرئه او، به محاکمه سامری پرداخت و (گفت: این چه کاری بود که تو انجام دادی و چه چیز انگیزه تو بود ای سامری؟! (قال فما خطبك يا سامري)).

او در پاسخ گفت: (من از مطالبی آگاه شدم که آنها ندیدند و آگاه نشدند) (قال بصرت بما لم يبصروا به).

(من چیزی از آثار رسول و فرستاده خدا را گرفتم، و سپس آن را به دور افکندم و اینچنین نفس من مطلب را در نظرم زینت داد!) (فقبضت قبضة من اثر الرسول فنبدتها وكذلك سولت لي نفسي).

در اینکه: منظور سامری از این سخن چه بوده؟ در میان مفسران دو تفسیر معروف است:

نخست اینکه: مقصودش آن است که به هنگام آمدن لشکر فرعون به کنار دریای نیل، من جبرئیل را بر مرکبی دیدم که برای تشویق آن لشکر به ورود در جاده های خشک شده دریا در پیشاپیش آنها حرکت می کرد، قسمتی از خاک زیر پای او یا مرکبش را بر گرفتم، و برای امروز ذخیره کردم، و آن را در درون گوساله طلائی افکندم و این سر و صدا از برکت آن است!

تفسیر دیگر اینکه: من در آغاز به قسمتی از آثار این رسول پروردگار (موسی) مؤ من شدم، و سپس در آن تردید کردم و آن را بدور افکندم، و به سوی آئین بت پرستی گرایش نمودم، و این در نظر من جالب تر و زیباتر بود!

طبق تفسیر اول، (رسول) به معنی (جبرئیل) است، در حالی که در تفسیر دوم (رسول) به معنی موسی است.

(اثر) در تفسیر اول به معنی خاک زیر پا است، و در تفسیر دوم به معنی بخشی از تعلیمات است، (نبذتها) در تفسیر اول به معنی افکندن خاک در درون گوساله است، و در تفسیر دوم به معنی رها کردن تعلیمات موسی (علیه السلام) است و بالاخره (بصرت به بما لم یبصروا به) در تفسیر اول اشاره به مجاهده جبرئیل است که به صورت اسب سواری آشکار شده بود (شاید بعضی دیگر هم او را دیدند، ولی نشناختند) ولی در تفسیر دوم اشاره به اطلاعات خاصی در باره آئین موسی (علیه السلام) است.

به هر حال هر یک از این دو تفسیر، طرفدارانی دارد و دارای نقاط روشن و یا مبهم است، ولی رویهمرفته تفسیر دوم از جهاتی بهتر به نظر می رسد، بخصوص اینکه در حدیثی در کتاب (احتجاج طبرسی) می خوانیم هنگامی که امیر مؤمنان علی (علیه السلام) بصره را فتح کرد، مردم اطراف او را گرفتند و در میان آنها (حسن بصری) بود، و الواحی با خود آورده بود که هر سخنی را امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می فرمود: فوراً یادداشت می کرد، امام با صدای بلند او را در میان جمعیت مخاطب قرار داد و فرمود: چه می کنی؟! عرض کرد آثار و سخنان شما را می نویسم تا برای آیندگان بازگو کنم، امیر مؤمنان فرمود: اما ان لكل قوم سامریا و هذا سامری هذه الامة! انه لا يقول لا مساس و لكنه يقول لا قتال: (بدانید هر قوم و جمعیتی سامری دارد، و این مرد (حسن بصری) سامری این امت است! تنها تفاوتش با سامری زمان موسی (علیه السلام) این است که هر کس به سامری نزدیک می شد می گفت لا مساس (هیچ کس با من تماس نگیرد)

ولی این به مردم می گوید لا قتال (یعنی نباید جنگ کرد حتی با منحرفان، اشاره به تبلیغاتی است که حسن بصری بر ضد جنگ جمل داشت).

از این حدیث چنین استفاده می شود که سامری نیز مرد منافقی بوده است که با استفاده از پاره ای مطالب حق بجانب، کوشش برای منحرف ساختن مردم داشته است و این معنی با تفسیر دوم مناسب تر می باشد.

روشن است که پاسخ و عذر سامری در برابر سؤ ال موسی (علیه السلام) به هیچوجه قابل قبول نبود، لذا موسی فرمان محکومیت او را در این دادگاه صادر کرد و سه دستور در باره او و گوساله اش داد:

نخست اینکه به او گفت: (باید از میان مردم دور شوی با کسی تماس نگیری، و بهره تو در باقیمانده عمرت این است که هر کس به تو نزدیک می شود خواهی گفت: با من تماس نگیر!) (قال فاذهب فان لك في الحياة ان تقول لا مساس).

و به این ترتیب با یک فرمان قاطع سامری را از جامعه طرد کرد و او را به انزوای مطلق کشانید.

بعضی از مفسران گفته اند که جمله (لا مساس) اشاره به یکی از قوانین جزائی شریعت موسی (علیه السلام) است که در باره بعضی افراد که گناه سنگینی داشتند صادر می شد، آن فرد به منزله موجودی که از نظر پلید و نجس و ناپاک بود درمی آمد، احدی با او تماس نمی گرفت و او هم حق نداشت با کسی تماس بگیرد. سامری بعد از این ماجرا ناچار شد از میان بنی اسرائیل و شهر و دیار بیرون رود، و در بیابانها متواری گردد، و این است جزای انسان جاه طلبی که با بدعتهای خود می خواست، گروه های عظیمی

را منحرف ساخته و دور خود جمع کند، او باید ناکام شود و حتی یک نفر با او تماس نگیرد و برای این گونه اشخاص این طرد مطلق و انزوای کامل، از مرگ و اعدام سخت تر است، چرا که او را به صورت یک موجود پلید و آلوده از همه جا می رانند.

بعضی از مفسران نیز گفته اند که بعد از ثبوت جرم و خطای بزرگ سامری موسی در باره او نفرین کرد و خداوند او را به بیماری مرموزی مبتلا ساخت که تا زنده بود کسی نمی توانست با او تماس بگیرد و اگر کسی تماس می گرفت، گرفتار بیماری می شد.

یا اینکه سامری گرفتار یکنوع بیماری روانی به صورت وسواس شدید و وحشت از هر انسانی شد، به طوری که هر کس نزدیک او می شد فریاد می زد (لا تماس) (با من تماس نگیرد!).

مجازات دوم سامری این بود که موسی (عَلَيْهِ السَّلَام) کیفر او را در قیامت به او گوشزد کرد و گفت (تو وعده گاهی در پیش داری - وعده عذاب دردناک الهی - که هرگز از آن تخلف نخواهد شد) (و ان لك موعدا لن تخلفه).

سومین برنامه این بود که موسی به سامری گفت: (به این معبودت که پیوسته او را عبادت می کردی نگاه کن و ببین ما آن را می سوزانیم و سپس ذرات آن را به دریا می پاشیم) (تا برای همیشه محو و نابود گردد) (و انظر الى الهك الذي ظلت عليه عاكفا لنحرقنه ثم لننسفنه في اليم نسفا).

در اینجا دو سؤال پیش می آید:

نخست اینکه جمله (لنحرقنه) (ما آن را قطعاً می سوزانیم) دلیل بر آن است که گوساله جسم قابل سوختن بوده و این عقیده کسانی را که می گویند: گوساله طلائی نبود بلکه

به خاطر خاک پای جبرئیل تبدیل به موجود زنده ای شده بود تایید می کند.

در پاسخ می گوئیم: ظاهر جمله (جسدا له خوار) آن است که گوساله مجسمه بیجانی بود که صدائی شبیه صدای گوساله (به طریقی که قبلا گفتیم) از آن برمی خاست، و اما مساله سوزاندن ممکن است به یکی از دو علت باشد، یکی اینکه این مجسمه تنها از طلا نبوده بلکه احتمالا چوب هم در آن به کار رفته و طلا پوششی برای آن بوده است.

دیگر اینکه به فرض که تمام آن هم از طلا بوده، سوزاندن آن برای تحقیر و توهین و از میان بردن شکل و ظاهر آن بوده، همانگونه که این عمل در مورد مجسمه های فلزی پادشاهان جبار عصر ما تکرار شد! بنابراین بعد از سوزاندن، آن را با وسائلی خرد کرده، سپس ذراتش را به دریا ریختند.

سؤال دیگر اینکه: آیا ریختن این همه طلا به دریا مجاز بوده؟ و اسراف محسوب نمی شده؟

پاسخ اینکه: گاهی برای یک هدف عالی و مهمتر مانند کوبیدن فکر بت - پرستی لازم می شود که با بتی این چنین معامله شود مبادا ماده فساد در میان مردم بماند، و باز هم برای بعضی وسوسه انگیز باشد.

بعبارت روشنتر اگر موسی (علیه السلام) طلاهایی که در ساختن گوساله به کار رفته بود، باقی می گذارد، و یا فی المثل در میان مردم تقسیم می کرد، باز ممکن بود روزی افراد جاهل و نادان به نظر قداست به آن نگاه کنند و خاطره گوساله پرستی از نو در آنها زنده شود، در اینجا می بایست این ماده گرانبه را فدای حفظ اعتقاد مردم نمود و راهی جز این نبود، و به این

ترتیب موسی با روش فوق العاده قاطعی که هم نسبت به سامری و هم نسبت به گوساله اش در پیش گرفت توانست غائله گوساله پرستی را برچیند و آثار روانی آن را از مغزها جاروب کند، بعداً نیز خواهیم دید که با برخورد قاطعی که با گوساله پرستان داشت چنان در مغزهای بنی اسرائیل نفوذ کرد که هرگز در آینده به دنبال چنین خطوط انحرافی نروند.

و در آخرین جمله موسی، با تأکید فراوان روی مساله توحید، حاکمیت خط الله را مشخص کرد و چنین گفت: (معبود شما تنها الله است، همان خدائی که معبودی جز او نیست، همان خدائی که علمش همه چیز را فرا گرفته) (**انما الهکم الله الذی لا اله الا هو وسع کل شیء علما**).

نه همچون بتهای ساختگی که نه سخنی می شنوند، نه پاسخی می گویند، نه مشکلی می گشایند و نه زبانی را دفع می کنند.

در واقع جمله (وسع کل شیء) علما در مقابل توصیفی است که در چند آیه قبل در باره گوساله و نادانی و ناتوانی آن بیان شده بود.

نکته ها:

1 - در برابر حوادث سخت، باید سخت ایستاد

روش موسی (علیه السلام) در برابر انحراف گوساله پرستی بنی اسرائیل، روشی است قابل اقتباس برای هر زمان و هر مکان در زمینه مبارزه با انحرافات سخت و پیچیده.

اگر موسی (علیه السلام) می خواست تنها با اندرز و موعظه و مقداری استدلال، جلو صدها هزار گوساله پرست بایستد مسلماً کاری

از پیش نمی برد، او می بایست در اینجا در برابر سه جریان، قاطعانه بایستد، در مقابل برادرش، در مقابل سامری و در مقابل گوساله پرستان، اول از (برادرش) شروع کرد، محاسن او را گرفته و کشید و بر سر او فریاد زد و در حقیقت محکمه ای برای او تشکیل داد (هر چند سرانجام بی گناهی او بر مردم ثابت شد) تا دیگران حساب خود را برسند.

سپس به سراغ عامل اصلی توطئه یعنی (سامری) رفت، او را به چنان مجازاتی محکوم نمود که از کشتن بدتر بود، طرد از جامعه، و منزوی ساختن او و تبدیل او به یک وجود نجس و آلوده که همگان باید از او فاصله بگیرند و تهدید او به مجازات دردناک پروردگار.

بعد به سراغ گوساله پرستان بنی اسرائیل آمد و به آنها حالی کرد که این گناه شما به قدری بزرگ است که برای توبه کردن از آن راهی جز این نیست که شمشیر در میان خود بگذارید و گروهی با دست یکدیگر کشته شوند، و این خونهای کثیف از کالبد این جامعه بیرون ریزد و به این ترتیب جمعی از گنهکاران بدست خودشان اعدام شوند تا برای همیشه این فکر انحرافی خطرناک از مغز آنها بیرون رود که شرح این ماجرا را در جلد اول ذیل آیات 51 تا 54 سوره بقره تحت عنوان (یک توبه بی سابقه) بیان کرده ایم.

و به این ترتیب نخست به سراغ رهبر جمعیت رفت تا ببیند او قصوری در کار خود کرده یا نه و بعد از ثبوت برائت او، به سراغ عامل فساد، و سپس به سراغ طرفداران و هواخواهان فساد رفت.

2 - سامری کیست؟

اصل لفظ (سامری) در زبان عبری، (شمری) است، و از آنجا که معمول است هنگامی که الفاظ عبری به لباس عربی در می آیند حرف (شین) به حرف (سین) تبدیل می گردد، چنانکه (موشی) به (موسی) و (یشوع) به (یسوع) تبدیل می گردد، بنابراین سامری نیز منسوب به (شمرون) بوده، و شمرون فرزند

یشاکر چهارمین نسل یعقوب است.

و از اینجا روشن می شود خرده گیری بعضی از مسیحیان به قرآن مجید که قرآن شخصی را که در زمان موسی می زیسته و سردمدار گوساله پرستی شد، سامری منسوب به شهر سامره معرفی کرده در صورتی که سامره در آن زمان اصلاً وجود نداشت، بی اساس است زیرا چنانکه گفتیم سامری منسوب به شمرون است نه سامره.

به هر حال سامری مرد خودخواه و منحرف و در عین حال باهوشی بود که با جرات و مهارت مخصوصی با استفاده از نقاط ضعف بنی اسرائیل توانست چنان فتنه عظیمی که سبب گرایش اکثریت قاطع به بت پرستی بود ایجاد کند و چنانکه دیدیم کیفر این خودخواهی و فتنه انگیزی خود را نیز در همین دنیا دید.

آیه (99) تا (104) و ترجمه

(كذلك نقص عليك من ابناء ما قد سبق و قد اتيك من لدنا ذكرا) (99)
(من أعرض عنه فإنه يحمل يوم القيمة وزرا) (100) (خلدين فيه و ساء لهم يوم
القيمة حملا) (101) (يوم ينفخ في الصور و نحشر المجرمين يومئذ زرقا) (102)
(يتخفتون بينهم إن لبثتم إلا عشرا) (103) (نحن أعلم بما يقولون إذ يقول
أمثلهم طريقة إن لبثتم إلا يوما) (104)

ترجمه:

99 - اینچنین اخبار گذشته را برای تو بازگو می کنیم، و ما از
ناحیه خود ذکر (و قرآنی) به تو دادیم.

100 - هر کس از آن روی گردان شود روز قیامت بار سنگینی (از
گناه و مسئولیت) بر دوش خواهد داشت!

101 - جاودانه در آن خواهند ماند، و بد باری است برای آنها در روز
قیامت!

102 - همان روز که در صور دمیده می شود و مجرمان را با بدنهای
کبود در آن روز جمع می کنیم.

103 - آنها در میان خود آهسته گفتگو می کنند (بعضی می گویند)
شما تنها ده (شبانۀ روز در عالم برزخ)

104 - ما به آنچه آنها می گویند آگاه تریم، هنگامی که آن کس که از همه
آنها روشی بهتر دارد می گوید شما تنها یک روز درنگ کردید!

تفسیر:

بدترین باری که بر دوش می کشند! با اینکه در آیات گذشته که پیرامون تاریخ پر ماجرای موسی و بنی اسرائیل و فرعونیان و سامری سخن می گفت، بحثهای گوناگونی به تناسب در لابلای آیات بیان شد، در عین حال پس از پایان گرفتن این بحثها یک نتیجه گیری کلی نیز قرآن روی آن می نماید و می گوید: (اینچنین اخبار گذشته را برای تو یکی بعد از دیگری بازگو می کنیم) (کذلک نقص علیک من انباء ما قد سبق). سپس اضافه می کند: (ما از ناحیه خود قرآنی به تو دادیم) (وقد آتیناک من لدنا ذکرا).

قرآنی که مملو است از درسهای عبرت، دلائل عقلی، اخبار آموزنده گذشتگان و مسائل بیدارکننده آیندگان.

اصولا قسمت مهمی از قرآن مجید، بیان سرگذشت پیشینیان است ذکر این همه تاریخ گذشتگان در قرآن که یک کتاب انسان ساز است بی دلیل نیست دلیلش بهره گیری از جنبه های مختلف تاریخ آنها، عوامل پیروزی و شکست اسباب سعادت و بدبختی و استفاده از تجربیات فراوانی است که در لابلای صفحات تاریخ آنها نهفته شده است.

به طور کلی، از مطمئن ترین علوم، علوم تجربی است که در آزمایشگاه به تجربه گذارده می شود، و نتایج عینی آن مشهود می گردد.

تاریخ، آزمایشگاه بزرگ زندگی انسانها است و در این آزمایشگاه سر - بلندی و شکست اقوام، کامیابی و ناکامیها، خوشبختیها و بدبختیها همه و همه به آزمایش گذارده شده است و نتایج عینی آن در برابر چشم ما قرار

دارد، و ما می توانیم بخشی از مطمئن ترین دانشهای خود را در زمینه مسائل زندگی از آن بیاموزیم.

به تعبیر دیگر، حاصل زندگی انسان - از یک نظر - چیزی جز تجربه نیست و تاریخ در صورتی که خالی از هر گونه تحریف باشد، محصول زندگی هزاران سال عمر بشر است که یکجا در دسترس مطالعه کنندگان قرار داده می شود.

به همین دلیل امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در اندرزهای حکیمانه اش به فرزندش امام مجتبی (علیه السلام) مخصوصاً روی این نکته تکیه کرده می فرماید:

ای بنی! انی و ان لم اکن عمرت من کان قبلی، فقد نظرت فی اعمالهم و فکرت فی اخبارهم، و سرت فی آثارهم، حتی عدت کاحدهم، بل کانی بما انتهی الی من امورهم قد عمرت مع اولهم الی آخرهم، فعرفت صفو ذلک من کدره، و نفعه من ضرره فاستخلصت لک من کل امر نخيله:

(پسرم! درست است که من به اندازه همه کسانی که پیش از من میزیسته اند عمر نکرده ام، اما در کردار آنها نظر افکندم، و در اخبارشان تفکر نمودم، و در آثارشان به سیر و سیاحت پرداختم، تا بدانجا که همانند یکی از آنها شدم، بلکه گوئی به خاطر آنچه از تاریخشان به من رسیده، با همه آنها از اول جهان تا امروز بوده ام، من قسمت زلال و مصفای زندگی آنان را از بخش کدر و تاریک باز شناختم، و سود و زیانش را دانستم، و از میان تمام آنها قسمتهای مهم و برگزیده را برایت خلاصه نمودم.

بنابراین: تاریخ آئینهای است گذشته را نشان می دهد و حلقه ای است که امروز را با دیروز متصل می کند، و عمر انسان را به اندازه خود بزرگ می نماید!

تاریخ معلمی است که رمز عزت و سقوط امته‌ها را بازگو می‌کند، به ستمگران اخطار می‌دهد، سرنوشت شوم ظالمان پیشین که از آنها نیرومندتر بودند مجسم می‌سازد، به مردان حق بشارت می‌دهد و به استقامت دعوت می‌کند، و آنها را در مسیرشان دلگرم می‌سازد.

تاریخ چراغی است که مسیر زندگی انسانها را روشن می‌سازد، و جاده‌ها را برای حرکت مردم امروز باز و هموار می‌کند.

تاریخ تربیت‌کننده انسانهای امروز و انسانهای امروز سازنده تاریخ فردايند. خلاصه تاریخ یکی از اسباب هدایت الهی است.

ولی اشتباه نشود به همان اندازه که بیان یک تاریخ راستین، سازنده و تربیت‌کننده است، تاریخهای ساختگی و تحریف‌یافته، فوق‌العاده مایه گمراهی است و به همین دلیل آنها که دلهای بیماری دارند، همیشه سعی کرده‌اند با تحریف تاریخ انسانها را فریب دهند و از راه خدا بازدارند و نباید فراموش کنیم که تحریف در تاریخ فراوان است.

ذکر این نکته نیز لازم است که کلمه ذکر در اینجا و در بسیاری دیگر از آیات قرآن اشاره به خود قرآن می‌کند، چرا که آیاتش موجب تذکر و یاد - آوری انسانها و بیداری و هشیاری است.

و به همین جهت آیه بعد از کسانی سخن می‌گوید که حقایق قرآن و درسهای عبرت تاریخ را فراموش کنند، می‌گوید: (کسی که از قرآن روی بگرداند در قیامت بار سنگینی از گناه و مسئولیت بر دوش خواهد کشید) (من اعرض عنه فانه یحمل یوم القیامة وزرا).

آری اعراض از پروردگار، انسان را به آنچنان بیراهه‌ها می‌کشاند که بارهای سنگینی از انواع گناهان و انحرافات فکری و عقیدتی را بر دوش او می‌نهد

(اصولا کلمه وزر، خود به معنی بار سنگین است و ذکر آن به صورت نکره تاکید بیشتری در این زمینه می کند).

سپس اضافه می کند: آنها در میان این اعمالشان جاودانه خواهند ماند
(خالدین فیه).

(و این بار سنگین گناه، بد باری است برای آنها در روز قیامت) (و
ساء لهم يوم القيامة حملا).

جالب توجه اینکه: ضمیر (فیه) در این آیه به (وزر) باز می گردد یعنی آنها در همان وزر و مسئولیت و بار سنگینشان، همیشه خواهند ماند، (دلیلی نداریم که در اینجا چیزی را در تقدیر بگیریم و بگوئیم آنها در مجازات یا در دوزخ جاودانه می مانند) و این خود اشاره ای است به مساله تجسم اعمال و اینکه انسان به وسیله همان اعمال و کارهایی که در این جهان انجام داده در قیامت پاداش نیک یا مجازات می بیند.

سپس به توصیف روز قیامت و آغاز آن پرداخته چنین می گوید: (همان روزی که در صور دمیده می شود، و گنهکاران را با بدنهای کبود و تیره در آن روز جمع می کنیم) (يوم ينفخ في الصور ونحشر المجرمين يومئذ زرقا).

همانگونه که قبلا هم اشاره کرده ایم از آیات قرآن استفاده می شود که پایان این جهان و آغاز جهان دیگر با دو جنبش انقلابی و ناگهانی صورت خواهد گرفت که از هر کدام از آنها به (نفخه صور) (دمیدن در شیپور!) تعبیر شده که به خواست خدا شرح آن را در سوره زمر ذیل آیه 68 بیان خواهیم کرد. واژه (زرق) جمع ازرق معمولا به معنی کبود چشم می آید، ولی گاه به کسی که اندامش بر اثر شدت درد و رنج، تیره و کبود شده نیز اطلاق می گردد چه اینکه

بدن به هنگام تحمل درد و رنج، نحیف و ضعیف شده، طراوت و رطوبت خود را از دست می دهد و کبود به نظر می رسد.

بعضی نیز این کلمه را به معنی (نابینا) تفسیر کرده اند، زیرا گاه می شود که افراد کبود چشم، ضعف بینائی فوق العاده‌ای دارند که معمولاً تواءم با بور بودن تمام موهای بدن آنها است، اما آنچه در تفسیر بالا ذکر کردیم شاید از همه بهتر باشد.

در این حال مجرمان در میان خود، در باره مقدار توقفشان در عالم برزخ آهسته به گفتگوی می پردازند، بعضی می گویند: شما تنها ده شب (یا ده شبانه روز) در عالم برزخ بودید (یتخافتون بینهم ان لبثتم الا عسرا). بدون شک مدت توقف آنها در عالم برزخ طولانی بوده است، ولی در برابر عمر قیامت مدتی بسیار کوتاه به نظر می رسد.

این آهسته گفتن آنها یا بخاطر رعب و وحشت شدیدی است که از مشاهده صحنه قیامت به آنها دست می دهد و یا بر اثر شدت ضعف و ناتوانی است. بعضی از مفسران نیز احتمال داده اند که این جمله اشاره به توقف آنها در دنیا بوده باشد که آخرت و حوادث وحشتناکش به منزله چند روز کوتاه به حساب می آید.

سپس اضافه می کند

(بما یقولون).

خواه آهسته بگویند یا بلند.

(و در این هنگام کسی که از همه آنها راه و روشی بهتر و عقل و درایتی بیشتر دارد می گوید تنها شما یک روز درنگ کردید!) (اذ یقول امثلهم طریقه ان لبثتم الا یوما).

مسلمان نه ده روز مدتی است طولانی و نه یک روز، ولی این تفاوت را با هم دارند که یک روز اشاره به کمترین اعداد آحاد است، و 10 روز به کمترین اعداد عشرات، لذا اولی به مدت کمتری اشاره می کند، به همین دلیل قرآن در مورد گوینده این سخن تعبیر به (امثلهم طريقة) کرده است (کسی که روش و فکر او بهتر است) زیرا کوتاهی عمر دنیا یا برزخ، در برابر عمر آخرت و همچنین ناچیز بودن کیفیت اینها در برابر کیفیت آن، با کمترین عدد سازگارتر می باشد (دقت کنید).

آیه (105) تا (112) و ترجمه

(و یسلونک عن الجبال فقل ینسفها ربی نسفا) (105) (فیدرها قاعا
صفصفا) (106) (لا ترى فیها عوجا ولا أمتا) (107) (یومئذ یتبعون الداعی
لا عوج له و خشعت الا صوات للرحمن فلا تسمع إلا همسا) (108) (یومئذ لا
تنفع الشفعة إلا من أذن له الرحمن و رضی له قولا) (109) (یعلم ما بین أیدیهم و
ما خلفهم و لا یحیطون به علما) (110) (و عنت الوجوه للحي القيوم و قد خاب
من حمل ظلما) (111) (و من یعمل من الصلحت و هو مؤمن فلا یخاف ظلما و
لا هضمًا) (112)

ترجمه:

- 105 - و از تو در باره کوهها سؤال می کنند، بگو: پروردگارم آنها را
(متلاشی کرد)
- 106 - سپس زمین را صاف و هموار و بی آب و گیاه رها می سازد!
- 107 - به گونه ای که در آن هیچ پستی و بلندی نمی بینی!
- 108 - در آن روز همگی از دعوت کننده الهی پیروی کرده (و دعوت
او را به حیات مجدد لبیک می گویند) و همه صداها در برابر (عظمت)
خداوند رحمان خاضع می گردد، و جز صدای آهسته چیزی نمی شنوی!
- 109 - در آن روز شفاعت (هیچکس) سودی نمی بخشد، جز کسی
که خداوند رحمان به او اجازه داده و از گفتار او راضی است.
- 110 - آنچه را آنها (مجرمان) در پیش دارند و آنچه را (در دنیا)
پشت سر گذاشتند می داند، ولی آنها احاطه به (علم) او ندارند.

- 111 - و همه چهره ها (در آن روز) در برابر خداوند حی قیوم خاضع می شود، و مایوس (و زیانکار) کسانی که بار ظلم بر دوش کشیدند!
- 112 - (اما) آن کس که اعمال صالحی انجام دهد در حالی که مؤمن باشد نه از ظلمی می ترسد، و نه از نقصان حقش.

تفسیر:

صحنه هول انگیز قیامت

از آنجا که در آیات گذشته، سخن از حوادث مربوط به پایان دنیا و آغاز قیامت بود، آیات مورد بحث نیز همین مساله را پیگیری می کند. از نخستین آیه چنین بر می آید که مردم از پیامبر (ﷺ) در باره سرنوشت کوهها به هنگام پایان گرفتن دنیا سؤال کرده بودند، شاید از این جهت که باور نمی کردند، چنین موجودات با عظمتی که ریشه های آن در اعماق زمین فرو رفته و سر به آسمان کشیده قابل تزلزل بوده باشد، و تازه اگر بخواهد از جا کنده شود کدام باد و طوفان است که چنین قدرتی دارد. لذا می گوید: (از تو در باره کوهها سؤال می کنند) (و یسئلونک عن الجبال).

در پاسخ: (بگو پروردگار من آنها را از هم متلاشی و تبدیل به سنگریزه کرده سپس بر باد می دهد!) (فقل ینسفها ربی نسفا). از مجموع آیات قرآن در مورد سرنوشت کوهها چنین استفاده می شود که آنها در آستانه رستاخیز مراحل مختلفی را طی می کنند: نخست به لرزه در می آیند (یوم ترجف الارض والجبال) - مزمل - (14).

سپس به حرکت درمی آیند (و تَسِيرُ الْجِبَالُ سِيرًا) - طور - 10)

در سومین مرحله از هم متلاشی می شوند و به صورت انبوهی از شن در می آیند (و کَانَتِ الْجِبَالُ كَثِيْبًا مَّهِيلًا) - مزمل - 14).

و در آخرین مرحله آنچنان طوفان و باد آنها را از جا حرکت می دهد و در فضا می پاشد که همچون پشمهای زده شده به نظر می رسد (و تَكُوْنُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ) - قارعه - 5).

آیه بعد می گوید: با متلاشی شدن کوهها و پراکنده شدن ذرات آن، خداوند صفحه زمین را به صورت زمینی صاف و مستوی و بی آب و گیاه در می آورد (فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا).

(آنچنان که در آن هیچگونه اعوجاج و پستی و بلندی مشاهده نخواهی کرد) (لَا تَرَى فِيْهَا عِوَجًا وَ لَا امْتًا).

در این هنگام دعوت کننده الهی، مردم را به حیات و جمع در محشر و حساب دعوت می کند و همگی بی کم و کاست، دعوت او را لیبیک می گویند و از او پیروی می نمایند (يَوْمَئِذٍ يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ لَا عِوَجَ لَهُ).

آیا این دعوت کننده (اسرافیل است) یا فرشته دیگری از فرشتگان بزرگ خدا؟ در قرآن دقیقاً مشخص نشده است، ولی هر کس که باشد آنچنان فرمانش نافذ است که هیچکس قدرت بر تخلف از آن را ندارد. جمله (لا عوج له) (هیچ انحراف و کجی ندارد) ممکن است توصیف برای دعوت این دعوت کننده بوده باشد و یا توصیفی برای پیروی کردن دعوت شدگان و یا هر دو، جالب توجه اینکه همانگونه که سطح زمین آنچنان صاف و مستوی می شود که کمترین اعوجاجی در آن نیست، فرمان الهی و دعوت کننده او نیز

آنچنان صاف و مستقیم و پیروی از او آنچنان مشخص است که هیچ انحراف و کجی در آن نیز راه ندارد.

(در این موقع اصوات در برابر عظمت پروردگار رحمان خاضع می گردد و جز صدای آهسته، چیزی نمی شنوی) (و خشعت الاصوات للرحمن فلا تسمع الا همسا).

این خاموشی صداها یا به خاطر سیطره عظمت الهی بر عرصه محشر است که همگان در برابرش خضوع می کنند، و یا از ترس حساب و کتاب و نتیجه اعمال و یا هر دو.

از آنجا که ممکن است بعضی گرفتار این اشتباه شوند که ممکن است غرق گناه باشند و به وسیله شفیعیانی شفاعت شوند بلافاصله اضافه می کند: (در آن روز شفاعت هیچکس سودی نمی دهد مگر کسانی که خداوند رحمان به آنها اجازه شفاعت داده، و از گفتار آنها در این زمینه راضی است) (یومئذ لا تنفع الشفاعه الا من اذن له الرحمن و رضی له قولا).

اشاره به اینکه: شفاعت در آنجا بی حساب نیست، بلکه برنامه دقیقی دارد هم در مورد شفاعت کننده، و هم در مورد شفاعت شونده، و تا استحقاق و شایستگی در افراد برای شفاعت شدن وجود نداشته باشد، شفاعت معنی ندارد.

حقیقت این است که گروهی پندارهای غلطی از شفاعت دارند و آن را بی شباهت به پارتی بازیهای دنیا نمی دانند، در حالی که شفاعت از نظر منطق اسلام یک کلاس عالی تربیت است، درسی است برای آنها که راه حق را با پای تلاش و کوشش می پیمایند، ولی احیانا گرفتار کمبودها و لغزشها می شوند، این لغزشها ممکن است گرد و غبار یاس و نومیدی بر دلهاشان بپاشد، در

سر گذاشته اند، همه را می داند، و از تمام افعال و سخنان و نیات آنها در گذشته و پاداش کیفری را که در آینده در پیش دارند، از همه با خبر است، ولی آنها احاطه علمی به پروردگار ندارند (**یعلم ما بین ایدیهم و ما خلفهم ولا یحیطون به علما**).

و به این ترتیب احاطه علمی خداوند هم نسبت به اعمال آنها است و هم نسبت به جزای آنها، و این دو در حقیقت دو رکن قضاوت کامل و عادلانه است، که قاضی هم از حوادثی که رخ داده کاملاً آگاه باشد و هم از حکم و جزای آن. (در آن روز همه مردم در برابر خداوند حی قیوم، کاملاً خاضع می شوند) (**و عنت الوجوه للحي القيوم**).

(**عنت**) از ماده **عنوة** به معنی خضوع و ذلت آمده، لذا به اسیر، (عانی) گفته می شود، چرا که در دست اسیرکننده، خاضع و ذلیل است. و اگر می بینیم در اینجا خضوع به (وجوه) (صورتها) نسبت داده شده، به خاطر آن است که همه پدیده های روانی از جمله خضوع نخستین بار، آثارش در چهره انسان ظاهر می شود.

این احتمال را نیز بعضی از مفسران داده اند که (وجوه) در اینجا به معنی (رؤساء) و سردمداران و زمامداران است که در آن روز همگی در پیشگاه خدا ذلیل و خاضع می شوند (ولی تفسیر اول مناسب تر به نظر می رسد).

انتخاب صفت (حی و قیوم) از میان صفات خدا در اینجا به خاطر تناسبی است که این دو صفت با مسأله رستاخیز که روز حیات و قیام همگان است دارد.

و در پایان آیه، اضافه می کند: (مایوس و نومید از ثواب الهی کسانی هستند که بار ظلم و ستم بر دوش کشیدند) (وقد خاب من حمل ظلما).

گوئی ظلم و ستم همچون بار عظیمی است که بر دوش انسان سنگینی می کند و از پیشرفت او به سوی نعمتهای جاویدان الهی باز می دارد، ظالمان و ستمگران چه آنها که بر خویش ستم کردند، یا بر دیگران، از اینکه در آن روز، با چشم خود می بینند، سبکباران به سوی بهشت می روند اما آنها زیر بار سنگین ظلم در کنار جهنم زانو زده اند نومیدانه به آنها نگاه می کنند و حسرت می برند!

و از آنجا که روش قرآن غالباً بیان تطبیقی مسائل است بعد از ذکر سر - نوشت ظالمان و مجرمان در آن روز، به بیان حال مؤمنان پرداخته می گوید: (اما کسانی که اعمال صالحی انجام دهند، در حالی که ایمان دارند، آنها نه از ظلم و ستمی می ترسند و نه از نقصان حقشان) (ومن يعمل من الصالحات وهو مؤمن فلا يخاف ظلما ولا هضما).

تعبیر به (من الصالحات) اشاره به این است که اگر نتوانند همه اعمال صالح را انجام دهند لااقل بخشی از آن را بجا می آورند، چرا که ایمان بدون عمل صالح، درختی است بی میوه همانگونه که عمل صالح بدون ایمان درختی است بی ریشه که ممکن است چند روزی سر پا بماند اما سرانجام می خشکد، به همین دلیل بعد از ذکر عمل صالح در آیه فوق، قید و هو مؤمن آمده است.

اصولا عمل صالح نمی تواند بدون ایمان، وجود پیدا کند، و اگر هم گاهی افراد بی ایمان اعمال نیکی انجام دهند بدون شک محدود و ضعیف و استثنائی خواهد بود، و به تعبیر دیگر برای اینکه عمل صالح به طور مستمر و ریشه دار و عمیق انجام گیرد باید از عقیده پاک و اعتقاد صحیحی سیراب گردد.

نکته ها:

1 - فرق (ظلم) و (هضم)

در آخرین جمله آیات مورد بحث خواندیم که مؤ منان صالح، در آن روز نه از ظلم می ترسند و نه از هضم، بعضی از مفسران گفته اند ظلم اشاره به این است که آنها در آن دادگاه عدل هرگز از این بیم ندارند که ستمی بر آنها بشود و به خاطر گناهی که انجام نداده اند مؤ اخذ گردند، و هضم اشاره به آن است که از نقصان ثوابشان نیز وحشتی ندارند، چرا که می دانند پاداش آنها بی کم و کاست داده می شود.

بعضی دیگر احتمال داده اند که اولی اشاره به آن است از نابود شدن کل حسناتشان بیم ندارند، و دومی اشاره به آنست که حتی از نقصان مقدار کمی از آن نیز وحشتی به خود راه نمی دهند، چرا که حساب الهی دقیق است.

این احتمال نیز وجود دارد که این مؤ منان صالح احتمالا لغزشهایی نیز داشته اند، یقین دارند این لغزشها را بیش از آنچه هست در باره آنها نمی نویسند و از ثواب اعمال صالحشان نیز چیزی نمی کاهند. تفسیرهای فوق در عین حال با هم منافاتی ندارند و ممکن است جمله بالا اشاره به همه این معانی باشد.

2 - مراحل رستاخیز

در آیات فوق به یک سلسله از حوادث که در آستانه رستاخیز و بعد از آن تحقق می یابد اشاره شده است:

- 1 - مردگان به حیات باز می گردند (یوم ینفخ فی الصور).
- 2 - گنهکاران جمع و محشور می شوند (نحش المجرمین).
- 3 - کوههای زمین متلاشی و سپس همه جا پراکنده می شوند و صفحه زمین صاف و کاملاً مستوی می گردد (ینسفها ربی نسفا).
- 4 - همگان به فرمان دعوت کننده الهی گوش فرا می دهند و همه صداها خاموش و آهسته می گردد (یومئذ یتبعون الداعی...).
- 5 - در آن روز شفاعت بیاذن خدا مؤثر نیست (یومئذ لا تنفع الشفاعة...).
- 6 - خداوند با علم بی پایانش همه را برای حساب آماده می کند (یعلم ما بین ایدیهم...).
- 7 - همگی در برابر حکم او سر تسلیم فرود می آورند (وعنت الوجوه للحی القيوم).
- 8 - ظالمان مایوس می گردند (وقد خاب من حمل ظلما).
- 9 - و مؤمنان به لطف پروردگار امیدوار (ومن یعمل من الصالحات وهو مؤمن...).

آیه (113) و (114) ترجمه

(و كذلك أنزلناه قرآنا عربيا و صرفنا فيه من الوعيد لعلهم يتقون اءو يحدث لهم ذكرا) (113) (فتعالى الله الملك الحق ولا تعجل بالقرآن من قبل أن يلقى إليك وحيه و قل رب زدني علما) (114)

ترجمه:

113 - و اینگونه آنرا قرآنی عربی (فصیح و گویا) نازل کردیم، و انواع وعیدها (و انذار) را در آن بازگو نمودیم، شاید آنها تقوا پیشه کنند، یا برای آنان تذکری ایجاد نماید!

114 - پس بلند مرتبه است خداوندی که سلطان حق است، و نسبت به قرآن عجله مکن پیش از آن که وحی آن بر تو تمام شود، و بگو پروردگارا علم مرا افزون کن!

تفسیر:

بگو: خداوندا علم مرا افزون کن

آیات فوق در واقع اشاره ای است به مجموع آنچه در آیات قبل پیرامون مسائل تربیتی مربوط به قیامت و وعد و وعید آمده است.

می فرماید: (این گونه ما آن را به صورت قرآنی عربی (فصیح و گویا) نازل کردیم و انواع تهدیدها را به عبارات و بیانات مختلف بیان نمودیم، شاید آنها تقوی پیشه کنند یا لااقل تذکری برای آنها گردد) (و كذلك انزلناه قرآنا عربيا و صرفنا فيه من الوعيد لعلهم يتقون او يحدث لهم ذكرا).

تعبیر به (کذلک) در واقع، اشاره به مطالبی است که قبل از این آیه بیان

شده است، و درست به این می ماند که انسان مطالب بیدارکننده و عبرت انگیزی برای دیگری بگوید، و بعد اضافه کند: اینچنین باید پند داد، (بنابراین نیاز به تفسیرهای دیگری که بعضی از مفسران در اینجا گفته اند و از معنی آیه دور است نداریم).

کلمه (عربی) گرچه به معنی زبان عربی است، ولی از دو نظر در اینجا اشاره به فصاحت و بلاغت قرآن و رسا بودن مفاهیم آن می باشد:

نخست اینکه: اصولاً زبان عربی - به تصدیق زبان‌شناسان جهان - یکی از رساترین لغات، و ادبیات آن از قویترین ادبیات است.

دیگر اینکه گاه جمله (صرفنا) اشاره به بیانات مختلفی است که قرآن از یک واقعیت دارد، مثلاً مساله وعید و مجازات مجرمان را، گاهی در لباس بیان سرگذشت امتهای پیشین، و گاهی به صورت خطاب به حاضران، و گاهی در شکل ترسیم حال آنها در صحنه قیامت و گاه به لباسهای دیگر بیان می کند.

تفاوت جمله (اعلمهم یتقون) با جمله (یحدث لهم ذکرا) ممکن است از این نظر باشد که در جمله نخست می گوید: هدف پیدایش تقوا به صورت کامل است، و در جمله دوم هدف آن است که اگر تقوای کامل حاصل نشود لااقل بیداری و آگاهی حاصل گردد که فعلاً تا حدودی او را محدود کند و در آینده سرچشمه حرکت و جنبش شود.

این احتمال نیز وجود دارد که جمله اول اشاره به تحقق تقوا برای ناپرهیزکاران و دومی اشاره به تذکر و یادآوری برای پرهیزکاران

است، چنانکه در آیه 2 سوره انفال می خوانیم: (اذا تلّیت علیهم آیاته زادتهم ایمانا):

(وقتی که آیات قرآن بر مؤمنان خوانده می شود بر ایمانشان افزوده می گردد).

در حقیقت در آیه فوق اشاره به دو اصل از اصول مؤثر تعلیم و تربیت شده است نخست مساله صراحت در بیان و رسا بودن عبارات و روشن و دلنشین بودن

آنها، و دیگر بیان مطالب در لباسهای گوناگون است که موجب تکرار و ملالت نشود، و سبب نفوذ در دلها می گردد.

آیه بعد اضافه می کند: (بلند مرتبه است خداوندی که سلطان بر حق است) (فتعالی الله الملك الحق).

ممکن است ذکر کلمه (حق) بعد از کلمه (ملک) به خاطر این باشد که مردم معمولاً از کلمه (ملک) (سلطان) خاطره بدی دارند، و ظلم و ستم و خودکامگی از آن در ذهنشان تداعی می شود، لذا بلافاصله می فرماید: (خداوند ملک بر حق است).

و از آنجا که گاه پیامبر (ﷺ) بخاطر عشق به فراگیری قرآن و حفظ آن برای مردم به هنگام دریافت وحی عجله می کرد و کاملاً مهلت نمی داد تا جبرئیل سخن خود را تمام کند در دنباله این آیه چنین به او تذکر داده می شود: (نسبت به قرآن عجله مکن پیش از آنکه وحی آن تمام شود) (ولا تعجل بالقرآن من قبل ان یقضی الیک وحیه).

(و بگو پروردگارا! علم مرا افزون کن) (و قل رب زدنی علماً).

از بعضی دیگر از آیات قرآن نیز استفاده می شود که پیامبر به هنگام نزول وحی شور مخصوصی داشت که سبب می شد برای دریافت وحی عجله کند مانند (لا تحرک به لسانک لتعجل به ان علینا جمعه و قرآنه فاذا قراءناه فاتبع قرآنه): زیانت را به خاطر عجله به هنگام دریافت وحی حرکت مده، بر ما است که آن را در سینه تو جمع کنیم تا بتوانی آنرا تلاوت نمائی، سپس هنگامی که ما آنرا بر تو خواندیم از تلاوت آن پیروی کن).

نکته ها:

1 - حتی در گرفتن وحی عجله مکن - جمله های اخیر درسهای آموزنده ای در برداشت، از جمله، نهی از عجله به هنگام دریافت وحی، بسیار دیده شده افرادی به هنگام شنیدن سخن یک گوینده، هنوز مطلب تمام نشده به تکرار یا تکمیل آن می پردازند، این امر گاهی ریشه کم صبری دارد و گاهی غرور و اظهار وجود، ولی گاهی نیز عشق و علاقه زیاد به دریافت مطلب و انجام ماموریتی انسان را بر این کار وادار می کند که در این صورت انگیزه مقدسی دارد، ولی، نفس عمل یعنی عجله کردن غالباً ایجاد مشکلات می کند، به همین دلیل در آیات فوق از این کار نهی شده، هر چند به منظور صحیحی باشد اصولاً کارهایی که شتابزده انجام می گیرد خالی از عیب و نقص نخواهد بود، قطعاً کار پیامبر (ﷺ) به خاطر داشتن مقام عصمت از خطا و اشتباه مصون بود، ولی او باید در همه چیز سرمشق و الگوی مردم باشد تا مردم حساب کنند جائی که برای دریافت وحی نباید شتابزدگی به خرج داد تکلیف بقیه کارها روشن است.

البته عجله را با سرعت نباید اشتباه کرد: سرعت آن است که برنامه کاملاً تنظیم شده باشد و تمام مسائل محاسبه گردد سپس بدون فوت وقت برنامه پیاده شود ولی عجله آنست که هنوز برنامه کاملاً پخته نباشد، و نیاز به تکمیل و بررسی داشته باشد، به همین دلیل سرعت، مطلوب است و عجله و شتاب نامطلوب.

البته در تفسیر این جمله احتمالات دیگری نیز گفته اند از جمله اینکه گاهی به هنگام دیر شدن وحی پیامبر بیتابی می کرد، آیه به او تعلیم می دهد بی تابی مکن، ما به موقع خود آنچه لازم باشد بر تو وحی می کنیم، و بعضی گفته اند چون آیات قرآن مجید یکبار به صورت جمعی در شب قدر بر قلب پیامبر (ﷺ) نازل شد، و یکبار هم بطور تدریجی در مدت 23 سال، لذا پیامبر (ﷺ) بهنگام نزول تدریجی آیات، گاه پیشقدم بر جبرئیل می شد، قرآن دستور می دهد در این کار عجله مکن و بگذار نزول تدریجی هر کدام به موقع خود انجام گیرد.

ولی تفسیر نخست نزدیکتر به نظر می رسد.

2 - در علم افزونطلب باش - از آنجا که نهی از عجله به هنگام دریافت وحی ممکن است این توهّم را ایجاد کند که از کسب علم بیشتر، نهی شده بلافاصله با جمله قل رب زدنی علماً: (بگو پروردگارا علم مرا زیاد کن) جلو این پندار گرفته شده است، یعنی شتابزدگی درست نیست، ولی تلاش برای افزایش علم لازم است.

بعضی از مفسران نیز گفته اند که در جمله اول به پیامبر (ﷺ) دستور داده شده است که در فهم همه جانبه آیات پیش از تبیین آن در آیات دیگر

عجله نکند و در جمله دوم دستور داده شده است که از خدا آگاهی بیشتر نسبت به ابعاد مختلف آیات قرآن بخواهد.

به هر حال جائی که پیامبر (ﷺ) با آن علم سرشار و روح مملو از آگاهی مامور باشد که تا پایان عمر، از خدا افزایش علم بطلبد، وظیفه دیگران کاملاً روشن است، در حقیقت از نظر اسلام، علم هیچ حد و مرزی را نمی شناسد، افزون طلبی در بسیاری از امور مذموم است، ولی در علم ممدوح است، افراط بد است ولی افراط در علم معنی ندارد.

علم مرز مکانی ندارد، تا چین و ثریا نیز باید در طلبش دوید.

مرز زمانی ندارد از گاهواره تا گور ادامه دارد.

از نظر معلم مرز نمی شناسد چرا که حکمت گمشده مؤمن است نزد هر کس بیابد آن را می گیرد و اگر گوهری از دهان ناپاکی بیفتد آن را برمی دارد.

مرز از نظر میزان تلاش و کوشش نیز ندارد به اعماق دریاها فرو می رود و کسب دانش می کند و حتی در راه کسب آن جان عزیزش را می دهد.

به این ترتیب در منطق اسلام کلمه (فارغ التحصیل) یک کلمه بی معنی است، یک مسلمان راستین هرگز تحصیل علمش پایان نمی پذیرد، همواره دانشجو است و طالب علم، حتی اگر برترین استاد شود.

جالب اینکه در حدیثی از امام صادق (ع) می خوانیم که به یکی از یارانش فرمود: ما در هر شب جمعه سرور و شادی خاصی داریم، او عرض کرد خداوند این شادی را افزون کند این چه شادی است؟ فرمود: اذا كان ليلة الجمعة وافى رسول الله (ﷺ) العرش و وافى الائمة

(علیه السلام) و وافینا معهم فلا ترد ارواحنا بآبداننا الا بعلم مستفاد و لو لا ذلک لانفدنا! (هنگامی که شب جمعه می شود روح پاک پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و ارواح ائمه (علیهم السلام) و ما با آنها به عرش خدا می روند و ارواح ما به بدن‌ها باز نمی گردد مگر با علم و دانش تازه ای و اگر چنین نبود، علوم ما پایان می گرفت)!. این مضمون در روایات متعددی با عبارات گوناگون بیان شده و نشان می دهد که پیامبر و امامان تا پایان جهان بر علم و دانششان افزوده می شود.

در روایت دیگری از پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) می خوانیم که فرمود: اذا اتی علی یوم لا ازداد فیه علما یقربنی الی الله فلا بارک الله لی فی طلوع شمس: (آن روز که فرا رسد و علم و دانشی که مرا به خدا نزدیک کند بر علم من افزوده نشود طلوع آفتاب آن روز بر من مبارک مباد)!. باز در حدیث دیگری از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می خوانیم: اعلم الناس من جمع علم الناس الی علمه، و اکثر الناس قیمة اکثرهم علما و اقل الناس قیمة اقلهم علما: (داناترین مردم کسی است که دانش مردم را بر دانش خود بیفزاید، گرانبهاترین مردم کسی است که از همه داناتر باشد و کم بهاترین مردم کسی است که دانشش از همه کمتر باشد و این است ارزش علم از دیدگاه تعلیمات اسلام).

آیه (115) تا (122) و ترجمه

(ولقد عهدنا إلى آدم من قبل فنسى ولم نجد له عزما) (115) (وإذ قلنا للملائكة اسجدوا لآدم فسجدوا إلا إبليس إني) (116) (فقلنا يادم إن هذا عدو لك ولزوجك فلا يخرجنكما من الجنة فتشقى) (117) (إن لك ألا تجوع فيها ولا تعرى) (118) (وأنت لا تظمأ فيها ولا تضحى) (119) (فوسوس إليه الشيطان قال يادم هل أدلك على شجرة الخلد وملك لا يبلى) (120) (فأكلا منها فبدت لهما سوءتهما وطفقا يخصفان عليهما من ورق الجنة وعصى آدم ربه فغوى) (121) (ثم اجتبه ربه فتأب عليه وهدى) (122)

ترجمه:

115 - ما از آدم از قبل پیمان گرفته بودیم، اما او فراموش کرد، عزم استواری برای او نیافتیم!

116 - آن هنگام که به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده کنید، همگی سجده کردند جز ابلیس که سر باز زد (و سجده نکرد).

117 - گفتیم: ای آدم این دشمن تو و همسر تو است، مبادا شما را از بهشت بیرون کند که به زحمت و رنج خواهی افتاد.

118 - (اما تو در بهشت راحت هستی) در آن گرسنه نمی شوی، و برهنه نخواهی شد.

119 - و در آن تشنه نمی شوی و حرارت آفتاب آزارت نمی دهد!

120 - ولی شیطان او را وسوسه کرد و گفت ای آدم! آیا می خواهی تو را به درخت عمر جاویدان و ملک فناپذیر راهنمایی کنم؟!

121 - سرانجام هر دو از آن خوردند (و لباس بهشتیشان فرو ریخت) و عورتشان آشکار گشت و از برگهای (درختان) بهشتی برای پوشاندن خود جامه دوختند، (بالاخره) آدم نافرمانی پروردگارش را کرد و از پاداش او محروم شد!

122 - سپس پروردگارش او را برگزید و توبه اش را پذیرفت، و هدایتش کرد.

تفسیر:

آدم و فریبکاری شیطان قسمت عمده این سوره بیان سرگذشت موسی (عَلَيْهِ السَّلَام) و بنی اسرائیل و مبارزه آنها با فرعون و فرعونیان بود ولی در آیات مورد بحث و آیات بعد، سخن از داستان آدم و حوا و مبارزه و دشمنی ابلیس با آنان می گوید.

شاید اشاره به این نکته که مبارزه حق و باطل منحصر به امروز و دیروز و موسی (عَلَيْهِ السَّلَام) و فرعون نیست، از آغاز آفرینش آدم بوده و همچنان ادامه دارد.

گرچه سرگذشت آدم و ابلیس بارها در قرآن آمده است، ولی در هر مورد آمیخته با نکته های تازه ای است، در اینجا نخست از پیمان آدم با خدا سخن می گوید، می فرماید: ما از آدم قبلا عهد و پیمان گرفته بودیم ولی او فراموش کرد و بر سر پیمانش محکم نایستاد! (و لقد عهدنا الى آدم من قبل فنسى- ولم نجد له عزما).

در اینکه منظور از این عهد، کدام عهد است، بعضی گفته اند فرمان خدا دائر به نزدیک نشدن به درخت ممنوع است، روایات متعددی نیز این تفسیر را تایید می کند.

در حالی که بعضی از مفسران احتمالات دیگری داده اند که آنها را نیز شاخ و برگ این معنی میتوان شمرد، مانند اخطار خداوند به آدم که شیطان دشمن سرسخت او است و از او نباید پیروی کند.

و اما (نسیان) در اینجا مسلماً به معنی فراموشی مطلق نیست، زیرا در فراموشی مطلق عتاب و ملامتی وجود ندارد، بلکه یا به معنی ترک کردن است همانگونه که در تعبیرات روزمره به کسی که به عهد خودش وفا نکرده میگوئیم گویا عهد خود را فراموش کردی، یعنی درک کردن تو همانند یک فرد فراموشکار است، و یا به معنی فراموشکاریهای است که به خاطر کم توجهی و به اصطلاح ترک تحفظ پیدا می شود.

و منظور از عزم در اینجا تصمیم و اراده محکمی است که انسان را در برابر وسوسه های نیرومند شیطان حفظ کند. به هر حال بدون شک آدم، مرتکب گناهی نشد بلکه تنها ترک اولائی از او سر زد، یا به تعبیر دیگر دوران سکونت آدم در بهشت دوران تکلیف نبود، بلکه یک دوران آزمایشی برای آماده شدن جهت زندگی در دنیا و پذیرش مسئولیت تکالیف بود، بخصوص اینکه نهی خداوند در اینجا جنبه ارشادی داشته، زیرا به او فرموده بود که اگر از درخت ممنوع بخوری حتماً گرفتار زحمت فراوان خواهی شد (شرح همه اینها و همچنین منظور از شجره ممنوعه و مانند آن را در جلد ششم صفحه 115 به بعد ذیل آیات 19 تا 22 سوره اعراف مشروحا آورده ایم).

سپس به بخش دیگر این داستان اشاره کرده می گوید: (به خاطر بیاورید هنگامی که به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده کنید، آنها نیز همگی سجده

کردند جز ابلیس که امتناع ورزید) (و اذ قلنا للملائكة اسجدوا لا دم فسدوا
الا ابليس ابی).

و از اینجا به خوبی مقام با عظمت آدم روشن می شود، آدمی که
مسجود فرشتگان بود و مورد احترام این مخلوقات بزرگ پروردگار،
ضمناً عداوت ابلیس با او از نخستین گام آشکار می گردد، که او هرگز سر
تعظیم در برابر عظمت آدم فرود نیاورد.

شک نیست که سجده به معنی پرستش مخصوص خدا است، و غیر از
خدا هیچکس و هیچ چیز نمی تواند معبود باشد، بنابراین سجده فرشتگان
در برابر خدا بود، منتهی بخاطر آفرینش این موجود با عظمت که:

شایسته ستایش آن کارد چنین دل آویز نقشی ز
آفریدگاری است مـاء و طینی

و یا سجده در اینجا به معنی خضوع و تواضع است.

به هر حال ما در این موقع به آدم اخطار کردیم و (گفتیم: ای
آدم با این برنامه مسجل شد که ابلیس دشمن تو و همسر تو است، مواظب
باشید مبادا شما را از بهشت بیرون کند که به درد و رنج خواهی افتاد) (فقلنا یا
آدم ان هذا عدو لك ولزوجك فلا یخرجنكما من الجنة فتشقی).

روشن است که (جنت) در اینجا به معنی بهشت جاویدان سرای
دیگر نیست که آن یک نقطه تکاملی است و بیرون آمدن و بازگشت به عقب
در آن امکان ندارد، این جنت باغی بوده است دارای همه چیز از
باغهای این جهان که به لطف پروردگار ناراحتی در آن وجود نداشته، و
لذا خداوند به آدم اخطار می کند که اگر از این نقطه امن و امان بیرون بروی به
دردسر خواهی افتاد (تشقی)

از ماده شقاوت و یکی از معانی شقاوت درد و رنج است).

در اینجا سؤ الی پیش می آید که چرا خداوند نخست روی سخن را به هر دو یعنی آدم و حوا کرده و فرمود: فلا یخرجنکما من الجنة (شیطان شما دو نفر را از بهشت بیرون نکند) ولی نتیجه بیرون آمدن را به صورت مفرد در مورد آدم گفته، می گوید: (فتشقی): (تو ای آدم به درد و رنج خواهی افتاد).

این اختلاف تعبیر ممکن است اشاره به این نکته باشد که درد و رنجهای در درجه اول متوجه آدم بود و حتی او وظیفه داشت که مشکلات همسرش حوا را نیز به دوش کشد و چنین بوده مسئولیت مردان از همان آغاز کار!

یا اینکه: چون عهد و پیمان از آغاز متوجه آدم بوده، نقطه پایان نیز متوجه او شده است.

سپس خداوند آسایش بهشت و درد و رنج محیط بیرون آن را برای آدم چنین شرح می دهد (تو در اینجا گرسنه نخواهی شد و برهنه نمی شوی) (ان لك ان لا تجوع فیها ولا تعری).

(و تو در آن تشنه نخواهی شد و آفتاب سوزان آزارت نمی دهد) (وانك لا تظمؤا فیها ولا تضحی).

در اینجا سؤالی برای مفسران مطرح شده و آن اینکه چرا در این آیات تشنگی با تابش آفتاب، و گرسنگی با برهنگی ذکر شده، در حالی که معمولا تشنگی را با گرسنگی همراه می آورند؟

در پاسخ این سؤ ال چنین گفته اند که میان تشنگی و تابش آفتاب پیوند انکارناپذیری است، (تضحی از ماده ضحی به معنی تابش آفتاب بدون حجاب ابر و مانند آن است).

و اما جمع میان گرسنگی و برهنگی ممکن است بخاطر این باشد که گرسنگی نیز نوعی از برهنگی درون از غذا است! (بهرتر این است که گفته شود این دو - برهنگی و گرسنگی - دو نشانه مشخص فقر است که معمولاً با هم آورده می شوند).

به هر حال در این دو آیه به چهار نیاز اصلی و ابتدائی انسان یعنی نیاز به غذا و آب و لباس و مسکن (پوشش در مقابل آفتاب) اشاره شده است، تامین این نیازمندیها در بهشت بخاطر وفور نعمت بوده است و در واقع ذکر این امور توضیحی است برای آنچه در جمله (فتشقی) (به زحمت خواهی افتاد) آمده است.

اما با این همه شیطان کمر عداوت و دشمنی را با آدم بسته بود، به همین دلیل آرام ننشست (و شروع به وسوسه آدم کرد و گفت ای آدم! آیا درخت عمر جاویدان را بتو نشان بدهم که هر کس از میوه آن بخورد همیشه زنده خواهد بود، آیا راه رسیدن به حکومت و سلطنت همیشگی را میخواهی بدانی؟! (فوسوس الیه الشیطان قال یا آدم هل ادلك علی شجرة الخلد و ملک لا یبلی)).

(وسوسه) در اصل به معنی صدای بسیار آهسته است، سپس به خطوط مطالب بد و افکار بیاساس به ذهن گفته شده، اعم اینکه از درون خود انسان بجوشد و یا کسی از بیرون عامل آن شود.

در واقع شیطان حساب کرد تمایل آدم به چیست و به اینجا رسید که او تمایل به زندگی جاویدان و رسیدن به قدرت بیزوال دارد، لذا برای کشاندن او به مخالفت فرمان پروردگار از این دو عامل استفاده کرد، و به تعبیر دیگر همانگونه که خداوند

به آدم وعده داد که اگر شیطان را از خود دور سازی همیشه در بهشت مشمول نعمتهای پروردگارت خواهی بود، شیطان نیز در وسوسه هایش انگشت روی همین نقطه گذارد، آری همیشه شیطانها در آغاز برنامه های خود را از همان راههایی شروع میکنند که رهبران راه حق شروع کرده اند، ولی چیزی نمی گذرد که آنرا به انحراف میکشانند، و جاذبه راه حق را وسیله برای رسیدن به بیراهه ها قرار میدهند.

سرانجام آنچه نمی بایست بشود شد، و آدم و حوا هر دو از درخت ممنوع خوردند، و به دنبال آن لباسهای بهشتی از اندامشان فرو ریخت و اعضایشان آشکار گشت! (فَاكَلَا مِنْهَا فَبَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا).

هنگامی که آدم و حوا چنین دیدند بلافاصله (از برگهای درختان بهشتی برای پوشاندن اندام خود استفاده کردند) (و طَفَقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ).

آری عاقبت (آدم پروردگارش را عصیان کرد و از پاداش او محروم ماند) (و عصی آدم ربه فغوی).

(غوی) از ماده (غی) گرفته شده که به معنی کاری جاهلانه است که از اعتقاد نادرستی سرچشمه میگیرد، و چون در اینجا آدم بخاطر گمانی که از گفته شیطان برای او پیدا شده بود ناآگاهانه از شجره ممنوع خورد از آن تعبیر به (غوی) شده است.

بعضی از مفسران (غوی) را بمعنی جهل و نادانی ناشی از غفلت و بعضی بمعنی محرومیت و بعضی بمعنی فساد در زندگی گرفته اند.

به هر حال (غی) نقطه مقابل رشد است، رشد آن است که انسان از طریقی برود و به مقصد برسد اما غی آن است که از رسیدن به مقصود باز ماند.

ولی از آنجا که آدم ذاتاً پاک و مؤمن بود و در طریق رضای خدا گام برمیداشت، و این خطا که بر اثر وسوسه شیطان دامن او را گرفت جنبه استثنائی داشت، خداوند او را از رحمت خود برای همیشه دور نساخت، بلکه بعد از این ماجرا پروردگارش او را برگزید و توبه اش را پذیرا شد و هدایتش کرد (ثم اجتباه به فتاب علیه و هدی).

آیا آدم مرتکب معصیتی شد؟

گرچه عصیان در عرف امروز معمولاً به معنی گناه می آید ولی در لغت به معنی خارج شدن از اطاعت و فرمان است (اعم از اینکه این فرمان یک فرمان وجوبی باشد یا مستحب) بنابراین به کار رفتن کلمه عصیان، لزوماً به معنی ترک واجب یا ارتکاب حرام نیست، بلکه میتواند ترک یک امر مستحب یا ارتکاب مکروه باشد. از این گذشته گاهی امر و نهی جنبه ارشادی دارد، همانند امر و نهی طبیب که به بیمار دستور می دهد فلان دوا را بخور و از فلان غذای نامناسب پرهیز کن، شک نیست که اگر بیمار مخالفت دستور طبیب کند تنها به خود ضرر میزند چرا که ارشاد و راهنمایی طبیب را نادیده گرفته است. خداوند نیز به آدم فرموده بود از میوه درخت ممنوع مخور که اگر بخوری از بهشت بیرون خواهی رفت و در زمین گرفتار درد و رنج فراوان خواهی شد، او مخالفت این فرمان ارشادی کرد، و نتیجه اش را نیز دید.

این سخن مخصوصاً با توجه به اینکه دوران توقف آدم در بهشت دوران آزمایش بود نه دوران تکلیف، مفهوم روشنتری به خود می گیرد.

از این گذشته عصیان و گناه گاه جنبه مطلق دارد یعنی برای همه بدون استثناء گناه است، مانند دروغ گفتن و ظلم کردن و اموال حرام خوردن، و گاه جنبه نسبی دارد یعنی کاری است، که اگر از یک نفر سر بزند نه

تنها گناه نیست بلکه گناه نسبت به او یک عمل مطلوب و شایسته است، اما اگر از دیگری سر بزند با مقایسه به مقام او کار نامناسبی است.

فی المثل برای ساختن یک بیمارستان از مردم تقاضای کمک می شود، شخص کارگری مزد یک روزش را که گناه چند تومان بیشتر نیست می دهد، این عمل نسبت به او ایثار و حسنه است و کاملاً مطلوب، اما اگر یک ثروتمند این مقدار کمک کند، نه تنها این عمل نسبت به او پسندیده نیست بلکه گناه درخور ملامت و مذمت و نکوهش نیز هست، با اینکه از نظر اصولی نه تنها کار حرامی نکرده بلکه ظاهراً مختصر کمکی نیز به کار خیر نموده است.

این همان است که میگوئیم: حسنات الابرار سیئات المقربین (حسنات نیکان گناهان مقربان است).

و نیز این همان چیزی است که به عنوان ترک اولی معروف شده است و ما از آن به عنوان (گناه نسبی) یاد میکنیم، که نه گناه است و نه مخالف مقام عصمت، در احادیث اسلامی نیز احیاناً اطلاق معصیت بر مخالفت مستحبات شده است: در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) میخوانیم که در باره نمازهای نافله روزانه فرمود: (اینها همه مستحب است و واجب نیست... و هر کس آنرا ترک کند معصیت کرده زیرا مستحب است انسان هنگامی که کار خیری را انجام می دهد کارش تداوم داشته باشد).

در زمینه این موضوع و سایر مسائل مربوط به آدم و خروج او از بهشت، در جلد ششم سوره اعراف ذیل آیه 19 به بعد، و در جلد اول ذیل آیه 30 تا 38 بحث کرده ایم و نیازی به تکرار نیست.

آیه (123) تا (127) و ترجمه

(قال اهبطا منها جميعا بعضكم لبعض عدو فيما يأتينكم منى هدى فمن اتبع هداى فلا يضل ولا يشقى) (123) (ومن أعرض عن ذكرى فإن له معيشة ضنكا ونحشره يوم القيمة أعمى) (124) (قال رب لم حشرتني أعمى و قد كنت بصيرا) (125) (قال كذلك أتتك أيتنا فنسيتها وكذلك اليوم تنسى-) (126) (و كذلك نجزي من أسرف ولم يؤمن بايت ربه و لعذاب الاخرة أشد و أبقي) (127)

ترجمه:

123 - (خداوند) فرمود: هر دو (همچنین شیطان) از آن (بهشت) فرود آئید، در حالی که دشمن یکدیگر خواهید بود، ولی هر گاه هدایت من به سراغ شما آید هر کس از هدایت من پیروی کند نه گمراه می شود، و نه در رنج خواهد بود.

124 - و هر کس از یاد من رویگردان شود زندگی تنگ (و سختی) خواهد داشت، و روز قیامت او را نابینا محسور میکنیم.

125 - می گوید: پروردگارا! چرا مرا نابینا محسور کردی؟ من که بینا بودم!.

126 - میفرماید: این بخاطر آن است که آیات من به تو رسید و آنها را

فراموش کردی

امروز نیز تو فراموش خواهی شد!

127 - و اینگونه جزا میدهیم کسی را که اسراف کند و ایمان به

آیات پروردگارش نیاورد و عذاب آخرت شدیدتر و پایدارتر است!

تفسیر:

معیشة ضنک!

با اینکه توبه آدم پذیرفته شد، اما کاری کرده بود که بازگشت به حال نخستین امکانپذیر نبود و لذا خداوند (به او و حوا دستور داد هر دو - و همچنین شیطان همراه - شما - از بهشت به زمین هبوط کنید) **(قال اهبطا منها جميعا).**

(در حالی که دشمن یکدیگر خواهید بود) **(بعضکم لبعض عدو).**

اما به شما اخطار می کنم، راه سعادت و نجات به رویتان گشوده است (هر گاه هدایت من به سراغ شما بیاید هر یک از شما از این هدایت پیروی کند نه گمراه می شود و نه شقاوتمند) **(فامایاتینکم منی هدی فمن اتبع هدای فلا یضل ولا یشقی).**

و برای اینکه تکلیف آنها که فرمان حق را فراموش میکنند نیز روشن گردد اضافه می کند (و کسی که از یاد من رویگردان شود، زندگی سخت و تنگی خواهد داشت) **(و من اعرض عن ذکری فان له معیشة ضنکا).**

(و در قیامت او را نابینا محسور می کنیم) **(و نحرشه یوم القيامة اعمی).**

در آنجا (عرض می کند پروردگارا! چرا مرا نابینا محسور کردی در حالی که قبلا بینا بودم؟! **(قال رب لم حشرتني اعمی و قد كنت بصیرا).**

بلافاصله پاسخ می شنود: (این به خاطر آنست که آیات ما به سراغ تو آمد همه را بدست فراموشی سپردی و از مشاهده آن چشم پوشیدی و تو امروز به دست فراموشی سپرده خواهی شد) **(قال كذلك اتتك آیاتنا فتنسيتها و كذلك الیوم تنسی).**

و چشمت از دیدن نعمتهای پروردگار و مقام قرب او نابینا می گردد.

سرانجام به صورت یک جمعبندی و نتیجه‌گیری در آخرین آیه مورد بحث می‌فرماید: (این گونه کسانی را که راه اسراف را پیش گرفتند و ایمان به آیات پروردگارشان نیاوردند جزا می‌دهیم) (و كذلك نجزي من اسرف ولم يؤمن بايات ربه).

(و عذاب آخرت از این هم شدیدتر و پایدارتر است) (و لعذاب الاخرة اشد و ابقي).

نکته‌ها:

1 - غفلت از یاد حق و پی آمدهای آن

گاه می‌شود درهای زندگی به روی انسان به کلی بسته می‌شود، و دست به هر کاری می‌زنند با درهای بسته روبه‌رو می‌گردد، و گاهی به عکس به هر جا روی می‌آورد خود را در برابر درهای گشوده می‌بیند، مقدمات هر کار فراهم است و بنیست و گاهی در برابر او نیست، از این حال تعبیر به وسعت زندگی و از به ضیق یا تنگی معیشت تعبیر می‌شود، منظور از معیشت ضنک که در آیات بالا آمد نیز همین است.

گاهی تنگی معیشت به خاطر این نیست که درآمد کمی دارد، ای بسا پول و در آمدش هنگفت است، ولی بخل و حرص و آز زندگی را بر او تنگ می‌کند نه تنها میل ندارد در خانه اش باز باشد و دیگران از زندگی او استفاده کنند، بلکه گوئی نمی‌خواهد آن را به روی خویش بگشاید، به فرموده علی (علیه السلام) همچون فقیران زندگی می‌کند و همانند اغنیاء و ثروتمندان حساب پس می‌دهد).

راستی چرا انسان گرفتار این تنگناها می‌شود، قرآن می‌گوید: عامل اصلیش اعراض از یاد حق است.

یاد خدا مایه آرامش جان، و تقوا و شهامت است و فراموش کردن او مایه اضطراب و ترس و نگرانی است.

هنگامی که انسان مسئولیتهایش را به دنبال فراموش کردن یاد خدا به فراموشی بسپارد، غرق در شهوات و حرص و طمع می گردد، پیدا است، که نصیب او معیشت ضنک خواهد بود، نه قناعتی که جان او را پر کند، نه توجه به معنویت که به او غنای روحی دهد، و نه اخلاقی که او را در برابر طغیان شهوات باز دارد.

اصولا تنگی زندگی بیشتر به خاطر کمبودهای معنوی و نبودن غنای روحی است، به خاطر عدم اطمینان به آینده و ترس از نابود شدن امکانات موجود، و وابستگی بیش از حد به جهان ماده است، و آنکس که ایمان به خدا دارد و دل به ذات پاک او بسته، از همه این نگرانیها در امان است.

البته تا اینجا سخن از فرد بود، هنگامی که به جامعه هائی که از یاد خدا روی گردانده اند وارد شویم، مساله از این وحشتناکتر خواهد بود، جوامعی که علی رغم پیشرفت شگفتانگیز صنعت و علیرغم فراهم بودن همه وسائل زندگی در اضطراب و نگرانی شدید بسر میبرند، در تنگنای عجیبی گرفتارند و خود را محبوس و زندانی می بینند.

همه از هم میترسند، هیچکس به دیگری اعتماد نمی کند، رابطه ها و پیوندها همه بر محور منافع شخصی است، بار تسلیحات سنگین به خاطر ترس از جنگ بیشترین امکانات اقتصادی آنها را در کام خود فرو برده، و پشتهایشان زیر این بار سنگین خم شده است.

زندانیها مملو از جنایتکاران است و در هر ساعت و دقیقه طبق آمارهای رسمیشان، قتلها و جنایتهای هولناکی رخ می دهد، آلودگی به مواد مخدر و فحشاء آنها را برده و اسیر ساخته است، در محیط خانواده‌هایشان نه نور محبتی است، و نه پیوند عاطفی نشاط بخشی، آری این است زندگی سخت و معیشت ضنک آنها! رئیس جمهور اسبق آمریکا (کشور شیطان بزرگ) (نیکسون) در نخستین نطق ریاست جمهوری‌اش به این واقعیت اعتراف کرد و گفت: (ما گرداگرد خویش زندگانیهای تو خالی میبینیم، در آرزوی ارضاء شدن هستیم، ولی هرگز ارضاء نمی شویم)!

یکی دیگر از مردان معروف آنها که نقش او در جامعه به اصطلاح شادی آفریدن برای همه بود، می گوید: (من می بینم انسانیت در کوچه تاریکی میدود که در انتهای آن جز نگرانی مطلق نیست!)

جالب اینکه در روایات اسلامی میخوانیم که از امام صادق (علیه السلام) پرسیدند منظور از آیه من اعرض عن ذکری فان له معیشتة ضنکا چیست؟ فرمود: اعراض از ولایت امیر مؤمنان (علیه السلام) است آری آنکس که الگوی خود را از زندگی علی (علیه السلام) بگیرد همان ابرمردی که تمام دنیا در نظرش از یک برگ درخت کم ارزشتر بود آنچنان به خدا دل ببندد که جهان در نظرش کوچک گردد، او هر کس باشد، زندگی گشاده و وسیعی خواهد داشت، اما آنها که این الگوها را فراموش کنند در هر شرائط گرفتار معیشت ضنک هستند. در روایات متعددی اعراض از یاد حق در آیه فوق به ترک حج برای کسانی که قادرند تفسیر شده، و این به خاطر آنست که مراسم تکان دهنده حج ارتباط و پیوند مجددی برای انسان با خدا می آفریند و همین ارتباط و

پیوند راهگشای زندگی او است، در حالی که عکس آن سبب دلبستگی هر چه بیشتر به مادیات است که سرچشمه معیشت ضنک مییابد.

2 - ناپینائی درون و برون

برای کسانی که از یاد خدا روی می گردانند دو مجازات در آیات فوق تعیین شده یکی معیشت ضنک در این جهان است که در نکته قبل به آن اشاره شد و دیگری ناپینائی در جهان دیگر.

بارها گفته ایم عالم آخرت تجسم وسیع و گستردهای از عالم دنیا است، و همه حقایق این جهان در آنجا به صورت متناسبی مجسم می گردد، آنها که چشم جانیشان در این عالم از دیدن حقایق نابیناست در آنجا چشم جسمشان نیز نابینا خواهد بود، لذا هنگامی که می گویند ما قبلا بینا بودیم چرا نابینا محسور شدیم؟ به آنها گفته می شود این به خاطر آنست که آیات الهی را بدست فراموشی سپردید (و این حالت انعکاس آن حالت است).

در اینجا این سؤال پیش می آید که ظاهر بعضی از آیات قرآن آنست که همه مردم در قیامت بینا هستند و به آنها گفته می شود نامه اعمالشان را بخوانید (اقرء کتابك...) (اسراء - 14) یا اینکه گنهکاران آتش جهنم را با چشم خود میبینند (ورأى المجرمون النار...) (کهف - 53) این تعبیرات با نابینا بودن گروهی چگونه سازگار است؟

بعضی از مفسران بزرگ گفته اند وضع آن جهان با این جهان متفاوت است چه بسا افرادی نسبت به مشاهده بعضی از امور بینا هستند و از مشاهده بعضی دیگر نابینا!، و به نقل مرحوم طبرسی از بعضی از مفسران انهم اعمی عن جهات الخیر لا یهتدی لشیء منها: (آنها در برابر آنچه خیر و سعادت

و نعمت است نابینا هستند و آنچه عذاب و شر و مایه حسرت و بدبختی است
بینا میباشند) چرا که نظام آن جهان با نظام این جهان متفاوت است.
این احتمال نیز وجود دارد که آنها در پاره ای از منازل و مواقف
نابینا هستند و در پاره ای بینا می شوند.

ضمناً منظور از فراموش شدن مجرمان در جهان دیگر این نیست که
خداوند آنها را فراموش می کند بلکه روشن است که منظور معامله فراموشی
با آنها کردن است، همانگونه که در تعبیرات روزمره خود داریم که اگر کسی به
دیگری بی اعتنائی کرد می گوید: چرا ما را فراموش کردی؟

3 - اسراف در گناه

جالب اینکه در آیات فوق این مجازاتهای دردناک برای افرادی ذکر
شده که اسراف میکنند و ایمان به آیات خدا نمی آورند.
تعبیر به (اسراف) در اینجا ممکن است اشاره به این باشد که آنها
نعمتهای خداداد مانند چشم و گوش و عقل را در مسیرهای غلط به کار
انداختند و اسراف چیزی جز این نیست که انسان نعمت را بیهوده بر باد دهد.
و یا اشاره به این است که گنهکاران دو دسته اند، گروهی گناهان
محدودی دارند و ترسی از خدا در دل، یعنی رابطه خود را به کلی با
پروردگار نبریده اند اگر فرضاً ظلم و ستمی می کند بر یتیم و
بینوا روا نمی دارد و در عین حال خود را مقصر می شمرد و در پیشگاه
خدا روسیاه میداند بدون شک چنین فردی گنهکار است و مستحق
مجازات اما با کسی که بی حساب گناه می کند و هیچ قید و شرطی برای گناه
قائل نیست و گاهی به انجام گناه افتخار می کند و یا گناه را کوچک می

شمرد، فرق بسیار دارد چرا که دسته اول ممکن است سرانجام در مقام توبه و جبران برآیند اما آنها که در گناه اسراف میکنند، نه.

4 - (هبوط) چیست؟

(هبوط) در لغت به معنی پائین آمدن اجباری است، مانند سقوط سنگ از بلندی، و هنگامی که در مورد انسان به کار رود به معنی پائین رانده شدن به عنوان مجازات است.

با توجه به اینکه آدم برای زندگی در روی زمین آفریده شده بود و بهشت نیز منطقه سرسبز و پر نعمتی از همین جهان بود، هبوط و نزول آدم در اینجا به معنی نزول مقامی است نه مکانی، یعنی خداوند مقام او را به خاطر ترک اولی تنزل داد و از آنهمه نعمتهای بهشتی محروم ساخت و گرفتار رنجهای این جهان کرد.

قابل توجه اینکه مخاطب در اینجا به صورت تنبیه ذکر شد (اهبطا) یعنی شما هر دو هبوط کنید، ممکن است منظور آدم و حوا بوده باشد، و اگر در بعضی دیگر از آیات قرآن اهبطوا به صورت جمع ذکر شده به خاطر آنست که شیطان هم در این خطاب شرکت داشته چون او هم از بهشت بیرون رانده شد.

این احتمال نیز وجود دارد که مخاطب، آدم و شیطان باشد، زیرا در جمله بعد از آن می گوید (بعضکم لبعض عدو): (بعضی از شما دشمن بعضی دیگر خواهید بود).

بعضی از مفسران نیز گفته اند منظور از جمله (بعضکم لبعض عدو) که خطاب به صورت جمع است این است که میان آدم و حوا از یکسو و شیطان از سوی دیگر عداوت برقرار شد، یا میان آدم و فرزندان او از یکسو و شیطان و ذریه او از سوی دیگر دشمنی برقرار شد.

ولی به هر حال مخاطب در جمله (اما یاتینکم منی هدی) (هر گاه هدایت من به سراغ شما بیاید) حتما فرزندان آدم و حوا هستند، زیرا هدایت الهی مخصوص آنها است، اما شیطان و ذریه اش که حساب خود را از برنامه هدایت الهی جدا کرده اند در این خطاب مطرح نیستند.

آیه (128) تا (130) و ترجمه

(أَفَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ يَمْشُونَ فِي مَسْكَانِهِمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَايِتَ لَا وَلِيَ النَّهْيَ) (128) (وَلَوْ لَا كَلِمَةُ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَكَانَ لِرِزَامَا وَأَجَلِ مَسْمَى) (129) (فَاصْبِرْ عَلَى مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا وَمِنْ أَنْأَى الْيَلِ فَسَبِّحْ وَاعْطِرَافِ النَّهَارِ لَعَلَّكَ تَرْضَى) (130)

ترجمه:

128 - آیا برای هدایت آنها کافی نیست که بسیاری از پیشینیان را (که طغیان و فساد کردند) هلاک کردیم و اینها در مساکن (ویران شده) آنان رفت و آمد دارند در اینها دلائل روشنی است برای صاحبان عقل.

129 - و اگر سنت و تقدیر پروردگارت و ملاحظه زمان مقرر نبود عذاب الهی به زودی دامن آنها را میگرفت.

130 - بنابراین در برابر آنچه آنها می گویند صبر کن و قبل از طلوع آفتاب و پیش از غروب آن و همچنین در اثناء شب و اطراف روز تسبیح و حمد پروردگارت را بجا آور تا خشنود شوی.

تفسیر:

از تاریخ گذشتگان عبرت بگیرید

از آنجا که در آیات گذشته بحثهای فراوانی از مجرمان به میان نخستین آیات مورد بحث به یکی از بهترین و مؤثرترین طرق بیداری که مطالعه تاریخ پیشینیان است اشاره کرده چنین می گوید: آیا برای هدایت آنها همین

کافی نیست که بسیاری از اقوام گذشته را که در قرون پیشین زندگی میکردند هلاک کردیم (**ا فلم یهد لهم کم اهلکنا قبلهم من القرون**).

همان کسانی که گرفتار مجازات دردناک الهی شدند و اینها در مساکن ویران شده آنان رفت و آمد دارند (**یمشون فی مساکنهم**).

اینها در مسیر رفت و آمد خود، به خانه های قوم عاد (در سفرهای یمن) و مساکن ویران شده قوم ثمود (در سفر شام) و منازل زیر و رو گشته قوم لوط (در سفر فلسطین) میگذرند، آثار آنها را میبینند، ولی درس عبرت نمی گیرند ویرانیهایی که با زبان بیزبانی، ماجراهای دردناک پیشین را بازگو می کند و به مردم امروز و آینده هشدار می دهد، فریاد میکشد و سرانجام ظلم و کفر و فساد را بیان میدارد.

آری (در اینها دلائل روشن و آیات فراوانی است برای صاحبان عقل و اندیشه بیدار) (**ان فی ذلك لآیات لا ولی النھی**).

موضوع عبرت گرفتن از تاریخ پیشینیان از مسائلی است که قرآن و احادیث اسلامی زیاد روی آن تکیه کرده است و حقا معلم بیدارکنندهای است چه بسیارند افرادی که از هیچ موعظهای پند نمی گیرند، اما دیدن صحنه هایی از آثار عبرتانگیز گذشتگان آنها را تکان می دهد و بسیار می شود که مسیر زندگی آنها را دگرگون میسازد.

در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام (**صلی الله علیه و آله و سلم**) میخوانیم:
اغفل الناس من لم يتعظ بتغير الدنيا من حال الى حال:
غافلترین مردم کسی است که از دگرگون شدن دنیا اندرز نگیرد و از ورقگردانی لیل و نهار اندیشه نکند.

آیه بعد در حقیقت پاسخ به سؤال است که در اینجا مطرح می شود و آن اینکه چرا خداوند همان برنامه‌های را که برای مجرمان پیشین ترتیب داد برای این گروه ترتیب نمی دهد، قرآن می گوید: (اگر سنت و تقدیر پروردگارت و زمان مقرر نبود، به زودی عذاب الهی دامن آنها را می گرفت) (**ولولا كلمة سبقت من ربك لكان لزاما و اجل مسمى**). این سنت الهی که در قرآن در موارد متعدد به عنوان (کلمه) از آن یاد شده، اشارهای به فرمان آفرینش دائر به آزادی انسانها است، زیرا اگر هر مجرمی بلافاصله و بدون هیچگونه مهلت مجازات شود، ایمان و عمل صالح، تقریبا جنبه اضطراری و اجباری پیدا می کند، و بیشتر به خاطر ترس و وحشت از مجازات فوری خواهد بود، بنابراین وسیله تکامل که هدف اصلی است نخواهد شد.

بعلاوه اگر حکم شود که همه مجرمان فورا مجازات شوند، کسی در روی زمین زنده نخواهد ماند (**ولویؤاخذ الله الناس بظلمهم ما ترك علیها من دابة**). (نحل - 61).

بنابراین باید مهلتی باشد تا گنهکاران به خود آیند و راه اصلاح در پیش گیرند، و هم فرصتی برای خودسازی، به همه پویندگان راه حق داده شود. تعبیر به (اجل مسمى) به طوری که از مجموعه آیات قرآن استفاده می شود اشاره به زمان حتمی پایان زندگی انسان است.

به هر حال ستمکاران بیایمان و مجرمان جسور نباید از تاخیر عذاب الهی مغرور شوند، و این واقعیت را نادیده بگیرند که این لطف خدا، این سنت الهی، این قانون تکامل است که میدان را برای آنها گشوده.

سپس روی سخن را به پیامبر (ﷺ) کرده، می گوید: (اکنون که بنا نیست این بدکاران فوراً مجازات شوند تو در برابر آنچه آنها می گویند صابر و شکّیا باش) (فاصر علی ما یقولون).

و برای تقویت روحیه پیامبر (ﷺ) و تسلی خاطر او دستور راز و نیاز با خدا و نماز و تسبیح را می دهد و می گوید: قبل از طلوع آفتاب و پیش از غروب آن، همچنین در اثناء شب و اطراف روز تسبیح و حمد پروردگارت را بجا آور تا راضی و خشنود شوی و قلب تو در برابر سخنان دردآور آنها ناراحت نشود (و سبح بحمد ربک قبل طلوع الشمس و قبل غروبها و من آناء اللیل فسیح و اطراف النهار لعلک ترضی).

بدون شک این حمد و تسبیح مبارزهای است با شرک و بتپرستی در عین صبر و شکّیائی در برابر بدگوئیها و سخنان ناهنجار مشرکان.

ولی در اینکه منظور حمد و تسبیح مطلق است و یا اشاره به خصوص نمازهای پنجگانه روزانه، در میان مفسران گفتگو است، جمعی معتقدند که باید ظاهر عبارت را به همان معنی وسیعش رها کرد و از آن تسبیح و حمد مطلق استفاده نمود، در حالی که گروهی دیگر آنرا اشاره به نمازهای پنجگانه میدانند، به این ترتیب که:

(قبل طلوع الشمس) اشاره به نماز صبح.

و (قبل غروبها) اشاره به نماز عصر (یا اشاره به نماز ظهر و عصر است که وقت آنها تا غروب ادامه دارد).

(من آناء اللیل) اشاره به نماز مغرب و عشاء و همچنین نماز شب است، اما تعبیر به (اطراف النهار) یا اشاره به نماز ظهر است، زیرا اطراف جمع

(طرف) به معنی جانب است و اگر روز را دو نیم کنیم نماز ظهر در یک طرف نیمه دوم قرار گرفته است.

از بعضی از روایات نیز استفاده می شود که (اطراف النهار) اشاره به نمازهای مستحبی است که انسان در اوقات مختلف روز میتواند انجام دهد، زیرا (اطراف النهار) در اینجا در مقابل (آناء اللیل) قرار گرفته و تمام ساعات روز را در بر میگیرد. (مخصوصاً با توجه به این که اطراف به صورت جمع آمده در حالی که روز دو طرف بیشتر ندارد روشن می شود که اطراف معنی وسیعی دارد که ساعات مختلف روز را شامل می شود).

احتمال سومی نیز در تفسیر آیه وجود دارد که اشاره به اذکار خاصی باشد که در روایات اسلامی در این ساعات مخصوص وارد شده است، مثلاً در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) در تفسیر آیه فوق میخوانیم که امام (علیه السلام) فرمود: (بر هر مسلمانی لازم است قبل از طلوع آفتاب و قبل از غروب آن ده بار این ذکر را بگوید) لا اله الا الله وحده لا شریک له، له الملك و له الحمد یحیی و یمیت و هو حی لا یموت بیده الخیر و هو علی کل شیء قدير).

ولی به هر حال این تفسیرها منافاتی با هم ندارد، و ممکن است آیه هم اشاره به تسبیحات، و هم اشاره به نمازهای واجب و مستحب در روز و شب باشد، و به این ترتیب تضادی در میان روایاتی که در این زمینه رسیده نخواهد بود، زیرا در بعضی از روایات به اذکار مخصوص و در بعضی به نماز تفسیر شده است.

ذکر این نکته نیز لازم است که جمله (لعلک ترضی) در واقع نتیجه حمد و تسبیح پروردگار و شکیبائی در مقابل گفته آنها است، چرا که این حمد و تسبیح و نمازهای شب و روز پیوند انسان را با خدا آنچنان محکم می کند که به هیچ چیز جز او نمی اندیشد، از حوادث سخت نمی هراسد، و با داشتن چنین تکیه گاه محکمی از دشمنان واهمه نمی کند، و به این ترتیب آرامش و اطمینان روح و جان او را پر می کند.

و تعبیر به لعل (شاید) ممکن است اشاره به همان مطلبی باشد که در گذشته نیز در تفسیر این کلمه گفته ایم، و آن این که لعل معمولاً اشاره به شرائطی است که برای گرفتن نتیجه لازم می باشد، فی المثل نماز و ذکر خدا به شرطی مایه چنین آرامشی است که با حضور قلب و آداب کامل انجام گیرد. ضمناً گرچه مخاطب در این آیه پیامبر اسلام (ﷺ) است ولی قرائن نشان می دهد که این حکم جنبه عمومی دارد.

آیه (131) تا (135) و ترجمه

(ولا تمدن عينيك إلى ما متعنا به أزوجا منهم زهرة الحياة الدنيا لفتنهم فيه و رزق ربك خير و أبقي) (131) (و أمر أهلك بالصلوة و اصطر علىها لا نسلك رزقا نحن نرزقك و العقبه للتقوى) (132) (و قالوا لولا يأتينا بآية من ربه أ و لم تأتهم بينة ما في الصحف الا ولى) (133) (و لو أنا أهلكنهم بعذاب من قبله لقالوا ربنا لولا أرسلت إلينا رسولا فنتبع أيتك من قبل أن نذل و نخزي) (134) (قل كل متربص فتربصوا فستعلمون من أصحاب الصرط السوى و من اهتدى) (135)

ترجمه:

131 - و هرگز چشم خود را به نعمتهای مادی که به گروههایی از آنها داده‌ایم میفکن که اینها شکوفه های زندگی دنیا است و برای آنست که آنان را با آن بیازمائیم و روزی پروردگارت بهتر و پاید

132 - و خانواده خود را به نماز دستور ده و بر انجام آن شکیبا باش ما از تو روزی نمی خواهیم بلکه ما به تو روزی میدهیم و عاقبت نیک برای تقوا است.

133 - و آنها گفتند چرا (پیامبر) معجزه و نشانهای از سوی پروردگارش برای ما نمی آورد بگو آیا خبرهای روشن اقوام پیشین که در کتب آسمانی نخستین بوده است برای آنها نیامد.

134 - و اگر ما آنها را قبل از آن (قبل از نزول قرآن) با عذابی هلاک میکردیم (در قیامت) میگفتند پروردگارا چرا برای ما پیامبری نفرستادی تا از آیات تو پیروی کنیم پیش از آنکه ذلیل و رسوا شویم.

135 - بگو همه (ما و شما) در انتظاریم (ما در انتظار وعده پیروزی بر شما هستیم و شما در انتظار شکست ما) حال چنین است انتظار بکشید اما به زودی میدانید چه کسی از اصحاب صراط مستقیم است و چه کسی هدایت یافته است.

تفسیر:

در این آیات دستوراتی به پیامبر داده شده که در حقیقت منظور از آن عموم مسلمانان است، و تکمیلی است برای بحثی که در زمینه (شکیبائی) در آیات گذشته خواندیم.

(نخست می گوید هرگز چشم خود را به نعمتهای مادی که به گروههایی از آنها (کفار و مخالفان) داده ایم میفکن) (ولا تمدن عینیک الی ما متعنا به ازواجنا منهم).

آری (این نعمتهای ناپایدار که شکوفه های زندگی دنیا است) (زهرة الحیوة الدنیا).

شکوفه هایی که زود میشکند و پژمرده می شود و پریز می گردد و بر روی زمین میریزد، و چند صبحی بیشتر پایدار نمی ماند. در عین حال (اینها همه برای آن است که ما آنان را با آن بیازمائیم) (لنفتنهم فیه).

و به هر حال (آنچه پروردگارت به تو روزی داده بهتر و پایدارتر است) (ورزق ربك خیر و ابقى).

خداوند انواع مواهب و نعمتها را به تو بخشیده است، ایمان و اسلام، قرآن و آیات الهی، روزیهای حلال و پاکیزه و سرانجام نعمتهای جاودان آخرت این روزیها پایدارند و جاودانی.

در آیه بعد برای تلطیف روح پیامبر (ﷺ) و تقویت قلب او میفرماید: (خانواده خود را به نماز دستور ده و خود نیز بر انجام آن شکیا و پر استقامت باش) (وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا).

چرا که این نماز برای تو و خاندانت مایه پاکی و صفای قلب و تقویت روح و دوام یاد خدا است.

بدون شک ظاهر اهل در اینجا خاندان پیامبر (ﷺ) بطور کلی است، ولی از آنجا که این سوره در مکه نازل شده در آن زمان مصداق اهل، خدیجه و علی (علیهما السلام) بوده اند، و ممکن است بعضی دیگر از نزدیکان پیامبر (ﷺ) را نیز شامل شود، ولی با گذشت زمان دامنه خاندان پیامبر گسترده شد.

سپس اضافه می کند اگر دستور نماز به تو و خاندانت داده شده است منافع و برکاتش تنها متوجه خود شما است ما از تو روزی نمی خواهیم بلکه به تو روزی می دهیم) (لَا نَسْأَلُكَ رِزْقًا نَحْنُ نَرْزُقُكَ).

این نماز چیزی بر عظمت پروردگار نمی افزاید، بلکه سرمایه بزرگی برای تکامل شما انسانها و کلاس عالی تربیت است.

یا به تعبیر دیگر خداوند همچون پادشاهان و امیران نیست که از ملت خود باج می گرفتند و زندگی خود و اطرافیان را اداره میکردند، خداوند از همگان بینیاز است و همگان به او نیازمند.

در حقیقت این تعبیر شبیه همان چیزی است که در سوره ذاریات آیه 56 -

58 وارد شده است (وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ وَمَا أَرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ وَمَا أَرِيدُ أَنْ يُطْعَمُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ): من جن و انس را نیافریدم مگر بخاطر اینکه عبادتم کنند، من از آنها روزی نمی طلبم، و

نمی خواهیم طعامم دهند، خداوند روزی دهنده همگان است و صاحب قدرت مستحکم).

و به این ترتیب نتیجه عبادات مستقیما به خود عبادت کنندگان باز می گردد. و در پایان آیه اضافه می کند (عاقبت و سرانجام نیک از آن تقوا است) (و العاقبة للتقوى).

آنچه باقی میماند و سرانجامش مفید و سازنده و حیاتبخش است همان تقوا و پرهیزکاری است، پرهیزکاران سرانجام پیروزند و بیتقوایان محکوم به شکست.

این احتمال در تفسیر جمله اخیر نیز وجود دارد که هدف آن تاکید در زمینه روح تقوا و اخلاص در عبادات است، چرا که اساس عبادت همین است، در آیه 37 سوره حج، میخوانیم: (لن ينال الله لحومها ولا دماؤها ولكن يناله التقوى منكم): (گوشتهای حیوانات قربانی و خونهای آنها به خدا نمی رسد، ولی تقوای شما به او میرسد) آنچه به مقام قرب او از اعمال شما واصل می گردد پوسته و ظاهر آن نیست، بلکه مغز و باطن و اخلاصی که در آن است به مقام قربش راه می یابد.

آیه بعد به یکی از بهانهجوییهای کفار اشاره کرده می گوید: (آنها گفتند چرا پیامبر معجزهای از سوی پروردگارش - آنچنان که ما میخواهیم - نمی آورد) (وقالوا لو لا ياتينا بآية من ربه).

بلافاصله به آنها پاسخ می گوید: (آیا خبرهای روشن اقوام پیشین که در کتب آسمانی گذشته بوده است برای آنها نیامده)؟ (که پیدری برای آوردن معجزات بهانهجویی میکردند و پس از مشاهده معجزات به کفر و انکار ادامه میدادند و عذاب شدید الهی دامنشان را میگرفت، آیا نمی دانند

اگر اینها نیز همین راه را بروند همان سرنوشت در انتظارشان است) (اولم تاتهم بينة ما في الصحف الاولى).

این احتمال نیز در تفسیر آیه وجود دارد که منظور از (بینه) خود قرآن است که بیانگر حقایق کتب آسمانی گذشته در سطحی عالتر است، آیه فوق می گوید: اینها چرا معجزه میطلبند و بهانهجویی میکنند مگر همین قرآن با این امتیازات بزرگ که حاوی حقایق کتب آسمانی پیشین است برای آنها کافی نیست.

تفسیر دیگری نیز برای این آیه گفته شده و آن اینکه پیامبر اسلام با اینکه درس نخوانده بود آنچنان کتاب روشن و آشکاری آورده که با آنچه در متون کتب آسمانی بوده هماهنگ است، و این خود نشانه بر اعجاز آن میباشد، بعلاوه صفات پیامبر و کتابش با نشانه هائی که در کتب آسمانی پیشین آمده است کاملاً تطبیق می کند، و این دلیل حقانیت او است.

به هر حال این بهانه جویان مردمی حق طلب نیستند بلکه دائماً در فکر بهانهگیری تازه های میباشند حتی (اگر ما آنها را قبل از نزول این قرآن و آمدن پیامبر اسلام مجازات و هلاک میکردیم در قیامت میگفتند پروردگارا چرا پیامبری برای ما نفرستادی، تا از آیات تو پیروی کنیم پیش از آنکه ذلیل و رسوا شویم)؟!

(ولو انا اهلكناهم بعذاب من قبله لقالوا ربنا لولا ارسلت الينا رسولا فنتبع آياتك من قبل ان نذل ونخزي).

ولی اکنون که این پیامبر بزرگ با این کتاب با عظمت به سراغ آنها آمده هر روز سخنی می گویند و برای فرار از حق بهانه های می تراشند.

به آنها اخطار کن و (بگو همه ما و شما در انتظاریم)
(قل کل متربص).

ما انتظار وعده های الهی را در مورد شما داریم، شما هم در انتظار این
هستید که مشکلات و مصائب دامن ما را بگیرد.

(اکنون که چنین است در انتظار باشید) (فتربصوا).

(اما به زودی خواهید دانست چه کسانی اهل راه مستقیم و آئین حقند و چه
کسانی به منزلگاه حق، و نعمت جاودان الهی هدایت یافتند) (فستعلمون من
اصحاب الصراط السوی و من اهتدی).

و با این جمله قاطع و پرمعنی گفتگوی خود را با این منکران لجوج و
بهانه‌جو در اینجا پایان می دهد.

خلاصه از آنجا که این سوره در (مکه) نازل شده، و در آن زمان
پیامبر (ﷺ) و مسلمانان تحت فشار شدیدی از ناحیه دشمنان قرار داشتند
خداوند در پایان این سوره به آنها دل‌داری می دهد: گاه می
گوید: اموال و ثروتهای آنها که سرمایه زودگذر این دنیا است و برای آزمایش
و امتحان است چشم شما را بخود متوجه نکند.

و گاه دستور به نماز و استقامت می دهد تا نیروی معنوی آنان را در برابر
انبوه دشمنان تقویت کنند.

و سرانجام به مسلمانان بشارت می دهد که این گروه اگر ایمان نیاورند
سرنوشت شوم و تاریکی دارند که باید در انتظار آن باشند.

پروردگارا! ما را از هدایت‌یافتگان و اصحاب صراط مستقیم قرار ده.
خداوندا! به ما آن قدرت و شهادت عطا فرما که نه از انبوه دشمنان بترسیم، و نه
از حوادث سخت و مشکلات در هراس بیفتیم.

روح لجاجت و بهانهجوئی را از ما برگیر و توفیق پذیرش حق را به ما
مرحمت کن.

پایان سوره طه

سوره انبیاء

مقدمه

این سوره در مکه نازل شده، و دارای 112 آیه است

(آغاز جزء هفدهم قرآن مجید)

فضیلت سوره انبیاء

از پیامبر گرامی اسلام (ﷺ) در فضیلت تلاوت این سوره چنین نقل شده: من قرء سورة الانبياء حاسبه الله حسابا يسيرا، و صافحه و سلم عليه كل نبی ذكر اسمه فی القرآن: هر کس سوره انبیاء را بخواند خداوند حساب او را آسان می کند (و در محاسبه اعمالش روز قیامت سختگیری نخواهد کرد) و هر پیامبری که نام او در قرآن ذکر شده با او مصافحه کرده و سلام میفرستد. و از امام صادق (علیه السلام) میخوانیم: من قرء سورة الانبياء حبا لها كان كمن رافق النبيين اجمعين في جنات النعيم، و كان مهييا في اعين الناس حياة الدنيا: هر کس سوره انبیاء را از روی عشق و علاقه بخواند، با همه پیامبران در باغهای پر نعمت بهشت، رفیق و همنشین می گردد، و در زندگی دنیا نیز در چشم مردم پر ابهت خواهد بود).

جمله (حبا لها) (از روی عشق و علاقه به این سوره) در واقع کلیدی است برای فهم معنی روایاتی که در زمینه فضیلت سوره های قرآن به ما رسیده، یعنی هدف تنها تلاوت و خواندن الفاظ نیست، بلکه عشق به محتوی است و مسلما عشق به محتوی بدون عمل معنی ندارد و اگر کسی چنین ادعائی کند که من عاشق فلان سوره ام، اما عملش بر ضد مفاهیم آن باشد دروغ می گوید.

بارها گفته ایم قرآن کتاب عقیده و عمل است و خواندن مقدمه‌های
است برای اندیشیدن، و اندیشیدن مقدمه‌های است برای ایمان و عمل!.

محتوای سوره

1 - این سوره چنانکه از نامش پیدا است، سوره پیامبران است، چرا که نام
شانزده پیامبر، بعضی، با ذکر فرازهایی از حالاتشان و بعضی تنها به صورت
اشاره در این سوره آمده است (موسی - هارون - ابراهیم - لوط - اسحاق -
یعقوب - نوح - داود - سلیمان - ایوب - اسماعیل - ادریس - ذا الکفل - ذا
النون (یونس) - زکریا و یحیی (علیهم‌السلام)).

بنابراین تکیه بحثهای مهم این سوره بر روی برنامه های انبیاء است.
علاوه بر اینها پیامبران دیگری هستند که نامشان صریحا در این سوره
برده نشده ولی پیرامون آنها سخنی آمده است (مانند پیامبر اسلام (ﷺ) و
حضرت مسیح).

2 - از این گذشته ویژگی سوره های مکی که از عقائد دینی،
مخصوصا از مبدء و معاد سخن می گوید، کاملا در این سوره منعکس است.
3 - در این سوره از وحدت خالق و اینکه جز او معبود و آفریدگاری نیست
و نیز از آفرینش جهان بر اساس هدف و برنامه، و وحدت قوانین
حاکم بر این عالم و همچنین وحدت سرچشمه حیات و هستی، و نیز وحدت
موجودات در برنامه فنا و مرگ، بحث به میان آمده است.

4 - بخش دیگری از این سوره، از پیروزی حق بر باطل، توحید
بر شرک و لشکریان عدل و داد بر جنود ابلیس، سخن گفته شده است.

5 - جالب اینکه این سوره با هشدارهای شدید نسبت به مردم غافل و بیخبر از حساب و کتاب آغاز شده، و پایان آن نیز با هشدارهای دیگری در این زمینه تکمیل می گردد.

پیامبرانی که نامشان در این سوره آمده بعضا بیان زندگی و برنامه های مشروحشان در سوره های دیگر ذکر شده است ولی در این سوره بیشتر روی این بخش از حالات انبیاء تکیه شده که آنها هنگامی که در تنگناهای سخت گرفتار میشدند چگونه دست توسل به دامن لطف حق میزدند و چگونه خداوند این بنبستها را بر آنها میگشود و از طوفان و گرداب نجاتشان می بخشید.

(ابراهیم) به هنگامی که در آتش نمرود گرفتار شد.

(یونس) هنگامی که در شکم ماهی فرو رفت.

(زکریا) هنگامی که آفتاب عمر خود را نزدیک به غروب دید ولی جانشینی

نداشت که برنامه هایش را تکمیل کند.

و همچنین سایر پیامبران به هنگام گرفتاری در طوفانهای سخت.

آیه (1) تا (5) و ترجمه

بسم الله الرحمن الرحيم

(اقترب للناس حسابهم وهم في غفلة معرضون) (1) (ما يأتهم من ذكر من ربهم محدث إلا استمعوه وهم يلعبون) (2) (لاهيّة قلوبهم وأسروا النجوى الذين ظلموا هل هذا إلا بشر مثلكم اء فتأتون السحر وأنتم تبصرون) (3) (قال رب يعلم القول في السماء والارض وهو السميع العليم) (4) (بل قالوا أضغث أحلم بل افترئه بل هو شاعر فليأتنا بآية كما أرسل الا ولون) (5)

ترجمه:

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

- 1 - حساب مردم به آنها نزدیک شده اما آنها در غفلتند و رویگردانند!
- 2 - هر یادآوری تازهای از طرف پروردگارشان برای آنها بیاید با لعب و شوخی به آن گوش فرا میدهند.
- 3 - در حالی که قلوبشان در لهو و بیخبری فرو رفته است، و این ستمگران پنهانی نجوی میکنند (و می گویند) آیا جز اینست که این یک بشری همچون شماست؟ آیا شما به سراغ سحر میروید با اینکه می بینید؟!
- 4 - (اما پیامبر) گفت پروردگار من همه سخنان را چه در آسمان باشد و چه در زمین میداند و او شنوا و داناست.
- 5 - آنها گفتند (آنچه را محمد آورده وحی نیست) بلکه خوابهای آشفته است، اصلا او به دروغ آنرا به خدا بسته، نه او یک شاعر است! (اگر

راست می گوید) باید معجزه‌های برای ما بیاورد، همانگونه که پیامبران پیشین با معجزات فرستاده شدند.

تفسیر:

بهبانای رنگارنگ

این سوره - همانگونه که اشاره کردیم - با یک هشدار نیرومند به عموم مردم آغاز می شود، هشدار تکاندهنده و بیدارکننده، می گوید: (حساب مردم به آنها نزدیک شده، در حالی که در غفلتند و روی گردانند) (اقترب للناس حسابهم و هم فی غفلة معرضون).

عمل آنها نشان می دهد که این غفلت و بیخبری سراسر وجودشان را گرفته است، و گرنه چگونه ممکن است انسان ایمان به نزدیکی حساب، آنهم از حسابگری فوق العاده دقیق، داشته باشد و اینچنین همه مسائل را سرسری بگیرد و آلوده هر گونه گناه باشد؟.

کلمه (اقترب) تاکید بیشتری از قرب دارد، و اشاره به این است که این حساب بسیار نزدیک شده.

تعبیر به (ناس) گرچه ظاهراً عموم مردم را شامل می شود و دلیل بر آن است که همگی در غفلتند ولی بدون شک همیشه موقعی که سخن از توده مردم گفته می شود استثنائاتی وجود دارد، و در اینجا گروه بیدار دلی را که همیشه در فکر حسابند و برای آن آماده میشوند باید از این حکم مستثنی دانست.

جالب این که می گوید حساب به مردم نزدیک شده، نه مردم به حساب، گوئی حساب با سرعت به استقبال مردم میدود! ضمناً فرق میان غفلت و اعراض ممکن است از این نظر باشد که آنها از نزدیکی حساب غافلند،

و این غفلت سبب می شود که از آیات حق اعراض کنند در حقیقت (غفلت از حساب) علت است، و (اعراض از آیات حق) معلول آن، و یا منظور اعراض از خود حساب و آمادگی برای پاسخگویی در آن دادگاه بزرگ است، یعنی چون غافلند خود را آماده نمی کنند و رویگردان می شوند.

در اینجا این سؤال پیش می آید که نزدیک شدن حساب و قیامت به چه معنی است؟

بعضی گفته اند: منظور آن است که باقیمانده دنیا در برابر آنچه گذشته کم است، و به همین دلیل رستاخیز نزدیک خواهد بود (نزدیک نسبی) به خصوص اینکه از پیامبر اسلام (ﷺ) نقل شده که فرمود: بعثت انا و الساعة کھاتین! بعثت من و روز قیامت مانند این دو است! (اشاره به انگشت سبابه و وسطی که در کنار هم قرار دارند فرمود).

بعضی دیگر گفته اند: این تعبیر به خاطر بودن رستاخیز است، همانگونه که در ضرب المثل معروف عرب میخوانیم: کل ما هو آت قریب (هر چه قطعاً می آید نزدیک است).

در عین حال این دو تفسیر منافاتی با هم ندارند و ممکن است آیه اشاره به هر دو نکته باشد.

بعضی از مفسران مانند (قرطبی) این احتمال را نیز داده که (حساب) در اینجا اشاره به (قیامت صغری) یعنی مرگ است، زیرا به هنگام مرگ نیز قسمتی از محاسبه و جزای اعمال به انسان میرسد. ولی ظاهراً آیه فوق ناظر به قیامت کبری است.

آیه بعد یکی از نشانه های اعراض و رویگردانی آنها را به این صورت بیان می کند: هر ذکر و یادآوری تازه پروردگار که به سراغ آنها بیاید با شوخی و بازی و لعب به آن گوش فرا میدهند! (ما یاتیهم من ذکر من ربهم محدث الا استمعوه و هم یلعبون).

هرگز نشده است که در برابر سوره یا آیه، و خلاصه سخن بیدارکنندهای از ناحیه پروردگار، به طور جدی با آن برخورد کنند، ساعتی در آن بیندیشند و حداقل احتمال بدهند که این سخن در حیات و سرنوشت آنها اثر دارد آنها نه به حساب الهی فکر میکنند و نه به هشدارهای پروردگار.

اصولا یکی از بدبختیهای افراد جاهل و متکبر و خودخواه این است که همیشه نصائح و اندرزهای خیراندیشان را به شوخی و بازی میگیرند، و همین سبب می شود که هرگز از خواب غفلت بیدار نشوند، در حالی که اگر حتی یکبار به صورت جدی با آن برخورد کنند چه بسا مسیر زندگانی آنها در همان لحظه تغییر پیدا می کند.

کلمه (ذکر) در آیه فوق اشاره به هر سخن بیدارکننده است، و تعبیر به (محدث) (تازه و جدید) اشاره به این است که کتب آسمانی، یکی پس از دیگری نازل می گردد و سوره های قرآن و آیات آن هر کدام محتوای تازه و نوی دارد، که از طرق مختلف برای نفوذ در دلهای غافلان وارد می شود، اما چه سود برای کسانی که همه اینها را به شوخی میگیرند.

اصولا گویا آنها از تازهها وحشت دارند، با همان خرافات قدیمی که از نیاکان خود به ارث برده اند دل خوش کرده اند، گوئی پیمان جاودانه بسته اند

که با هر حقیقت تازه‌ای مخالفت کنند، در حالی که اساس قانون تکامل بر این است که هر روز انسان را با مسائل تازه و نوینی مواجه می‌سازد. باز برای تاءکید بیشتر می‌گوید: آنها در حالی هستند که دل‌هایشان در لُهو و بیخبری فرو رفته است (لَاهِيَةِ قُلُوبِهِمْ).

زیرا آنها از نظر ظاهر همه مسائل جدی را لعب و بازی و شوخی می‌پندارند (چنانکه جمله يلعبون به صورت فعل مضارع و مطلق به آن اشاره می‌کند) و از نظر باطن گرفتار لُهو و اشتغال فکر به مسائل بیارزش و غافل‌کننده هستند. و طبیعی است چنین کسانی هرگز راه سعادت را نخواهند یافت. بعد به گوشه‌های از نقشه‌های شیطانی آنها اشاره کرده می‌فرماید: این ظالمان گفتگوهای درگوشی خود را که برای توطئه انجام می‌دهند پنهان میدانند، و می‌گویند این یک بشر عادی همچون شما است (وَاسِرُوا النُّجْوَى الَّذِينَ ظَلَمُوا هَلْ هَذَا الْبَشَرُ مِثْلَكُمْ).

حال که او یک بشر عادی بیش نیست لابد این کارهای خارق‌العاده او و نفوذ سخنش چیزی جز سحر نمی‌تواند باشد آیا شما به سحر سحر می‌روید با اینکه می‌بینید؟! (اَفَتَاتُونَ السَّحْرَ وَانْتُمْ تَبْصُرُونَ).

گفتیم این سوره در (مکه) نازل شده، و در آن ایام دشمنان اسلام کاملاً نیرومند بودند، پس چه لزومی داشت که سخنان خود را مخفی کنند، حتی نجواهایشان را، (توجه داشته باشید که قرآن می‌گوید سخنان درگوشی را پنهان می‌کردند).

این ممکن است به خاطر آن باشد که آنها در مسائلی که جنبه توطئه و نقشه داشت به مشورت می‌پرداختند تا در برابر توده مردم با طرح واحدی در برابر پیامبر (ﷺ) بایستند.

بعلاوه آنها از نظر قدرت و زور مسلما جلو بودند ولی از نظر منطق و قدرت نفوذ کلام، برتری با پیامبر (ﷺ) و مسلمانان بود، و همین برتری سبب میشد که آنها برای انتخاب برچسبها و پاسخهای ساختگی در برابر پیامبر (ﷺ) به مشورت‌های نهانی بنشینند.

به هر حال آنها در این گفتارشان روی دو چیز تکیه داشتند، یکی بشر بودن پیامبر (ﷺ) و دیگری برچسب سحر، و در آیات بعد برچسبهای دیگری نیز خواهد آمد که قرآن به پاسخ آنها می پردازد.

ولی قرآن نخست به صورت کلی به آنها از زبان پیامبر (ﷺ) چنین پاسخ می گوید: (پروردگار من هر سخنی چه در آسمان باشد و چه در زمین میداند)

(قال ربی یعلم القول فی السماء و الارض).

چنین تصور نکنید که سخنان مخفیانه و توطئه های پنهانی شما بر او مخفی باشد، (چرا که او هم شنوا است و هم دانا) (وهو السميع العليم). او همه چیز را میداند و از همه کار با خبر است، نه تنها سخنان را میشنود، از اندیشه هایی که از مغزها میگذرد، و تصمیمهایی که در سینه ها پنهان است آگاه است.

بعد از ذکر دو قسمت از بهانه جوئیهای مخالفان، به چهار قسمت دیگر از آن پرداخته چنین می گوید: (آنها گفتند آنچه پیامبر (ﷺ) به عنوان وحی آورده خوابهای آشفته و پراکندهای بیش نیست) که او آنها را حقیقت و واقعیت میپندارد! (بل قالوا اضغاث احلام).

و گاه این سخن خود را عوض میکنند و می گویند: (او مرد دروغگوئی است که این سخنان را به خدا افترا بسته) (بل افتراه).

و گاه می گویند: (نه او یک شاعر است و این آیات مجموعه‌ای از تخیلات شاعرانه او است) (بل هو شاعر).

و در آخرین مرحله می گویند: از همه اینها که بگذریم (اگر او راست می گوید که فرستاده خدا است باید معجزه‌های برای ما بیاورد همانگونه که پیامبران پیشین با معجزات فرستاده شدند) (فلیاتنا بایة کما ارسل الاولون). بررسی‌های این نسبت‌های ضد و نقیض به پیامبر (ﷺ) خود بهترین دلیل بر آن است که آنها حقتطلب نبودند، بلکه هدفشان بهانه جوئی و به اصطلاح بیرون کردن حریف از میدان به هر قیمت و به هر صورت بوده است.

گاه ساحرش میخواندند، زمانی شاعر، گاه مفتری، و گاه (العیاذ بالله) یک آدم خیالاتی که خوابهای پریشان را وحی به حساب آورده! گاه می گویند چرا تو انسانی؟! و گاه با دیدن آنهمه معجزات باز بهانه معجزه دیگر می گیرند.

اگر ما دلیلی بر بطلان سخنانشان جز این پراکنده‌گوئی نداشتیم به تنهائی کافی بود، ولی در آیات بعد خواهیم دید که قرآن از طرق دیگر نیز به آنها پاسخ قاطع می گوید.

نکته:

آیا قرآن، حادث است؟

جمعی از مفسران در ذیل این آیات به تناسب کلمه (محدث) که در دومین آیه مورد بحث بود، گفتگوی فراوانی پیرامون حادث یا قدیم بودن (کلام الله) مطرح کرده اند، همان مسالهای که در زمان خلفای بنی عباس سالیان دراز مورد

جر و بحث بود و مدتی طولانی افکار گروهی از دانشمندان را به خود جلب کرده بود.

ولی ما امروز به خوبی میدانیم که این بحث بیشتر جنبه سرگرمی سیاسی داشته، تا علمای اسلام را به خود مشغول دارند و از مسائل اصولی و اساسی که تماس با وضع حکومت و طرز زندگی مردم و حقایق اصلی اسلام دارد منصرف سازند.

امروز برای ما کاملاً روشن است که اگر منظور از کلام الله محتوا و مضمون آنست، بطور قطع قدیم است یعنی همیشه در علم خدا بوده و علم واسع پروردگار همیشه به آن احاطه داشته است.

و اگر منظور این الفاظ و این کلمات و این وحی است که بر پیامبر (ﷺ) نازل شده، آن هم بدون شک (حادث) است.

کدام عاقل می گوید الفاظ و کلمات ازلی است؟ یا نزول وحی بر پیامبر (ﷺ) از آغاز فرمان رسالت نبوده؟ بنابراین ملاحظه میکنید هر طرف بحث را بگیریم مساله آفتابی و روشن است.

به تعبیر دیگر قرآن الفاظی دارد و معانی، الفاظش قطعاً حادث است و معانیش قطعاً قدیم، بنابراین جائی برای جر و بحث نیست.

وانگهی این بحث کدام مشکل علمی و اجتماعی و سیاسی و اخلاقی از جامعه اسلامی را حل می کند؟ و چرا بعضی از دانشمندان پیشین فریب شگردهای حاکمان مکار توطئه گر را خورده اند؟!

لذا می بینیم بعضی از امامان اهل بیت (علیهم السلام) ضمن بیان روشن این مساله عملاً به آنها هشدار دادند که از این گونه بحثها بپرهیزید.

آیه (6) تا (10) و ترجمه

(ما أمنت قبلهم من قرية أهلكناها فهم يؤمنون) (6) (وما أرسلنا قبلك إلا رجالا نوحى إليهم فسلوا أهل الذكر إن كنتم لا تعلمون) (7) (وما جعلنهم جسدا لا يأكلون الطعام وما كانوا خلدين) (8) (ثم صدقهم الوعد فأنجينهم ومن نشاء وأهلكنا المسرفين) (9) (لقد أنزلنا اليكم كتابا فيه ذكركم افلا تعقلون) (10)

ترجمه:

6 - تمام آبادیهائی را که پیش از اینها هلاک کردیم (تقاضای معجزات گوناگون کردند و پیشنهادشان عملی شد، ولی) هرگز ایمان نیاوردند، آیا اینها ایمان می آورند؟!

7 - ما پیش از تو جز مردانی که به آنها وحی میکردیم نفرستادیم (همه انسان بودند و از جنس بشر) اگر نمی دانید از اهل اطلاع بپرسید.

8 - ما آنها را پیکرهائی که غذا نخوردند قرار نداریم، آنها عمر جاویدان هم نداشتند.

9 - سپس وعدهای را که به آنها داده بودیم وفا کردیم، آنها و هر کس را میخواستیم (از چنگال دشمنانشان) نجات دادیم، و مسرفان را هلاک نمودیم.

10 - ما بر شما کتابی نازل کردیم که وسیله تذکر (و بیداری) شما در آنست، آیا اندیشه نمی کنید؟

تفسیر:

پیامبران همه از نوع بشر بودند

گفتیم در آیات گذشته شش نمونه از ایرادهای ضد و نقیض دشمنان اسلام به پیامبر (ﷺ) بازگو شده است، آیات مورد بحث نیز به پاسخ آنها پرداخته، گاهی به صورت کلی و جمعی و گاه بعضی را بالخصوص پاسخ می گوید.

نخستین آیه مورد بحث اشاره به (معجزات اقتراحى) آنان کرده (منظور از معجزات اقتراحى، پیشنهاد معجزات دلبخواه به عنوان بهانه گیرى است) و مى گوید: (تمام شهرها و آبادیهائی که پیش از اینها هلاکشان کردیم تقاضای این گونه معجزات را کردند، ولى هنگامى که پیشنهادشان عملى شد هرگز ایمان نیاوردند، آیا اینها ایمان مى آورند؟! (ما آمنـت قبلهم من قرية اهلکناها ا فهم یؤمنون)).

در ضمن به آنها اخطار مى کند که اگر به تقاضای شما در زمینه معجزات اقتراحى پاسخ گفته شود و ایمان نیاورید، نابودى شما حتمى است! این احتمال نیز در تفسیر آیه وجود دارد که قرآن در این آیه به تمام ایرادهای ضد و نقیض آنها اشاره مى کند و مى گوید: این طرز برخورد با دعوت پیامبران راستین، تازگى ندارد، همیشه افراد لجوج، متوسل به این گونه بهانه ها میشدند، و سرانجام کارشان نیز چیزى جز کفر و سپس هلاکت و مجازات دردناک الهى نبود.

آیه بعد به پاسخ نخستین ایراد آنها در زمینه بشر بودن پیامبر (ﷺ) بالخصوص پرداخته مى گوید: تنها تو نیستى که پیامبرى و در عین حال انسان، تمام پیامبرانى که پیش از تو آمدند، مردانى بودند که وحى به آنها میفرستادیم (وما ارسلنا قبلك الا رجالا نوحى اليهم).

این یک واقعیت تاریخی است که همگان از آن آگاهند و اگر شما نمی دانید از آگاهان بپرسید) (فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون).

اهل ذکر کیانند؟

بدون شک (اهل ذکر) از نظر مفهوم لغوی، تمام آگاهان و مطلعان را در بر میگیرد و آیه فوق بیانگر یک قانون کلی عقلائی در مورد (رجوع جاهل به عالم) است، هر چند مورد و مصداق آیه، دانشمندان اهل کتاب بودند ولی این مانع کلیت قانون نیست.

به همین دلیل دانشمندان و فقهای اسلام به این آیه برای مساله جواز تقلید از مجتهدان اسلامی استدلال کرده اند.

و اگر می بینیم در روایاتی که از طرق اهل بیت (علیهم السلام) به ما رسیده، اهل ذکر به علی (علیه السلام) یا سایر امامان اهل بیت (علیهم السلام) تفسیر شده به معنی انحصار نیست، بلکه بیان واضحترین مصداقهای این قانون کلی است.

توضیح بیشتر را در این باره، در تفسیر آیه 43 سوره نحل (جلد 11 صفحه 240 تا 246) مطالعه فرمائید.

آیه بعد توضیح بیشتری در مورد بشر بودن پیامبران می دهد و می گوید: (ما پیامبران را پیکرهائی که غذا نخورند قرار ندادیم و آنها هرگز عمر جاویدان نداشتند) (و ما جعلناهم جسدا لا یاکلون الطعام و ما کانوا خالدین).

جمله (لا یاکلون الطعام) اشاره به چیزی است که در جای دیگر از قرآن در ارتباط با همین ایراد آمده است: و قالوا ما لهذا الرسول یاکل الطعام و یمشی فی الاسواق: چرا این پیامبر غذا میخورد و در بازارها راه می رود؟! (فرقان - 7).

جمله (ما کانوا خالدين) نیز تکمیلی بر همین معنی است، چرا که مشرکان میگفتند: خوب بود بجای بشر فرشتهای فرستاده میشد، فرشتهای که عمر جاودان داشته باشد و دست مرگ به دامان او دراز نشود! قرآن در پاسخ آنها می گوید: هیچیک از پیامبران پیشین عمر جاویدان نداشتند که پیامبر اسلام (ﷺ) داشته باشد.

به هر حال بدون شک - همانگونه که بارها گفته ایم - رهبر انسانها باید از جنس خودشان باشد، با همان غرائز، عواطف، احساسها، نیازها، و علاقه ها، تا دردهای آنها را لمس کند، و بهترین طریق درمان را با الهام گرفتن از تعلیماتش انتخاب نماید، تا الگو و اسوهای برای همه انسانها باشد و حجت را بر همه تمام کند.

سپس به عنوان تهدید و هشدار به منکران سرسخت و لجوج چنین می گوید: ما به پیامبرانمان وعده داده بودیم که آنها را از چنگال دشمنان رهائی بخشیم و نقشه های آنها را نقش بر آب کنیم، آری (ما سرانجام به این وعده خود وفا کردیم و صدق آن را آشکار ساختیم، آنها و تمام کسانی را که میخواستیم نجات دادیم و مسرفان را هلاک نمودیم)! (ثم صدقناهم الوعد فانجیناهم و من نشاء و اهلکنا المسرفین).

آری همانگونه که سنت ما انتخاب کردن رهبران بشر از میان افراد بشر بود، این هم سنت ما بود که در برابر توطئه های مخالفان از آنها حمایت کنیم و اگر اندرزهای پیدری در آنها مؤثر نیفتاد، صفحه زمین را از لوث وجودشان پاک سازیم.

پیدا است که منظور از (و من نشاء) (هر که را بخواهیم) خواستنی است که بر معیار ایمان و عمل صالح دور میزند، و نیز روشن است که

منظور از (مصرفان) در اینجا کسانی است که در مورد خویشتن و جامعه‌های که در آن زندگی داشتند، اسراف کردند، از طریق انکار آیات الهی و تکذیب پیامبران.

لذا در جای دیگر قرآن میخوانیم: (كذلك حقا علينا ننجي المؤمنين): (این گونه بر ما حق و لازم بود که مؤمنان را نجات دهیم) (یونس - 103).

در آخرین آیه مورد بحث در یک جمله کوتاه و پرمعنی، به اکثر ایرادهای مشرکان مجدداً پاسخ داده می‌گوید: (ما بر شما کتابی نازل کردیم که وسیله بیداری شما در آن است آیا تعقل نمی‌کنید؟! (ولقد انزلنا اليكم كتابا فيه ذكرکم افلا تعقلون)).

هر کس آیات این کتاب را که مایه تذکر و بیداری دل و حرکت اندیشه و پاکی جامعه‌ها است بررسی کند به خوبی میداند یک معجزه روشن و جاویدان است، با وجود این معجزه آشکار که از جهات مختلف آثار اعجاز در آن نمایان است (از جهت جاذبه فوق العاده، از جهت محتوی، احکام و قوانین، عقائد و معارف و...) آیا باز در انتظار ظهور معجزه دیگری هستید؟ کدام معجزه بهتر از این میتواند حقانیت دعوت پیامبر اسلام (ﷺ) را ثابت کند؟!

از این گذشته آیات این کتاب فریاد میزند، که سحر نیست، واقعیت است و تعلیمات پرمحتوا و جذاب، آیا باز هم میگوئید سحر است؟!

آیا میتوان نسبت (اضغاث احلام) به این آیات داد؟ خوابهای پریشان و بیمعنی کجا و این سخنان موزون و منسجم کجا؟

آیا میتوان آن را دروغ و افترا شمرد؟ با اینکه آثار صدق از همه جای آن نمایان است؟

و آیا آورنده آن (شاعر) بوده، در حالی که شعر بر محور تخیل دور می زند و آیات این کتاب همه بر اساس واقعیتها است؟!

کوتاه سخن اینکه دقت و بررسی در این کتاب ثابت می کند که این نسبتهای ضد و نقیض، وصله هائی است ناهم رنگ و سخنانی است مغرضانه و نابخردانه. در اینکه کلمه ذ(کرکم) در آیه فوق به چه معنی است، مفسران بیانات گوناگونی دارند:

بعضی گفته اند: منظور این است که آیات قرآن، مایه تذکر و بیداری اندیشه های شما است، چنانکه در جای دیگر می گوید: فذکر بالقرآن من یخاف وعید: (به وسیله این قرآن کسانی را که از مجازات الهی می ترسند تذکر ده) (ق - 45).

گروهی گفته اند: منظور این است که این قرآن، نام و آوازه شما را در دنیا بلند می کند، یعنی مایه عز و شرف شما است، شما مؤ منان و مسلمانان، و یا شما قوم عرب، که قرآن به زبان شما نازل شده، و اگر از شما گرفته شود، نام و نشانی در جهان نخواهید داشت.

بعضی دیگر گفته اند: منظور این است که در این قرآن آنچه مورد نیاز شما در امر دین و دنیا است و یا در زمینه مکارم اخلاق است، یادآوری شده. گرچه این تفاسیر منافاتی با یکدیگر ندارد و ممکن است همه در تعبیر ذکرکم جمع باشند اما تفسیر نخست روشنتر به نظر می رسد.

و اگر گفته شود چگونه این قرآن مایه بیداری است؟ در حالی که بسیاری از مشرکان شنیدند و بیدار نشدند، در پاسخ می گوئیم: بیدار کننده بودن قرآن جنبه اجباری و الزامی ندارد بلکه مشروط است به اینکه انسان خودش بخواهد و دریچه های قلبش را به روی آن بگشاید.

آیه (11) تا (15) و ترجمه

(و کم قصمنا من قرية كانت ظالمة و أنشأنا بعدها قوماً آخرین) (11)
(فلما أحسوا بأنا إذا هم منها يركضون) (12) (لا تركضوا و ارجعوا إلى ما
أترفتם فيه و مسکنکم لعلکم تسلون) (13) (قالوا یویلنا إنا كنا ظلمین)
(14) (فما زالت تلك دعوتهم حتی جعلنهم حصیدا خمدین) (15)

ترجمه:

11 - چه بسیار مناطق آباد ستمگری را که ما درهم شکستیم و بعد از آنها
قوم دیگری روی کار آوردیم.

12 - آنها هنگامی که احساس عذاب ما را کردند ناگهان پا به فرار گذاشتند!

13 - فرار نکنید و بازگردید به زندگی پرناز و نعمتتان، و به مسکنهای پر
زرق و برقتان! تا سائلان بیایند و از شما تقاضا کنند (شما هم آنها را محروم
بازگردانید)!

14 - گفتند: ای وای بر ما که ظالم و ستمگر بودیم.

15 - و همچنان این سخن را تکرار می کردند تا ریشه آنها را قطع کردیم و
آنها را خاموش ساختیم!.

تفسیر:

چگونه ستمگران در چنگال عذاب گرفتار شدند؟

در آیات مورد بحث به دنبال گفتگوهایی که در باره مشرکان و کافران
لجوج گذشت سرنوشت آنها را با مقایسه با سرنوشت اقوام پیشین، مشخص می
کند.

نخست می گوید: (چه بسیار شهرها و آبادیهای ظالم و ستمگری را که درهم شکستیم) (و کم قصمنا من قرية كانت ظالمة).

(و بعد از آنها قوم و جمعیت دیگری را به روی کار و به میدان آزمایش آوردیم) (و ائشانا بعدها قوما آخرین).

با توجه به اینکه (قصم) به معنی شکستن تواءم با شدت است و حتی گاهی به معنی خرد کردن آمده، و با توجه به اینکه تکیه روی ظلم و ستمگری این اقوام شده، نشان می دهد که خداوند شدیدترین انتقام و مجازات را در مورد اقوام ظالم و ستمگر قائل است.

ضمنا اشاره به این می کند که اگر تاریخ گذشتگان را مورد بررسی قرار دهید، خواهید دانست که تهدیدهای پیامبر اسلام شوخی و بی حساب نیست، واقعیت تلخی است که باید دقیقا به آن بیندیشید.

آنگاه شرح حال آنها را به هنگامی که دامنه عذاب در آبادی آنها گسترده می شد، و وضع بیچارگی آنان را در مقابل مجازات الهی مشخص می کند، می گوید: (هنگامی که آنها احساس کردند عذاب الهی می خواهد دامنشان را بگیرد،

پا به فرار گذاردند) (فلما احسوا باسنا اذا هم منها یرکضون).

درست همانند یک لشگر شکست خورده که شمشیرهای برهنه دشمن را پشت سر خود می بیند به هر سو پراکنده می شوند.

اما به عنوان توبیخ و سرزنش به آنها گفته می شود: (فرار نکنید و بازگردید به سوی زندگانی پرنواز و نعمتتان! و به سوی کاخها و قصرها و مسکنهای پرزور و زیورتان، شاید سائلان بیایند و از شما تقاضا کنند) (لا ترکضوا و ارجعوا الی ما اترفتم فیه و مساکنکم لعلکم تسئلون).

این عبارت ممکن است اشاره به آن باشد که همواره در این زندگی پرنواز و نعمتی که داشتند سائلان و تقاضاکنندگان بر در خانه هایشان رفت و آمد داشتند، با امید می آمدند و محروم بازمی گشتند به آنها می گوید: بازگردید و همان صحنه های نفرت انگیز را تکرار کنید، و این در حقیقت یکنوع استهزاء و سرزنش است.

بعضی از مفسران نیز احتمال داده اند که (جمله لعلکم تسئلون) اشاره ای به دستگاه پر زرق و برق و کبریائی آنها است که خود شخصا در گوشه ای می نشستند و مرتبا فرمان می دادند، و خدمتگذاران، پی در پی نزد آنها می آمدند و سؤال از امر و فرمانشان می کردند.

اما اینکه گوینده این سخن کیست؟ در آیه صریحا نیامده.

ممکن است ندائی وسیله فرشتگان خدا یا پیامبران و رسولان نشان باشد یا از درون ضمیر مخفی و وجدانشان.

در حقیقت این ندای الهی بوده است که به آنها گفته می شد: (فرار نکنید و بازگردید) که از یکی از این سه طریق به آنها می رسیده است.

جالب اینکه در اینجا از میان تمام نعمتهای مادی بالخصوص روی (مسکن) انگشت گذارده شده، شاید به خاطر اینکه نخستین وسیله آرامش انسان وجود یک مسکن مناسب است، و یا اینکه انسان غالبا بیشترین درآمد زندگی خود را صرف مسکنش می کند، و نیز بیشترین علاقه او به آن است.

به هر حال آنها در این هنگام بیدار می شوند، آنچه را قبلا شوخی می پنداشتند به جدیترین صورت در برابر خویش می بینند و

فریادشان بلند می شود (می گویند: ای وای بر ما که ظالم و ستمگر بودیم!)
(قالوا یا ویلنا انا کنا ظالمین).

اما این بیداری اضطراری که در برابر صحنه های جدی عذاب برای هر کس پیدا می شود بی ارزش است، و اثری در تغییر سرنوشت آنها ندارد، لذا قرآن در آخرین آیه مورد بحث اضافه می کند: (و همچنان این سخن را (وای بر ما ظالم و ستمگر بودیم) تکرار می کردند تا آنها را از ریشه، قطع کردیم و آنها را خاموش ساختیم) (وما زالت تلك دعواهم حتی جعلناهم حصیدا خامدین).

همچون زراعتی درو شده (حصید) بر زمین می ریزند، و شهر پر جوش و خروش و آبادشان به قبرستان ویران و خاموشی مبدل می گردد (خامدین).

آیه (16) تا (18) و ترجمه

(وما خلقنا السماء والارض وما بينهما لعین) (16) (لو أردنا أن نتخذ
لهوا لاتخذنه من لدنا إن كنا فعلین) (17) (بل نقذف بالحق علی البطل
فیدمغه فإذا هو زاهق و لكم الویل مما تصفون) (18)

ترجمه:

16 - ما آسمان و زمین و آنچه را در میان آنهاست برای بازی نیافریدیم.

17 - به فرض محال اگر می خواستیم سرگرمی انتخاب کنیم چیزی
متناسب خود انتخاب می کردیم.

18 - بلکه ما حق را بر سر باطل می کوبیم تا آنرا هلاک
سازد، و به این ترتیب باطل محو و نابود می شود، اما وای بر شما از توصیفی
که می کنید.

تفسیر:

آفرینش آسمان و زمین بازیچه نیست

از آنجا که در آیات گذشته این حقیقت منعکس بود که ظالمان
بی ایمان هدفی برای آفرینش خود جز عیش و نوش قائل نبودند، و در واقع
عالم را بی هدف می پنداشتند، قرآن مجید در آیات مورد بحث برای ابطال
این طرز فکر و اثبات وجود هدف با ارزشی برای آفرینش کل جهان مخصوصا
انسانها چنین می گوید:

(ما آسمان و زمین و آنچه میان آن دو است بیهوده نیافریدیم) (و
ما خلقنا السماء والارض وما بينهما لاعین)

این زمین گسترده، این آسمان پهناور، و این همه موجودات متنوع و بدیعی که در صحنه آنها است نشان می دهد، غرض مهمی در کار بوده است، آری هدف این بوده که از یکسو بیانگر آن آفریننده بزرگ باشند و نشانه ای از عظمتش، و از سوی دیگر دلیلی بر (معاد) باشد و گرنه این همه غوغا برای این چند روز معنی نداشت.

آیا ممکن است انسانی در وسط بیابانی، کاخ مجهزی با تمام وسائل فراهم کند، تنها برای اینکه در تمام عمر یک ساعت از آنجا می گذرد، در آن استراحت می کند؟

کوتاه سخن اینکه: اگر این جهان با عظمت را از دریچه چشم مردم بی ایمان بنگریم پوچ و بی هدف است، تنها ایمان به (مبدء) و (معاد) است که آن را هدفدار می کند.

آیه بعد می گوید: اکنون که مسلم شد عالم بی هدف نیست، این هم مسلم است که هدف این آفرینش، سرگرمی خدا به امر خلقت نبوده است که این سرگرمی نامعقولی است: (به فرض محال که ما می خواستیم وسیله ای برای سرگرمی خود انتخاب کنیم چیزی انتخاب می کردیم که متناسب ما باشد) (لو اردنا ان نتخذ لهما لا تخذناه من لدنا ان كنا فاعلین).

در حقیقت (لعب) به معنی کار بی هدف است، و (لهو) اشاره به هدفهای نامعقول یا سرگرمیهاست.

آیه مورد بحث بازگوی دو حقیقت است: نخست با توجه به کلمه (لو) که در لغت عرب برای امتناع است، اشاره به این می کند که محال است هدف پروردگار سرگرمی خویشتن باشد.

سپس می گوید: به فرض که هدف سرگرمی بود باید سرگرمی مناسب ذات او باشد، از عالم مجردات و مانند آن، نه عالم محدود ماده.

سپس با لحن قاطعی برای ابطال اوهام بیخردانی که دنیا را بی هدف یا تنها مایه سرگرمی می پندارند چنین می گوید: این جهان، مجموعه ای است از حق و واقعیت، چنین نیست که اساس آن بر باطل بوده باشد (بلکه ما حق را بر سر باطل می کوبیم تا آنرا نابود و هلاک سازد و باطل محو و نابود می شود) (بل نقذف بالحق علی الباطل فیدمغه فاذا هو زاهق).

و در پایان آیه می گوید: (اما وای بر شما از این توصیفی که از بی هدفی عالم می کنید) (ولکم الویل مما تصفون).

یعنی ما همواره دلائل عقلی و استدلالات روشن و معجزات آشکار خود را در برابر پندارها و اوهام بیهوده گرایان قرار می دهیم، تا در نظر اندیشمندان و صاحبان عقل، این پندارها درهم کوبیده و نابود شود. دلائل شناسائی خدا روشن است، دلائل وجود معاد آشکار، براهین حقانیت انبیاء، واضح، و در حقیقت برای آنها که لجوج و بهانه گیر نیستند، حق از باطل کاملاً قابل شناسائی است.

قابل توجه اینک: جمله (نقذف) از ماده (قذف) به معنی پرتاب کردن است، مخصوصاً پرتاب کردن از راه دور، و از آنجا که پرتاب از راه دور، شتاب

و سرعت و قوت بیشتری دارد، این تعبیر بیانگر قدرت پیروزی حق بر باطل است، کلمه (علی) نیز مؤید این معنی است، زیرا این کلمه معمولاً در موارد (علو) به کار می رود.

جمله (ید مغه) که به گفته راغب به معنی شکستن جمجمه و مغز سر است که حساسترین نقطه بدن انسان محسوب می شود، تعبیر رسائی است برای غالب بودن لشگر حق، غلبه ای چشمگیر و قاطع. تعبیر به (اذا) نشان می دهد که حتی در آنجائی که انتظار نمی رود حق پیروز شود ما این برنامه را انجام می دهیم.

تعبیر به (زاهق) که به معنی چیزی است که به کلی مضمحل شده نیز تاکید دیگری است بر این منظور. و اینکه جمله (نقذف) و (یدمغ) به صورت فعل مضارع آمده دلیل بر استمرار این برنامه است.

نکته:

هدف آفرینش

در حالی که مادیها هدفی برای آفرینش قائل نیستند، چرا که مبدء آفرینش را طبیعت فاقد عقل و شعور و بی هدف می دانند، و به همین دلیل طرفدار پیوچی در مجموعه هستی می باشند، فلاسفه الهی و پیروان ادیان همگی معتقد به وجود یک هدف عالی برای آفرینشند، زیرا مبدء قادر و حکیم عالم، محال است کاری بی هدف انجام دهد.

اکنون این سؤال پیش می آید که این هدف چیست؟

گاهی به خاطر مقایسه کردن خداوند به خود گرفتار این توهم می شویم که آیا خدا کمبودی داشته که می خواسته با آفرینش هستی و از جمله انسان، آن کمبود را جبران کند؟!

آیا او نیازی به عبادت و نیایشهای ما دارد؟ آیا او می خواسته است شناخته شود و خلق را آفریده است تا شناخته گردد؟! ولی همانگونه که

گفتیم این یک اشتباه بزرگ است که از مقایسه خدا و خلق ناشی می گردد، در حالی که در بحث شناخت صفات خدا، بزرگترین سد و مانع همین مقایسه نادرست است، (لذا اصل اولی در این بحث آنست که ما بدانیم او در هیچ چیز به ما شباهت ندارد).

ما موجودی هستیم از هر نظر محدود، و به همین دلیل تمام تلاشهایمان برای رفع کمبودهایمان است، درس می خوانیم، تا با سواد شویم و کمبود علممان از بین برود، بدنبال کسب و کار می رویم تا با فقر و ناداری مبارزه کنیم، لشکر و عسکر و نیرو تهیه می کنیم تا کمبود قدرتمان را در برابر حریف جبران کنیم حتی در مسائل معنوی و تهذیب نفس و سیر و مقامات روحانی، باز تلاشها در جهت رفع کمبودها است.

ولی آیا آن وجودی که از هر نظر بینهایت است، علم و قدرت و نیروهایش بیانتها، و از هیچ نظر کمبودی ندارد، معقول است کاری برای رفع کمبودش انجام دهد؟ از این تحلیل روشن به اینجا می رسیم که از یکسو آفرینش بی هدف نیست و از سوی دیگر این هدف به آفریدگار باز نمی گردد.

در اینجا به آسانی می توان نتیجه گرفت که هدف حتما و بدون شک چیزی مربوط به خود ماست.

با توجه به این مقدمه می توان دریافت که هدف آفرینش چیزی جز تکامل و تعالی ما نیست، به تعبیر دیگر عالم هستی، دانشگاهی است برای تکامل ما در زمینه علم.

پرورشگاهی است از نظر تربیتی برای تهذیب نفوس ما.

تجارتخانه ای است برای کسب درآمدهای معنوی.

سرزمین زراعت پرباری است برای پرورش انواع محصولات انسان.
آری (الدنيا مزرعة الآخرة... الدنيا دار صدق لمن صدقها و دار غنى لمن تزود
منها و دار موعظة لمن اتعظ منها).

این قافله از عالم عدم به حرکت درآمده و به سوی
بینهایت دائما در حال پیشروی است.

قرآن مجید با اشارات کوتاه و بسیار پر معنی در آیات
مختلف از یکسو به اصل وجود هدف در آفرینش اشاره می کند، و از
سوی دیگر این هدف را مشخص می سازد.

در قسمت اول می گوید: (**ایحسب الانسان ان يترك سدى**):
(آیا انسان گمان می کند مهمل آفریده شده و بیهوده رها می شود) (قیامت -
36) (**افحسبتم انما خلقناكم عبثا وانكم الينا لا ترجعون**): (آیا
چنین پنداشتید که ما بیهوده شما را آفریدیم و به سوی ما بازگشت نمی کنید)
(مؤ منون - 115).

(**وما خلقنا السماء و الارض و ما بينهما باطلا ذلك ظن الذين كفروا**):
(ما آسمان و زمین و آنچه میان آنها است بیهوده نیافریدیم، این گمان و پندار
کافران است) (ص - 27).

و در قسمت دوم گاه در آیات قرآن، هدف آفرینش، عبودیت و بندگی خدا
قرار داده شده، (**وما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون**): (من انسانها و جن را
نیافریدم مگر برای اینکه عبادتم کنند) (ذاریات - 56) بدیهی است عبادت
مکتبی است برای پرورش انسان در ابعاد مختلف، عبادت به معنی
وسیع کلمه که تسلیم فرمان خدا بودن است روح و جان انسان را در زمینه

های گوناگون تکامل می بخشد که شرح آن را در ذیل آیات مربوط به عبادات مختلف بیان کرده ایم.

و گاه می گوید: هدف آفرینش آگاهی و بیداری و تقویت ایمان و اعتقاد شما است (الله الذی خلق سبع سماوات و من الارض مثلهن یتنزل الامر بینهن لتعلموا ان الله علی کل شیء قدير): (خدا همان کسی است که آسمانهای هفتگانه و زمینهای همانند آن را آفرید، فرمان او در میان آنها جاری است، همه اینها به خاطر آن بوده است تا شما بدانید خدا بر هر چیزی قادر است) (طلاق - 12).

و گاه می گوید: هدف آفرینش آزمایش حسن عمل شما است (الذی خلق الموت و الحیوة لیبلوکم ایکم احسن عملا): (او خدائی است که مرگ و زندگی را آفرید تا شما را در میدان حسن عمل بیازماید و پرورش دهد) (ملک - 2).

آیات سه گانه فوق که هر کدام به یکی از ابعاد سه گانه وجود انسان (بعد آگاهی و ایمان، بعد اخلاق و بعد عمل) اشاره می کند بیانگر هدف تکاملی آفرینش است که به خود انسانها باز می گردد.

ذکر این نکته نیز لازم است که بعضی چنین تصور می کنند چون کلمه (تکامل) در آیات قرآن در این مباحث مطرح نشده است نکند این یک فکر وارداتی باشد؟ ولی پاسخ این ایراد روشن است، زیرا ما در بند الفاظ خاص نیستیم مفهوم و مصداقهای تکامل در آیات فوق به خوبی روشن است، آیا علم و آگاهی مصداق واضح آن نیست و همچنین پیشرفت در عبودیت و حسن عمل؟!

در آیه 17 سوره محمد می خوانیم: **(وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى)**: (آنها که در مسیر هدایت وارد شدند، خداوند بر هدایتشان می افزاید) آیا تعبیر به (افزایش) چیزی جز تکامل است؟! در اینجا سؤالی پیش می آید که اگر هدف تکامل بوده چرا خداوند از آغاز انسان را در همه ابعاد، کامل نیافرید تا نیازی به پیمودن مراحل تکامل نبوده باشد؟

سرچشمه این ایراد غفلت از این نکته است که شاخه اصلی (تکامل، تکامل اختیاری) است، و به تعبیر دیگر تکامل آنست که انسان راه را با پای خود و اراده و تصمیم خویش بپیماید، اگر دست او را بگیرند و به زور ببرند نه افتخار است و نه تکامل، فی المثل اگر انسان، یک ریال از مال خود را با تصمیم و اراده خویش انفاق کند به همان نسبت راه کمال اخلاقی پیموده، در حالی که اگر ملیونها از ثروت او را به اجبار بردارند و انفاق کنند، حتی یک گام هم در این راه پیش نرفته است، و لذا در آیات مختلف قرآن مجید به این واقعیت تصریح شده که اگر خدا می خواست همه مردم به اجبار ایمان می آوردند ولی این ایمان برای آنها سودی نداشت (و لو شاء ربك لا من من في الارض كلهم جميعا - يونس - 99).

آیه (19) تا (25) و ترجمه

(وله من في السموت والارض ومن عنده لا يستكبرون عن عبادته ولا يستحسرون) (19) (يسبحون الليل والنهار لا يفترون) (20) (أم اتخذوا ألهة من الارض هم ينشرون) (21) (لو كان فيهما ألهة إلا الله لفسدتا فسبحن الله رب العرش عما يصفون) (22) (لا يسئل عما يفعل وهم يسئلون) (23) (أم اتخذوا من دونه ألهة قل هاتوا برهنكم هذا ذكر من معي وذكر من قبلي بل أكثرهم لا يعلمون الحق فهم معرضون) (24) (وما أرسلنا من قبلك من رسول إلا نوحي إليه أنه لا إله إلا أنا فاعبدون) (25)

ترجمه:

19 - برای اوست آنچه در آسمانها و زمین است، و آنها که نزد او هستند هیچگاه از عبادتش استکبار نمی کنند و هرگز خسته نمی شوند.

20 - شب و روز تسبیح می گویند و ضعف و سستی به خود راه نمی دهند.

21 - آیا آنها خدایانی از زمین برگزیدند که خلق می کنند و منتشر می

سازند؟

22 - اگر در آسمان و زمین خدایانی جز الله بود فاسد می شدند (و نظام

جهان برهم می خورد) منزّه است خداوند پروردگار عرش از توصیفی که آنها می کنند.

23 - هیچکس بر کار او نمی تواند خرده بگیرد، ولی در

کارهای آنها جای سؤال و ایراد است.

24 - آیا آنها جز خدا معبودانی برگزیدند؟ بگو دلیلتانرا بیاورید این سخن

من و سخن (پیامبرانی است) که پیش از من بودند، اما اکثر آنها حق را نمی دانند و به این دلیل از آن رویگردانند.

25 - ما پیش از تو هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر اینکه به او وحی کردیم که معبودی جز من نیست بنابراین تنها مرا پرستش کنید.

تفسیر:

شرک از پندار سرچشمه می گیرد

در آیات گذشته سخن از این واقعیت در میان بود که عالم هستی، بی هدف نیست، نه شوخی و بازیچه است و نه لهُو و سرگرمی، بلکه دارای هدف تکاملی حساب شده ای است برای انسانها.

و از آنجا که ممکن است این توهم به وجود آید که خدا چه نیازی به ایمان و عبادت ما دارد؟ آیات مورد بحث نخست به پاسخ این سخن می پردازد و می گوید: (تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند از آن اویند) **(وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ)**.

(و فرشتگانی که در محضر قرب پروردگار هستند هیچگاه از پرستش او تکبر ندارند و هرگز خسته نمی شوند) **(وَمَنْ عِنْدَهُ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ)**.

دائما شب و روز تسبیح می گویند و کمترین ضعف و سستی به خود راه نمی دهند) **(يَسْبُحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ)**.

با این حال او چه نیازی به طاعت و عبادت شما دارد، این همه فرشتگان بزرگ، شب و روز مشغول تسبیحند، او حتی نیاز به عبادت آنها هم ندارد، پس اگر دستور ایمان و عمل صالح و بندگی و عبودیت به شما داده، سود و فایده اش متوجه خود شما است.

این نکته نیز جالب توجه است که در نظام بندگان و موالی ظاهری هر قدر بنده ای به مولا نزدیکتر باشد، خضوعش در برابر او کمتر است، چرا که خصوصیت بیشتری دارد و مولا نسبت به او نیاز فزونتر! اما در نظام عبودیت (خلق) و (خالق) قضیه بر عکس است، هر قدر فرشتگان و اولیای خدا به او نزدیکتر می شوند، مقام عبودیتشان بیشتر می گردد.

پس از آنکه بیهودگی و بی هدفی عالم هستی در آیات گذشته، نفی شد و مسلم گشت که این عالم دارای هدف مقدسی است، در آیات مورد بحث به مساله وحدت معبود و مدیر و مدبر این جهان پرداخته، چنین می گوید: (آیا آنها خدایانی از زمین برگزیدند، خدایانی که می توانند موجودات زنده را بیافرینند و در جهان پخش کنند؟! (ام اتخذوا الهة من الارض هم ینشرون)).

این جمله در حقیقت اشاره به این است که معبود باید خالق باشد، مخصوصا خالق حیات و زندگی که روشنترین چهره های خلقت است، این در حقیقت شبیه به همان چیزی است که در آیه 73 سوره حج می خوانیم: (ان الذین تدعون من دون الله لن یخلقوا ذبابا و لو اجتمعوا له): (تمام معبودهائی را که جز خدا می خوانید حتی قدرت ندارند مگسی بیافرینند هر چند دست بدست هم دهند و متحد شوند) با این حال آنها چگونه شایسته پرستش هستند.

تعبیر به (الهة من الارض) (خدایانی از زمین) اشاره به بتها و معبودهائی است که از سنگ و چوب و مانند آن می ساختند، و حاکم بر آسمانها می پنداشتند. آیه بعد، یکی از دلائل روشن نفی (آلهه) و خدایان مشرکان را به

این صورت بیان می کند (اگر در آسمان و زمین، معبودها و خدایانی جز الله بود هر دو فاسد می شدند و نظام جهان بر هم می خورد) (لو كان فيهما الهة الا الله لفسدتا).

(منزه و پاک است خداوند، پروردگار عرش، از توصیفی که آنها می کنند)
(فسبحان الله رب العرش عما يصفون).

این نسبت‌های ناروا، و این خدایان ساختگی و آلهه پنداری، اوهامی بیش نیستند و دامن کبریائی ذات پاک او با این نسبت‌های ناروا آلوده نمی گردد. برهان تمناع

دلیلی که برای توحید و نفی آلهه در آیه فوق، آمده است، در عین سادگی و روشنی، یکی از براهین دقیق فلسفی در این زمینه است که دانشمندان از آن، به عنوان (برهان تمناع) یاد می کنند، خلاصه این برهان را چنین می توان بیان کرد:

ما بدون شک نظام واحدی را در این جهان حکمفرما می بینیم، نظامی که در همه جهات هماهنگ است، قوانینش ثابت و در آسمان و زمین جاری است، برنامه هایش با هم منطبق، و اجزایش متناسب است.

این هماهنگی قوانین و نظامات آفرینش از این حکایت می کند که از مبدء واحدی سرچشمه گرفته است چرا که اگر مبدء‌ها متعدد بود و اراده ها مختلف، این هماهنگی هرگز وجود نداشت و همان چیزی که قرآن از آن تعبیر به (فساد) می کند در عالم به وضوح دیده می شد.

ما اگر کمی اهل تحقیق و مطالعه باشیم، از بررسی یک کتاب به خوبی می توانیم بفهمیم آن را یک نفر نوشته یا چند نفر؟ کتابی که تالیف یک نفر است، هماهنگی و انسجام مخصوص در میان عبارات،

جمله بندیها، تعبیرات مختلف، کنایات و اشارات، عناوین و تیترها، طرز ورود و خروج در بحثها، خلاصه تمام قسمتهاش یکپارچه و همصدا است چرا که زائیده یک فکر و تراوش یک قلم است.

اما اگر دو یا چند نفر - هر چند همه دانشمند باشند و صمیمی و دارای روح همکاری نزدیک - هر کدام تالیف بخشی از آن را بر عهده گیرد، باز در اعماق عبارات و الفاظ، طرز بحثها، آثار این دوگانگی و چندگانگی نمایان است.

دلیل آن هم روشن است، زیرا دو نفر هر قدر همفکر و هم سلیقه باشند بالاخره دو نفرند، اگر همه چیز آنها یکی بود، یک نفر می شدند، بنابراین بطور قطع باید تفاوت‌هایی داشته باشند تا بتوانند دو نفر باشند و این تفاوت سرانجام کار خود را خواهد کرد، و اثرش را در نوشته های آنها خواهد گذاشت.

حال هر قدر این کتاب، بزرگتر و مفصلتر باشد و در موضوعات متنوعتری بحث کند زودتر این ناهماهنگی احساس می شود.

کتاب بزرگ عالم آفرینش که عظمتش بقدری است که ما با تمام وجودمان در لابلای عباراتش گم می شویم، نیز مشمول همین قانون است.

درست است که ما حتی در تمام عمر نمی توانیم تمام این کتاب را مطالعه کنیم اما با همین اندازه که توفیق مطالعه نصیب ما و کل دانشمندان جهان شده است، آنچنان هماهنگی دارد که از وحدت مؤلف به خوبی حکایت می کند، ما هر چه این کتاب عجیب را ورق می زنیم در همه جا آثار یک نظم عالی و انسجام و هماهنگی غیر قابل توصیف در میان کلمات و سطور و صفحاتش نمایان است.

اگر در اداره این جهان و نظامات آن، اراده ها و مبدء‌های متعددی دخالت داشت این هماهنگی امکانپذیر نبود.

راستی چرا دانشمندان فضائی می توانند سفینه های فضاپیما را با دقت کامل به فضا بفرستند، و قایق ماه نشین آن را دقیقاً در همان محلی که از نظر علمی پیش بینی کرده اند فرود آورند، سپس آنرا از آنجا حرکت داده در محل پیش بینی شده در زمین پائین بیاورند؟! آیا این دقت محاسبات به خاطر این نیست که نظام حاکم بر کل هستی که پایه محاسبات این دانشمندان است دقیق و منسجم و هماهنگ است که اگر یک ذره ناهماهنگی (از نظر زمان یکصدم ثانیه) کم و زیادی در آن بود تمام محاسباتشان به هم می خورد.

کوتاه سخن اینکه: اگر دو یا چند اراده در عالم حاکم بود، هر یک اقتضائی داشت و هر کدام اثر دیگری را خنثی می کرد و سرانجام جهان به فساد می گرائید.

سؤال:

در اینجا سؤال مطرح است که پاسخ آن را از توضیحات گذشته می توان دریافت، سؤال این است: تعدد خدایان در صورتی منشا فساد در جهان می شود که آنها به مبارزه با یکدیگر برخیزند، اما اگر قبول کنیم آنها افرادی حکیم و آگاهند، حتماً با کمک هم جهان را اداره می کنند. پاسخ این سؤال چندان پیچیده نیست، حکیم بودن آنها، تعدد آنها را از بین نمی برد، هنگامی که بگوئیم آنها متعدّدند، مفهومی این است که از هر نظر یکی نیستند، چرا که اگر از تمام جهات یکی بودند، یک خدا می شدند، بنابراین هر جا تعدد است حتماً تفاوتها و اختلافاتی وجود دارد، که خواه

ناخواه در اراده و عمل اثر می‌گذارد و جهان هستی را به هرج و مرج و فساد می‌کشاند. (دقت کنید). این برهان تمنع را به صورتهای دیگری نیز بیان کرده اند که از حوصله بحث ما بیرون است و آنچه در بالا گفتیم بهترین طرز بیان آن است.

در بعضی از این استدلالها، روی این تکیه شده است که اگر دو اراده در آفرینش حکمفرما بود، اصلاً جهانی موجود نمی‌شد، در حالی که آیه فوق، سخن از فساد جهان و اختلال نظم می‌گوید، نه از موجود نشدن جهان (دقت کنید).

جالب اینکه در حدیثی که هشام بن حکم از امام صادق (علیه السلام) نقل کرده چنین می‌خوانیم: که امام (علیه السلام) در پاسخ مرد بی‌ایمانی که سخن از تعدد خدایان می‌گفت: فرمود: این دو خدائی که تو می‌گوئی یا هر دو قدیم و ازلی و نیرومندند و یا هر دو ضعیف و ناتوان، یا یکی قوی و دیگری ضعیف؟.

اگر هر دو قوی باشند چرا هر کدام دیگری را کنار نمی‌زند و تدبیر جهان را به تنهائی بر عهده نمی‌گیرد، و اگر چنین گمان کنی که یکی قوی و دیگری ضعیف است، توحید خدا را پذیرفته‌ای، زیرا دومی ضعیف است و ناتوان، بنابراین خدا نیست.

و اگر بگوئی آنها دو هستند، از دو حال خارج نیست، یا از تمام جهات متفقند یا مختلف، اما هنگامی که ما آفرینش را منظم می‌بینیم و کواکب آسمان هر کدام در مسیر ویژه خود سیر می‌کنند و شب و روز با نظم خاصی جانشین یکدیگر می‌شوند و خورشید و ماه هر یک، برنامه ویژه خود را دارند، این هماهنگی تدبیر جهان و انسجام امورش دلیل

بر این است که مدبر یکی است، از این گذشته، اگر ادعا کنی خداوند دو تا است لابد در میان آنها باید فاصله ای (امتیازی) باشد تا دوگانگی درست شود، در اینجا آن فاصله (امتیاز) خود موجود سومی: ازلی خواهد بود، و به این ترتیب خدایان، سه می شوند، و اگر بگوئی سه هستند، باید میان آنها دو فاصله (امتیاز) باشند، در این صورت باید به پنج وجود قدیم ازلی قائل شوی، و به همین ترتیب، عدد، بالا می رود و سر از بینهایت در می آورد).

آغاز این حدیث، اشاره به برهان تمانع است، و ذیل آن اشاره به برهان دیگری است، که آن (برهان فرجه) یا (تفاوت ما به الاشتراک، و ما به الامتیاز) می گویند.

در حدیث دیگری می خوانیم که (هشام بن حکم) از (امام صادق (ع)) پرسید: ما الدلیل علی ان الله واحد؟ قال: اتصال التدبیر و تمام الصنع، كما قال الله عز و جل: لو كان فيهما الهة الا الله لفسدتا. (هشام می گوید: عرض کردم چه دلیلی بر یگانگی خدا وجود دارد؟ فرمود: پیوستگی و انسجام تدبیر جهان، و کامل بودن آفرینش، آنگونه که خداوند متعال فرموده: لو كان فيهما الهة الا الله لفسدتا (اگر در آسمان و زمین، خدایانی جز او بودند جهان به فساد کشانده می شد).

پس از آنکه با استدلالی که در آیه آمد توحید مدبر و اداره کننده این جهان اثبات شد، در آیه بعد می گوید (و آنچنان حکیمانه جهان را نظم بخشیده که جای هیچ ایراد و گفتگو در آن نیست آری هیچکس بر کار او نمی تواند خرده بگیرد و از آن سؤال کند، در حالی که دیگران

چنین نیستند و در افعالشان جای ایراد و سؤ ال بسیار است (**لا یسئل عما یفعل و هم یسئلون**).

گرچه در تفسیر این آیه مفسران، سخن بسیار گفته اند، ولی آنچه در بالا گفته شد از همه نزدیکتر به نظر می رسد.

توضیح اینکه: ما دو گونه سؤ ال داریم، یکنوع سؤ ال، سؤ ال توضیحی است که انسان از مسائلی بی خبر است و مایل است حقیقت آن را درک کند، حتی با علم و ایمان به اینکه کار انجام شده کار صحیحی بوده باز می خواهد نکته اصلی و هدف واقعی آن را بداند، اینگونه سؤ ال در افعال خدا نیز جائز است، بلکه این همان سؤ الی است که سرچشمه کاوشگری و پژوهش در جهان خلقت و مسائل علمی محسوب می شود، و از این گونه سؤ الات چه در رابطه با عالم تکوین، و چه تشریع یاران پیامبر و امامان بسیار داشتند.

اما نوع دیگر سؤ ال، سؤ ال اعتراضی است، که مفهومی این است عمل انجام شده نادرست و غلط بوده، مثل اینکه به کسی که عهد خود را بی دلیل شکسته می گوئیم تو چرا عهدشکنی می کنی؟ هدف این نیست که توضیح بخواهیم بلکه هدف آنست که ایراد کنیم.

مسئله این نوع سؤ ال در افعال خداوند حکیم معنی ندارد، و اگر گاهی از کسی سر بزند حتما به خاطر ناآگاهی است، ولی جای این گونه سؤ ال در افعال دیگران بسیار است.

در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم که در جواب سؤ ال (جابر جعفی) از این آیه چنین فرمود: لانه لا یفعل الا ما

كان حكمة و صوابا: (برای اینکه او کاری را جز از روی حکمت و صواب انجام نمی دهد).

ضمنا از این سخن به خوبی می توان نتیجه گرفت که اگر کسی سؤالی از نوع دوم داشته باشد دلیل بر آنست که هنوز خدا را به خوبی نشناخته و از حکیم بودن او آگاه نیست.

آیه بعد مشتمل بر دو دلیل دیگر در زمینه نفی شرک است، که با دلیل گذشته مجموعا سه دلیل می شود.

نخست می گوید: (آیا آنها جز خدا معبودانی برای خود انتخاب کرده اند؟! بگو دلیل خود را بیاورید) (ام اتخذوا من دونه الهة قل هاتوا برهانكم).

اشاره به اینکه اگر از دلیل گذشته دائر به اینکه نظام عالم هستی دلیل بر توحید است صرف نظر کنید لااقل هیچگونه دلیلی بر اثبات شرک و الوهیت این خدایان وجود ندارد، انسان عاقل چگونه مطلبی را بی دلیل می پذیرد؟ سپس به آخرین دلیل اشاره کرده می گوید: (این تنها من و همراهانم نیستند که سخن از توحید می گویند، بلکه تمام پیامبران و مؤمنان پیشین نیز همه موحد بودند) (هذا ذکر من معي و ذکر من قبلي).

این همان دلیلی است که دانشمندان عقائد تحت عنوان اجماع و اتفاق پیامبران بر مساله یگانگی خدا ذکر کرده اند. و از آنجا که ممکن است گاهی کثرت بت پرستان (مخصوصا در شرائط زندگی مسلمانان در مکه که سوره انبیاء ناظر به آن است) برای بعضی مانع از پذیرش توحید گردد، چنین اضافه می کند: (اما اکثر آنها حق را نمی دانند لذا از آن روی گردانند) (بل

اکثرهم لا يعلمون الحق فهم معرضون). همیشه مخالفت کردن اکثریت نادان در بسیاری از جامعه ها دلیلی بوده است، برای اعراض ناآگاهان، و قرآن در بسیاری از آیات، چه آیاتی که در سوره های مکی نازل شده یا سوره های مدنی تکیه بر این اکثریت را شدیداً محکوم کرده است، و برای آن هیچگونه ارزشی قائل نیست، بلکه معیار را دلیل و منطق می شمرد.

و از آنجا که ممکن است بعضی بی خبران بگویند ما پیامبران مانند عیسی (علیه السلام) داریم که دعوت به خدایان متعدد کرده است، قرآن در آخرین آیه مورد بحث با صراحت تمام می گوید: (ما قبل از تو هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر اینکه به او وحی نمودیم که معبودی جز من نیست، و تنها مرا پرستش کنید) (وما ارسلنا من قبلك من رسول الا نوحي اليه انه لا اله الا انا فاعبدون).

و به این ترتیب ثابت می شود که نه عیسی و نه غیر او هرگز دعوت به شرک نکرده اند، و اینگونه نسبتها تهمت است.

آیه (26) تا (29) و ترجمه

(وقالوا اتخذ الرحمن ولدا سبحانه بل عباد مكرمون) (26) (لا يسبقونه
بالقول و هم بأمره يعملون) (27) (يعلم ما بين أيديهم و ما خلفهم و لا يشفعون
إلا لمن ارتضى و هم من خشيته مشفقون) (28) (و من يقل منهم إني إله من دونه
فذلك نجزيه جهنم كذلك نجزي الظالمين) (29)

ترجمه:

- 26 - آنها گفتند خداوند رحمان فرزندی برای خود برگزیده! منزّه
است (از این عیب و نقص) اینها (فرشتگان) بندگان شایسته او هستند.
- 27 - که هرگز در سخن بر او پیشی نمی گیرند، و به
فرمان او عمل می کنند.
- 28 - او همه اعمال امروز و آینده آنها را می داند، و هم گذشته آنها
را، و آنها جز برای کسی که خدا از او خشنود است (و اجازه
شفاعتش را داده) شفاعت نمی کنند و از ترس او بیمناکند.
- 29 - و هر کس از آنها بگوید من معبود دیگری جز خدا هستم
کیفر او را جهنم می دهیم، و اینگونه ستمگران را کیفر خواهیم داد.

تفسیر:

فرشتگان بندگان شایسته و فرمانبردار
از آنجا که در آخرین آیه بحث گذشته، سخن از پیامبران الهی و هر گونه
شرک (و ضمناً نفی فرزند بودن حضرت مسیح) در میان بود، آیات مورد بحث
همه در مورد نفی فرزند بودن فرشتگان است.

توضیح اینکه: بسیاری از مشرکان عرب عقیده داشتند که فرشتگان، فرزندان خدا هستند، و به همین دلیل گاه آنها را پرستش می کردند، قرآن صریحا در آیات فوق، این عقیده خرافاتی و بی اساس را محکوم کرده و بطلان آن را با دلائل مختلف بیان می کند.

نخست می گوید: (آنها گفتند: خداوند رحمان فرزندی برای خود انتخاب کرده است) (**و قالوا اتخذ الرحمن ولدا**).

اگر منظورشان فرزند حقیقی باشد که لازمه آن جسم بودن است، و اگر (تبنی) (فرزند خواندگی) که در میان عرب معمول بوده است باشد، آن نیز دلیل بر ضعف و احتیاج است، و از همه اینها گذشته اصولا کسی نیاز به فرزند دارد که فانی می شود، برای بقاء نسل و کیان و آثار او باید فرزندش حیات او را در درازمدت ادامه دهد، یا برای عدم احساس تنهایی و انس گرفتن یا کسب قدرت است، اما یک وجود ازلی و ابدی و غیر جسمانی و از هر نظر بی نیاز، فرزند در مورد او معنی ندارد. لذا بلافاصله می فرماید: (منزه و پاک است او از این عیب و نقص) (سبحانه).

سپس اوصاف فرشتگان را در شش قسمت بیان می کند که مجموعا دلیل روشنی است بر نفی فرزند بودن آنها:

1 - (آنها بندگان خدا هستند) (**بل عباد**).

2 - (بندگان شایسته و گرامی داشته) (**مکرمون**).

آنها همچون بندگان گریزپا نیستند که تحت فشار مولی، تن به خدمت می دهند بلکه بندگان شایسته هستند، از هر نظر شایسته که راه و رسم عبودیت

را خوب می دانند، و به آن افتخار می کنند، خدا نیز آنها را به خاطر اخلاصشان در عبودیت

گرامی داشته و مواهب خویش را به آنها افزایش داده است.

3 - آنها آنقدر مؤدب و تسلیم و سر بر فرمان خدا هستند که (هرگز در سخن گفتن بر او پیشی نمی گیرند) (لا یسبقونه بالقول).

4 - و از نظر عمل نیز (آنها تنها فرمان او را اجرا می کنند) (وهم بامرهم یعملون).

آیا این صفات، صفات فرزندان است یا صفات بندگان؟!

سپس به احاطه علمی پروردگار نسبت به آنها اشاره کرده می فرماید: (خداوند هم اعمال امروز و آینده آنها را می داند، و هم اعمال گذشته را، هم از دنیای آنها آگاه است و هم از آخرتشان، هم قبل از وجودشان و هم بعد از وجودشان) (یعلم ما بین ایدیهم و ما خلفهم).

مسلمانان فرشتگان از این موضوع آگاهند که خدا یک چنین احاطه علمی به آنها دارد، و همین عرفان، سبب می شود که آنها نه سخنی قبل از او بگویند و نه از فرمایش سرپیچی کنند و به این ترتیب این جمله می تواند در حکم تعلیل برای آیه سابق بوده باشد.

5 - بدون شک آنها که بندگان گرامی و شایسته خدا هستند برای نیازمندان شفاعت می کنند ولی باید توجه داشت هرگز برای کسی شفاعت نمی کنند مگر اینکه بدانند خدا از او خشنود است و اجازه شفاعت او را داده است (ولا یشفعون الا لمن ارتضى).

مسلمانان خشنودی خداوند و اجازه شفاعت دادن او، بی دلیل نمی تواند باشد حتماً به خاطر ایمان راستین و یا اعمالی است که پیوند

انسان را با خدا محفوظ می دارد، به تعبیر دیگر انسان ممکن است آلوده گناه شود ولی اگر رابطه خویش را با پروردگار و اولیای الهی به کلی قطع نکند امید شفاعت در باره او هست. اما اگر پیوندش را از نظر خط فکری و عقیدتی به کلی برید، و یا از نظر عملی آنقدر آلوده بود که لیاقت شفاعت را از دست داد، در این موقع، هیچ پیامبر مرسل یا فرشته مقربی شفاعت او نخواهد کرد.

این همان مطلبی است که در بحث فلسفه شفاعت ضمن بحثهای گذشته آورده ایم که شفاعت یک مکتب انسانساز است و وسیله ای است برای بازگرداندن آلودگان از نیمه راه و جلوگیری از یاس و نومیدی که خود عاملی است برای غرق شدن در انحراف و گناه، ایمان به این گونه شفاعت، سبب می شود که افراد گنهکار رابطه خویش را با خدا و پیامبران و امامان قطع نکنند، همه پلها را پشت سر خود ویران نمایند، و خط بازگشت را حفظ کنند. ضمناً این جمله پاسخی است به آنها که می گفتند: ما فرشتگان را عبادت می کنیم تا در پیشگاه خدا برای ما شفاعت کنند، قرآن می گوید آنها از پیش خود هیچ کاری نمی توانند بکنند و هر چه می خواهید باید مستقیماً از خدا بخواهید حتی اجازه شفاعت شفیعان را.

6 - به خاطر همین معرفت و آگاهی است که آنها تنها از او می ترسند و تنها ترس او را به دل راه می دهند (و هم من خشیت مشفقون). آنها از این نمی ترسند که گناهی انجام داده باشند، بلکه از کوتاهی در عبادت یا ترک اولی بیمناکند.

جالب اینکه (خشیت) از نظر ریشه لغت به معنی هر گونه ترس نیست، بلکه ترسی است که تواءم با تعظیم و احترام باشد.

مشفق از ماده اشفاق به معنی توجهی است که آمیخته با ترس باشد (چون در اصل از ماده شفق گرفته شده که روشنی آمیخته با تاریکی است).

بنابراین ترس آنها از خداوند، همچون ترس انسان از یک حادثه وحشتناک نیست، و همچنین اشفاق آنها همچون بیم انسان از یک موجود خطرناک نمی باشد بلکه ترس و اشفاقشان آمیزه ای است از احترام، عنایت و توجه، معرفت و احساس مسئولیت. روشن است که فرشتگان با این صفات برجسته و ممتاز و مقام عبودیت خالص هرگز دعوی خدائی نمی کنند، اما اگر فرضاً (کسی از آنها بگوید من معبودی جز خدا هستم ما کیفر او را جهنم می دهیم، آری این چنین ظالمان را کیفر خواهیم داد) (وَمَنْ يَقْلُ مِنْهُمْ اِنِ اِلَهٌ مِنْ دُونِهِ فَذَلِكَ نَجْزِيهِ جَهَنَّمَ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ).

در حقیقت دعوی الوهیت یک مصداق روشن ظلم بر خویشتن و بر جامعه است و در قانون کلی (كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ) درج است.

آیه (30) تا (33) و ترجمه

(أولم ير الذين كفروا أن السموت والارض كانتا رتقا ففتقنهما و جعلنا من الماء كل شئء حي أفلا يؤمنون) (30) (وجعلنا في الارض روسى أن تميد بهم وجعلنا فيها فجاجا سبلا لعلهم يهتدون) (31) (وجعلنا السماء سقفا محفوظا وهم عن آيتها معرضون) (32) (وهو الذى خلق الليل والنهار و الشمس والقمر كل فى فلك يسبحون) (33)

ترجمه:

30 - آیا کافران ندیدند که آسمانها و زمین به هم پیوسته بودند و ما آنها را از یکدیگر باز کردیم؟، و هر چیز زنده ای را از آب قرار دادیم، آیا ایمان نمی آورند!

31 - و در زمین کوه های ثابت و پابرجائی قرار دادیم تا آنها در آرامش باشند، و در آن درهها و راههائی قرار دادیم تا هدایت شوند.

32 - و آسمان را سقف محفوظی قرار دادیم، ولی آنها از آیات آن رویگردانند.

33 - او کسی است که شب و روز و خورشید و ماه را آفرید که هر یک از آنها در مداری در حرکتند.

تفسیر:

باز هم نشانه های خدا در جهان هستی در تعقیب بحثهای گذشته پیرامون عقائد خرافی مشرکان و دلائلی که بر توحید ذکر شد، در آیات مورد بحث، یک سلسله از نشانه های خداوند در نظام عالم هستی و تدبیر منظم آن بیان گردیده، و تأکیدی است بر آن بحثها.

نخست می گوید: (آیا کافران ندیدند که آسمانها و زمین پیوسته بودند و ما آنها را باز کردیم)؟! (اولم یر الذین کفروا ان السماوات و الارض کانتا رتقا ففتقناهما).

(و هر موجود زنده ای را از آب آفریدیم)؟ (وجعلنا من الماء کل شیء حی).

(آیا با مشاهده این آیات و نشانه های، باز هم ایمان نمی آورند) (افلا یؤمنون).

در اینکه منظور از (رتق) و (فتق) (پیوستگی و جدائی) که در اینجا در مورد آسمانها و زمین گفته شده است چیست؟ مفسران سخنان بسیار گفته اند که از میان آنها سه تفسیر، نزدیکتر به نظر می رسد و چنانکه خواهیم گفت هر سه تفسیر ممکن است در مفهوم آیه جمع باشد.

1 - به هم پیوستگی آسمان و زمین اشاره به آغاز خلقت است که طبق نظرات دانشمندان، مجموعه این جهان به صورت توده واحد عظیمی از بخار سوزان بود که بر اثر انفجارات درونی و حرکت، تدریجا تجزیه شد و کواکب و ستاره ها از جمله منظومه شمسی و کره زمین به وجود آمد و باز هم جهان در حال گسترش است.

2 - منظور از پیوستگی، یکنواخت بودن مواد جهان است به طوری که همه در هم فرو رفته بود و به صورت ماده واحدی خودنمایی می کرد، اما با گذشت زمان، مواد از هم جدا شدند، و ترکیبات جدیدی پیدا کردند، و انواع مختلف گیاهان و حیوانات و موجودات دیگر، در آسمان و زمین ظاهر شدند، موجوداتی که هر یک نظام مخصوص و آثار و خواص ویژه ای دارد، و هر کدام نشانه ای است از عظمت پروردگار و علم و قدرت بی پایانش.

3 - منظور از به هم پیوستگی آسمان این است که در آغاز بارانی نمی بارید و به هم پیوستگی زمین این است که در آن زمان گیاهی نمی روئید، اما خدا این هر دو را گشود، از آسمان باران نازل کرد و از زمین انواع گیاهان را رویانید. روایات متعددی از طرق اهل بیت (علیهمالسلام) به معنی اخیر اشاره می کند، و بعضی از آنها اشاره ای به تفسیر اول دارد. بدون شک، تفسیر اخیر چیزی است که با چشم قابل رؤیت است که چگونه از آسمان باران نازل می شود، و زمینها شکافته می شوند و گیاهان می رویند، و با جمله (او لم یر الذین کفروا) (آیا کسانی که کافر شدند ندیدند...) کاملاً سازگار است، و با جمله (و جعلنا من الماء کل شیء حی) نیز هماهنگی کامل دارد.

ولی تفسیر اول و دوم نیز با معنی وسیع این جمله ها، مخالف نیست، چرا که رؤیت گاهی به معنی علم می آید، درست است که این علم و آگاهی برای همه نیست تنها دانشمندانند که می توانند در باره گذشته زمین و آسمان و به هم پیوستگی آنها و سپس جدائیشان آگاهیهای پیدا کنند، ولی میدانیم قرآن کتاب یک قرن و یک عصر نیست، بلکه راهنما و راهگشای انسانها در تمامی قرون و اعصار است. به همین دلیل آنچنان محتوای عمیقی دارد که برای هر گروه و هر عصر،

قابل استفاده است، روی این حساب ما معتقدیم، هیچ مانعی ندارد که آیه فوق دارای هر سه تفسیر باشد که هر کدام در جای خود، صحیح و کامل است، و بارها گفته ایم استعمال لفظ در بیش از یک معنی نه تنها ایراد ندارد بلکه گاهی دلیل کمال فصاحت است، و اینکه در

روایات می خوانیم: (قرآن دارای بطون مختلفی است) نیز ممکن است اشاره به همین معنی باشد.

و اما در مورد پیدایش همه موجودات زنده از آب که در ذیل آیه فوق به آن اشاره شده دو تفسیر مشهور است:

1 - حیات همه موجودات زنده - اعم از گیاهان و حیوانات - به آب بستگی دارد، همین آبی که بالاخره مبدء آن بارانی است که از آسمان نازل شده.

دیگر اینکه (ماء) در اینجا اشاره به آب نطفه است که موجودات زنده معمولاً از آن به وجود می آیند.

جالب اینکه دانشمندان امروز معتقدند که نخستین جوانه حیات در اعماق دریاها پیدا شده است، به همین دلیل آغاز حیات و زندگی را از آب می دانند، و اگر قرآن آفرینش انسان را از خاک می شمرد، نباید فراموش کنیم منظور از خاک همان طین (گل) است که ترکیبی است از آب و خاک.

این موضوع نیز قابل توجه است که طبق تحقیقات دانشمندان قسمت عمده بدن انسان و بسیاری از حیوانات را آب تشکیل می دهد (در حدود هفتاد درصد!)، و اینکه بعضی ایراد کرده اند که آفرینش فرشتگان و جن با اینکه موجودات زنده ای هستند مسلماً از آب نیست، پاسخ روشن است، زیرا هدف موجودات زنده ای است که برای ما محسوس است.

در حدیثی می خوانیم که: شخصی از امام صادق (علیه السلام) پرسید: آب چه طعمی دارد؟ امام نخست فرمود: سل تفقها و لا تسئل

تعنتاً: (به منظور یاد گرفتن سؤال کن نه به منظور بهانه جوئی!) سپس اضافه فرمود: طعم الماء طعم الحیاة! قال الله سبحانه و جعلنا من الماء کل شیء حی: (طعم آب، طعم حیات و زندگی است! خداوند می گوید: ما هر موجود زنده ای را از آب آفریدیم).

مخصوصاً هنگامی که انسان در تابستان پس از یک تشنگی طولانی و ممتد در آن هوای سوزان به آب گوارائی می رسد، موقعی که نخستین جرعه های آب را فرو می برد، احساس می کند که روح و جان به کالبدش دمیده می شود، در واقع امام می خواهد ارتباط و پیوستگی زندگی و آب را با این تعبیر زیبا مشخص کند.

آیه بعد اشاره به قسمت دیگری از نشانه های توحید و نعمتهای بزرگش کرده می گوید: (ما در زمین کوه های ثابت و مستقری ایجاد کردیم تا انسانها را نلرزاند) (و جعلنا فی الارض رواسی ان تمید بهم). در گذشته نیز گفته ایم کوهها همچون زرهی کرهای زمین را در بر گرفته اند و این سبب می شود که از لرزههای شدید زمین که بر اثر فشار گازهای درونی است تا حد زیادی جلوگیری کند.

بعلاوه همین وضع کوهها، حرکات پوسته زمین را در مقابل جزر و مد ناشی از ماه به حداقل می رساند.

از سوی دیگر اگر کوهها نبودند سطح زمین همواره در معرض تندبادها قرار داشت و آرامشی در آن دیده نمی شد، همانگونه که در کویرها و بیابانهای خشک و سوزان چنین است.

سپس به نعمت دیگری که آن هم از نشانه های عظمت او است اشاره کرده می گوید ما در لابلای این کوه های عظیم، درهها و راههایی قرار دادیم،

تا آنها هدایت شوند و به مقصد برسند (و جعلنا فیها فجاجا سبلا لعلهم یهتدون). (

براستی اگر این درهها و شکافها نبودند، سلسله های جبال عظیم موجود در زمین مناطق مختلف را آنچنان از هم جدا می کردند که پیوندشان از زمین به کلی گسسته می شد، و این نشان می دهد که همه این پدیده ها طبق برنامه و حسابی است.

و از آنجا که آرامش زمین به تنهایی برای آرامش زندگی انسان کافی نیست بلکه باید از طرف بالا نیز ایمنی داشته باشد در آیه بعد اضافه می کند: (ما آسمان را سقف محفوظی قرار دادیم ولی آنها از آیات و نشانه های توحید که در این آسمان پهناور است رویگردانند) (و جعلنا السماء سقفا محفوظا و هم عن آیاتها معرضون). منظور از آسمان در اینجا - همانگونه که سابقا هم گفته ایم - جوی است که گرداگرد زمین را گرفته، و ضخامت آن صدها کیلومتر طبق تحقیقات دانشمندان می باشد، این قشر ظاهرا لطیف که از هوا و گازها تشکیل شده به قدری محکم و پرمقاومت است که هر موجود مزاحمی از بیرون به سوی زمین بیاید نابود می شود، و کره زمین را در برابر بمباران شبانه روزی سنگهای شهاب که از هر گلوله ای خطرناکترند حفظ می کند.

بعلاوه اشعه آفتاب که دارای قسمتهای مرگباری است به وسیله آن تصفیه می شود، و از نفوذ اشعه کشنده کیهانی که از بیرون جو، به سوی زمین سرازیر است جلوگیری می کند.

آری این آسمان سقف بسیار محکم و پایداری است که خدا آن را از انهدام حفظ کرده است.

و در آخرین آیه مورد بحث به آفرینش شب و روز و خورشید و ماه پرداخته می گوید: (او است که شب و روز و خورشید و ماه را آفرید) (وهو الذی خلق اللیل و النهار و الشمس و القمر).

(و هر کدام از اینها در مداری در حرکتند) (کل فی فلک یسبحون). نکته ها: تفسیر کل فی فلک یسبحون - مفسران در تفسیر این جمله بیانات گوناگون دارند، اما آنچه با تحقیقات مسلم دانشمندان فلکی سازگار است، این است که منظور از حرکت خورشید در آیه فوق یا حرکت دورانی به دور خویش است، و یا حرکتی است که همراه منظومه شمسی دارد.

ذکر این نکته نیز لازم است که کلمه کل ممکن است اشاره به ماه و خورشید و همچنین ستارگان باشد که از کلمه لیل (شب) استفاده می شود.

بعضی از مفسران بزرگ نیز احتمال داده اند که اشاره به (شب) و (روز) و (ماه) و (خورشید) (هر چهار) باشد، زیرا شب که همان سایه مخروطی زمین است نیز برای خود مداری دارد، اگر کسی در بیرون کره زمین از دور به آن نگاه کند این سایه تاریک مخروطی را در گرد زمین دائما در حرکت می بیند و همچنین نور آفتاب که به زمین می تابد و روز را تشکیل می دهد همانند استوانهای است که در گرد این کره دائما نقل مکان می کند، بنابراین شب و روز نیز هر کدام برای خود مسیر و مکانی دارند.

این احتمال را نیز داده اند که منظور از حرکت خورشید حرکت آن در احساس ما باشد زیرا به نظر بینندگان زمینی خورشید و ماه هر دو در گردشند.

2 - آسمان سقف محکمی است - قبلا هم گفته ایم که (سماء) (آسمان) در قرآن به معانی مختلفی آمده است گاهی به معنی جو زمین یعنی قشر ضخیمی از هوا که دورادور کره خاک را فرا گرفته است آمده، همانند آیه فوق، در اینجا بد نیست توضیح بیشتری در باره استحکام این سقف عظیم از زبان دانشمندان علوم طبیعی بشنویم:

(فرانک آلن) استاد فیزیک زیستی چنین می نویسد (جوی که از گازهای نگهبان زندگی بر سطح زمین تشکیل شده آن اندازه ضخامت (و غلظت) دارد که بتواند همچون زرهی زمین را از شر مجموعه مرگبار بیست میلیون سنگهای آسمانی در روز که با سرعت در حدود 50 کیلومتر در ثانیه به آن برخورد می کنند در امان نگهدارد.

جو زمین علاوه بر کارهای دیگری که دارد درجه حرارت را بر سطح زمین در حدود شایسته برای زندگی نگاه می دارد، و نیز ذخیره بسیار لازم آب و بخار آب را از اقیانوسها به خشکیها انتقال می دهد که اگر چنین نبود همه قاره ها به صورت کویرهای خشک غیر قابل زیستی در می آمد، به این ترتیب باید گفت که اقیانوسها و جو زمین عنوان چرخ لنگری برای زمین دارند.

وزن بعضی از این شهابها که به سوی زمین سرازیر می شود به اندازه یک هزارم یک گرم است ولی نیروی آن بر اثر آن سرعت فوق العاده معادل نیروی ذرات اتمی است که بمب مخرب را تشکیل می دهد! و حجم آن شهابها احيانا بیشتر از حجم یک دانه شن نیست!

در هر روز میلیونها از این شهابها پیش از رسیدن به سطح زمین می سوزند و یا به بخار تبدیل می شوند، ولی احيانا حجم و سنگینی بعضی شهابها بقدری زیاد است که از قشر گازی گذشته و به سطح زمین اصابت می کند. از جمله شهابهائی که از چنگال غلاف گازی نامبرده عبور کرده و به زمین رسید شهاب عظیم و معروف (سیبری) است که در سال 1908 میلادی به زمین اصابت کرد و قطر آن طوری بود که حدود 40 کیلومتر زمین را اشغال کرد و باعث تلفات زیادی شد!

و دیگر شهابی است که در (اریزونا) آمریکا فرود آمد که به قطر 1 کیلومتر و عمق 200 متر بود و در هنگام سقوط آن شکاف عمیقی در زمین ایجاد شد و بر اثر انفجار آن شهابهای کوچک بسیاری که مساحت نسبتا زیادی از زمین را اشغال می کرد تولید گردید.

(کرسی موريسن) می نویسد اگر هوای محیط زمین اندکی از آنچه هست رقیق تر می بود اجرام سماوی، و شهابهای ثاقب که هر روز به مقدار چند میلیون عدد به آن اصابت می کنند و در همان فضای خارج منفجر و نابود می شوند، دائما به سطح زمین می رسیدند و هر گوشه آن را مورد اصابت قرار می دادند.

این اجرام فلکی به سرعتی در ثانیه از 6 تا چهل میل حرکت می کنند! و به هر چیز برخورد کنند ایجاد انفجار و حریق می نمایند اگر سرعت و حرکت این اجرام کمتر از آنچه هست می بود مثلا به اندازه سرعت یک گلوله بود همه آنها به سطح زمین می ریختند و نتیجه خرابکاری آنها معلوم بود از جمله اگر خود انسان در مسیر کوچکترین قطعه این اجرام

سماوی واقع می شد شدت حرارت آنها که به سرعت نود برابر سرعت گلوله حرکت می کنند او را تکه پاره و متلاشی می ساخت!

غلظت هوایی محیط زمین به اندازه ای است که اشعه کیهانی را تا میزانی که برای رشد و نمو نباتات لازم است به طرف زمین عبور می دهد، کلیه جرثومه های مضر را در همان فضا معدوم می سازد، و ویتامینهای مفید را ایجاد می نماید).

آیه (34) و (35) و ترجمه

(وما جعلنا لبشر من قبلك الخلد أ فأین مت فهم الخلدون) (34) (کل نفس ذائقة الموت و نبلوكم بالشر و الخیر فتنة و إلینا ترجعون) (35)

ترجمه:

34 - ما برای هیچ انسانی قبل از تو زندگی جاویدان قرار ندادیم (وانگهی آیا آنها که انتظار مرگ تو را می کشند) اگر تو بمیری آنها زندگی جاویدان دارند؟!

35 - هر انسانی طعم مرگ را می چشد، و ما شما را با بدیها و نیکیها آزمایش می کنیم، و سرانجام به سوی ما باز می گردید.

تفسیر:

همه می میرند!

در قسمتی از آیات گذشته خواندیم که مشرکان برای تردید در نبوت پیامبر (ﷺ) به مساله انسان بودن او متوسل می شدند و معتقد بودند که پیامبر حتما باید فرشته باشد و خالی از هر گونه عوارض بشری. آیات مورد بحث اشاره ای به بعضی دیگر از ایرادات آنها است: گاه آنها می گفتند سر و صدائی که پیامبر - و به گفته آنها این شاعر - به راه انداخته دوامی ندارد و با مرگش همه چیز پایان می یابد چنانکه در آیه 30 سوره طور می خوانیم (ام یقولون شاعر نترص به ریب المنون):

و گاه چنین می پنداشتند که چون این مرد معتقد است خاتم پیامبران است باید هرگز نمی رد تا حافظ آئین خویش باشد، بنابراین مرگ او در آینده دلیلی خواهد بود بر بطلان ادعای او! قرآن در نخستین آیات فوق در

جمله کوتاهی به آنها پاسخ می دهد و می گوید: (ما برای هیچ بشری قبل از تو زندگی جاویدان قرار ندادیم) (وما جعلنا لبشر من قبلك الخلد).

این قانون تغییرناپذیر آفرینش است که هیچکس زندگی جاویدان ندارد، وانگهی اینها که از مرگ تو هم اکنون شادی می کنند اگر تو بمیری مگر خودشان زندگی جاویدان دارند؟! (افان مت فهم الخالدون).

شاید نیاز به توضیح نداشته باشد که بقای شریعت و دین و آئین نیاز به بقای آورنده آن ندارد، آئین ابراهیم (علیه السلام) و موسی (علیه السلام) و عیسی (علیه السلام) هر چند جاویدان نبودند ولی قرن‌ها بعد از وفات این پیامبران بزرگ (و در مورد حضرت مسیح بعد از صعود او به آسمان) باقی ماندند، بنابراین جاودانگی مذهب نیاز به پاسداری دائمی پیامبر ندارد، ممکن است جانشینان او خط او را ادامه دهند.

و اما اینکه آنها خیال می کنند با درگذشت پیامبر (صلی الله علیه و آله) همه چیز پایان می یابد در حقیقت کور خوانده اند، زیرا این سخن در مورد مسائلی صحیح است که قائم به شخص باشد، اسلام نه قائم به شخص پیامبر بود، و نه اصحاب و یارانش آئینی بود زنده و پویا که بر اساس حرکت درونیش پیش می رود، و مرزهای زمان و مکان را می شکافد و به سیر خود ادامه می دهد.

سپس قانون کلی مرگ را در باره همه نفوس، بدون استثناء چنین بازگو می کند: (هر انسانی طعم مرگ را می چشد) (کل نفس ذائقة الموت).

لازم به یادآوری است که واژه (نفس) در قرآن مجید در معانی مختلفی به کار رفته، نخستین معنی نفس (ذات) یا خویشتن خویش است، این معنی وسیعی است که حتی بر ذات پاک خداوند اطلاق می شود، چنانکه می خوانیم (كتب على نفسه الرحمة) خداوند رحمت را بر خویش لازم کرده است (انعام آیه 12).

سپس این کلمه در انسان یعنی مجموعه جسم و روح او به کار رفته است مانند: (من قتل نفسا بغير نفس او فساد فی الارض فکانما قتل الناس جميعا): (کسی که انسانی را بدون اینکه قتلی انجام دهد یا فساد در زمین کرده باشد بکشد گوئی همه انسانها را کشته است) (مائده آیه 32).

و گاهی در خصوص روح انسان استعمال شده مانند (اخرجوا انفسکم): (فرشتگان قبض ارواح می گویند: روح خود را خارج کنید) (انعام آیه 93).

پیدا است که منظور از (نفس) در آیات مورد بحث همان معنی دوم است بنابراین منظور بیان قانون کلی مرگ در باره انسانها است، و به این ترتیب جای ایرادی در آیه باقی نمی ماند که تعبیر به نفس شامل خداوند یا فرشتگان هم می شود چگونه باید آیه را تخصیص زد و اینها را خارج کرد. بعد از ذکر قانون عمومی مرگ این سؤال مطرح می شود که هدف از این حیات ناپایدار چیست و چه فایده ای دارد؟

قرآن در دنباله همین سخن می گوید: (ما شما را با بدیها و نیکیها امتحان می کنیم، و سرانجام به سوی ما باز می گردید) (و نبلوكم بالشر والخیر فتنة و الینا ترجعون).

جایگاه اصلی شما این جهان نیست بلکه جای دیگر است شما تنها برای دادن امتحانی در اینجا می آئید و پس از پایان امتحان و کسب تکامل لازم به جایگاه اصلی خود که سرای آخرت است خواهید رفت.

قابل توجه اینکه در میان مواد امتحانی (شر) مقدم بر (خیر) ذکر شده و باید هم چنین باشد، زیرا آزمایش الهی هر چند گاهی با نعمت است و گاهی با بلا، ولی مسلماً آزمایش بوسیله بلاها سختتر و مشکلتر است. ذکر این نکته نیز لازم است که شر در اینجا به معنی شر مطلق نیست، زیرا فرض این است شری که وسیله آزمایش و تکامل می باشد، بنابراین منظور شر نسبی است، و اصولاً در مجموع عالم هستی با بینش صحیح توحیدی شر مطلق وجود ندارد! (دقت کنید).

لذا در حدیثی از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) چنین می خوانیم که امام بیمار شده بود جمعی از برادران (و یاران) به عیادتش آمدند عرض کردند کیف نجدک یا امیر المؤمنین؟ قال بالشر: (حالتان چطور است ای امیر مؤمنان؟ فرمود: شر است!!)

(قالوا ما هذا کلام مثلك: (گفتند: این سخن شایسته مثل شما نیست).

امام فرمود: (ان الله تعالى يقول و نبلوكم بالشر و الخير فتنه فالخير الصحة و الغنا و الشر المرض و الفقر): (خداوند متعال می گوید ما شما را با (شر) و (خیر) آزمایش می کنیم، خیر تندرستی است و بی نیازی و شر بیماری و فقر است) (و این تعبیری است که من از قرآن مجید انتخاب کرده ام).

در اینجا سؤال مهمی باقی می ماند که خداوند چرا بندگان را آزمایش می کند، و اصولاً آزمایش در مورد خداوند چه مفهومی دارد؟! پاسخ این سؤال را در جلد اول تفسیر نمونه ذیل آیه 155 سوره بقره آورده ایم که آزمایش در مورد خداوند به معنی پرورش دادن است (شرح کامل این موضوع را در آنجا مطالعه فرمائید).

آیه (36) تا (40) و ترجمه

(وإذا رآك الذين كفروا إن يتخذونك إلا هزواً هذا الذي يذكر ألهتكم و هم بذكر الرحمن هم كفرون) (36) (خلق الانسن من عجل سأوريكم أيتى فلا تستعجلون) (37) (ويقولون متى هذا الوعد إن كنتم صدقين) (38) (لو يعلم الذين كفروا حين لا يكفون عن وجوههم النار ولا عن ظهورهم ولا هم ينصرون) (39) (بل تأتيهم بغتة فتبهمهم فلا يستطيعون ردها ولا هم ينظرون) (40)

ترجمه:

36 - هنگامی که کافران تو را می بینند کاری جز استهزا کردن ندارند (و می گویند) آیا این همان کسی است که سخن از خدایان شما می گوید؟ در حالی که خودشان ذکر خداوند رحمن را انکار می کنند.

37 - (آری) انسان از عجله آفریده شده، ولی عجله نکنید من آیات خود را به زودی به شما ارائه می دهم.

38 - آنها می گویند اگر راست می گوئید این وعده قیامت کی فرا می رسد؟!

39 - ولی اگر کافران می دانستند زمانی را که نمی توانند شعله های آتش را از صورت و از پشت های خود دور کنند و هیچکس آنها را یاری نمی کند (اینقدر در باره قیامت شتاب نمی کردند).

40 - آری این مجازات الهی بصورت ناگهانی به سراغشان می آید و مبهوتشان می کند آنچنانکه توانائی بر دفع آن ندارند و به آنها مهلت داده نمی شود.

تفسیر:

انسان از عجله آفریده شده!

باز در این آیات به بحثهای دیگری در ارتباط با موضع گیری مشرکان در برابر پیامبر اسلام (ﷺ) برخورد می کنیم، که بیانگر طرز تفکر انحرافی آنها در مسائل اصولی است نخست می گوید: هنگامی که کافران تو را می بینند کاری جز مسخره کردن تو ندارند) (و اذا رَأَوْكَ الَّذِينَ كَفَرُوا ان يتخذونكَ الا هزوا).

آنها با بی اعتنائی به تو اشاره کرده می گویند: (آیا این همان کسی است که خدایان و بتهای شما را به بدی یاد می کند؟) (ا هَذَا الَّذِي يَذْكُرُ اهْتَكُمْ). (در حالی که خود ذکر خداوند رحمان را انکار می کنند) (و هم بذكر الرحمن هم كافرون). تعجب در این است که اگر کسی از این بتهای سنگی و چوبی بدگوئی کند - نه بدگوئی بلکه حقیقت را بیان نماید و بگوید اینها موجودات بی روح و فاقد شعور و بی ارزشی هستند، تعجب می کنند، اما اگر کسی منکر خداوند بخشنده و مهربانی شود که آثار رحمتش پهنه جهان را گرفته و در هر چیز دلیلی بر عظمت و رحمت او است، برای آنها جای تعجب نیست. آری هنگامی که انسان به امری عادت کرد و خو گرفت و تعصب ورزید، در نظرش جلوه خواهد داشت هر چند بدترین امور باشد، و هر گاه نسبت به چیزی

عداوت ورزید کمکم در نظرش بد می شود، هر چند زیباترین و محبوبترین امور باشد.

سپس به یکی دیگر از کارهای زشت و بی رویه این انسانهای بی بندوبار اشاره کرده می فرماید: (انسان از عجله آفریده شده) (خلق الانسان من عجل).

گرچه مفسران در تفسیر کلمه (انسان) و (عجل) در اینجا بیانات گوناگونی دارند ولی پیدا است که منظور از انسان در اینجا نوع انسان است (البته انسانهای تربیت نیافته و خارج از قلمرو رهبری رهبران الهی).

و منظور از (عجل) شتاب و شتابزدگی است، همانگونه که آیات بعد نیز شاهد گویای این مطلب است، و در جای دیگر قرآن می خوانیم و (كان الانسان عجولا): (انسان، عجل است) (اسراء - 11).

در حقیقت تعبیر (خلق الانسان من عجل) یکنوع تاکید است، یعنی آنچنان انسان عجل است که گوئی از (عجله) آفریده شده، و تار و پود وجودش از آن تشکیل یافته! و به راستی بسیاری از مردم عادی چنینند هم در خیر عجلند و هم در شر، حتی وقتی به آنها گفته می شود اگر آلوده کفر و گناه شوید، عذاب الهی دامتان را می گیرد می گویند پس چرا این عذاب زودتر نمی آید؟! و در پایان آیه اضافه می کند: (عجله نکنید من آیات خود را به زودی به شما نشان می دهم) (ساوریکم آیاتی فلا تستعجلون).

تعبیر (آیاتی) در اینجا ممکن است اشاره به آیات و نشانه های عذاب و بلاها و مجازاتهای باشد که پیامبر (ﷺ) مخالفان را با آن تهدید می کرد و این سبک مغزان کرارا می گفتند: پس چه شد این بلاهایی که ما را با آن می ترسانی.

قرآن می گوید عجله نکنید، چیزی نمی گذرد که دامتانتان را خواهد گرفت.

و نیز ممکن است اشاره به معجزاتی که دلیل بر صدق پیامبر اسلام (ﷺ) است (

است بوده باشد یعنی اگر کمی صبر کنید: معجزات کافی به شما ارائه داده خواهد شد.

این دو تفسیر منافاتی با هم ندارند، زیرا مشرکان در هر دو قسمت عجله داشتند و خداوند هم هر دو را به آنها ارائه داد، هر چند تفسیر اول نزدیکتر به نظر می رسد و با آیات بعد متناسب تر است.

باز انگشت روی یکی از تقاضاهای عجولانه آنها گذاشته می گوید: (آنها می گویند: این وعده قیامت اگر راست می گوئید کی فرا می رسد؟! (و **يقولون متى هذا الوعد ان كنتم صادقين**)).

آنها با بی صبری تمام، در انتظار قیام قیامت بودند، غافل از اینکه فرا رسیدن قیامت همان و بیچارگی و بدبختی تمام عیار آنها همان، ولی چه می توان کرد، انسان عجول حتی در راه بدبختی و نابودی خود نیز عجله می کند.

تعبیر به ان كنتم صادقين به صورت جمع (اگر راست می گوئید) با اینکه مخاطب پیامبر اسلام (ﷺ) بود به خاطر آنست که پیروان راستین او را نیز در این خطاب شرکت داده شده اند، و ضمناً می خواستند بگویند، فرا نرسیدن قیامت دلیل بر این است که همه شما دروغگو هستید!

آیه بعد به آنها پاسخ می دهد، و می گوید: (اگر کافران می دانستند زمانی را که نمی توانند شعله های آتش را از صورت و پشت خود دور سازند، و هیچکس به یاری آنها نخواهد شتافت، هرگز تعجیل در عذاب نمی کردند، و نمی گفتند: قیامت کی فرا می رسد) (**لویعلم الذین**

كفروا حين لا يكفون عن وجوههم النار ولا عن ظهورهم ولا هم ينصرون
(.

تعبیر به (صورتها) و (پشتها) در آیه فوق، اشاره به این است که آتش دوزخ چنان نیست که از یکسو آنها را احاطه کند، هم قسمت پیش روی آنها در آتش است و هم پشتها، گوئی در وسط آتش غرق و دفن می شوند! و جمله (و لا هم ينصرون) اشاره به این است که این بت‌های را که گمان می برند شفیعان و یاوران آنها خواهند بود هیچ کاری از آنها ساخته نیست.

و جالب اینکه این مجازات الهی و آتش سوزان به صورت ناگهانی به سراغ آنها می آید آنچنانکه مبھوتشان می کند! (بل تاتیهم بغتة فتبھتھم). (و آنچنان غافلگیر و مقهورشان می سازد که قدرت بر دفع آن را ندارند) (فلا یستطیعون ردھا).

حتی اگر تقاضای مهلت کنند و بر خلاف آنچه تا آن وقت عجله می کردند درخواست تاخیر نمایند (به آنها مهلت داده نمی شود) (ولا هم ینظرون). نکته ها:

1 - با توجه به آیات فوق این سؤال پیش می آید که اگر انسان طبیعتاً عجل است پس چرا به دنبال آن نهی از عجله می کند و می گوید: (فلا تستعجلون) آیا این دو با هم متضاد نیست.

در پاسخ می گوئیم با توجه به اصل اختیار و آزادی اراده انسان و قابل تغییر بودن صفات و روحیات و ویژگیهای اخلاقی، هیچگونه تضادی در کار نیست، چرا که با تربیت و تزکیه نفس می توان این حالت را دگرگون ساخت.

2 - جمله (بل تاتیهم بغتة فتبهتهم) (عذاب الهی بطور ناگهانی به سراغ آنها می آید آنچنان که مبهوتشان می کند) ممکن است اشاره به این باشد که عذابهای قیامت همه چیزش با عذاب دنیا متفاوت است مثلاً در باره آتش جهنم می خوانیم: (نار الله الموقدة التي تطلع على الافئدة) (آتش برافروخته الهی که بر قلب آدمی می زند) (همزه آیه 7).

یا اینکه در مورد آتشگیره جهنم می خوانیم (وقودها الناس و الحجارة): (آتشگیره دوزخ مردم و سنگها هستند) (بقره آیه 24).

این گونه تعبیرات نشان می دهد که آتش دوزخ غافلگیرانه و ناگهانی و مبهوت کننده است.

آیه (41) تا (45) و ترجمه

(و لقد استهزئ برسل من قبلك فحاق بالذين سخروا منهم ما كانوا به يستهزؤن) (41) (قل من يكلؤكم باليل والنهار من الرحمن بل هم عن ذكر ربهم معرضون) (42) (أم لهم ألهة تمنعهم من دوننا لا يستطيعون نصر أنفسهم و لا هم منا يصحبون) (43) (بل متعنا هؤلاء و أبأهم حتى طال عليهم العمراء فلا يرون أنا نأقي الا رض ننقصها من أطرافها أفهم الغلبون) (44) (قل إنما أنذركم بالوحي و لا يسمع الصم الدعاء إذا ما ينذرون) (45)

ترجمه:

41 - (اگر تو را استهزا کنند نگران نباش) پیامبران پیش از تو را نیز استهزا کردند، اما سرانجام آنچه را (از عذابهای الهی) مسخره می کردند دامن استهزا کنندگان را گرفت

42 - بگو چه کسی شما را در شب و روز از (مجازات) خداوند رحمان نگاه می دارد؟ ولی آنها از یاد پروردگارشان روی گردانند.

43 - آیا آنها خدایانی دارند که می توانند از آنان در برابر ما دفاع کنند؟ (این خدایان ساختگی حتی) نمی توانند خودشان را یاری دهند (تا چه رسد به دیگران) و نه از ناحیه ما بوسیله نیروئی یاری می شوند.

44 - ما آنها و پدرانشان را از نعمتها بهره مند ساختیم تا آنجا که عمر طولانی پیدا کردند (و مایه غرور و طغیانشان شد) آیا نمی بینند که ما مرتبا از زمین (و اهل آن) می کاهیم آیا آنها غالبند (یا ما)؟! 45 - بگو من تنها بوسیله وحی شما را انذار می کنم ولی آنها که گوشهایشان کر است هنگامی که انذار می شوند سخنان را نمی شنوند!

تفسیر:

گوش اگر گوش تو...

در آیات گذشته دیدیم که مشرکان و کفار، پیامبر اسلام (ﷺ) را به باد استهزاء می گرفتند، همان کاری که عادت دیرینه همه جاهلان مغرور است که واقعیت‌های مهم و جدی را به شوخی و مسخره می گیرند.

در نخستین آیه مورد بحث به عنوان دلداری پیامبر (ﷺ) و تسلی خاطر او می گوید: این تنها تو نیستی که مورد استهزاء واقع شده ای پیامبران قبل از تو را نیز استهزا کردند (ولقد استهزیء برسلك من قبلك).

ولی سرانجام آنچه را از عذاب‌های الهی به باد مسخره گرفته بودند، دامان استهزاکنندگان را گرفت (فحاق بالذین سخروا منهم ما كانوا به يستهزئون).

بنابراین غم و اندوهی به خود راه مده و این گونه اعمال جاهلان نباید در روح بزرگ تو کمترین اثر بگذارد و یا در اراده آهنینت خللی وارد کند.

در آیه بعد می گوید: نه تنها در برابر عذاب خدا در قیامت، کسی از شما دفاع نمی کند، در این دنیا نیز همین است بگو چه کسی شما را در شب و روز در برابر مجازات خداوند رحمان حفظ و نگهداری می کند؟ (قل من يكلوكم بالليل والنهار من الرحمان).

در واقع اگر خداوند آسمان (جو زمین) را سقف محفوظی قرار نداده بود (آنگونه که در آیات قبل گذشت) همین به تنهایی کافی بود که شما را شب و روز در معرض بمباران سنگهای آسمانی قرار دهد.

خداوند رحمان آنقدر به شما محبت دارد که ماموران مختلفی را برای حفظ و نگاهبانیتان قرار داده که اگر یک لحظه از شما جدا شوند سیل بلاها به سویتان سرازیر می شود.

قابل توجه اینکه: در این آیه به جای (الله)، (رحمان) به کار رفته، یعنی ببینید شما چقدر گناه کرده اید که حتی خداوندی را که کانون رحمت عامه است به خشم آورده اید.

سپس اضافه می کند: اما آنها از یاد پروردگارشان روی گردانند، نه به مواعظ و اندرزهای پیامبران او گوش فرا می دهند، و نه یاد خدا و نعمتهایش دل آنها را تکان می دهد، و نه لحظه ای اندیشه خود را در این راه به کار می اندازند (بلکه از یاد پروردگارشان روی گردانند) (بل هم عن ذکر ربهم معرضون).

باز به عنوان سؤال می پرسد: این کافران ظالم و گنهکار در برابر کیفرهای الهی به چه چیز دل بسته اند؟ (آیا آنها خدایانی دارند که می تواند از آنان در برابر ما دفاع کند؟! (ام لهم الهة تمنعهم من دوننا).

(این خدایان ساختگی آنها حتی نمی توانند خودشان را یاری دهند و از خویشتن دفاع کنند) (لا یستطیعون نصر انفسهم).

(و نه از ناحیه ما به وسیله رحمت و نیروی معنوی یاری و همراهی می شوند) (ولا هم منا یصحبون).

آیه بعد اشاره به یکی از علل مهم سرکشی و طغیان افراد بی ایمان کرده می گوید: (ما به این گروه و پدرانشان انواع نعمتها بخشیدیم تا آنجا که عمرهای طولانی پیدا کردند) (بل متعنا هؤلاء و آبائهم حتی طال علیهم العمر).

اما به جای اینکه این عمر طولانی و نعمت فراوان حس شکرگزاری را در آنها تحریک کرده و سر بر آستان عبودیت حق بگذارند مایه غرور و طغیانشان شد. ولی آیا آنها نمی بینند که این جهان و نعمتهایش پایدار نیست آیا نمی بینند که ما مرتبا از زمین و مردم زمین می کاهیم؟! (افلا یرون انا ناتی الارض ننقصها من اطرافها).

اقوام و قبائل یکی بعد از دیگری می آیند و می روند، افراد کوچک و بزرگ هیچیک عمر جاویدان ندارند، و همه سر به نقاب فنا فرو می برند، اقوامی که از آنها قویتر و نیرومندتر و سرکشتر بودند همگی سر به تیره خاک کشیدند و حتی دانشمندان و بزرگان و علما که قوام زمین به آنها بود چشم از جهان فرو بستند! (آیا با این حال آنها غالبند یا ما غالبیم؟! (افهم الغالبون)).

در اینکه منظور از جمله (اانا ناتی الارض ننقصها من اطرافها) (ما به سراغ زمین می آئیم و مرتبا از اطراف آن می کاهیم) چیست؟ مفسران بحثهای گونا - گونی دارند.

1 - بعضی گفته اند منظور این است که خدا تدریجا از اراضی و سرزمینهای مشرکان می کاهد و بر بلاد مسلمین می افزاید.

اما با توجه به اینکه این سوره در مکه نازل شده و در آن روز مسلمانان چنین فتوحاتی نداشتند این تفسیر، مناسب به نظر نمی رسد.

2 - بعضی دیگر گفته اند: منظور خراب شدن و ویرانی زمینها به طور تدریجی است.

3 - بعضی آن را اشاره به ساکنان زمین می دانند.

4 - و بعضی خصوص دانشمندان و علماء را در اینجا ذکر کرده اند. اما مناسب تر از همه این است که منظور از زمین مردم سرزمینهای مختلف جهان است، اقوام و افراد گوناگونی که تدریجا و دائما به سوی دیار عدم می شتابند و با زندگی دنیا وداع می گویند، و به این ترتیب دائما از اطراف زمین کاسته می شود.

در بعضی از روایات که از امامان اهل بیت (علیهم السلام) نقل شده این آیه به مرگ علما و دانشمندان تفسیر گردیده است، امام صادق (علیه السلام) می فرماید: نقصانها ذهاب عالمها: (نقصان زمین به معنی فقدان دانشمندان است). البته می دانیم این روایات معمولا برای بیان مصداقهای روشن است، نه اینکه مفهوم آیه را منحصر در افراد خاصی کند.

و به این ترتیب آیه می خواهد مرگ و میر تدریجی بزرگان و اقوام پر جمعیت و حتی دانشمندان را به عنوان یک درس عبرت برای کافران مغرور و بیخبر بیان کند و به آنها نشان دهد که در مبارزه با خدا پیروزی برای آنها وجود ندارد. سپس این حقیقت را بازگو می کند که وظیفه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آنست که مردم را از طریق وحی آسمانی انذار کند، روی سخن را به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) کرده می گوید: (به آنها بگو من از پیش خود چیزی نمی گویم تنها به وسیله وحی شما را انذار می کنم) (قل انما انذرکم بالوحی). و اگر در دل سخت شما اثر نمی گذارد جای تعجب نیست، و نه دلیلی بر نقصان وحی آسمانی، بلکه به خاطر آنست که (افراد کر، هنگامی که انذار می شوند سخنان را نمی شنوند)! (ولا یسمع الصم الدعاء اذا ما یندرون). گوش شنوا لازم است تا سخن خدا را بشنود، نه گوشهائی که آنچنان پرده های گناه و غفلت و غرور بر آنها افتاده که شنوائی حق را به کلی از دست داده است.

آیه (46) تا (47) ترجمه

(و لئن مستهم نفحة من عذاب ربك ليقولن يويلنا إنا كنا ظلمين) (46) (و نضع الموزين القسط ليوم القيمة فلا تظلم نفس شيئا وإن كان مثقال حبة من خردل اعتينا بها و كفى بنا حاسبين) (47)

ترجمه:

46 - اگر کمترین عذاب پروردگارت آنها را لمس کند فریادشان بلند می شود ای وای ما همگی ستمگر بودیم.

47 - ما ترازوهای عدل را در روز قیامت نصب می کنیم، لذا به هیچکس کمترین ستمی نمی شود، و اگر به مقدار سنگینی یکدانه خردل (کار نیک و بدی باشد) ما آنرا حاضر می کنیم، و کافی است که ما حساب کننده باشیم.

تفسیر:

ترازوهای عدل در قیامت

به دنبال آیات گذشته که حالت غرور و بیخبری افراد بیایمان را منعکس می کرد در نخستین آیه مورد بحث می گوید: (این بیخبران مغرور که در حالت نعمت و آرامش هرگز خدا را بنده نیستند اگر گوشه کوچک و ناچیزی از عذاب پروردگارت دامنشان را بگیرد چنان متوحش می شوند که فریاد می زنند ای وای بر ما! ما همگی ظالم و ستمگر بودیم!) (و لئن مستهم نفحة من عذاب ربك ليقولن يا ويلنا انا كنا ظالمين).

به گفته مفسران و ارباب لغت، واژه نفحه به معنی چیز کم، یا نسیم ملایم می باشد، گرچه این کلمه غالبا در نسیمهای رحمت و نعمت به کار می رود، ولی در مورد عذاب نیز استعمال می شود.

به گفته تفسیر (کشاف) جمله (لئن مستهم نفحة...) سه تعبیر در بردارد که همه اشاره به ناچیزی و کمی است، تعبیر به (مس)، و تعبیر به (نفحه) (از نظر ماده لغت) و نیز از نظر وزن و صیغه. خلاصه اینکه قرآن می خواهد بگوید: این کوردلان، سالیان دراز سخنان پیامبر و منطق وحی را می شنوند و در آنها کمترین اثر نمی گذارد مگر آن زمان که تازیانه عذاب، هر چند خفیف و مختصر، بر پشت آنها نواخته شود که دست پا چه می شوند و فریاد (اناکنا ظالمین) را سر می دهند، آیا باید تنها زیر تازیانه های عذاب، بیدار شوند؟

ولی چه سود که این بیداری اضطراری هم به حال آنها سودی ندارد، و اگر طوفان عذاب فرو بنشیند و آرامش بیابند، باز هم همان راه و همان برنامه است.

آخرین آیه مورد بحث، اشاره به حساب و جزای دقیق و عادلانه قیامت می کند تا افراد بیایمان و ستمگر بدانند به فرض که عذاب این دنیا دامنشان را نگیرد مجازات آخرت حتمی است، و دقیقاً تمام اعمالشان مورد محاسبه قرار می گیرد. می فرماید: (ما ترازوهای عدل را در روز قیامت نصب می کنیم) (ونضع الموازين القسط لیوم القيامة).

(قسط) گاه به معنی عدم تبعیض، و گاه به معنی عدالت به طور مطلق می آید و مناسب در اینجا معنی دوم است.

جالب اینکه قسط در اینجا به عنوان صفت برای (موازين) ذکر شده این ترازوهای سنجش آنچنان دقیق و منظم است که گوئی عین عدالت می باشد. و به همین دلیل بلافاصله اضافه می کند: (به هیچکس در آنجا کمترین ظلم و ستمی نمی شود) (فلا تظلم نفس شیئاً).

نه از پاداش نیکوکاران چیزی کاسته می شود، و نه به مجازات بدکاران افزوده می گردد.

اما این نفی ظلم و ستم، مفهومش این نیست که در حساب دقت نمی شود بلکه (اگر به مقدار سنگینی یک دانه خردل کار نیک و بدی باشد ما آن را حاضر می سازیم و مورد سنجش قرار می دهیم

(وان کان مثقال حبة من خردل اتینا بها).

(و همین قدر کافی است که ما حسابگر اعمال بندگان باشیم) (وکفی بنا حاسبین).

(خردل) گیاهی است که دارای دانه سیاه بسیار کوچکی است، و ضرب المثل در کوچکی و حقارت می باشد.

نظیر این تعبیر در جای دیگر قرآن به عنوان (مثقال ذرة) (سنگینی یک ذره) (یک مورچه بسیار کوچک یا یک جزء کوچک از خاک و غبار) آمده است (زلزال آیه 7).

قابل توجه اینکه در قرآن مجید در شش مورد تعبیر به (مثقال ذرة) و در دو مورد تعبیر به (مثقال حبة من خردل) شده است.

در حقیقت در آیه فوق، با شش تعبیر مختلف، تأکیدی بر مساله حساب و کتاب دقیق روز قیامت شده است.

کلمه (موازين) آنهم به صورت جمع و سپس ذکر وصف (قسط) و به دنبال آن، تأکیدی بر نفی ظلم (فلا تظلم نفس) و پس از آن ذکر کلمه (شیئا) (هیچ چیز) و بعد مثال زدن به دانه خردل و سرانجام جمله کفی بنا حاسبین (کافی است که ما حسابگر باشیم).

همه اینها دلیل بر این است که حساب روز قیامت فوق العاده دقیق و خالی از هر گونه ظلم و ستم می باشد.

در اینکه منظور از ترازوی سنجش چیست؟ بعضی چنین پنداشته اند که در آنجا ترازوهائی همچون ترازوهای این دنیا نصب می شود و دنبال آن چنین فرض کرده اند که اعمال انسان در آنجا دارای سنگینی و وزن است، تا قابل توزین با آن ترازوها باشد. ولی حق این است که (میزان) در اینجا به معنی (وسیله سنجش) است و می دانیم هر چیزی وسیله سنجشی متناسب با خود دارد، میزان الهی (گرما سنج) میزان هوا (هواسنج) و میزانهای دیگر هر یک هماهنگ با موضوعی است که میخواهند آن را به وسیله آن بسنجند.

در احادیث اسلامی میخوانیم: که میزانهای سنجش در قیامت، پیامبران و امامان و پاکان و نیکانی هستند که در پرونده اعمالشان نقطه تاریکی وجود ندارد.

میخوانیم: السلام علی میزان الاعمال: (سلام بر میزان سنجش اعمال)! (توضیح و شرح بیشتر پیرامون این موضوع را در جلد ششم صفحه 90 به بعد بیان کردیم).

ذکر (موازين) به صورت (جمع) (جمع میزان) نیز ممکن است اشاره به همین معنی باشد چرا که مردان حق هر یک میزان سنجشی هستند برای اعمال انسانها، بعلاوه گرچه همه ممتازند ولی هر یک از آنها امتیاز ویژه‌ای دارند که در همان قسمت، الگو و مقیاس سنجش محسوب میشوند.

و به تعبیر دیگر هر کس به اندازه‌ای که با آنها شباهت دارد و از نظر صفات و اعمال بزرگواران هماهنگ است به همان مقدار وزنش سنگین، و به هر نسبت دور و ناهماهنگ است، سبک وزن می باشد.

آیه (48) تا (50) و ترجمه

(ولقد آتينا موسى وهرون الفرقان وضياء وذكرا للمتقين) (48) (الذين
يخشون ربهم بالغيب وهم من الساعة مشفقون) (49) (وهذا ذكر مبارك
انزلناه اء فأنتم له منكرون) (50)

ترجمه:

48 - ما به موسی و هارون فرقان (وسیله جدا کردن حق از
باطل) و نور و آنچه مایه یادآوری پرهیزکاران است دادیم.

49 - همانها که از پروردگارشان در غیب و نهان میترسند و از قیامت بیم
دارند.

50 - و این (قرآن) ذکر مبارکی است که (بر شما) نازل کردیم
آیا آن را انکار میکنید؟!

تفسیر:

شمهای از داستان پیامبران

از این آیات به بعد فرازهایی از زندگانی پیامبران که آمیخته
با نکات بسیار آموزندهای است بیان شده، که بحثهای گذشته را در زمینه
نبوت پیامبر اسلام (ﷺ) و درگیری او با مخالفان، با توجه به
اصول مشترکی که حاکم بر آنها است، روشن تر می سازد.

در نخستین آیه می فرماید: (ما به موسی و هارون (فرقان)، وسیله
تشخیص حق از باطل بخشیدیم، و نور و یادآوری برای پرهیزکاران) (و
لقد آتينا موسى وهرون الفرقان وضياء وذكرا للمتقين).

(فرقان) در اصل به معنی چیزی است که حق را از باطل جدا می کند و وسیله شناسائی این دو است، در اینکه منظور از آن در اینجا چیست تفسیرهای متعددی ذکر کرده اند:

بعضی آن را به معنی تورات.

و بعضی شکافته شدن دریا برای بنی اسرائیل که نشانه روشنی از عظمت حق و حقانیت موسی بود دانسته اند.

در حالی که بعضی اشاره به سایر معجزات و دلائلی که در اختیار موسی و هارون بود، می دانند.

ولی این تفسیرها هیچگونه با هم منافاتی ندارند، چرا که ممکن است فرقان هم اشاره به (تورات) و هم اشاره به (سایر معجزات و دلائل) موسی (علیه السلام) باشد.

در سایر آیات، نیز (فرقان) گاهی به خود (قرآن) اطلاق شده، مانند (تبارک الذی نزل الفرقان علی عبده لیكون للعالمین نذیرا): (بزرگ و پر برکت است خدائی که فرقان را بر بندهاش نازل کرد تا جهانیان را انداز کند) (سوره فرقان - آیه 1).

و گاه به پیروزیهای معجزآسایی که نصیب پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) گردید، همانگونه که در مورد جنگ بدر (یوم الفرقان) فرموده است (انفال - 41).

اما واژه (ضیاء) به معنی نور و روشنائی است که از درون ذات چیزی بجوشد و مسلماً قرآن و تورات و معجزات انبیاء چنین بوده است.

و (ذکر) هر موضوعی است که انسان را از غفلت و بی خبری دور دارد، و این نیز از آثار واضح کتب آسمانی و معجزات الهی است.

ذکر این سه تعبیر پشت سر هم گویا اشاره به این است که انسان برای رسیدن به مقصد، نخست احتیاج به فرقان دارد یعنی بر سر دو راهیها و چند راهیها راه اصلی را پیدا کند، هنگامی که راه خود را یافت، نور و روشنائی و ضیاء میخواهد تا مشغول حرکت گردد، سپس در ادامه راه، گاه موانعی پیش می آید که از همه مهمتر غفلت است، نیاز به وسیلهای دارد که مرتبا به او هشدار دهد و یادآور و ذکر باشد.

قابل توجه اینکه: فرقان به صورت معرفه آمده و ضیاء و ذکر به صورت نکره، و اثر آنرا مخصوص متقین و پرهیزکاران میداند، این تفاوت تعبیر ممکن است اشاره به این باشد که معجزات و خطابه‌های آسمانی، راه را برای همگان روشن می کند، اما آنها که تصمیم بگیرند و از ضیاء و ذکر استفاده کنند، همگان نیستند، تنها کسانی هستند که احساس مسئولیت میکنند و بهره‌ای از تقوا دارند.

آیه بعد این (پرهیزکاران) را چنین معرفی می کند: (آنها کسانی هستند که از پروردگارشان در غیب و نهان میترسند) (الذین یخشون ربهم بالغیب).

(و از روز رستاخیز بیم دارند) (وهم من الساعة مشفقون).

کلمه (غیب) در اینجا، دو تفسیر دارد: نخست اینکه اشاره به ذات پاک پروردگار است، یعنی با اینکه خدا از دیده‌ها پنهان است آنها به دلیل عقل، به او ایمان آورده اند، و در برابر ذات پاکش احساس مسئولیت می کنند.

دیگر اینکه پرهیزکاران تنها در اجتماع و میان جامعه، ترس از خدا ندارند، بلکه در خلوتگاهها نیز او را حاضر و ناظر میدانند.

قابل توجه اینکه در برابر خداوند تعبیر به (خشیت)، و در مورد قیامت تعبیر به (اشفاق) شده، این دو واژه گرچه هر دو به معنی ترس است، ولی به گفته (راغب) در کتاب مفردات (خشیت) در جایی گفته می شود که ترس آمیخته با احترام و تعظیم باشد، همانند ترسی که یک فرزند، از پدر بزرگوارش دارد، بنابراین پرهیزکاران، ترسشان از خدا توأم است با معرفت:

و اما واژه (اشفاق) به معنی توجه و علاقه تواءم با بیم است، مثلاً این تعبیر گاه در مورد فرزندان یا دوستان به کار می رود که انسان به آنها علاقه دارد ولی در عین حال از اینکه در معرض آفات و گزند هستند بیمناک است.

در واقع پرهیزکاران به روز قیامت بسیار علاقمندند چون کانون پاداش و رحمت الهی است اما با این حال از حساب و کتاب خدا نیز بیمناکند.

البته گاهی این دو کلمه نیز به یک معنی استعمال شده است. آخرین آیه مورد بحث، قرآن را در مقایسه با کتب پیشین قرار داده، می گوید: این ذکر مبارکی است که ما بر شما نازل کردیم (و هذا ذکر مبارک انزلناه).

(آیا شما آن را انکار می کنید) (أَفَأَنْتُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ).

انکار چرا؟ اینکه ذکر است و مایه بیداری و آگاهی و یادآوری شما است، اینکه کانون برکت است و خیر دنیا و آخرت در آن می باشد، و سرچشمه همه پیروزیها و خوشبختیها است.

آیا چنین کتابی، جای انکار دارد؟ دلائل حقانیتش در خودش نهفته، و نورانیتش آشکار است، و رهروان راهش سعادت مند و پیروز.

برای اینکه بدانیم تا چه حد این قرآن موجب آگاهی و مایه
برکت است کافی است حال ساکنان جزیره عرب را قبل از نزول
قرآن که در توحش و جهل و فقر و بدبختی و پراکندگی
زندگی میکردند، با وضعشان بعد از نزول قرآن که اسوه و
الگوئی برای دیگران شدند در نظر بگیریم، همچنین وضع اقوام دیگر را قبل و
بعد از ورود قرآن در میان آنها.

آیه (51) تا (58) و ترجمه

(ولقد أتينا إبراهيم رشحاً من قبل و كنا به علمين) (51) (إذ قال لا بیه و قومه ما هذه التماثيل التي أنتم لها عكفون) (52) (قالوا وجدنا أباناً لها عبدین) (53) (قال لقد كنتم أنتم و أبائكم في ضلل مبين) (54) (قالوا أ جئتنا بالحق أم أنت من اللعین) (55) (قال بل ربکم رب السموت و الارض الذی فطرهن و إنا علی ذلکم من الشهدین) (56) (وتالله لا کیدن أصنمکم بعد أن تولوا مدبرین) (57) (فجعلهم جذذاً إلا کبیراً لهم لعلهم إلیه يرجعون) (58)

ترجمه:

51 - ما وسیله رشد ابراهیم را از قبل به او دادیم، و از (شایستگی) او آگاه بودیم.

52 - آن هنگام که به پدرش (آزر) و قوم او گفت این مجسمه های بیروحي را که شما همواره پرستش میکنید چیست؟

53 - گفتند: ما پدران خود را دیدیم که آنها را عبادت میکنند!

54 - گفت: مسلماً شما و هم پدرانتان در گمراهی آشکاری بودهاید. 55 - گفتند: تو مطلب حقی برای ما آوردهای یا شوخی میکنی؟!

56 - گفت: (کاملاً حق آوردهام) پروردگار شما همان پروردگار آسمانها و زمین است که آنها را ایجاد کرده و من از گواهان این موضوعم.

57 - و بخدا سوگند نقشهای برای نابودی بتهايتان در غیاب شما طرح می کنم.

58 - سرانجام (با استفاده از یک فرصت مناسب) همه آنها - جز بت بزرگشان را - قطعه قطعه کرد، تا به سراغ او بیایند (و او حقایق را بازگو کند).

تفسیر:

ابراهیم نقشه نابودی بتها را میکشد.

گفتیم در این سوره همانگونه که از نامش پیدا است فرازهای بسیاری از حالات انبیاء (شانزده پیامبر) آمده است، در آیات گذشته اشاره کوتاهی به رسالت موسی (علیه السلام) و هارون (علیه السلام) شده بود، و در آیات مورد بحث و قسمتی از آیات آینده بخش مهمی از زندگی و مبارزات ابراهیم (علیه السلام) با بتپرستان انعکاس یافته، نخست میفرماید: (ما وسیله رشد و هدایت را از قبل در اختیار ابراهیم گذاردیم، و به شایستگی او آگاه بودیم) (و لقد آتینا ابراهیم رشد من قبل و کنا به عالمین).

(رشد) در اصل به معنی راه یافتن به مقصد است و در اینجا ممکن است اشاره به حقیقت توحید باشد که ابراهیم از سنین کودکی از آن آگاه شده بود، و ممکن است اشاره به هر گونه خیر و صلاح به معنی وسیع کلمه بوده باشد.

تعبیر به (من قبل) اشاره به قبل از موسی و هارون است.

جمله (کنا به عالمین) اشاره به شایستگیهای ابراهیم برای کسب این مواهب است، در حقیقت خدا هیچ موهبتی را به کسی بدون دلیل نمی دهد، این شایستگیهاست که آمادگی برای پذیرش مواهب الهی است، هر چند مقام نبوت یک مقام موهبتی است.

سپس به یکی از مهمترین برنامه های ابراهیم (علیه السلام) اشاره کرده، می گوید: این رشد و رشادت ابراهیم آنگاه ظاهر شد که به پدرش (اشاره به عمویش آزر است، زیرا عرب گاه به عمو اب می گوید) و قوم او گفت:

این تمثالهائی را که شما دل به آن بسته‌اید، و شب و روز گرد آن می‌چرخید و دست از آن بر نمی‌دارید چیست؟ (اذ قال لایبیه و قومہ ما ہذہ التماثل الی انتم لها عاکفون).

(ابراہیم) با این تعبیر بت‌هایی را که در نظر آنها فوق العادہ عظمت داشت شدیداً تحقیر کرد. اولاً: با تعبیر (ما ہذہ) (اینہا چیست؟)

ثانیاً: با تعبیر بہ (تماثل) زیرا (تماثل جمع تمثال بہ معنی عکس یا مجسمہ بی روح است) تاریخچہ بتپرستی می‌گوید: این مجسمہ ہا و عکسہا در آغاز جنبہ یادبود پیامبران و علماء داشتہ، ولی تدریجاً صورت قداست بہ خود گرفتہ و معبود واقع شدہ است).

جملہ (انتم لها عاکفون) با توجہ بہ معنی (عکوف) کہ بہ معنی ملازمت تواءم با احترام است نشان می‌دہد کہ آنها آنچنان دلبستگی بہ این بت‌ہا پیدا کردہ بودند و سر بر آستانشان میسائیدند و بر گردشان می‌چرخیدند کہ گوئی ہموارہ ملازم آنها بودند.

این گفتار ابراہیم در حقیقت استدلال روشنی است برای ابطال بتپرستی زیرا آنچه از بت‌ہا می‌بینیم ہمین مجسمہ و تمثال است، بقیہ تخیل است و توہم است و پندار، کدام انسان عاقل بہ خود اجازہ می‌دہد، کہ برای یک مشت سنگ و چوب این ہمہ عظمت و احترام و قدرت قائل باشد؟ چرا انسانی کہ خود اشرف مخلوقات است در برابر مصنوع خویش، این چنین خضوع و کرنش کند، و حل مشکلات خود را از آن بخواہد؟!

ولی بتپرستان در حقیقت ہیچگونہ جوابی در برابر این منطق گویا نداشتند جز اینکہ مطلب را از خود رد کنند و بہ نیاکانشان ارتباط دہند لذا

گفتند ما پدران و نیاکان خویش را دیدیم که اینها را پرستش میکنند و ما به سنت نیاکانمان وفاداریم (قالوا وجدنا آبائنا لنا عابدين).

از آنجا که تنها سنت و روش نیاکان بودن هیچ مشکلی را حل نمی کند، و هیچ دلیلی نداریم که نیاکان عاقلتر و عالتر از نسلهای بعد باشند، بلکه غالباً قضیه به عکس است چون با گذشت زمان علم و دانشها گسترده تر می شود، ابراهیم بلافاصله به آنها پاسخ گفت: هم شما و هم پدرانتان به طور قطع در گمراهی آشکار بودید (قال لقد كنتم انتم و آبائكم في ضلال مبين).

این تعبیر که تواءم با انواع تاکیدها و حاکی از قاطعیت تمام است، سبب شد که بتپرستان کمی به خود آمده در صدد تحقیق برآیند، رو به سوی ابراهیم کرده: (گفتند: آیا براستی تو مطلب حقی را آوردهای یا شوخی میکنی) (قالوا ا جئتنا بالحق ام انت من اللاعبين).

زیرا آنها که به پرستش تنها عادت کرده بودند و آن را یک واقعیت قطعی می پنداشتند باور نمی کردند کسی جدا با بتپرستی مخالفت کند، لذا از روی تعجب این سؤال را از ابراهیم کردند.

اما ابراهیم صریحاً به آنها پاسخ گفت: آنچه میگویم جدی است و عین واقعیت که پروردگار شما پروردگار آسمانها و زمین است (قال بل ربكم رب السموات و الارض).

همان خدائی که آنها را آفریده و من از گواهان این عقیدهام (الذی فطرهن و انا علی ذلکم من الشاهدين).

ابراهیم با این گفتار قاطعش نشان داد آن کس شایسته پرستش است که آفریدگار آنها و زمین و همه موجودات است، اما قطعات سنگ و

چوب که خود مخلوق ناچیزی هستند ارزش پرستش را ندارند، مخصوصا با جمله و انا علی ذلکم من الشاهدین اثبات کرد تنها من نیستم که گواه بر این حقیقتم بلکه همه آگاهان و فهمیدهها همانها که رشته های تقلید کورکورانه را پاره کرده اند گواه بر این حقیقتند.

ابراهیم برای اینکه ثابت کند این مساله صددرصد جدی است و او بر سر عقیده خود تا همه جا ایستاده است و نتایج و لوازم آن را هر چه باشد با جان و دل میپذیرد اضافه کرد به خدا سوگند، من نقشهای برای نابودی بتهای شما به هنگامی که خودتان حاضر نباشید و از اینجا بیرون روید خواهم کشید! (و تالله لا کیدن اصنامکم بعد ان تولوا مدبرین).

(اکیدن) از ماده (کید) گرفته شده که به معنی طرح پنهانی و چاره اندیشی مخفیانه است. منظورش این بود که به آنها با صراحت بفهماند سرانجام از یک فرصت استفاده خواهم کرد و آنها را درهم میشکنم!.

اما عظمت و ابهت بتها در نظر آنان شاید به آن پایه بود که این سخن را جدی نگرفتند و عکسالعملی نشان ندادند شاید فکر کردند مگر ممکن است انسانی به خود اجازه دهد این چنین با مقدسات یک قوم و ملت که حکومتشان هم صددرصد پشتیبان آن است بازی کند؟ با کدام جرات؟ و با کدام نیرو؟

و از اینجا روشن می شود اینکه بعضی گفته اند این جمله را در دل گفته، و یا به طور خصوصی با بعضی در میان نهاده به هیچوجه نیازی به آن نیست، بخصوص اینکه کاملا بر خلاف ظاهر آیه است. بعلاوه در چند آیه بعد میخوانیم بتپرستان به یاد این گفتار ابراهیم افتادند و گفتند ما شنیدیم جوانی سخن از توطئه در باره بتها میگفت.

به هر حال ابراهیم در یک روز که بتخانه خلوت بود، و هیچکس از بتپرستان در آنجا حضور نداشت، طرح خود را عملی کرد.

توضیح اینکه: طبق نقل بعضی از مفسران بتپرستان در هر سال روز خاصی را برای بتها عید می‌گرفتند، غذاهائی در بتخانه حاضر کرده سپس دستجمعی به بیرون شهر حرکت میکردند، و در پایان روز باز می‌گشتند و به بتخانه می‌آمدند تا از آن غذاها که به اعتقادشان تبرک یافته بود بخورند.

به ابراهیم نیز پیشنهاد کردند او هم با آنها برود، ولی او به عذر بیماری با آنها نرفت.

به هر حال او بی آنکه از خطرات این کار بترسد و یا از طوفانی که پشت سر این عمل به وجود می‌آید هراسی به دل راه دهد مردانه وارد میدان شد، و با یک دنیا قهرمانی به جنگ این خدایان پوشالی رفت که آنهمه علاقمند متعصب و نادان داشتند، بطوری که قرآن می‌گوید همه آنها را قطعه قطعه کرد، جز بت بزرگی که داشتند! (فجعلهم جذاذا الا کبیرا لهم).

و هدفش این بود شاید بتپرستان به سراغ او بیایند و او هم تمام گفتنیها را بگوید (لعلهم الیه یرجعون).

نکته ها:

1 - بتپرستی در اشکال گوناگون

- درست است که ما از لفظ بت پرستی بیشتر متوجه بتهای سنگی و چوبی میشویم، ولی از یک نظر بت و بت - پرستی مفهوم وسیعی دارد که هر نوع توجه به غیر خدا را، در هر شکل و صورت شامل می‌شود. و طبق حدیث معروف هر چه انسان را به خود مشغول و از

خدا دور سازد بت او است! (كلما شغلک عن الله فهو صنمک) ! در حدیثی از اصبع بن نباته که یکی از یاران معروف علی (علیه السلام) است میخوانیم: ان علیا مر بقوم يلعبون الشطرنج، فقال: ما هذه التماثيل التي انتم لها عاكفون؟ لقد عصيتم الله ورسوله! امیر مؤمنان علی (علیه السلام) از کنار جمعی میگذشت که مشغول بازی شطرنج بودند فرمود: این مجسمه ها (و بتهایی) را که از آن جدا نمی شوید چیست؟ شما هم نافرمانی خدا کردهاید و هم عصیان پیامبر.

2 - گفتار بت پرستان و پاسخ ابراهیم

جالب اینکه بتپرستان در جواب ابراهیم، هم روی کثرت نفرات تکیه کردند، و هم طول زمان، گفتند: (ما پدران خود را بر این آئین و رسم یافتیم).

او هم در هر دو قسمت به آنها پاسخ گفت، که هم شما و هم پدرانتان، همیشه در ضلال مبین بودید!

یعنی انسان عاقل که دارای استقلال فکری است هرگز خود را پایبند این اوهام نمی کند نه کثرت طرفداران طرح و سنتی را دلیل اصالت آن میدانند و نه دوام و ریشه دار بودن آن را.

آیه (59) تا (67) و ترجمه

(قالوا من فعل هذا بالهتنا إنه لمن الظلمين) (59) (قالوا سمعنا فتى يذكرهم
يقال له إبراهيم) (60) (قالوا فأتوا به على أعين الناس لعلهم يشهدون) (61)
(قالوا أنت فعلت هذا بالهتنا يا إبراهيم) (62) (قال بل فعله كبيرهم هذا
فسلوهم إن كانوا ينطقون) (63) (فرجعوا إلى أنفسهم فقالوا إنكم أنتم
الظلمون) (64) (ثم نكسوا على رؤسهم لقد علمت ما هؤلاء ينطقون) (65)
(قال أفتعبدون من دون الله ما لا ينفعكم شيئا ولا يضركم) (66) (أف لكم
ولما تعبدون من دون الله) (67)

ترجمه:

59 - گفتند: هر کس با خدایان ما چنین کرده قطعا از ستمگران است (و باید
کیفر ببیند)!

60 - (گروهی) گفتند: شنیدیم جوانی از (مخالفت با) بتها سخن میگفت
که او را ابراهیم میگفتند.

61 - (عدهای) گفتند: او را در برابر چشم مردم بیاورید تا گواهی دهند.

62 - (هنگامی که ابراهیم را حاضر کردند) گفتند تو این کار را با خدایان ما
کردهای، ای ابراهیم؟!

63 - گفت: بلکه بزرگشان کرده باشد! از آنها سؤال کنید اگر
سخن می گویند!!

64 - آنها به وجدان خود بازگشتند و (به خود) گفتند: حقا که شما
ستمگرید.

65 - سپس بر سرهاشان واژگونه شدند (و حکم وجدان را به کلی فراموش کردند و گفتند: تو میدانی که اینها سخن نمی گویند!

66 - (ابراهیم) گفت: آیا جز خدا چیزی را میپرستید که نه کمترین سودی برای شما دارد، و نه زیانی می رساند (که به سودشان چشم دوخته باشید یا از زیانشان بترسید).

67 - اف بر شما و بر آنچه غیر از خدا پرستش میکنید، آیا اندیشه نمی کنید (و عقل ندارید)؟!

تفسیر:

برهان دندان شکن ابراهیم

سرانجام آن روز عید به پایان رسید و بتپرستان شادی کنان به شهر بازگشتند، و یکسر به سراغ بتخانه آمدند، تا هم عرض ارادت به پیشگاه بتان کنند و هم از غذاهائی که به زعم آنها در کنار بتها برکت یافته بود بخورند.

همینکه وارد بتخانه شدند با صحنهای روبرو گشتند که هوش از سرشان پرید، به جای آن بتخانه آباد با تلی از بتهای دست و پا شکسته و بهم ریخته روبرو شدند! فریادشان بلند شد صدا زدند چه کسی این بلا را بر سر خدایان ما آورده

است؟! (قالوا من فعل هذا بالهتنا).

مسلم هر کس بوده از ظالمان و ستمگران است (انه لمن الظالمين).

او هم به خدایان ما ستم کرده، و هم به جامعه و جمعیت ما و هم به خودش! چرا که با این عمل خویشتن را در معرض نابودی قرار داده است.

اما گروهی که تهدیدهای ابراهیم را نسبت به بتها در خاطر داشتند، و طرز رفتار اهانت آمیز او را با این معبودهای ساختگی می دانستند (گفتند: ما شنیدیم جوانکی سخن از بتها میگفت و از آنها به بدی یاد میکرد که نامش ابراهیم است)

(قالوا سمعنا فتی يذكرهم يقال له ابراهيم).

درست است که ابراهیم طبق بعضی از روایات در آن موقع کاملاً جوان بود و احتمالاً سنش از 16 سال تجاوز نمی کرد، و درست است که تمام ویژگیهای (جوانمردان)، (شجاعت) و (شهامت) و (صراحت) و (قاطعیت) در وجودش جمع بود، ولی مسلماً منظور بتپرستان از این تعبیر چیزی جز تحقیر نبوده بگویند ابراهیم این کار را کرده، گفتند جوانی که به او ابراهیم میگفتند چنین میگفت... یعنی فردی کاملاً گمنام و از نظر آنان بی شخصیت.

اصولاً معمول این است هنگامی که جنایتی در نقطهای رخ می دهد برای پیدا کردن شخصی که آن کار را انجام داده به دنبال ارتباطهای خصومت آمیز میگردند، و مسلماً در آن محیط کسی جز ابراهیم آشکارا با بتها گلاویز نبود، و لذا تمام افکار متوجه او شد جمعیت گفتند اکنون که چنین است پس بروید او را در برابر چشم مردم حاضر کنید تا آنها که میشناسند و خبر دارند گواهی دهند (قالوا فاتوا به علی اعین الناس لعلمهم یشهدون).

بعضی از مفسران نیز این احتمال را داده اند که منظور مشاهده صحنه مجازات و کیفر ابراهیم است، نه شهادت و گواهی بر مجرم بودن او اما با توجه به آیات بعد که بیشتر جنبه بازپرسی دارد این احتمال منتفی است، بعلاوه تعبیر به کلمه (لعل) (شاید) نیز متناسب با معنی

دوم نیست، زیرا اگر مردم در برابر صحنه مجازات حضور یابند، طبعاً مشاهده خواهند کرد، شاید ندارد.

جارچیان در اطراف شهر فریاد زدند که هر کس از ماجرای خصومت ابراهیم و بدگوئی او نسبت به بتها آگاه است حاضر شود، و به زودی هم آنها که از این موضوع آگاه بودند و هم سایر مردم اجتماع کردند تا ببینند سرانجام کار این متهم به کجا خواهد رسید.

شور و ولوله عجیبی در مردم افتاده بود، چرا که از نظر آنها جنایتی بیسابقه توسط یک جوان ماجراجو در شهر رخ داده بود که بنیان دینی مردم محیط را به لرزه درآورده بود.

سرانجام محکمه و دادگاه تشکیل شد و زعمای قوم در آنجا جمع بودند بعضی می گویند: خود نمرود نیز بر این ماجرا نظارت داشت.

نخستین سؤالی که از ابراهیم کردند این بود (گفتند: توئی که این کار را با خدایان ما کرده‌ای؟ ای ابراهیم!) (قالوا ۛ انت فعلت هذا بالهتنا یا ابراهیم). آنها حتی حاضر نبودند بگویند تو خدایان ما را شکسته‌ای، و قطعه قطعه کرده‌ای، بلکه تنها گفتند: تو این کار را با خدایان ما کردی؟

ابراهیم آنچنان جوابی گفت که آنها را سخت در محاصره قرار داد، محاصره‌ای که قدرت بر نجات از آن نداشتند (ابراهیم گفت: بلکه این کار را این بت بزرگ آنها کرده! از آنها سؤالی کنید اگر سخن می گویند!) (قال بل فعله کبیرهم هذا فاسئلوهم ان کانوا ینطقون).

اصول جرم شناسی می گوید متهم کسی است که آثار جرم را همراه دارد، در اینجا آثار جرم در دست بت بزرگ است (طبق روایت معروفی ابراهیم تبر را به گردن بت بزرگ گذاشت).

اصلا چرا شما به سراغ من آمدید؟ چرا خدای بزرگتان را متهم نمی کنید؟ آیا احتمال نمی دهید او از دست خدایان کوچک خشمگین شده و یا آنها را رقیب آینده خود فرض کرده و حساب همه را یکجا رسیده است؟!

از آنجا که ظاهر این تعبیر به نظر مفسران با واقعیت تطبیق نمی داده، و از آنجا که ابراهیم پیامبر است و معصوم و هرگز دروغ نمی گوید، در تفسیر این جمله، مطالب مختلفی گفته اند آنچه از همه بهتر به نظر میرسد این است که:

ابراهیم (علیه السلام) به طور قطع این عمل را به بت بزرگ نسبت داد، ولی تمام قرائن شهادت میداد که او قصد جدی از این سخن ندارد، بلکه میخواست است عقائد مسلم بتپرستان را که خرافاتی و بیاساس بوده است به رخ آنها بکشد، به آنها بفهماند که این سنگ و چوبهای بیجان آنقدر بیعرضه اند که حتی نمی توانند یک جمله سخن بگویند و از عبادت کنندگانشان یاری بطلبند، تا چه رسد که بخواهند به حل مشکلات آنها بپردازند! نظیر این تعبیر در سخنان روزمره ما فراوان است که برای ابطال گفتار طرف، مسلمات او را به صورت امر یا اخبار و یا استفهام در برابرش میگذاریم تا محکوم شود و این به هیچوجه (دروغ نیست دروغ آنست که قرینهای همراه نداشته باشد).

در روایتی که در کتاب کافی از امام صادق (علیه السلام) نقل شده میخوانیم: انما قال بل فعله کبیرهم ارادة الاصلاح، و دلالة علی انهم لا يفعلون، ثم قال و الله ما فعلوه و ما کذب: (ابراهیم این سخن را به خاطر آن گفت که میخواست افکار آنها را اصلاح کند، و به آنها بگوید که چنین کاری از آنها

ساخته نیست، سپس امام اضافه فرمود: به خدا سوگند بتها دست به چنان کاری نزده بودند، ابراهیم نیز دروغ نگفت.

جمعی از مفسران نیز احتمال داده اند که ابراهیم (علیه السلام) این مطلب را به صورت یک جمله شرطیه ادا کرد و گفت: بتها اگر سخن بگویند دست به چنین کاری زده اند، و مسلماً تعبیر خلاف واقع نبود، زیرا نه بتها سخن میگفتند و نه چنین کاری از آنها سر زده بود، به مضمون همین تفسیر نیز حدیثی وارد شده است.

اما تفسیر اول صحیحتر به نظر میرسد زیرا جمله شرطیه (ان كانوا ينطقون) قیدی است برای سؤ ال کردن (فاسئلوهم) نه برای جمله بل فعله کبیرهم (دقت کنید).

نکته دیگری که در اینجا باید به آن توجه داشت این است که: عبارت این است که باید از بتهای دست و پا شکسته سؤ ال شود که این بلا را چه کسی بر سر آنها آورده است، نه از بت بزرگ زیرا ضمیر (هم) و همچنین ضمیرهای ان كانوا ينطقون همه به صورت جمع است و این با تفسیر اول سازگار است.

سخنان ابراهیم، بتپرستان را تکان داد، وجدان خفته آنها را بیدار کرد و همچون طوفانی که خاکسترهای فراوان را از روی شعله های آتش برگیرد و فروغ آن را آشکار سازد، فطرت توحیدی آنها را از پشت پرده های تعصب و جهل و غرور آشکار ساخت.

در یک لحظه کوتاه و زودگذر از این خواب عمیق و مرگزا بیدار شدند، چنانکه قرآن می گوید: (آنها به وجدان و فطرتشان بازگشتند و به خود

گفتند حقا که شما ظالم و ستمگرید) (فرجعوا الی انفسهم فقالوا انکم انتم
الظالمون).

هم به خویشتن ظلم و ستم کردید و هم بر جامعهای که به آن تعلق دارید
و هم به ساحت مقدس پروردگار بخشنده نعمتها.

جالب اینکه در آیات قبل خواندیم آنها ابراهیم را متهم به ظالم بودن
کردند، ولی در اینجا دریافتند که ظالم اصلی و حقیقی خودشانند.

و در واقع تمام مقصود ابراهیم از شکستن بتها همین بود، هدف
شکستن فکر بتپرستی و روح بتپرستی بود، و گرنه شکستن بت
فایدهای ندارد، بتپرستان لجوج فوراً بزرگتر و بیشتر از آن را میسازند و به
جای آن مینهند، همانگونه که در تاریخ اقوام نادان و جاهل و متعصب، این
مساله، نمونه های فراوان دارد.

تا اینجا ابراهیم موفق شد یک مرحله بسیار حساس و ظریف تبلیغ خود را
که بیدار ساختن وجدانهای خفته است از طریق ایجاد یک طوفان روانی بود
اجرا کند.

ولی افسوس که زنگار جهل و تعصب و تقلید کورکورانه بیشتر از آن بود که
با ندای صیقلبخش این قهرمان توحید به کلی زدوده شود.

افسوس که این بیداری روحانی و مقدس چندان به طول
نیانجامید، و در ضمیر آلوده و تاریکشان از طرف نیروهای
اهریمنی و جهل قیامی بر ضد این

نور توحیدی صورت گرفت و همه چیز به جای اول
بازگشت، چه تعبیر لطیفی قرآن می کند سپس آنها بر سرهاشان واژگونه
شدند (ثم نکسوا علی رؤسهم).

و برای اینکه از طرف خدایان گنگ و بسته دهانشان عذری بیاورند گفتند: تو میدانی اینها هرگز سخن نمی گویند! (لقد علمت ما هو لاء ينطقون). اینها همیشه خاموشند و ابهت سکوت را نمی شکنند!!

و با این عذر پوشالی خواستند ضعف و زبونی و ذلت بتها را کتمان کنند. اینجا بود که میدانی برای استدلال منطقی در برابر ابراهیم قهرمان گشوده شد تا شدیدترین حملات خود را متوجه آنها کند، و مغزهایشان را زیر رگباری از سرزنش منطقی و بیدارکننده قرار دهد: (فریاد زد آیا شما معبودهای غیر خدا را میپرستید که نه کمترین سودی به حال شما دارند و نه کوچکترین ضرری)

(قال افتعبدون من دون الله ما لا ينفعكم شيئا ولا يضرکم).

این خدایان پنداری که نه قدرت بر سخن دارند، نه شعور و درکی، نه میتوانند از خود دفاع کنند، و نه میتوانند بندگان را به حمایت خود بخوانند، اصلا اینها چه کاری ازشان ساخته است و به چه درد میخورند؟!

پرستش یک معبود یا به خاطر شایستگی او برای عبودیت است، که این در باره بتهای بیجان مفهوم ندارد، و یا به خاطر انتظار سودی است که از ناحیه آنها عائد شود، و یا ترس از زیانشان، ولی اقدام من به شکستن بتها نشان داد که اینها کمترین بخاری ندارند، با این حال آیا این کار شما احمقانه نیست؟!

باز این معلم توحید، سخن را از این هم فراتر برد و با تازیانه های سرزنش بر روح بیدردشان کوبید و گفت: اف بر شما، و بر این معبودهائی که غیر از

(الله) انتخاب کرده اید! (اف لكم ولما تعبدون من دون الله).

(آیا هیچ اندیشه نمی کنید، و عقل در سر ندارید؟) (افلا تعقلون).

ولی در توبیخ و سرزنششان، ملایمت را از دست نداد مبدا بیشتر لجاجت کنند. در حقیقت ابراهیم بسیار حساب شده برنامه خود را تعقیب کرد، نخستین بار به هنگام دعوت آنها به سوی توحید، صدا زد این مجسمه های بیروح چیست؟ که شما میپرستید؟ اگر میگوئید سنت نیاکان شما است، هم شما و هم آنها گمراه بودید.

در دومین مرحله، اقدام به یک برنامه عملی کرد، تا نشان دهد این بتها چنان قدرتی ندارند که هر کس نگاه چپ به آنان کند، نابودش کنند، مخصوصا با اخطار قبلی به سراغ بتها رفت و آنها را به کلی درهم شکست، تا نشان دهد خیالاتی که آنها به هم بافته اند همه بیهوده است. در سومین مرحله در آن محاکمه تاریخی سخت آنها را در بنبست قرار داد، گاه به سراغ فطرتشان رفت، زمانی به سراغ عقلشان، گاه اندرزشان داد، گاه سرزنش و توبیخ کرد.

خلاصه این معلم بزرگ الهی از هر دری وارد شد و آنچه در توان داشت به کار برد، ولی مسلم قابلیت محل نیز شرط تاثیر است و این متأسفانه در آن قوم کمتر وجود داشت.

اما بدون شک، سخنان و کارهای ابراهیم به عنوان یک زمینه توحیدی و حداقل به صورت علامتهای استفهام در مغزهای آنها باقی ماند، و مقدمهای شد برای بیداری و آگاهی گستردهتر در آینده.

از تواریخ استفاده می شود که گروهی هر چند از نظر تعداد اندک ولی از نظر ارزش بسیار، به او ایمان آوردند و آمادگی نسبی برای گروه دیگری فراهم گشت.

آیه (68) تا (70) و ترجمه

(قالوا حرقوه وانصروا آلهمکم إن کنتم فعلین) (68) (قلنا ینار کونی بردا و سلما علی إبرهیم) (69) (وآرادوا به کیدا فجعلنهم الا خسرین) (70)
ترجمه:

68 - گفتند: او را بسوزانید و خدایان خود را یاری کنید، اگر کاری از شما ساخته است.

69 - (سرانجام او را به دریای آتش افکندند ولی ما) گفتیم: ای آتش سرد و سالم بر ابراهیم باش.

70 - آنها میخواستند ابراهیم را با این نقشه نابود کنند، ولی ما آنها را زیانکارترین مردم قرار دادیم.

تفسیر:

آنجا که آتش گلستان می شود

گرچه با استدلالات عملی و منطقی ابراهیم، همه بتپرستان محکوم شدند و خودشان هم در دل به این محکومیت اعتراف کردند، ولی لجابت و تعصب شدید آنها مانع از پذیرش حق شد، به همین دلیل جای تعجب نیست که تصمیم بسیار شدید و خطرناکی در باره ابراهیم گرفتند و آن کشتن ابراهیم به بدترین صورت یعنی سوزاندن و خاکستر کردن بود!

معمولا رابطه معکوسی میان (زور) و (منطق) وجود دارد، هر قدر زور انسان بیشتر می شود منطق او ضعیفتر می گردد. جز در مردان حق که هر چه قویتر میشوند متواضعت و منطقیتر میگردند.

زورگویان هنگامی که از طریق منطق به جائی نرسیدند فوراً تکیه بر زور و قدرتشان میکنند، و در مورد ابراهیم درست از همین برنامه استفاده شد، چنانکه قرآن می گوید: (جمعیت فریاد زدند او را بسوزانید و خدایان خود را یاری کنید اگر کاری از دست شما ساخته است) (قالوا حرقوه وانصر فوا الهتکم ان کنتم فاعلین).

سلطه گران زورگو برای تحریک توده های ناآگاه، معمولاً از نقطه های ضعف روانیشان استفاده میکنند، چرا که آنها روانشناسند و بر کار خود مسلط! همانگونه که در این ماجرا کردند و شعارهایی دادند که به اصطلاح به رگ غیرت آنها بخورد گفتند: اینها خدایان شما هستند، مقدساتتان به خطر افتاده، سنت نیاکانتان زیر پا گذاشته شده، غیرت و حمیت شما کجا است؟ چرا این قدر ضعیف و زبون هستید چرا خدایانتانرا یاری نمی دهید، ابراهیم را بسوزانید و خدایانتان را یاری بدهید اگر کاری از شما ساخته است و توانی در تن و قدرتی در جان دارید.

بینید همه مردم از مقدساتشان دفاع میکنند، شما که همه چیزتان به خطر افتاده است.

خلاصه امثال این لاطائلات بسیار گفتند و مردم را بر ضد ابراهیم شوراندند آنچنان که بجای چند بار هیزم که برای سوزاندن چندین نفر کافی است هزاران بار بر روی هم ریختند و کوهی از هیزم، و به دنبال آن دریائی از آتش به وجود آوردند، تا با این عمل هم انتقام خود را بهتر گرفته باشند، و هم ابهت و عظمت پنداری بتها که سخت با برنامه ابراهیم آسیب دیده بود تا حدی تامین شود، تاریخ نویسان در اینجا مطالب بسیاری نوشته اند که هیچگونه بعید به نظر نمی رسد:

از جمله اینکه می گویند: چهل روز مردم برای جمع آوری هیزم کوشیدند و از هر سو هیزمهای خشک فراوانی جمع آوری کردند، کار به جایی رسید که حتی زنانی که کارشان در خانه پشم‌ریسی بود از درآمد آن پشته هیزمی تهیه کرده بر آن میافزودند، و بیماران نزدیک به مرگ از مال خود مبلغی برای خریداری هیزم وصیت مینمودند و حاجتمندان برای برآمدن حاجاتشان نذر میکردند که اگر به مقصود خود برسند فلان مقدار هیزم بر آن بیفزایند. به همین جهت هنگامی که آتش از جوانب مختلف در هیزمها افکندند به اندازه‌های شعله اش عظیم بود که پرندگان قادر نبودند از آن منطقه بگذرند.

بدیهی است به چنین آتش گسترده‌ای نمی توان نزدیک شد تا چه رسد به اینکه بخواهند ابراهیم را در آن بیفکنند، ناچار از منجیق استفاده کردند، ابراهیم را بر لای آن نهاده و با یک حرکت سریع به درون آن دریای آتش پرتاب نمودند.

در روایاتی که از طرق شیعه و اهل تسنن نقل شده میخوانیم: هنگامی که ابراهیم را بالای منجیق گذاشتند و میخواستند در آتش بیفکنند، آسمان و زمین و فرشتگان فریاد برکشیدند، و از پیشگاه خداوند تقاضا کردند که این قهرمان توحید و رهبر آزاد مردان را حفظ کند.

و نیز نقل کرده اند: جبرئیل به ملاقات ابراهیم آمد و به او گفت: الک حاجة؟ (آیا نیازی داری تا به تو کمک کنم)؟

ابراهیم (علیه السلام) در یک عبارت کوتاه گفت: اما الیک فلا: اما به تو، نه! (به آن کسی نیاز دارم که از همگان بینیز و بر همه مشفق است).

در این هنگام جبرئیل به او پیشنهاد کرد و گفت: فاسئل ربک (پس نیازت را از خدا بخواه).

و او در پاسخ گفت: حسبى من سؤ الى علمه بحالى:
(همین اندازه که او از حال من آگاه است کافی است!).

در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) میخوانیم: در این هنگام ابراهیم با خدا چنین راز و نیاز کرد: یا احد یا احد یا صمد یا صمد یا من لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد توکلت علی الله.

این دعا به عبارتهای دیگری در کتب دیگر نیز آمده است.

به هر حال ابراهیم (علیه السلام) در میان هلهله و شادی و غریو فریاد مردم به درون شعله های آتش فرستاده شد، آنچنان مردم فریاد شادی کشیدند که گوئی شکننده بتها برای همیشه نابود و خاکستر شد.

اما خدائی که همه چیز سر بر فرمان او است، حتی سوزندگی را او به آتش یاد داده، و رمز محبت را او به مادران آموخته، اراده کرد این بنده مؤمن خالص در این دریای آتش سالم بماند، تا سند دیگری بر اسناد افتخارش بیفزاید، چنانکه قرآن در اینجا می گوید: به آتش گفتیم ای آتش سرد و سالم بر ابراهیم باش (قلنا یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم).

بدون شک فرمان خدا در اینجا فرمان تکوینی بود همان فرمان که در جهان هستی به خورشید و ماه و زمین و آسمان و آب و آتش و گیاهان و پرندگان می دهد.

معروف چنین است که آتش آنچنان سرد و ملایم شد که دندان ابراهیم از شدت سرما به هم میخورد، و باز به گفته بعضی از مفسران اگر تعبیر به (سلاما) نبود آتش آنچنان سرد میشد که جان ابراهیم از سرما به خطر می افتاد! و نیز در روایت معروفی میخوانیم آتش نمرودی تبدیل به گلستان زیبائی شد.

حتی بعضی گفته اند آن روز که ابراهیم در آتش بود: آرامترین و بهترین و راحتترین روزهای عمرش محسوب میشد.

به هر حال در اینکه آتش چگونه ابراهیم را نسوزاند، در میان مفسران گفتگو بسیار است ولی اجمال سخن این است که با توجه به بینش توحیدی هیچ سببی بیفرمان خدا کاری از او ساخته نیست، یک روز به کارد در دست ابراهیم می گوید نبر! و روز دیگر به آتش می گوید مسوزان! و یک روز هم به آبی که مایه حیات است فرمان می دهد غرق کن فرعون و فرعونیان را.

و در آخرین آیه مورد بحث به عنوان نتیجه گیری کوتاه و فشرده میفرماید: آنها تصمیم گرفتند که ابراهیم را با نقشه حساب شده و خطرناکی نابود کنند، ولی ما آنها را زیانکارترین مردم قرار دادیم (و ارادوا به کیدا فجعلناهم الاخسرین). ناگفته پیداست که با سالم ماندن ابراهیم در میان آتش، صحنه به کلی دگرگون شد، غریو شادی فرو نشست، دهانها از تعجب باز ماند، جمعی آشکار در گوشی با هم در باره این پدیده عجیب سخن میگفتند، عظمت ابراهیم و خدای او ورد زبانها شد، و موجودیت دستگاه نمرود به خطر افتاده، ولی باز هم تعجب و لجاجت مانع از پذیرش حق به طور کامل گردید، هر چند دلهای بیدار بهره خود را از این ماجرا بردند و بر ایمانشان نسبت به خدای ابراهیم افزوده شد هر چند این گروه در اقلیت بودند.

نکته ها:

1 - سبب سازی و سبب سوزی

گاه می شود انسان در عالم اسباب چنان غرق می شود که
خیال می کند این

آثار و خواص از آن خود این موجودات است، و از آن مبدء بزرگی که
این آثار مختلف را به این موجودات بخشیده غافل می شود، در اینجا خداوند
برای بیدار ساختن بندگان دست به (سبب سازی) و (سبب سوزی) میزند.
موجوداتی که ظاهراً کاری از آنها ساخته نیست، سرچشمه آثار عظیمی
میشوند به عنکبوت فرمان می دهد چند تار سست و ضعیف بر در غار ثور بتند
و با همین چند تار کسانی را که در تعقیب پیامبر اسلام همه جا میگشتند و اگر
او را مییافتند نابود میکردند مایوس میسازد و با همین وسیله کوچک مسیر
تاریخ جهان را دگرگون می کند.

و به عکس گاه اسبابی را که در عالم ماده ضرب المثل هستند
(آتش در سوزندگی و کارد در برندگی) از کار میاندازد، تا معلوم شود اینها هم
از خود چیزی ندارند که اگر رب جلیل نهیشان کند از کار میافتند حتی
اگر ابراهیم خلیل (فرمان دهد).

توجه به این واقعیتهای که نمونه های فراوان آن را کم و بیش در زندگی
دیدهایم روح توحید و توکل را در بندگی مؤمن آنچنان زنده و بیدار می کند
که به او نمی اندیشند و از غیر او یاری نمی طلبند، خاموش کردن آتش
مشکلات را تنها از او میخواهند و نابودی کید دشمنان را از درگاه او میطلبند،
جز او نمی بینند و از غیر او چیزی تمنا نمی کنند.

2 - نوجوان قهرمان

در بعضی از کتب تفسیر آمده ابراهیم به هنگامی که در آتش افکنده شد شانزده سال بیشتر نداشت و بعضی دیگر سن او را در آن هنگام 26 سال ذکر کرده اند.

به هر حال او در سنین جوانی بوده است و با آنکه ظاهراً یار و یابوری نداشت با طاغوت بزرگ زمان خود که حامی طاغوتهای دیگر بود پنجه در افکند، و یک تنه به مبارزه جهل و خرافات و شرک رفت و تمام مقدسات پنداری محیط را به بازی گرفت و از خشم و انتقام مردم کمترین وحشتی به خود راه نداد، چرا که قلبش از عشق خدا پر بود و توکل و تکیه اش بر ذات پاک او بود.

آری چنین است ایمان، که در هر جا پیدا شود شهادت می آفریند و در هر کس وجود داشته باشد شکست ناپذیر است!

در دنیای طوفانی امروز، مهمترین سرمایه‌های که مسلمانان برای مبارزه با قدرتهای اهریمنی بزرگ باید پیدا کنند همین سرمایه بزرگ است. در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) میخوانیم: ان المؤمن من اشد من زبر الحديد ان زبر الحديد اذا دخل النار تغیر و ان المؤمن من لو قتل ثم نشر ثم قتل لم يتغير قلبه: مؤمن از قطعات آهن و فولاد محکمتر است، چرا که آهن و فولاد هنگامی که داخل آتش شود تغییر مییابد، ولی مؤمن اگر کشته و سپس مبعوث گردد و باز هم کشته شود قلبش تغییر نمی کند.

3 - ابراهیم و نمرود

در تواریخ آمده است هنگامی که ابراهیم را در آتش افکندند، نمرود یقین داشت که ابراهیم تبدیل به مشتی خاکستر شده است، اما هنگامی که خوب نظر کرد، او را زنده دید، به اطرافیاناش گفت من ابراهیم را زنده میبینم،

شاید اشتباه می‌کنم! بر فراز بلندی رفت و خوب مشاهده کرد دید مطلب همین است، نمرود فریاد زد ای ابراهیم! به راستی که خدای تو بزرگ است و آنقدر قدرت دارد که میان تو و آتش حائلی ایجاد کرده!... اکنون که چنین است من میخواهیم به خاطر این قدرت و عظمت، برای او قربانی کنم (و چهار هزار قربانی برای این کار آماده کرده) ولی ابراهیم به او گوشزد نمود که هیچگونه قربانی (و کار خیر) از تو پذیرفته نخواهد شد مگر اینکه قبلا ایمان آوری. اما نمرود در پاسخ گفت در این صورت سلطنت و حکومت بر باد خواهد رفت و تحمل آن برای من ممکن نیست!

به هر حال این حوادث باعث شد که گروهی از بیداردلان آگاه به خدای ابراهیم ایمان آورند و یا بر ایمانشان بیفزایند (و شاید همین ماجرا سبب شد که نمرود عکس العمل شدیدی در برابر ابراهیم نشان ندهد، و تنها به تبعید کردنش از سرزمین بابل قناعت کند).

آیه (71) تا (73) و ترجمه

(و نَجِّينَهُ وَلَوْطًا إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَرَكْنَا فِيهَا لِلْعَالَمِينَ) (71) (ووهبنا له إسحق ويعقوب نافلة و كلا جعلنا صلحين) (72) (وجعلناهم أئمة يهدون بأمرنا وأوحينا إليهم فعل الخيرات وإقام الصلاة وإيتاء الزكاة وكانوا لنا عبيدين) (73)

ترجمه:

71 - و او و لوط را به سرزمین (شام) که آنرا برای همه جهانیان پر برکت ساختیم نجات دادیم.

72 - و اسحاق، و علاوه بر او، یعقوب را به وی بخشیدیم، و همه آنها را مردانی صالح قرار دادیم.

73 - و آنها را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما (مردم را) هدایت میکردند، و انجام کارهای نیک و برپا داشتن نماز و ادای زکات را به آنها وحی کردیم، و آنها فقط مرا عبادت میکردند.

تفسیر:

هجرت ابراهیم از سرزمین بت پرستان
داستان آتشسوزی ابراهیم و نجات اعجازآمیزش از این مرحله خطرناک لرزه بر
ارکان حکومت نمرود افکند، به گونهای که نمرود روحیه خود را به کلی باخت،
چرا که دیگر نمی توانست ابراهیم را یک جوان ماجراجو و نفاقافکن معرفی
کند، او دیگر به عنوان یک رهبر الهی و قهرمان شجاع که یک تنه میتواند
به جنگ جبار ستمگری با تمام قدرت و امکاناتش برود، شناخته
میشد، او اگر با این حال در آن شهر و کشور باقی میماند،

با آن زبان گویا و منطق نیرومند و شهادت بینظیرش مسلماً
کانون خطری برای آن حکومت جبار و خودکامه بود، او به هر
حال باید از آن سرزمین بیرون رود.

از سوی دیگر ابراهیم در واقع رسالت خود را در آن سرزمین انجام داده بود،
ضربه های خردکننده یکی پس از دیگری بر بنیان حکومت زد و بذر
ایمان و آگاهی در آن سرزمین پاشیده، تنها نیاز به عامل (زمانی) بود
که تدریجاً این بذرها بارور گردد و بساط بت و بت پرستی برچیده شود.

او باید از اینجا به سرزمین دیگری برود و رسالت خود را در آنجا نیز
پیاده کند، لذا تصمیم گرفت تا به اتفاق لوط (لوط برادرزاده ابراهیم بود) و
همسرش ساره و احتمالاً گروه اندکی از مؤمنان از آن سرزمین به سوی شام
هجرت کند.

آنچنانکه قرآن در آیات مورد بحث می گوید: (ما ابراهیم و لوط را به
سرزمینی که برای جهانیان پر برکتش ساخته بودیم نجات و رهائی بخشیدیم)
(و نَجِّينَاهُ وَلُوطًا إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا لِلْعَالَمِينَ).

گرچه نام این سرزمین صریحاً در قرآن نیامده ولی با
توجه به آیه اول سوره اسراء (سَبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ
الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ).

معلوم می شود همان سرزمین شام است که سرزمینی است هم از
نظر ظاهری پربرکت و حاصلخیز و سرسبز و هم از نظر معنوی چرا که کانون
پرورش انبیاء بوده است.

در اینکه ابراهیم خودش دست به این هجرت زد و یا دستگاه نمرود او را
تبعید کردند و یا هر دو جهت دست به دست هم داد، بحثهای مختلفی در تفاسیر

و روایات آمده است که جمع میان همه آنها همین است که از یکسو نمرود و اطرافیانش ابراهیم را خطر بزرگی برای خود میدیدند و او را مجبور به خروج از آن سرزمین کردند، و از سوی دیگر ابراهیم رسالت خود را در آن سرزمین تقریباً پایان یافته میدید و خواهان منطقه دیگری بود که دعوت توحید را در آن نیز گسترش دهد، به خصوص که ماندن در بابل ممکن بود به قیمت جان او و ناتمام ماندن دعوت جهانش تمام شود.

جالب اینکه در روایتی از امام صادق (علیه السلام) میخوانیم: هنگامی که نمرود تصمیم گرفت ابراهیم (علیه السلام) را از آن سرزمین تبعید کند، دستور داد گوسفندان و اموال او را مصادره کنند و خودش تنها بیرون برود.

ابراهیم به آنها گفت: اینها محصول سالیان طولانی از عمر من است، اگر میخواهید (مالم) را بگیرید پس عمری را که در این سرزمین مصرف کردهام به من بازگردانید! بنابراین شد که یکی از قاضیان دستگاه در این میان داوری کند، قاضی حکم کرد که اموال ابراهیم را بگیرند و عمری را که در آن سرزمین صرف کرده به او بازگردانند!

هنگامی که نمرود از این ماجرا آگاه شد، مفهوم حقیقی حکم قاضی شجاع را دریافت و دستور داد اموال و گوسفندانش را به او بازگردانند تا همراه خود ببرد و گفت: من میترسم که اگر او در اینجا بماند دین و آئین شما را خراب کند، و به خدایانتان زیان رساند! (انه ان بقى فى بلادکم افسد دینکم و اضر بالهتکم).

آیه بعد به یکی از مهمترین مواهب خدا به ابراهیم که داشتن فرزندی صالح و نسلی برومند و شایسته است اشاره کرده میفرماید: ما به

او اسحاق را بخشیدیم و یعقوب (فرزند اسحاق) را بر او افزودیم (ووهبناله اسحاق و یعقوب نافلة).

(و همه آنها را مردانی صالح و شایسته و مفید قرار دادیم) (و کلا جعلنا صالحین).

سالیان درازی گذشت که ابراهیم در عشق و انتظار فرزند صالحی به سر میبرد و آیه 100 سوره صافات گویای این خواسته درونی او است: رب هب لی من الصالحین. (پروردگارا فرزندی صالح به من مرحمت کن). سرانجام خدا دعای او را مستجاب کرد، نخست اسماعیل و سپس اسحاق را به او مرحمت کرد که هر کدام پیامبری بزرگ و با شخصیت بودند. تعبیر به (نافلة) که ظاهراً تنها توصیفی برای یعقوب است از این نظر باشد که ابراهیم تنها فرزند صالحی تقاضا کرده بود، خدا نوه صالحی نیز بر آن افزود، زیرا نافلة در اصل به معنی موهبت و یا کار اضافی است. آخرین آیه مورد بحث به مقام امامت و رهبری این پیامبر بزرگ و بخشی از صفات و برنامه های مهم و پرارزش آنها بطور جمعی اشاره می کند.

در این آیه مجموعاً (شش قسمت) از این ویژگیها بر شمرده شده که با اضافه کردن توصیف به صالح بودن که از آیه قبل استفاده می شود مجموعاً هفت ویژگی را تشکیل می دهد، این احتمال نیز وجود دارد که مجموعه شش صفتی که در این آیه ذکر شده شرحی باشد برای صالح بودن آنها که در آیه قبل آمده است.

نخست می گوید (ما آنها را امام و رهبر مردم قرار دادیم) (و جعلناهم ائمة).

یعنی علاوه بر مقام (نبوت و رسالت) مقام (امامت) را نیز به آنها دادیم - امامت همانگونه که سابقا هم اشاره کرده‌ایم آخرین مرحله سیر تکاملی انسانی است که به معنی رهبری همه جانبه مادی و معنوی، ظاهری و باطنی، جسمی و روحی مردم است.

فرق نبوت و رسالت با امامت این است که پیامبران در مقام نبوت و رسالت تنها فرمان حق را دریافت میکنند و از آن خبر میدهند و به مردم ابلاغ میکنند، ابلاغی توأم با بشارت و انداز.

اما در مرحله (امامت) این برنامه های الهی را به مرحله اجرا در می آورند خواه از طریق تشکیل حکومت عدل بوده باشد یا بدون آن، در این مرحله آنها مربینند، و مجری احکام و برنامه ها، و پرورنده انسانیها، و به وجود آورنده محیطی پاک و منزّه و انسانی.

در حقیقت مقام امامت مقام تحقق بخشیدن به تمام برنامه های الهی است، به تعبیر دیگر ایصال به مطلوب و هدایت تشریعی و تکوینی است. امام از این نظر درست به خورشید میماند که با اشعه خود موجودات زنده را پرورش می دهد.

در مرحله بعد فعلیت و ثمره این مقام را بازگو می کند: آنها به فرمان ما هدایت میکردند (یهدون بامرنا).

نه تنها هدایت به معنی راهنمائی و ارائه طریق که آن در نبوت و رسالت وجود دارد، بلکه به معنی دستگیری کردن و رساندن به سر منزل مقصود (البته برای آنها که آمادگی و شایستگی دارند).

سومین و چهارمین و پنجمین موهبت و ویژگی آنها این بود که (ما به آنها انجام کار خیر را وحی کردیم و همچنین برپا داشتن نماز و ادای زکات) (**واوحینا الیهم فعل الخیرات و اقام الصلوة و ایتاء الزکاة**).

این وحی میتواند وحی تشریعی بوده باشد، یعنی ما انواع کارهای خیر و ادای نماز و اعطای زکات را در برنامه های دینی آنها گنجانیدیم؛ و نیز میتواند وحی تکوینی باشد، یعنی به آنها توفیق و توان و جاذبه معنوی برای انجام این امور بخشیدیم.

البته هیچیک از این امور جنبه اجباری و اضطراری ندارد بلکه تنها آمادگیها و زمینه ها است که بدون اراده و خواست خود آنها هرگز به نتیجه نمی رسد. ذکر اقامه صلوٰة و اداء زکات بعد از فعل خیرات: به خاطر اهمیت این دو برنامه است که نخست بطور عام در جمله و **واوحینا الیهم فعل الخیرات** و بعد به طور خاص بیان شده است.

و در آخرین فراز به مقام عبودیت آنها اشاره کرده، می گوید: (آنها همگی فقط ما را عبادت میکردند) (**و کانوا لنا عابدین**).

ضمناً تعبیر به (کانوا) که دلالت بر سابقه مستمر در این برنامه دارد شاید اشاره به این باشد که آنها حتی قبل از رسیدن به مقام نبوت و امامت، مردانی صالح و موحد و شایسته بوده اند و در پرتو همین برنامه ها، خداوند مواهب تازه‌ای به آنها بخشیده.

این نکته نیز لازم به یادآوری است که جمله (بهدون بامرنا) در حقیقت وسیله شناخت امامان و پیشوایان حق، در برابر رهبران و پیشوایان باطل است که معیار کار آنها بر هوسهای شیطانی است.

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) میخوانیم که فرمود: امام در قرآن مجید دو گونه است در یکجا خداوند میفرماید: (و جعلناهم ائمة یهدون بامرنا) یعنی به امر خدا نه به امر مردم، امر خدا را بر امر خودشان مقدم می‌شمرند. و حکم او را برتر از حکم خود قرار می‌دهند، ولی در جای دیگر میفرماید: و جعلناهم ائمة یدعون الی النار: (ما آنها را پیشوایانی قرار دادیم که دعوت به دوزخ می‌کنند) فرمان خود را بر فرمان پروردگار مقدم می‌شمرند و حکم خویش را قبل از حکم او قرار می‌دهند و مطابق هوسهای خود و بر ضد کتاب الله عمل می‌نمایند. و این است معیار و محک برای شناسائی امام حق از امام باطل.

آیه (74) و (75) و ترجمه

(ولوطا أتینه حکما و علما و نجینه من القرية التي كانت
تعمل الخبث إنهم كانوا قوم سوء فسقين) (74) (و أدخلنه فی رحمتنا إنه من
الصلحين) (75)

ترجمه:

74 - و لوط را (به یادآور) که به او حکم و علم دادیم، و از
شهری که اعمال زشت و کثیف انجام میدادند رهائی بخشیدیم، چرا که آنها
مردم بد و فاسقی بودند.

75 - و او را در رحمت خود داخل کردیم، او از صالحان بود.

تفسیر:

نجات لوط از سرزمین آلودگان.

از آنجا که لوط از بستگان نزدیک ابراهیم و از نخستین کسانی است که به
او ایمان آورد پس از داستان ابراهیم، به بخشی از تلاش و کوشش او در
راه ابلاغ رسالت و مواهب پروردگار نسبت به او اشاره می کند:

(و لوط را به یاد آر که ما به او حکم و علم دادیم) (ولوطا أتیناه حکما و
علما).

واژه (حکم) در پاره ای از موارد به معنی فرمان نبوت و رسالت
آمده، و در موارد دیگری به معنی قضاوت، و گاهی نیز به
معنی عقل و خرد، از میان این معانی معنی اول در اینجا مناسبتر به نظر
میرسد، هر چند منافاتی میان آنها نمی باشد.

و منظور از (علم) هر گونه دانشی است که در سعادت و سرنوشت انسان اثر دارد.

لوط از پیامبران بزرگی است که هم عصر با ابراهیم بود، و همراه او از سرزمین بابل به فلسطین مهاجرت کرد، و بعد از ابراهیم جدا شد و به شهر سدوم آمده چرا که مردم آن منطقه غرق فساد و گناه، مخصوصا انحرافات و آلودگیهای جنسی بودند، او بسیار برای هدایت این قوم منحرف تلاش و کوشش کرد، و در این راه خوندل خورد، اما کمتر در آن کوردلان اثر گذارد.

سرانجام چنان که میدانیم قهر و عذاب شدید الهی آنها را فرا گرفت، و آبادیهایشان به کلی زیر و رو شد، و جز خانواده لوط (به استثنای همسرش) همگی نابود شدند که شرح این ماجرا را بطور کامل در ذیل آیات 77 به بعد سوره هود بیان کرده ایم.

لذا در دنباله آیه مورد بحث به این موهبت که به لوط ارزانی داشت اشاره کرده میفرماید ما او را از شهر و دیاری که کارهای پلید و زشت انجام میدادند رهائی بخشیدیم (و نَجِّينَاهُ مِنَ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ تَعْمَلُ الْخَبَائِثَ).

چرا که آنها مردم بدی بودند و از اطاعت فرمان حق بیرون رفته بودند (انهم كانوا قوم سوء فاسقين).

نسبت دادن اعمال زشت و پلید را به (قریه) و شهر و آبادی بجای اهل قریه اشاره به این است که آنها آنچنان غرق فساد و گناه بودند که گوئی از در و دیوار آبادیشان گناه و اعمال زشت و پلید می بارید.

و تعبیر (خبائث) به صورت جمع اشاره به این است که آنها علاوه بر عمل فوق العاده شنیع لواط کارهای زشت و خبیث دیگری نیز داشتند که در جلد 9 صفحه 197 به آن اشاره کرده‌ایم.

و تعبیر (فاسقین) بعد از (قوم سوء) ممکن است اشاره به این باشد که آنها هم از نظر قوانین الهی مردمی فاسق بودند، و هم از نظر معیارهای مردمی، حتی قطع نظر از دین و ایمان افرادی پست و پلید و آلوده و منحرف بودند.

سپس به آخرین موهبت الهی در باره (لوط) اشاره کرده می‌گویید: ما او را در رحمت خاص خویش داخل کردیم (*وادخلناه فی رحمتنا*).

(چرا که او از بندگان صالح بود) (*انه من الصالحین*).

این رحمت ویژه الهی بی‌حساب به کسی داده نمی‌شود، این شایستگی و صلاحیت لوط بود که او را مستحق چنین رحمتی ساخت.

راستی چه کاری از این مشکلتر، و چه برنامه اصلاحی از این طاقت‌فرساتر که انسان مدتی طولانی در شهر و دیاری که این همه فساد و آلودگی دارد بماند و دائماً به تبلیغ و ارشاد مردم گمراه و منحرف به پردازد، و کارش بجائی برسد که حتی بخواهند مزاحم میهمانهای او نیز بشوند، به راستی این استقامت جز از پیامبران الهی و رهروان آنها ساخته نیست، چه کسی از ما میتواند تحمل چنین شکنجه‌های روحی جانکاهی بکند؟!

آیه (76) و (77) و ترجمه

(و نوحا إذ نادى من قبل فاستجبنا له فنجينه و أهله من الكرب العظيم) (76)
(و نصرنه من القوم الذين كذبوا بآيتنا إنهم كانوا قوم سوء فأغرقنهم أجمعين)
(77)

ترجمه:

76 - و نوح را (به یادآور) هنگامی که پیش از آنها (ابراهیم و لوط) پروردگار خود را خواند، ما دعای او را مستجاب کردیم، او و خاندانش را از اندوه بزرگ نجات دادیم.

77 - و او را در برابر جمعیتی که آیات ما را تکذیب کرده بودند یاری نمودیم، چرا که آنها قوم بدی بودند، لذا همه را غرق کردیم.

تفسیر:

نجات نوح از چنگال متعصبان لجوج

بعد از ذکر گوشه‌ای از داستان ابراهیم و لوط، به ذکر قسمتی از سرگذشت یکی دیگر از پیامبران بزرگ یعنی (نوح) پرداخته می‌فرماید: (به یادآور نوح را، هنگامی که قبل از آنها (قبل از ابراهیم و لوط) پروردگار خود را خواند) و تقاضای نجات از چنگال منحرفان بیایمان کرد (و نوحا إذ نادى من قبل).

این ندای نوح ظاهراً اشاره به نفرینی است که در سوره نوح در قرآن مجید نقل شده است آنجا که می‌گوید: (رب لا تذر علی الارض من الکفرین دیارا انک ان تذرهم یضلوا عبادک و لا یلدوا الا فاجرا کفارا):

(پروردگارا! احدی از این قوم بیایمان را روی زمین مگذار! چرا که اگر بم
بندگان تو را گمراه میکنند، و نسل آینده آنها نیز جز کافر و فاجر نخواهد بود!
(نوح - 26 - 27).

و یا اشاره به جملهای است که در آیه 10 سوره قمر آمده (فدعا ربه انی
مغلوب فانتصر): (پروردگار خود را خواند و عرض کرد خدایا من در برابر آنها
مغلوبم مرا یاری کن).

تعبیر به (نادی) که معمولاً برای خواندن با صدای بلند می آید ممکن است
اشاره به این باشد که آنقدر این پیامبر بزرگ را ناراحت کردند که
سرانجام فریاد کشید و برآستی اگر حالات نوح را که بخشی از آن در
سوره نوح آمده و بخشی در سوره هود درست بررسی کنیم می بینیم که حق
داشته فریاد بزند.

سپس اضافه می کند ما دعای او را مستجاب کردیم و او و
خانواده اش را از آن غم و اندوه بزرگ رهائی بخشیدیم (فاستجبنا له فنجیناه و
اهله من الکرب العظیم).

در حقیقت جمله (فاستجبنا) اشاره اجمالی به اجابت دعای او است، و جمله
(فنجیناه و اهله من الکرب العظیم) شرحی و تفصیلی برای آن محسوب می
شود.

در اینکه منظور از کلمه (اهل) در اینجا کیست؟ در میان مفسران گفتگو
است، زیرا اگر منظور خانواده او باشد، تنها بعضی از فرزندان
نوح را شامل می شود، زیرا می دانیم یکی از فرزندان او با بدن بنشست
و خاندان نبوتش گم شد.

همسرش نیز در خط او نبود، و اگر منظور از اهل، پیروان خاص و یاران با ایمانش باشد، بر خلاف معنی مشهوری است که اهل دارد.

اما میتوان گفت: که اهل در اینجا معنی وسیعی دارد، هم بستگان مؤ من او را شامل می شود و هم دوستان خاص او را، چرا که در مورد فرزند ناهلش میخوانیم (**انه لیس من اهلک**) : او از خاندان تو نیست چرا که مکتبش را از تو جدا کرده (هود - 46).

به این ترتیب آنها که پیوند مکتبی با نوح داشتند در حقیقت از خانواده او محسوب میشوند.

ذکر این نکته نیز لازم است که واژه (کرب) در لغت به معنی اندوه شدید است، و در اصل از (کرب) به معنی زیر و رو کردن زمین گرفته شده، چرا که اندوه شدید دل انسان را زیر و رو می کند، و توصیف آن به عظیم، نهایت شدت اندوه نوح را می رساند.

چه اندوهی از این بالاتر که طبق صریح آیات قرآن، 950 سال دعوت به آئین حق کرد، اما طبق مشهور میان مفسران در تمام این مدت طولانی تنها هشتاد نفر! به او ایمان آوردند کار بقیه چیزی جز سخریه و استهزاء و اذیت و آزار نبود.

در آیه بعد اضافه می کند: (ما او را در برابر قومی که آیات ما را تکذیب کردند یاری کردیم) (**و نصرناه من القوم الذین کذبوا بآیاتنا**).

(چرا که آنها قوم بدی بودند، لذا همه آنان را غرق کردیم) (**انهم کانوا قوم سوء فاغرقناهم اجمعین**).

این جمله بار دیگر تأکیدی است بر این حقیقت که مجازاتهای الهی هرگز جنبه انتقامی ندارد، بلکه بر اساس انتخاب اصلح است، به این معنی

که حق حیات و استفاده از مواهب زندگی برای گروهی است که در خط تکامل و سیر الی - الله باشند و یا اگر روزی در خط انحراف افتادند بعداً تجدید نظر کرده و بازگردند، اما گروهی که فاسدند و در آینده نیز هیچگونه امیدی به اصلاحشان نیست جز مرگ و نابودی سرنوشتی ندارند.

نکته:

ذکر این نکته نیز لازم است که در سرگذشت (ابراهیم) و (لوط) که سابقاً خواندیم و همچنین (ایوب) و (یونس) که در آیات بعد خواهد آمد همانند نوح، تکیه بر مساله نجات و رهائی آنها از چنگال محنتها و رنجهای دشمنان جبار شده است.

گوئی برنامه این است که خداوند در این سوره انبیاء حمایت بیدریغش از پیامبران، و نجاتشان را از چنگال مشکلات بازگو کند، تا مایه دلداری برای پیامبر اسلام و امیدواری برای مؤمنان باشد، مخصوصاً با توجه به اینکه این سوره مکی است و مسلمانان در آن هنگام شدیداً در ناراحتی و رنج بوده اند، اهمیت این مساله روشنتر می شود.

آیه (78) تا (80) و ترجمه

(و داود و سلیمان إذ یحکمان فی الحرث إذ نفشت فیہ غنم القوم و کنا لحکمهم
شہدین) (78) (ففہمنہا سلیمان و کلا أتینا حکما و علما و
سخرنا مع داود الجبال یشبحن و الطیر و کنا فعلین) (79) (و علمنہ
صنعة لبوس لکم لتحصنکم من بأسکم فهل أنتم شکرون) (80)
ترجمه:

78- و داود و سلیمان را (بخاطر آور)، هنگامی که در باره کشتزاری که
گوسفندان قوم آنرا شبانه چریده (و خراب کرده) بودند داوری میکردند، و ما
شاهد قضاوت آنها بودیم.

79- ما (حکم واقعی) آن را به سلیمان تفهیم کردیم، و به هر یک از
آنها (شایستگی) داوری، و علم دادیم، و کوهها و پرندگان را مسخر
داود ساختیم که با او تسبیح (خدا) میگفتند، و ما قادر بر انجام این کار بودیم.

80- و ساختن زره را به او تعلیم دادیم، تا شما را در جنگهایتان حفظ کند
آیا شکر (این نعمتهای خدا را) میگذارید؟!

تفسیر:

قضاوت داود و سلیمان

در تعقیب سرگذشت‌های مربوط به موسی و هارون و ابراهیم و نوح آیات
مورد بحث به بخشی از زندگی داود و سلیمان اشاره می‌کند، و در
آغاز اشاره سربسته‌های به ماجرای یک قضاوت و داوری که از ناحیه داود و
سلیمان صورت گرفت دارد:

میفرماید: (و داود و سلیمان را به یاد آر، هنگامی که در باره کشتزاری
قضاوت میکردند که گوسفندان قوم شبانه آن را چریده بودند) (و داود و سلیمان
اذ یحکمان فی الحرث اذ نفشت فیه غنم القوم).

(و ما شاهد حکم آنها بودیم) (و کنا لحکمهم شاهدین).

گرچه قرآن ماجرای این محاکمه و دادرسی را کاملاً سربسته بیان کرده و
به یک اشاره اجمالی اکتفا نموده، و تنها به نتیجه اخلاقی و تربیتی آن که
بعدا اشاره خواهیم کرد قناعت کرده است، ولی در روایات اسلامی و گفتار
مفسران بحثهای زیادی پیرامون آن به چشم می خورد.

جمعی گفته اند: داستان بدین قرار بوده که: گله گوسفندانی شبانه به
تاکستانی وارد میشوند، و برگها و خوشه های انگور را خورده و ضایع
میکند، صاحب باغ شکایت نزد داود میبرد، داود حکم می دهد که در برابر
این خسارت بزرگ باید تمام گوسفندان به صاحب باغ داده شود.

سلیمان که در آن زمان کودک بود به پدر می گوید: ای پیامبر بزرگ خدا!
این حکم را تغییر ده و تعدیل کن! پدر می گوید چگونه؟ در پاسخ می
گوید: گوسفندان باید به صاحب باغ سپرده شوند تا از منافع آنها و شیر و
پشمشان استفاده کند، و باغ به دست صاحب گوسفندان داده شود تا در اصلاح
آن بکوشد

هنگامی که باغ به حال اول بازگشت تحویل به صاحبش داده می
شود، و گوسفندان نیز به صاحبش برمی گردد (و خداوند طبق آیه بعد حکم
سلیمان را تایید کرد).

این مضمون در روایتی از امام باقر و امام صادق (علیه السلام) نقل
شده است.

ممکن است تصور شود که این تفسیر با کلمه (حرث) که به معنی زراعت است سازگار نیست ولی ظاهراً (حرث) مفهوم وسیعی دارد که هم زراعت را شامل می شود و هم باغ را چنانکه از داستان صاحبان باغ (اصحاب الجنة) در سوره قلم از آیه 17 تا 32 استفاده می شود.

ولی در اینجا چند سؤال مهم باقی میماند:

- 1 - اساس و معیار این دو حکم چه بوده است؟
 - 2 - چگونه حکم داود و سلیمان با هم اختلاف داشت؟ مگر آنها بر اساس اجتهاد حکم میکردند؟.
 - 3 - آیا این مساله به صورت مشاوره در حکم بوده است یا دو حکم قاطع و مستقل از یکدیگر دادند؟.
- در پاسخ (سؤال اول) میتوان گفت معیار جبران خسارت بوده داود نگاه می کند و میبیند خسارتی که به تاکستان وارد شده معادل قیمت گوسفندان است، لذا حکم می کند که گوسفندان برای جبران این خسارت به صاحب باغ باید داده شود، چرا که تقصیر متوجه صاحب گوسفندان است (توجه داشته باشید که در بعضی از روایات اسلامی میخوانیم به هنگام شب وظیفه صاحب گوسفندان است که از تجاوز گله خود به کشت و زرع دیگران جلوگیری کند و در روز وظیفه صاحب کشت و زرع است).
- و ضابطه حکم سلیمان این بوده که خسارت صاحب باغ را معادل منافع یکساله گوسفندان دیده است.

بنابراین هر دو قضاوت به حق و عدل کرده اند، با این تفاوت که قضاوت سلیمان به طور دقیقتر اجرا میگردد، زیرا خسارت یکجا پرداخته نمی شد بلکه به طور تدریج ادا میگشت، بطوری که بر صاحب گوسفندان نیز سنگین نباشد، از

این گذشته تناسبی میان خسارت و جبران بود، چرا ریشه های مو از بین نرفته بود، تنها منافع موقت آنها از میان رفته بود، لذا عادلانه تر این بود که اصل گوسفندان به ملک صاحب باغ درنیاید بلکه منافع آن در آید.

و در پاسخ (سؤال دوم) میگوئیم: بدون شک حکم پیامبران مستند به وحی الهی است، اما مفهوم این سخن آن نیست که در هر مورد خاص از موارد داوری وحی مخصوص نازل می شود، بلکه آنها طبق ضوابط کلیهای که از وحی دریافت داشته اند داوری می کنند.

بنابراین مساله اجتهاد نظری به معنی اصطلاحیش، یعنی همان اجتهاد ظنی، در حکم آنها راه ندارد، ولی مانعی ندارد که در پیاده کردن یک ضابطه کلی دو راه وجود داشته باشد، و دو پیامبر، هر کدام یکی از این دو راه را پیشنهاد کند که هر دو در واقع صحیح است، و اتفاقاً در مورد بحث ما نیز مطلب همین گونه بوده است، چنانکه شرحش سابقاً گذشت، ولی همانطور که قرآن اشاره می کند راهی را که سلیمان پیشنهاد کرد (از نظر اجرائی) نزدیکتر بود، و جمله و کلا آتینا حکما و علما (ما به هر یک از این دو حکم و علم دادیم) که در آیه بعد خواهد آمد گواهی بر صحت هر دو قضاوت است.

و در (پاسخ سؤال سوم) میگوئیم: بعید نیست که مطلب در شکل مشاوره بوده است، مشاورهای که احتمالاً برای آزمودن سلیمان و شایستگی او در امر قضاوت صورت گرفته، تعبیر به (حکمها) (حکم آن دو) نیز گواه بر وحدت حکم نهائی است، هر چند دو پیشنهاد متفاوت در آغاز وجود داشته (دقت کنید).

در روایتی از امام باقر (علیه السلام) میخوانیم که در تفسیر این آیه فرمود: (لم یحکما انما کانا یتناظران) (آنها حکم نهائی نکردند بلکه به مناظره (و مشورت) پرداختند).

از روایت دیگری که در اصول کافی از امام صادق (علیه السلام) نقل شده نیز استفاده می شود که این ماجرا به عنوان تعیین وصی و جانشین داود و آزمودن آنها صورت گرفته است.

به هر حال در آیه بعد حکم سلیمان را در این داستان به این صورت تایید می کند: (ما این داوری و حکومت را به سلیمان تفهیم کردیم) و با تایید ما او بهترین راه حل این مخاصمه را دریافت (ففهمناها سلیمان). اما مفهوم این سخن آن نیست که حکم داود اشتباه و نادرست بوده، چرا که بلافاصله اضافه می کند: (ما به هر یک از این دو، آگاهی و شایستگی داوری و علم بخشیدیم) (و کلا آتینا حکما و علما).

سپس به یکی دیگر از مواهب و افتخاراتی که خدا به داود داده بود اشاره کرده می فرماید: (ما کوهها را مسخر ساختیم که همراه داود تسبیح میگفتند و همچنین پرندگان را) (و سخرنا مع داود الجبال یسبحن و الطیر). اینها در برابر قدرت ما چیز مهمی نیست ما قادر بر انجام این کار بودیم (و کنا فاعلین).

نکته:

در اینکه همصدا شدن کوهها و پرندگان با داود به چه صورت بوده، در میان مفسران گفتگو است:

1- گاه احتمال داده می شود که این صدای پر طنین و گیرای و جذاب داود بود که در کوهها منعکس میشد و پرندگان را به سوی خود جذب میکرد.

2 - گاه گفته اند که این تسبیح یکنوع تسبیح تواءم با درک و شعور است که در باطن ذرات عالم وجود دارد، زیرا طبق این نظر تمامی موجودات جهان از یکنوع عقل و شعور برخوردارند، و هنگامی که صدای داود را به وقت مناجات و تسبیح میشنیدند با او همصدا میشدند و غلغله تسبیح از آنها درهم می آمیخت.

3 - بعضی گفته اند: منظور همان (تسبیح تکوینی) است که با زبان حال در همه موجودات جهان صورت میگیرد، چرا که هر موجودی نظامی دارد، نظامی بسیار دقیق و حساب شده، این نظام دقیق و حساب شده از خداوندی حکایت می کند که هم پاک و منزّه است، و هم دارای صفات کمال، بنابراین نظام شگفتانگیز عالم هستی در هر گوشه‌های (تسبیح) است و (حمد) (تسبیح، پاک شمردن از نقائص است، و حمد ستایش در برابر صفات کمال).

و اگر گفته شود که این تسبیح تکوینی نه مخصوص کوهها و پرندگان است و نه مخصوص داود، بلکه همیشه و در همه جا و از همه موجودات بانگ این تسبیح برمی خیزد.

در پاسخ گفته اند: درست است که این تسبیح عمومی است ولی همگان آن را درک نمی کنند، این روح بزرگ داود بود که در این حالت با درون و باطن عالم هستی همراز و هماهنگ میشد، و به خوبی احساس میکرد کوهها و پرندگان با او همصدا هستند و تسبیح گویان.

دلیل قاطعی برای تعیین هیچیک از این تفاسیر نداریم، آنچه از ظاهر آیه میفهمیم آنست که کوهها و پرندگان با داود همصدا میشدند و

خدا را تسبیح میگفتند، در عین حال تضادی میان این تفسیرهای سهگانه نیست و جمع میان آنها امکان پذیر است.

در آخرین آیه به یکی دیگر از مواهبی که خدا به این پیامبر بزرگ داده اشاره کرده می گوید: ما ساختن زره را به او تعلیم دادیم، تا شما را در جنگهایتان حفظ کند آیا خدا را بر نعمتهایش شکر میکنید؟ (و علمناه صنعة لبوس لكم لتحصنكم من باسكم فهل انتم شاکرون). (لبوس بطوری که مرحوم طبرسی در (مجمع البیان) می گوید هر گونه اسلحه دفاعی و تهاجمی را مانند زره، شمشیر و نیزه شامل می شود ولی قرائنی که در آیات قرآن است نشان می دهد که (لبوس) در اینجا به معنی زره میباشد که جنبه حفاظت در جنگها داشته است.

اما اینکه چگونه خداوند آهن را برای داود نرم کرد، و صنعت زرهسازی را به او آموخت شرح آن را بخواست خدا ذیل آیات 10 و 11 سوره سبا خواهیم گفت.

آیه (81) و (82) و ترجمه

(ولسليمن الريح عاصفة تجري بأمره إلى الأرض التي برکنا فيها وکنا بكل شيء علمين) (81) (ومن الشیطين من یغوصون له و یعملون عملاً دون ذلك وکنا لهم حفّظین) (82)

ترجمه:

81 - و تندباد را مسخر سلیمان ساختیم که به فرمان او به سوی سرزمینی که آنرا پربرکت کرده بودیم حرکت میکرد، و ما از همه چیز آگاه بودهایم.

82 - و گروهی از شیاطین را (نیز) مسخر او قرار دادیم که برایش (در دریاها) غواصی میکردند و کارهایی غیر از این برای او انجام میدادند و ما آنها را (از تمرد و سرکشی) حفظ میکردیم.

تفسیر:

بادها در فرمان سلیمان

در این آیات به بخشی از مواهبی که خدا به یکی دیگر از پیامبران یعنی سلیمان (علیه السلام) داده اشاره می کند نخست می گوید: ما بادهای شدید و طوفانرا را مسخر سلیمان ساختیم که تحت فرمان او به سوی سرزمینی که ما آن را مبارک کرده بودیم حرکت میکرد) (ولسليمن الريح عاصفة تجري بأمره إلى الأرض التي بارکنا فيها).

و این کار عجیب نیست، چرا که ما به همه چیز آگاه بوده و هستیم (و کنا بكل شيء عالمین).

هم از اسرار عالم هستی و قوانین و نظامات حاکم بر آن آگاهیم، میدانی چگونه آنها را میتوان تحت فرمان آورد، و هم از نتیجه و سرانجام این کار، و به هر حال همه چیز در برابر علم و قدرت ما خاضع و تسلیم است. جمله (و لسلیمان... عطف) بر جمله (و سخرنا مع داود الجبال) میباشد یعنی قدرت ما چنان است که گاهی کوهها را مسخر یکی از بندگان خود میسازیم تا همراه او تسبیح گویند، و گاه بادهای را تحت فرمان یکی از بندگان خویش قرار میدهیم تا او را به هر جا ببرند.

واژه (عاصفة) به معنی تندباد یا طوفان است، در حالی که از بعضی دیگر از آیات قرآن استفاده می شود که بادهای ملایم نیز به فرمان سلیمان بود، چنانکه در سوره ص آیه 36 میخوانیم (فسخرنا له الريح تجري بأمره رخاء حيث أصاب): ما باد را به فرمان او قرار دادیم که نرم و آهسته و هر جا که میخواست حرکت می کرد.

البته تصریح به (عاصفه) (تندباد) در اینجا ممکن است به عنوان بیان فرد مهمتر باشد، یعنی نه تنها بادهای ملایم بلکه طوفانهای سخت نیز در فرمان او بودند، چرا که دومی عجیبتر و اعجاب انگیزتر است.

و نیز این بادهای تنها در مسیر سرزمین مبارک (شام) که قرارگاه سلیمان بود در تسخیر او نبودند بلکه طبق آیه 36 سوره ص به هر جا که میخواست حرکت میکردند، بنابراین تصریح به نام سرزمین مبارک بیشتر به خاطر آنست که مرکز حکومت سلیمان را تشکیل میداد.

اما اینکه باد چگونه در اختیار او قرار داشت؟

با چه سرعتی حرکت میکرد؟

سلیمان و یارانش بر چه وسیلههای مینشستند و حرکت میکردند؟

به هنگام حرکت چه عاملی آنها را از سقوط و یا فشار هوا و مشکلات دیگر حفظ میکرد؟

و خلاصه این چه نیروی مرموزی بود که به او امکان یک چنین حرکت سریعی را در آن عصر و زمان میداد؟.

اینها مسائلی است که جزئیات آن بر ما روشن نیست، همین اندازه میدانیم که این یک موهبت الهی و خارق عادت بود که در اختیار این پیامبر بزرگ گذارده شده بود، و ما از جزئیات آن آگاه نیستیم، و چه بسیار است مسائلی که ما از وجود اجمالش باخبریم، ولی از شرح و تفصیلش بیخبر، معلومات ما در برابر مجهولاتمان همچون قطره‌ای در برابر اقیانوسی بزرگ است، و یا همچون ذره غباری در برابر یک کوه عظیم.

خلاصه از نظر بینش یک انسان خداپرست و موحد هیچ چیز در برابر قدرت خداوند مشکل و غیر ممکن نیست، او بر همه چیز قادر و به همه چیز عالم است. البته پیرامون این بخش از زندگی سلیمان مانند بخشهای دیگر زندگی شگفت انگیز او افسانه‌های دروغین، یا مشکوک بسیار نوشته اند که هرگز مورد قبول ما نیست، ما تنها به همان مقدار که قرآن در اینجا بیان کرده اکتفا میکنیم. ذکر این نکته نیز لازم است که بعضی از نویسندگان اخیر معتقدند که قرآن چیزی صریحا در باره حرکت سلیمان و بساط او بوسیله باد ندارد، بلکه تنها سخن از تسخیر باد برای سلیمان به میان آورده، و ممکن است اشاره به استفاده سلیمان از نیروی باد در مسائل مربوط به زراعت، و تلقیح گیاهان، و تصفیه خرمنها و حرکت کشتیها بوده باشد، به خصوص که سرزمین سلیمان (شامات)

از یکسو سرزمین زراعی بود، و از سوی دیگر قسمت مهمی از آن در ساحل دریای مدیترانه قرار داشت و مورد بهره برداری برای کشتیرانی. ولی این تفسیر با آیات سوره سبا و ص و بعضی از روایات که در این زمینه وارد شده چندان سازگار نیست.

آیه بعد یکی دیگر از مواهب انحصاری سلیمان (علیه السلام) را بازگو می کند: ما بعضی از شیاطین را مسخر او قرار دادیم که برای او در دریاها غوص میکردند (و جواهرات و مواد پرارزش بیرون می آوردند) و کارهایی غیر از این نیز برای او انجام میدادند (و من الشیاطین من یغوصون له و یعملون عملا دون ذلك).

(و ما آنها را از تمرد و سرکشی در برابر فرمان او نگاه میداشتیم) (و کنالهم حافظین).

آنچه در آیه فوق به عنوان شیاطین آمده، در آیات سوره سبا به عنوان (جن) مطرح شده است (آیه 12 و 13 سبا) و روشن است که این دو با هم منافات ندارد، زیرا میدانیم شیاطین نیز از تیره جن میباشند.

به هر حال همانگونه که سابقا هم اشاره کرده ایم: جن نوعی از مخلوقات دارای عقل و شعور و استعداد و تکلیف است، که از نظر ما انسانها ناپیدا است و به همین جهت (جن) نامیده می شود و بطوری که از آیات سوره جن استفاده می شود آنها نیز مانند انسانها دارای دو گروهند مؤمنان صالح، و کافران سرکش، و ما هیچگونه دلیلی بر نفی چنین موجوداتی نداریم، و چون مخبر صادق (قرآن) از آن خبر داده می پذیریم.

از آیات سوره ص و سبا و همچنین آیه مورد بحث به خوبی استفاده می شود که این گروه از جن که مسخر سلیمان بودند افرادی باهوش، فعال، هنرمند و صنعتگر با مهارت‌های مختلف بودند.

و جمله (يعملون عملا دون ذلک) (کارهایی جز این برای او انجام دادند) اجمالی است از آنچه مشروحش در سوره سباء آمده است: يعملون له ما يشاء من محاريب و تماثيل و جفان كالجواب و قدور راسيات که نشان می دهد محرابها و معابد بسیار عالی و زیبا و وسائل زندگی مختلف از جمله دیگها و سینیهای بسیار بزرگ و مانند آن برای او می ساختند).

از پاره ای دیگر از آیات مربوط به سلیمان استفاده می شود که گروهی از شیاطین سرکش نیز وجود داشتند که او آنها را در بند کرده بود، و آخرین مقررین فی الاصفاد (ص - 38) و شاید جمله (وكنالهم حافظین) نیز اشاره به این باشد که ما آن گروه خدمتگذار سلیمان را از تمرد و سرکشی بازمیداشتیم شرح بیشتر در این زمینه را در تفسیر سوره سبا و ص بخوانید خدا مطالعه خواهید کرد.

مجددا یادآور میشویم که پیرامون زندگی سلیمان و لشکر او، افسانه های دروغین یا مشکوک فراوان است که هرگز نباید آنها را با آنچه در متن قرآن آمده آمیخت تا برای بهانهجویان دستاویزی گردد.

آیه (83) و (84) و ترجمه

(وأيوب إذ نادى ربه أنى مسنى الضر- وأنت أرحم الرحمين) (83)
(فاستجبنا له فكشفنا ما به من ضر وءاتينه اءهله و مثلهم معهم رحمة من
عندنا و ذكرى للعبدین) (84)

ترجمه:

83 - و ایوب را (به یاد آور) هنگامی که پروردگارش را
خواند (و عرضه داشت) بدحالی و مشکلات به من روی آورده و تو
ارحم الراحمینی. 84 - ما دعای او را مستجاب کردیم، و ناراحتیهائی را که
داشت برطرف ساختیم، و خاندانش را به او بازگرداندیم، و همانندشان را بر آنها
افزودیم، تا رحمتی از سوی ما باشد، و تذکری برای عبادت کنندگان.

تفسیر:

ایوب را از گرداب مشکلات رهائی بخشیدیم
دو آیه فوق از یکی دیگر از پیامبران بزرگ خدا و سرگذشت آموزنده او
سخن می گوید، او ایوب است و دهمین پیامبری است که در سوره انبیاء
اشاره به گوشه ای از زندگانی او شده است.

(ایوب) سرگذشتی غمانگیز، و در عین حال پرشکوه و با ایهت دارد، صبر و
شکیبائی او مخصوصا در برابر حوادث ناگوار عجیب بود، به گونه ای که (صبر
ایوب) یک ضرب المثل قدیمی است.

ولی در آیات مورد بحث مخصوصا به مرحله نجات و پیروزی او بر

مشکلات

و بدست آوردن مواهب از دست رفته اشاره می کند، تا درسی باشد برای همه مؤمنان در هر عصر و زمان که در کام مشکلات فرو می روند، بخصوص مؤمنان مکه که به هنگام نزول این آیات، سخت در محاصره دشمن بودند.

می فرماید: (به یاد آور ایوب را هنگامی که پروردگار خود را خواند و عرضه داشت ناراحتی و درد و بیماری و مشکلات و گرفتاری به من روی آورده است، و تو ارحم الراحمین) (و ایوب اذ نادى ربه انى مسنى الضرو انت ارحم الراحمین).

(ضر) (بر وزن حر) به هر گونه بدی و ناراحتی که به روح و جان یا جسم انسان برسد، و همچنین نقص عضو، از بین رفتن مال، مرگ عزیزان، پایمال شدن حیثیت، و مانند آن گفته می شود، و چنانکه بعدا خواهیم گفت: ایوب گرفتار بسیاری از این ناراحتیها شد.

ایوب همانند سایر پیامبران به هنگام دعا برای رفع این مشکلات طاقت فرسا نهایت ادب را در پیشگاه خدا به کار می برد، حتی تعبیری که بوی شکایت بدهد نمی کند، تنها می گوید: من گرفتار مشکلاتی شده ام و تو ارحم الراحمین هستی، حتی نمی گوید مشکلم را برطرف فرما زیرا می داند او بزرگ است و رسم بزرگی را می داند.

آیه بعد می گوید: (به دنبال این دعای ایوب، خواسته اش را اجابت کردیم و رنج و ناراحتی او را برطرف ساختیم) (فاستجبنا له فکشفنا ما به من ضر).

(و خانواده او را به او بازگرداندیم، و همانندشان را به آنها افزودیم) (و آتیناه اهلہ و مثلهم معهم).

(تا رحمتی از ناحیه ما بر آنها باشد و هم یادآوری و تذکری برای عبادت کنندگان پروردگار) (رحمة من عندنا و ذکرى للعابدین).

تا مسلمانان بدانند مشکلات هر قدر زیاد باشد و گرفتاریها هر قدر فراوان دشمنان هر قدر فشرده باشند و نیروهایشان متراکم باز با گوشه ای از لطف پروردگار همه اینها برطرف شدنی است، نه تنها زیانها جبران می شود بلکه گاهی خداوند به عنوان پاداش صابران با استقامت همانند آنچه از دست رفته نیز بر آن می افزاید و این درسی است برای همه مسلمانان مخصوصا مسلمانانی که به هنگام نزول این آیات سخت در محاصره دشمن و انبوه مشکلات قرار داشتند.

نکته ها:

1 - فشردهای از داستان ایوب

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: (کسی پرسید بلایی که دامنگیر ایوب شد برای چه بود؟).

امام صادق (علیه السلام) پاسخی فرمود که خلاصه اش چنین است: بلایی که بر ایوب وارد شد به خاطر این نبود که کفران نعمتی کرده باشد، بلکه به عکس به خاطر شکر نعمت بود که ابلیس بر او حسد برد و به پیشگاه خدا عرضه داشت اگر او این همه شکر نعمت تو را بجا آورد، به خاطر آنست که زندگی وسیع و مرفهی به او دادهای، و اگر مواهب مادی دنیا را از او بگیری هرگز شکر تو را بجا نخواهد آورد.

مرا بر دنیای او مسلط کن تا معلوم شود که مطلب همین است.

خداوند برای اینکه این ماجرا سندی برای همه رهروان راه حق باشد، به شیطان این اجازه را داد، او آمد و اموال و فرزندان ایوب را یکی پس از

دیگری از میان برداشت، ولی این حوادث دردناک نه تنها از شکر ایوب نکاست بلکه شکر او افزون شد!

شیطان از خدا خواست بر زراعت و گوسفندان او مسلط شود، این اجازه به او داده شد و او تمامی آن زراعت را آتش زد و گوسفندان را از بین برد، باز هم حمد و شکر ایوب افزون شد.

سرانجام شیطان از خدا خواست که بر بدن ایوب مسلط گردد و سبب بیماری شدید او شود، و این چنین شد، به طوری که از شدت بیماری و جراحت قادر به حرکت نبود، بی آنکه کمترین خللی در عقل و درک او پیدا شود.

خلاصه، نعمتها یکی بعد از دیگری از ایوب گرفته می شد، ولی به موازات آن مقام شکر او بالا می رفت.

تا اینکه جمعی از رهبانها به دیدن او آمدند و گفتند: بگو ببینیم تو چه گناه بزرگی کرده ای که این چنین مبتلا شده ای؟ (و به این ترتیب شماتت این و آن آغاز شد و این امر بر ایوب سخت گران آمد) ایوب گفت: به عزت پروردگارم سوگند که من هیچ لقمه غذائی نخوردم مگر اینکه یتیم و ضعیفی بر سر سفره با من نشسته بود، و هیچ طاعت الهی پیش نیامد مگر اینکه سختترین برنامه آن را انتخاب نمودم.

در این هنگام بود که ایوب از عهده تمامی امتحانات در مقام شکیبائی و شکرگزاری برآمده بود، زبان به مناجات و دعا گشود و حل مشکلات خود را با تعبیری بسیار مؤدبانه و خالی از هر گونه شکایت از خدا خواست (تعبیری که در آیات فوق گذشت، **(رب انی مسنی الضر- و انت ارحم الراحمین)**).

در این هنگام درهای رحمت الهی گشوده شد، مشکلات به سرعت برطرف گشت و نعمتهای الهی افزونتر از آنچه بود به او رو آورد.

آری مردان حق با دگرگون شدن نعمتها، افکار و برنامه هایشان دگرگون نمی شود، آنها در آسایش و بلا، در حال آزادی و زندان، در سلامت و بیماری، در قدرت و ضعف، و خلاصه در همه حال، متوجه پروردگارند و نوسانات زندگی

تغییری در آنها ایجاد نمی کند، روح آنها همچون اقیانوس کبیر است که طوفانها، آرامش آن را برهم نمی زند.

همچنین آنها هرگز از انبوه حوادث تلخ مایوس نمی شوند، می ایستند و استقامت می کنند تا درهای رحمت الهی گشوده شود، آنها می دانند حوادث سخت آزمایشهای الهی است که گاه برای بندگان خاصش فراهم می سازد تا آنها را آبدیده تر کند.

2 - در تفسیر جمله (آتیناه اهل و مثله معهم)، معروف میان مفسرین این است که خداوند، فرزندان او را به حیات نخست بازگردانید، و علاوه بر آن فرزندان دیگری نیز به او داد (در بعضی از روایات نیز می خوانیم که خداوند هم فرزندانی را که در این ماجرا از بین رفته بودند به او مرحمت کرد و هم فرزندانی را که از قبل از بین رفته بودند به او برگرداند). بعضی نیز احتمال داده اند که خداوند فرزندان تازه و نوه هایی به ایوب داد که جای خالی فرزندان از دست رفته اش را پر کردند.

3 - در بعضی از روایات غیر معتبر می خوانیم که بر اثر بیماری شدید بدن ایوب آنچنان عفونت یافته بود که مردم نمی توانستند به او نزدیک شوند، ولی این معنی صریحا در روایاتی که از طرق اهل بیت

(علیهما السلام) به ما رسیده نفی شده است دلیل عقل نیز بر همین معنی دلالت می کند چرا که اگر پیامبر، حالت یا صفتی نفرت انگیز داشته باشد با برنامه رسالت او سازگار نیست، او باید چنان باشد که همه مردم بتوانند به خوبی با او تماس پیدا کنند و کلمات حق را بشنوند، پیامبر همیشه جاذبه دارد.

شرح بیشتر در باره داستان ایوب را در سوره ص آیه 41 تا 44 مطالعه خواهید فرمود.

آیه (85) و (86) و ترجمه

(وإسماعيل وإدريس وذا الكفل كل من الصبرين) (85) (و أدخلناهم في رحمتنا إناهم من الصالحين) (86)
ترجمه:

85 - و اسماعیل و ادريس و ذا الكفل را (به یاد آور) که همه از صابران بودند.

86 - و ما آنها را در رحمت خود داخل کردیم چرا که آنها از صالحان بودند.

تفسیر:

اسماعیل و ادريس و ذا الكفل

به دنبال سرگذشت آموزنده (ایوب) و صبر و شکیبایی در برابر طوفان حوادث در این آیات مورد بحث اشاره به مقام شکیبایی سه نفر دیگر از پیامبران الهی کرده می گوید: (اسماعیل) و (ادريس) و (ذا الكفل) را به یاد آور که همه آنها از صابران و شکیبایان بودند (و) اسماعیل و ادريس و ذا الكفل كل من الصبرين).

هر یک از آنها در طول عمر خود در برابر دشمنان و یا مشکلات طاقت فرسای زندگی صبر و مقاومت به خرج دادند و هرگز در برابر این حوادث زانو نزدند و هر یک الگویی بودند از استقامت و پایداری.

سپس بزرگترین موهبت الهی را در برابر این صبر و استقامت برای آنان چنین بیان می کند (ما آنها را در رحمت خود داخل کردیم، چرا که آنها از صالحان بودند) (و أدخلناهم في رحمتنا إناهم من الصالحين).

جالب اینکه نمی گوید ما رحمت خود را به آنها بخشیدیم، بلکه می گوید: آنان را در رحمت خود داخل کردیم، گوئی با تمام جسم و جانشان غرق رحمت الهی شدند همانگونه که قبلا غرق دریای مشکلات شده بودند.

ادریس و ذا الکفل

(ادریس) پیامبر بزرگ الهی - چنانکه سابقا هم گفته ایم - طبق نقل بسیاری از مفسران جد پدر نوح بوده است، نام او در تورات، اخنوخ و در عربی، ادریس است که بعضی آن را از ماده (درس) می دانند، زیرا او نخستین کسی بود که بوسیله قلم، نویسندگی کرد، او علاوه بر مقام نبوت، به علم نجوم و حساب و هیئت، احاطه داشت، و می گویند نخستین کسی است که طرز دوختن لباس را به انسانها آموخت.

اما (ذا الکفل) مشهور این است که از پیامبران بوده است هر چند بعضی معتقدند که او یکی از صالحان بود، ظاهر آیات قرآن که او را در ردیف پیامبران بزرگ می شمرد نیز این است که او از انبیاء است و بیشتر به نظر می رسد که او از پیامبران بنی اسرائیل بوده است.

در علت نامگذاری او به این نام با توجه به اینکه (کفل) (بر وزن فکر) هم به معنی نصیب و هم به معنی کفالت و عهده داری آمده است، احتمالات متعددی داده اند، بعضی گفته اند چون خداوند نصیب و افری از ثواب و رحمتش در برابر اعمال و عبادات فراوانی که انجام می داد به او مرحمت فرمود ذا الکفل نامیده شد. (یعنی صاحب بهره وافی) و بعضی گفته اند چون تعهد کرده بود شبها را به عبادت برخیزد و روزها روزه بدارد، و هنگام قضاوت هرگز خشم نگیرد و تا آخر به وعده خود وفا کرد، (ذا الکفل) نامیده شد.

بعضی نیز معتقدند که ذا الکفل لقب (الیاس) است،
همانگونه که (اسرائیل) لقب (یعقوب)، و (مسیح) لقب (عیسی)، و
(ذا النون) لقب (یونس) می باشد.

آیه (87) و (88) و ترجمه

(و ذا النون اذ ذهب مغضبا فظن ان لن نقدر عليه فنادى فى الظلمات ان لا اله الا انت سبحنك انى كنت من الظلمين) (87)

(فاستجبنا له و نجينه من الغم و كذلك نجى المؤمنين) (88)

ترجمه:

87 - و ذا النون (یونس) را (به یاد آور)، در آن هنگام که خشمگین (از میان قوم خود) رفت، و چنین می پنداشت که ما بر او تنگ نخواهیم گرفت، (اما موقعی که در کام نهنگ فرو رفت) در آن ظلمتها (ی متراکم) فریاد زد خداوندا! جز تو معبودی نیست، منزهی تو، من از ستمکاران بودم.

88 - ما دعای او را به اجابت رساندیم، و از آن اندوه نجاتش بخشیدیم، و همینگونه مؤ منان را نجات می دهیم.

تفسیر:

نجات یونس از آن زندان وحشتناک

این دو آیه نیز گوشه‌ای از سرگذشت پیامبر بزرگ (یونس) را بیان می کند، نخست می گوید: (ذا النون) را بیاد آر هنگامی که بر قوم بت پرست

و نافرمان خویش غضب کرد و از میان آنها رفت (و ذا النون اذ ذهب مغضبا).

(نون) در لغت به معنی ماهی عظیم، یا به تعبیر دیگر نهنگ یا وال است بنابراین ذا النون یعنی صاحب نهنگ، و انتخاب این نام برای یونس به خاطر ماجرائی است که بعدا به خواست خدا به آن اشاره خواهیم کرد.

به هر حال (او گمان می کرد که ما زندگی را بر او تنگ نخواهیم کرد)
(**فظن ان لن نقدر عليه**).

او گمان میکرد تمام رسالت خویش را در میان قوم نافرمانش انجام داده است و حتی ترک اولائی در این زمینه نکرده، و اکنون که آنها را به حال خود رها کرده و بیرون می رود چیزی بر او نیست، در حالی که اولی این بود که بیش از این در میان آنها بماند و صبر و استقامت بخرج دهد و دندان بر جگر بفشارد شاید بیدار شوند و به سوی خدا آیند.

سرانجام به خاطر همین ترک اولی او را در فشار قرار دادیم، نهنگ عظیمی او را بلعید (و او در آن ظلمتهای متراکم صدا زد خداوندا جز تو معبودی نیست) (**فنادی فی الظلمات ان لا اله الا انت**).

(خداوندا پاک و منزهی، من از ستمکاران بودم!) (**سبحانك انی كنت من الظالمين**).

هم بر خویش ستم کردم و هم بر قوم خودم، می بایست بیش از این ناملأئمت و شدائد و سختیها را پذیرا می شدم، تن به همه شکنجه ها می دادم شاید آنها به راه آیند.

(سرانجام ما دعای او را اجابت کردیم و از غم و اندوه رهائیش بخشیدیم)
(**فاستجبنا له و نجیناه من الغم**).

آری (این گونه ما مؤ منان را نجات می بخشیم) (**و كذلك ننجی المؤمنین**).
این یک برنامه اختصاصی برای یونس نبود بلکه هر کس از مؤ منان از تقصیر خویش، عذر به درگاه خدا آورد، و از ذات پاکش مدد و رحمت طلبد ما دعایش را مستجاب و اندوهش را برطرف خواهیم کرد.

نکته ها:

1 - سرگذشت یونس - به خواست خدا مشروح آن در تفسیر سوره (صافات) خواهد آمد و خلاصه اش چنین است:

او سالها در میان قومش (در سرزمین نینوا در عراق) به دعوت و تبلیغ مشغول بود، ولی هر چه کوشش کرد، ارشادهایش در دل آنها مؤثر نیفتاد، خشمگین شد و آن محل را ترک کرد و به سوی دریا رفت، در آنجا بر کشتی سوار شد، در میان راه دریا متلاطم گشت، چیزی نمانده بود که همه اهل کشتی غرق شوند.

ناخدای کشتی گفت: من فکر می کنم در میان شما بنده فراری وجود دارد که باید به دریا افکنده شود (و یا گفت: کشتی زیاد سنگین است و باید یک نفر را به قید قرعه به دریا بیفکنیم) به هر حال چند بار قرعه کشیدند و در هر بار به نام یونس درآمد! او فهمید در این کار سری نهفته است و تسلیم حوادث شد.

هنگامی که او را به دریا افکندند، نهنگ عظیمی او را در کام خود فرو برد و خدا او را به صورت اعجازآمیز زنده نگه داشت. سرانجام او متوجه شد ترک اولائی انجام داده، به درگاه خدا روی آورد و به تقصیر خود اعتراف نمود، خدا نیز دعای او را استجابت فرمود و از آن تنگنا نجاتش داد.

ممکن است تصور شود این ماجرا از نظر علمی امکانپذیر نیست ولی بدون شک این امر یک خارق عادت است نه یک محال عقلی، همانند زنده شدن مردگان که تنها خارق عادت محسوب می شود و محال نیست و به تعبیر دیگر از طرق عادی انجام آن امکانپذیر نیست ولی با استمداد از قدرت بی پایان پروردگار مشکلی ندارد.

شرح بیشتر در باره این ماجرا را به خواست خدا در تفسیر سوره صافات خواهید خواند.

2 - ظلمات در اینجا چه معنی دارد؟ - ممکن است این تعبیر اشاره به ظلمت دریا و اعماق آب، و ظلمت شکم ماهی عظیم، و ظلمت شب، بوده باشد، و روایتی که از امام باقر (علیه السلام) نقل شده آن را تایید می کند.

3 - یونس چه ترک اولائی انجام داد؟ - بدون شک تعبیر (مغاضبا) اشاره به خشم و غضب یونس نسبت به قوم بیایمان است، و چنین خشم و ناراحتی در چنان شرائطی که پیامبر دلسوزی سالها برای هدایت قوم گمراهی زحمت بکشد اما به دعوت خیرخواهانه او هرگز پاسخ مثبت ندهند، کاملا طبیعی بوده است.

از سوی دیگر از آنجا که یونس می دانست به زودی عذاب الهی آنها را فرا خواهد گرفت ترک گفتن آن شهر و دیار گناهی نبوده، ولی برای پیامبر بزرگی همچون یونس، اولی این بود که باز هم تا آخرین لحظه - لحظه ای که بعد از

آن عذاب الهی فرا می رسد - آنها را ترک نگوید، به همین دلیل یونس به خاطر این عجله، به عنوان یک ترک اولی، از ناحیه خداوند مورد مؤ اخذ قرار گرفت. این همان چیزی است که در داستان آدم نیز اشاره کرده ایم که گناه مطلق نیست بلکه گناه نسبی، و یا به تعبیر دیگر مصداق (حسنات الابرار سیئات المقربین) است (برای توضیح بیشتر به جلد ششم تفسیر نمونه صفحه 122 به بعد مراجعه فرمائید).

1 - درس سرنوشت ساز

جمله پر معنی (کذلک ننجی المؤمنین) نشان می دهد آنچه بر سر یونس آمد از گرفتاری و نجات یک حکم خصوصی نبود بلکه با حفظ سلسله مراتب، جنبه عمومی و همگانی دارد.

بسیاری از حوادث غم انگیز و گرفتاریهای سخت و مصیبت بار مولود گناهان ما است، تازیانه هائی است برای بیدار شدن ارواح خفته، و یا کوره ای است برای تصفیه فلز جان آدمی، هر گاه انسان در این موقع به همان سه نکته ای که (یونس) توجه کرد توجه پیدا کند نجات و رهائی حتمی خواهد بود:

1 - توجه به حقیقت توحید و اینکه هیچ معبود و هیچ تکیه گاهی جز الله نیست.

2 - پاک شمردن و تنزیه خدا از هر عیب و نقص و ظلم و ستم، و هر گونه گمان سوء در باره ذات پاک او.

3 - اعتراف به گناه و تقصیر خویش. شاهد این سخن، حدیثی است که در (در المنتور) از پیامبر اسلام (ﷺ) نقل شده است که فرمود: (یکی از نامه های خدا که هر کس او را با آن بخواند به اجابت می رسد، و هر گاه با آن چیزی را طلب کند به او می دهد، دعای (یونس) است.

شخصی عرض کرد: ای رسول خدا آیا او مخصوص یونس بود یا شامل جماعت مسلمانان نیز می شود؟ فرمود: هم مربوط به یونس بود و هم همه مؤمنان، هنگامی که خدا را به آن می خوانند، آیا گفتار خداوند را در قرآن نشنیده ای (و کذلک ننجی المؤمنین) این دلیل بر آنست که هر کس چنین دعائی کند خداوند اجابت آن را تضمین فرموده است.

نیاز به تذکر ندارد که منظور تنها خواندن الفاظ نیست، بلکه پیاده شدن حقیقت آن در درون جان انسان است، یعنی همراه خواندن این الفاظ تمام وجود او با مفهوم آن هماهنگ گردد.

یادآوری این نکته نیز لازم است که مجازاتهای الهی بر دو گونه است یکی از آنها عذاب استیصال است، یعنی مجازات نهائی که برای نابودی افراد غیر قابل اصلاح فرا می رسد که هیچ دعائی در آن موقع سودمند نیست، چرا که بعد از فرو نشستن طوفان بلا همان برنامه ها تکرار می شود.

دیگر مجازاتهای تنبیهی است که جنبه تربیتی دارد، در این موارد به محض اینکه مجازات اثر خود را بخشد و طرف بیدار و متوجه شد بلافاصله از میان می رود.

و از اینجا روشن می شود که یکی از فلسفه های آفات و بلاها و حوادث ناگوار همان بیدارسازی و تربیت است.

ماجرای یونس ضمنا به همه رهبران راه حق در محدوده های مختلف هشدار می دهد که هرگز رسالت خود را پایان یافته تصور نکنند، و هر تلاش و کوششی را در این راه کوچک بشمارند، چرا که مسئولیتشان بسیار سخت و سنگین است.

آیه (89) و (90) و ترجمه

(و زکریا اذ نادى ربه رب لا تذرنى فردا و انت خير الورثین) (89) (فاستجبنا له و وهبنا له يحيى و اصلحنا له زوجه انهم كانوا يسرعون فى الخیرت و يدعوننا رغبا و رهبا و كانوا لنا خشعين) (90)

ترجمه:

89 - و زکریا را (به یاد آور) در آن هنگام که پروردگارش را خواند (و عرض کرد) پروردگار من! مرا تنها مگذار (و فرزند برومندی به من عطا کن) و تو بهترین وارثانی.

90 - ما دعای او را مستجاب کردیم، و یحیی را به او بخشیدیم، و همسرش را برای او اصلاح کردیم، چرا که آنها در نیکیها سرعت می کردند، و بخاطر عشق (به رحمت) و ترس (از عذاب) ما را می خواندند، و برای ما خاشع بودند (خضوعی تواءم با ادب و ترس از مسئولیت).

تفسیر:

نجات زکریا از تنهائی

در این دو آیه گوشه‌ای از سرگذشت دو شخصیت دیگر از پیامبران بزرگ الهی (زکریا) و (یحیی) را بیان می کند.

نخست می گوید: زکریا را به خاطر بیاور هنگامی که پروردگارش را خواند و عرضه داشت پروردگارا مرا تنها مگذار، و تو بهترین وارثان هستی (و زکریا اذ نادى ربه رب لا تذرنى فردا و انت خير الورثین).

سالها بر عمر زکریا گذشت، و برف پیری بر سرش نشست، اما هنوز فرزندی نداشت، و از سوی دیگر همسری عقیم و نازا داشت.

او در آرزوی فرزندی بود که بتواند برنامه های الهی او را تعقیب کند و کارهای تبلیغیش نیمه تمام نماند، و فرصت طلبان بعد از او بر معبد بنی اسرائیل و اموال و هدایای آن که باید صرف راه خدا می شد پنجه نیفکنند.

در این هنگام با تمام قلب به درگاه خدا روی آورد، تقاضای فرزند صالح و برومندی کرد، و با دعائی که تواءم با نهایت ادب بود خدا را خواند، نخست از رب شروع کرد، همان پروردگاری که از نخستین لحظات زندگی لطفش شامل انسان می شود، سپس با تعبیر (لا تذرني) که از ماده (وذر) (بر وزن مرز) به معنی ترک کردن چیزی به خاطر کمی و بی اعتنائی آمده، این حقیقت را بازگو کرد که اگر تنها بمانم فراموش خواهم شد، نه من که برنامه های من نیز به دست فراموشی سپرده می شود، و سرانجام با جمله (و انت خير الوارثين) این حقیقت را بازگو کرد که من می دانم این دنیا دار بقاء نیست، و نیز می دانم تو بهترین وارثانی، ولی از نظر عالم اسباب دنبال سببی می گردم که مرا به هدفم رهنمون گردد.

خداوند این دعای خالص و سرشار از عشق به حقیقت را اجابت کرد، و خواسته او را تحقق بخشید آنچنان که می فرماید: (ما دعوت او را اجابت کردیم و یحیی را به او بخشیدیم) (فاستجبنا له ووهبنا له یحیی).

و برای رسیدن به این مقصود (همسر نازای او را اصلاح و قادر به آوردن فرزند کردیم) (واصلحنا له زوجه).

سپس اشاره به سه قسمت از صفات برجسته این خانواده کرده چنین می گوید:

(آنها در انجام کارهای خیر، سرعت می کردند) (انهم کانوا یسارعون فی الخیرات).

(آنها به خاطر عشق به طاعت و وحشت از گناه در همه حال ما را می خوانند) (ویدعوننا رغبا و رهبا).

(آنها همواره در برابر ما خشوع داشتند) (خضوعی آمیخته با ادب و احترام و ترس آمیخته با احساس مسئولیت) (وکانوالنا خاشعین). ذکر این صفات سه گانه ممکن است اشاره به این باشد که آنها به هنگام رسیدن به نعمت گرفتار غفلتها و غرورهای که دامن افراد کم ظرفیت و ضعیف الایمان را به هنگام وصول به نعمت می گیرد نمی شدند، آنها در همه حال نیاز - مندان را فراموش نمی کردند، و در خیرات، سرعت داشتند، آنها در حال نیاز و بی نیازی، فقر و غنا، بیماری و سلامت، همواره متوجه خدا بودند، و بالاخره آنها به خاطر اقبال نعمت گرفتار کبر و غرور نمی شدند، بلکه همواره خاشع و خاضع بودند.

آیه (91) و ترجمه

(والتی أحصنت فرجها فنفخنا فيها من روحنا وجعلناها ابنها آية للعلمين)
(91)

ترجمه:

91 - و به یاد آور زنی را که دامن خود را از آلودگی به بی عفتی پاک نگه داشت، و ما از روح خود در او دمیدیم، و او و فرزندش (مسیح) را نشانه بزرگی برای جهانیان قرار دادیم.

تفسیر:

مریم بانوی پاکدامن

در این آیه به مقام مریم و عظمت و احترام او و فرزندش حضرت مسیح (علیه السلام) اشاره شده است. ذکر مریم در ردیف بحثهای مربوط به پیامبران بزرگ یا به خاطر فرزند او حضرت عیسی است و یا به جهت اینکه تولدش از جهاتی شبیه به تولد یحیی از زکریا بود که شرح آن را در ذیل آیات سوره مریم آوردیم.

و یا به خاطر آنست که روشن کند عظمت مقام ویژه مردان بزرگ نیست بلکه زنان بزرگی هم بوده اند که تاریخشان نشانه عظمتشان، الگو و اسوه ای برای زنان جهان بوده اند.

می گوید: (به خاطر بیاور مریم را که دامن خویش را از هر گونه آلودگی نگه داشت) (والتی احصنت فرجها).

(سپس ما از روح خود در او دمیدیم) (فنفخنا فيها من روحنا).

(و او و فرزندش مسیح را نشانه بزرگی برای جهانیان قرار دادیم)

(وجعلناها وابنها آية للعالمين).

نکته ها:

1 - (فرج) از نظر لغت در اصل به معنی فاصله و شکاف می باشد، و به عنوان کنایه در عضو تناسلی به کار رفته است، اما از آنجا که توجه به معنی کنائی آن در فارسی نمی شود، گاهی این سؤال پیش می آید که چگونه این لفظ که صریح در آن عضو خاص انسان است در قرآن آمده؟! ولی توجه به کنایه بودن آن مشکل را حل می کند.

و به تعبیر روشنتر اگر بخواهیم معنی کنائی را درست تعبیر کنیم معادل جمله (احصنت فرجها) در فارسی این است که (دامان خود را پاک نگاه داشت) آیا این تعبیر در فارسی زننده است؟

بلکه به عقیده بعضی در لغت عرب الفاظی که صریح در عضو تناسلی باشد و یا صراحت در آمیزش جنسی داشته باشد اصلا وجود ندارد، هر چه هست جنبه کنایه دارد، مثلا در مورد آمیزش جنسی الفاظی از قبیل لمس کردن، داخل شدن، پوشانیدن (غشيان) به سراغ همسر رفتن در آیات مختلف قرآن در این معنی به کار رفته که می بینیم همه آنها جنبه کنائی دارد، ولی گاه ترجمه کنندگان فارسی زبان بی توجه به معنی کنائی آنها هستند و بجای معادل این معانی کنائی کلمات صریح فارسی را می گذارند و این مایه تعجب و سؤال می شود.

به هر حال در تفسیر این گونه الفاظ که در قرآن وارد شده حتما باید به معنی اصلی و ریشه ای آنها توجه کرد تا جنبه کنائی بودنش، مشخص گردد و هر گونه ابهام برطرف شود.

ذکر این نکته نیز لازم است که ظاهر آیه فوق چنین می گوید که مریم دامن خویش را از هر گونه آلودگی به بی عفتی حفظ کرد، ولی بعضی از مفسران این احتمال را در معنی آیه داده اند که او از هر گونه تماس با مردی (چه از حلال و چه از حرام) خودداری کرد همانگونه که در آیه 20 سوره مریم می گوید: و لم یمسسنی بشر و لم اک بغیا: (هیچگاه مردی با من تماس پیدا نکرده و من زن آلوده ای نبودم). در حقیقت این مقدمه ای است برای اثبات تولد اعجازآمیز عیسی و آیه بودن او.

2 - منظور از (روحنا) - (روح ما) چنانکه قبلا نیز گفته ایم - اشاره به یک روح با عظمت و متعالی است و به اصطلاح این گونه (اضافه اضافه) تشریفیه است که برای بیان عظمت چیزی آن را به خدا اضافه می کنیم، مانند بیت الله (خانه خدا) و شهر الله (ماه خدا).

3 - آیه فوق می گوید: مریم و فرزندش را آیه و نشانهای برای جهانیان قرار دادیم، نمی گوید دو آیه و نشانه، به خاطر اینکه آنچنان وجود مریم با فرزندش در این آیه بزرگ الهی آمیخته بودند که از یکدیگر تفکیک ناپذیر محسوب می شدند، تولد فرزندى بدون پدر، همان اندازه اعجازآمیز است که باردار شدن زنی بدون شوهر، و نیز معجزات عیسی (ﷺ) در طفولیت و بزرگی، یادآور خاطره مادر او است.

این امور که هر کدام خارق عادتى بود و بر خلاف اسباب عادى طبیعى، جملگی از این واقعیت حکایت می کند که در ماوراء سلسله اسباب قدرتی است که هر گاه بخواهد میتواند روند آنها را دگرگون سازد، و به هر حال وضع مسیح و مادرش مریم در طول تاریخ بشر بی

نظیر بود، نه قبل و نه بعد از او دیده نشده است و شاید نکره آوردن آیه که دلیل بر عظمت است اشاره به همین معنی باشد.

آیه (92) تا (94) و ترجمه

(إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ) (92) (وَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ كُلَّ إِلَيْنَا رَجْعُونَ) (93) (فَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا كُفْرَانَ لِسَعْيِهِ وَإِنَّا لَهُ كَاتِبُونَ) (94)

ترجمه:

92 - این (پیامبران بزرگی که به آنها اشاره کردیم و پیروان آنها) همه امت واحدی بودند (و پیرو یک هدف) و من پروردگار شما هستم، مرا پرستش کنید.

93 - (گروهی از پیروان ناآگاه) کار خود را به تفرقه در میانشان کشاندند (ولی سرانجام) همگی به سوی ما باز می گردند.

94 - هر کس چیزی از اعمال صالح را بجا آورد در حالی که ایمان داشته باشد، کوششهای او ناسپاسی نخواهد شد، و ما تمام اعمال آنها را می نویسیم (تا دقیقاً همه پاداش داده شود).

تفسیر:

امت واحده

از آنجا که در آیات گذشته نام گروهی از پیامبران الهی و همچنین مریم آن بانوی نمونه و بخشی از سرگذشت آنها آمده، در آیات مورد بحث به عنوان یک جمع بندی و نتیجه گیری کلی چنین می گوید: این پیامبران بزرگی که به آنها اشاره شد همه یک امت واحد بودند (ان هذه امتكم امة واحدة).

برنامه آنها یکی و هدف و مقصد آنها نیز یکی بوده است، هر چند با اختلاف زمان و محیط، دارای ویژگیها و روشها و به اصطلاح تاکتیکهای متفاوت بودند اما همه در نهایت امر در یک خط حرکت داشتند، همه آنها در خط توحید و مبارزه با شرک و دعوت مردم جهان به یگانگی و حق و عدالت، گام برمیداشتند. این یگانگی و وحدت برنامه ها و هدف، به خاطر آن بوده که همه از یک مبدء سرچشمه می گرفته، از اراده خداوند واحد یکتا، و لذا بلافاصله می گوید: و من پروردگار همه شما هستم، تنها مرا پرستش کنید (و انا ربکم فاعبدون).

در واقع توحید عقیدتی و عملی انبیاء از توحید منبع وحی سرچشمه می گیرد و این سخن شبیه گفتاری است که علی (علیه السلام) در وصیتش به فرزندش امام مجتبی (علیه السلام) دارد: و اعلم یا بنی انه لو کان لربک شریک لاتتک رسله، و لعرفت افعاله و صفاته: پسرم! بدان اگر پروردگارت شریکی داشت رسولان او نیز به سوی تو می آمدند، آثار ملک و قدرتش را میدیدی و افعال و صفاتش را می شناختی.

امت چنانکه راغب در کتاب مفردات می گوید: به معنی هر گروه و جمعیتی است که جهت مشترکی آنها را به هم پیوند دهد: اشتراک در دین و آئین، و یا زمان و عصر واحد، یا مکان معین، خواه این وحدت، اختیاری بوده باشد و یا بدون اختیار. بعضی از مفسران امت واحده را در اینجا به معنی دین واحد گرفته اند، ولی همانگونه که گفتیم این تفسیر با ریشه لغوی امت، سازگار نیست. بعضی دیگر نیز گفته اند که منظور از امت در این آیه همه انسانها در تمام قرون و اعصارند، یعنی ای انسانها همه شما یک امتید، پروردگار شما یکی است و مقصد نهائی همه شما یک مقصد است. این تفسیر

هر چند مناسب تر از تفسیر گذشته می باشد ولی با توجه به پیوند این آیه با آیات قبل، مناسب به نظر نمی رسد، مناسب تر از همه این است که این جمله اشاره به انبیاء و پیامبرانی بوده باشد که شرح حالشان در آیات گذشته آمده است.

در آیه بعد اشاره به انحراف گروه عظیمی از مردم از این اصل واحد توحیدی کرده چنین می گوید: آنها کار خود را در میان خود به تفرقه و تجزیه کشاندند (و تقطعوا امرهم بینهم).

کارشان به جایی رسید که در برابر هم ایستادند، و هر گروه، گروه دیگری را لعن و نفرین میکرد و از او براءت و بیزاری می جست، به این نیز قناعت نکردند به روی همدیگر اسلحه کشیدند و خونهای زیادی را ریختند، و این بود نتیجه انحراف از اصل اساسی توحید و آئین یگانه حق.

جمله تقطعوا که از ماده قطع می باشد به معنی جدا کردن قطعه هایی از یک موضوع به هم پیوسته است، و با توجه به اینکه از باب تفعّل آمده که به معنی پذیرش می آید مفهوم جمله این چنین شود: آنها در برابر عوامل تفرقه و نفاق تسلیم شدند، جدائی و بیگانگی از یکدیگر را پذیرا گشتند، به یکپارچگی فطری و توحیدی خود پایان دادند و در نتیجه گرفتار آنهمه شکست و ناکامی و بدبختی شدند.

و در آخر آیه اضافه می کند اما همه آنها سرانجام به سوی ما باز می گردند (کلّ الینا راجعون).

این اختلاف که جنبه عارضی دارد برچیده می شود و باز در قیامت همگی به سوی وحدت میروند، در آیات مختلف قرآن، روی این مساله زیاد تاکید

شده که یکی از ویژگیهای رستاخیز برچیده شدن اختلافات و سوق به وحدت است: در آیه 48 سوره مائده میخوانیم (**إلى الله مرجعكم جميعا فينبئكم بما كنتم فيه تختلفون**): (بازگشت همه شما به سوی خدا است و شما را از آنچه در آن اختلاف داشتید آگاه می سازد).

این مضمون در آیات متعددی از قرآن مجید به چشم می خورد. و به این ترتیب آفرینش انسانها از وحدت آغاز می شود و به وحدت باز می گردد.

در آخرین آیه مورد بحث، نتیجه هماهنگی با امت واحده در طریق پرستش پروردگار، و یا انحراف از آن و پیمودن راه تفرقه را چنین بیان میفرماید: هر کس چیزی از اعمال صالح را انجام دهد در حالی که ایمان داشته باشد، تلاش و کوشش او مورد ناسپاسی قرار نخواهد گرفت (**فمن يعمل من الصالحات وهو مؤمن فلا كفران لسعيه**). و برای تاکید بیشتر اضافه می کند: و ما اعمال صالح او را قطعاً خواهیم نوشت (**وانا له كاتبون**).

قابل توجه اینکه در این آیه همانند بسیاری دیگر از آیات قرآن ایمان و عمل صالح به عنوان دو رکن اساسی برای نجات انسانها ذکر شده، ولی با اضافه کردن کلمه (من) که برای تبعیض است این مطلب را بر آن میافزاید که انجام تمام اعمال صالح نیز شرط نیست، حتی اگر افراد با ایمان، بخشی از اعمال صالح را انجام دهند باز اهل نجات و سعادتند.

و در هر حال این آیه همانند بسیاری دیگر از آیات قرآن، شرط قبولی اعمال صالح را ایمان می شمرد.

ذکر جمله (لا کفران لسعیه) در مقام بیان پاداش این گونه افراد، تعبیری است
توأم با نهایت لطف و محبت و بزرگواری چرا که خداوند در اینجا در مقام
تشکر و سپاسگزاری از بندگان بر می آید، و از سعی و تلاش آنها تشکر
می کند این تعبیر شبیه تعبیری است که در آیه 19 سوره اسراء آمده
است: (وَمَنْ ارَادِ الْآخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعِيهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ كَانَ سَعِيهِمْ
مشکورا): (کسی که سرای آخرت را بخواهد و تلاش و کوشش خود را در این
راه به خرج دهد در حالی که ایمان داشته باشد از کوشش او تشکر می شود).

آیه (95) تا (97) و ترجمه

(و حرم علی قرية أهلکنها أنهم لا يرجعون) (95) (حتی إذا فتحت یا جوج و ما جوج و هم من کل حدب ینسلون) (96) (واقترب الوعد الحق فإذا هی شخصة أبصر الذین کفروا یویلنا قد کنا فی غفلة من هذا بل کنا ظلمین) (97)
ترجمه:

95 - حرام است بر شهرها و آبادیهائی که (بر اثر گناه) نابودشان کردیم
(که باز گردند) آنها هرگز باز نخواهند گشت!

96 - تا آن زمان که یاجوج و ماجوج گشوده شوند و آنها از هر ارتفاعی
به سرعت عبور می کنند!

97 - و وعده حق (قیامت) نزدیک می شود، در آن هنگام چشمهای کافران
از وحشت از حرکت باز می ماند (می گویند) ای وای بر ما که از این در غفلت
بودیم بلکه ما ستمگر بودیم.

تفسیر:

کافران در آستانه رستاخیز

در آخرین آیات بحث گذشته سخن از (مؤمنان نیکوکار و صالح العمل) بود، و در نخستین آیه مورد بحث به افرادی اشاره می کند که در نقطه مقابل آنها قرار دارند، آنها که تا آخرین نفس به ضلالت و فساد ادامه می دهند.

می فرماید: و حرام است بر شهرهائی که آنها را به جرم گناهانشان نابود کردیم به دنیا بازگردند آنها هرگز باز نخواهند گشت (و حرام علی اهلکناها انهم لا يرجعون).

در حقیقت آنها کسانی هستند که بعد از مشاهده عذاب الهی، یا بعد از نابودی و رفتن به جهان برزخ، پرده های غرور و غفلت از برابر دیدگانشان کنار می رود آرزو می کنند ای کاش برای جبران این همه خطاها بار دیگر به دنیا باز می گشتند ولی قرآن با صراحت می گوید: بازگشت آنها به کلی حرام یعنی ممنوع است، و راهی برای جبران باقی نمانده است.

این شبیه همان است که در آیه 99 سوره مؤ منون می خوانیم: (حتی اذا جاء احدهم الموت قال رب ارجعون لعلى اعمل صالحا فيما تركت كلا...) : (این وضع آنها ادامه می یابد تا مرگشان فرا رسد، می گوید پروردگارا مرا به دنیا بازگردانید تا اعمال صالحی را که ترک گفتم انجام دهم، اما جز پاسخ منفی چیزی نمی شنوند).

در تفسیر این آیه بیانات دیگری نیز ذکر شده است که در ذیل صفحه به بعضی از آنها اشاره می شود.

به هر حال این بی خبران دائما در غرور و غفلتند، و این بدبختی تا پایان جهان همچنان ادامه دارد.

چنانکه قرآن می فرماید:

(این تا زمانی ادامه دارد که راه بر یاجوج و ماجوج گشوده شود و آنها در سراسر زمین پخش شوند، و از هر بلندی و ارتفاعی با سرعت بگذرند) (حتی اذا فتحت ياجوج و ماجوج و هم من كل حدب ينسلون).

در باره یاجوج و ماجوج و اینکه آنها کدام طائفه بودند؟ و در کجا زندگی داشتند؟ و سرانجام چه می کنند و چه خواهند شد؟ در ذیل آیات 94 به بعد سوره (کهف) بحث کرده ایم، و همچنین در مورد سدی که (ذو القرنین) برای جلوگیری از نفوذ آنها در یک تنگه کوهستانی ساخت مشروحا بحث شده.

آیا منظور از گشوده شدن این دو طایفه، شکسته شدن سد آنها و نفوذشان از این طریق در مناطق دیگر جهان است؟ و یا منظور نفوذ آنها به طور کلی در کره زمین از هر سو و هر ناحیه می باشد؟ آیه فوق صریحا در این باره سخن نگفته، تنها از انتشار و پراکندگی آنها در کره زمین به عنوان یک نشانه پایان جهان و مقدمه رستاخیز و قیامت یاد کرده است.

و بلافاصله می گوید: (در این هنگام وعده حق خداوند نزدیک می شود) (و اقرب الوعد الحق).

(و آنچنان وحشتی سراسر وجود کافران را فرا می گیرد که چشمهایشان از حرکت باز می ایستد و خیره خیره به آن صحنه نگاه می کنند) (فاذا هی شاخصة ابصار الذین كفروا).

در این هنگام پرده های غرور و غفلت از برابر دیدگانشان کنار می رود و فریادشان بلند می شود ای وای بر ما ما از این صحنه در غفلت بودیم) (یا ویلنا قد كنا فی غفلة من هذا).

و چون نمی توانند با این عذر، گناه خویش را بیوشانند و خود را تبرئه کنند با صراحت می گویند: (نه، ما ظالم و ستمگر بودیم) (بل كنا ظالمین).

اصولا چگونه ممکن است با وجود این همه پیامبران الهی و کتب آسمانی و این همه حوادث تکان دهنده، و همچنین درسهای عبرتی که روزگار به آنها می دهد در غفلت باشند، آنچه از آنها سر زده تقصیر است و ظلم بر خویشان و دیگران.

معنی چند لغت:

(حدب) (بر وزن ادب) به معنی بلندیهائی است که میان پستیها قرار گرفته و گاهی به برآمدگی پشت انسان نیز حدب گفته می شود.

(ینسلون) از ماده (نسول) (بر وزن فضول) به معنی خروج با سرعت است. اینکه در مورد یاجوج و ماجوج می گوید: آنها از هر بلندی به سرعت می گذرند و خارج می شوند اشاره به نفوذ فوق العاده آنها در کره زمین است.

(شاخصه) از ماده (شخوص) (بر وزن خلوص) در اصل به معنی خارج شدن از منزل، یا خارج شدن از شهری به شهر دیگر است، و از آنجا که به هنگام تعجب و خیره شدن چشم گوئی می خواهد چشم انسان بیرون بیاید به این حالت نیز، شخوص گفته شده است، این حالتی است که در محشر به گنهکاران دست می دهد، آنچنان خیره می شوند که گوئی چشمهایشان می خواهد از حدقه بیرون بیاید.

آیه (98) تا (103) و ترجمه

(إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَهَا وَرَدُونَ) (98) (لو كان هؤلاء آلهة ما وردوها وكل فيها خلدون) (99) (لهم فيها زفير وهم فيها لا يسمعون) (100) (إن الذين سبقت لهم منا الحسنى أولئك عنها مبعدون) (101) (لا يسمعون حسيسها وهم في ما اشتهت أنفسهم خلدون) (102) (لا يحزنهم الفزع الا كبر وتلقئهم الملكة هذا يومكم الذي كنتم توعدون) (103)

ترجمه:

98 - شما و آنچه غیر از خدا میپرستید هیزم جهنم خواهید بود و همگی در آن وارد م

99 - اگر اینهاخدایان بودند هرگز وارد آن نمی شدند، و همه در آن جاودانه خواهند بود.

100 - آنها در آن ناله های دردناک دارند، و چیزی نمی شنوند!

101 - (اما) کسانی که وعده نیک از قبل به آنها داده ایم (یعنی مؤ منان صالح) از آن دور نگاهداشته می شوند.

102 - آنها صدای آتش دوزخ را نمی شنوند و در آنچه دلشان بخواهد جاودانه متنعم هستند.

103 - وحشت بزرگ آنها را اندوهگین نمی کند، و فرشتگان به استقبالشان میروند (و می گویند) این همان روزی است که به شما وعده داده میشد.

تفسیر:

هیزم جهنم!

در تعقیب آیات گذشته که از سرنوشت مشرکان ستمگر بحث میکرد در این آیات روی سخن را به آنها کرده و آینده آنها و معبودهایشان را چنین ترسیم می کند:

(شما و آنچه را غیر از خدا می پرستید آتشگیره جهنمید!) (انکم و ما تعبدون من دون الله حصب جهنم).

(حصب) در اصل به معنی پرتاب کردن است، مخصوصا به قطعات هیزم که در تنور پرتاب می کنند حصب گفته می شود.

بعضی گفته اند (حطب) (بر وزن سبب) که به معنی هیزم می باشد در لغات مختلف عرب، تلفظهای متفاوتی دارد، بعضی از قبائل آن را حصب و بعضی دیگر خضب مینامند و از آنجا که قرآن برای جمع بین قبائل و طوائف و دلها بوده، گاه لغات مختلف آنها را به کار میگیرد تا از این راه، جمع قلوب شود، از جمله همین کلمه حصب است که تلفظی است از قبائل اهل یمن در واژه (حطب).

به هر حال آیه فوق به مشرکان می گوید: آتشگیره جهنم و هیزمی که شعله های آن را تشکیل می دهد خود شما وخدایان ساختگی شما است، و همچون قطعه های هیزم بیارزش یکی پس از دیگری در جهنم پرتاب می شوید!

سپس اضافه می کند: (شما وارد بر آن می شوید) (انتم لها واردون). این جمله یا به عنوان تاکید مطلب گذشته است، و یا اشاره به نکته جدیدی است و آن اینکه اول بتها را در آتش می افکنند، سپس شما بر آنها وارد می شوید، گوئی خدایانتان با آتشی که از وجودشان برمی خیزد از شما پذیرائی می کنند.

اگر سوّال شود که انداختن بتها در جهنم چه فلسفه ای دارد، در پاسخ باید گفت: این خود یکنوع عذاب و مجازات است برای بتپرستان که ببینند در آتشی که از بتهایشان زبانه می کشد می سوزند، از این گذشته تحقیری است برای افکار آنها که به چنین موجودات بی ارزشی پناه می بردند.

البته این در صورتی است که ما (یعبدون) به معنی معبودهای بیجان و بتهای سنگی و چوبی باشد (همانگونه که از کلمه ما استفاده می شود، زیرا ما غالباً برای موجود غیر عاقل است) ولی اگر مفهوم آن را عام بگیریم و شامل شیاطینی که معبود واقع شدند بشود نکته ورود این معبودها در جهنم کاملاً واضح است چرا که خود شریک جرمند.

سپس به عنوان نتیجه گیری کلی می فرماید: (اگر این بتها، خدایانی بودند هرگز وارد آتش دوزخ نمی شدند) (لو کان هؤلاء آلهة ما وردوها).

ولی بدانید نه تنها وارد دوزخ می شوند بلکه جاودانه در آن خواهند بود (و کل فیها خالدون).

و این جالب است که این بتپرستان جاودانه گرفتار خدایان خود باشند همان خدایانی که همیشه آنها را پرستش میکردند و سپر بلاها می شمردند و حل مشکلاتشان را از آنها می خواستند!

برای توضیح بیشتر پیرامون وضع دردناک، این (عابدان گمراه)، در برابر آن (معبودان بی ارزش) می گوید: (آنها در دوزخ، فریادها و ناله های دردناک دارند) (لهم فیها زفیر).

(زفیر) در اصل به معنی فریاد کشیدنی است که با بیرون فرستادن نفس تواءم باشد، و بعضی گفته اند فریاد نفرت انگیز الاغ در آغاز (زفیر) و

در پایانش (شهیق) نامیده می شود، و به هر حال در اینجا اشاره به فریاد و ناله ای است که از غم و اندوه برمی خیزد.

این احتمال نیز وجود دارد که این زفیر و ناله غم انگیز تنها مربوط به عابدان نباشد بلکه شیاطینی که معبودشان بودند نیز در این امر با آنها شریکند. جمله بعد، یکی دیگر از مجازاتهای دردناک آنها را بازگو می کند و آن اینکه آنها در دوزخ چیزی نمی شنوند (و هم فیها لا یسمعون).

این جمله ممکن است اشاره به این باشد که آنها سخنی که مایه سرور و خوشحالیشان باشد مطلقاً نمی شنوند، و تنها مستمع ناله های جانکاه دوزخیان، و فریادهای فرشتگان عذاب هستند.

بعضی گفته اند منظور این است که اینها را در تابوتهای آتشین می گذارند آنچنان که صدای هیچکس را مطلقاً نمی شنوند گوئی تنها آنها در عذابند و این خود مایه مجازات بیشتری است چرا که اگر انسان، گروهی را هم زندان خود ببیند مایه تسلی خاطر او است که (البلیه اذا عمت طابت) (بلا چو عام بود دلکش است و مستحسن!).

آیه بعد حالات مؤ منان راستین و مردان و زنان با ایمان را بازگو می کند تا در مقایسه با یکدیگر وضع هر دو مشخص تر شود.

نخست می گوید: (کسانی که به خاطر ایمان و اعمال صالحشان وعده نیک به آنها از قبل داده ایم از این آتش هولناک و وحشتناک دورند (ان الذین سبق لهم منا الحسنی اولئک عنها مبعدون)).

اشاره به اینکه ما به تمام وعده هائی که به مؤ منان در این جهان داده ایم وفا خواهیم کرد که یکی از آنها دور شدن از آتش دوزخ است.

گرچه ظاهر این جمله این است که تمام مؤمنان راستین را شامل می شود ولی بعضی احتمال داده اند که اشاره به معبودانی همچون حضرت مسیح (علیه السلام) و مریم است که بدون خواست آنها بوسیله گروهی عبادت شدند، و از آنجا که آیات سابق می گفت: شما و خدایانتان وارد دوزخ می شوید، و این تعبیر ممکن بود شامل امثال حضرت مسیح (علیه السلام) نیز شود، قرآن بلافاصله این جمله را به صورت یک استثناء بیان می کند که این گروه هرگز وارد دوزخ نخواهند شد.

بعضی از مفسران شان نزولی در مورد این آیه ذکر کرده اند که نشان می دهد بعضی همین سؤال را از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) کردند و آیه در پاسخ آنها نازل گردید.

ولی با این حال مانعی ندارد که آیه فوق هم پاسخی برای این سؤال باشد و هم یک حکم عمومی نسبت به همه مؤمنان راستین. در آخرین آیات مورد بحث، چهار نعمت بزرگ الهی را که شامل حال این گروه سعادتمند است برمی شمرد:

نخست اینکه (آنها صدای آتش را نمی شنوند) (لا یسمعون حسیسها).

(حسیس) چنانکه ارباب لغت گفته اند به معنی صدای محسوس است، و به معنی خود حرکت یا صدائی که از حرکت برمی خیزد نیز آمده است، آتش دوزخ که دائماً در آتشگیره هایش مشغول پیشروی است، دارای صدای مخصوصی است، این صدا از دو جهت وحشتناک است، از نظر اینکه صدای آتش است و از نظر اینکه صدای پیشروی است.

مؤمنان راستین چون از جهنم دورند هرگز این صداهای وحشتناک به گوششان نمی خورد.

دیگر اینکه (آنها در آنچه بخواهند و مایل باشند به طور جاودان متنعمند) (و هم فیما اشتته انفسهم خالدون).

یعنی آنجا محدودیت این جهان را ندارد که انسان آرزوی بسیاری از نعمتها بکند و به آن دسترسی نداشته باشد، هر نعمت مادی و معنوی که بخواهد بدون استثناء در دسترس او است، آنهم نه یک روز و دو روز بلکه در یک عمر جاویدان! سوم اینکه فرع اکبر آنها را غمگین نمی کند (لا یحزنهم الفرع الاکبر).

(فرع اکبر) (وحشت بزرگ) را بعضی اشاره به وحشتهای روز قیامت دانسته اند که از هر وحشتی بزرگتر است، و بعضی اشاره به نفخه صور و دگرگونیهای پایان این جهان و تزلزل عجیبی که در ارکان این عالم میافتد آنچنان که در آیه 87 سوره نحل آمده است.

ولی از آنجا که وحشت روز رستاخیز مسلماً از آن هم مهمتر است تفسیر اول صحیح تر به نظر می رسد.

بالاخره آخرین لطف خدا در باره کسانی که در این آیات به آنها اشاره شده این است که (فرشتگان رحمت به استقبال آنها می شتابند و به آنها تبریک و شادباش می گویند و بشارت می دهند این همان روزی است که به شما وعده داده می شد) (وتلقاهم الملائكة هذا یومکم الذی کنتم توعدون).

در نهج البلاغه می خوانیم امیر مؤمنان علی (علیه السلام) فرمود: فبادروا باعمالکم تکنونوا مع جیران الله فی داره، رافق بهم رسله، و ازارهم ملائکته، و اکرم اسماعهم ان تسمع حسیس نار جهنم ابداء: (به اعمال نیک مبادرت ورزید تا از همسایگان خدا در سرای او باشید، در جائی که پیامبران را رفیق آنها

قرار داده، و فرشتگان را به زیارتشان میفرستد، خدا آنچنان این گروه را
گرامی داشته که حتی گوشه‌هایشان صدای آتش دوزخ را نمی شنود).

آیه (104) و ترجمه

(یوم نطوی السماء کطی السجل للکتب کما بدأنا أول خلق
نعیده وعدا علینا إنا کنا فعلین) (104)

ترجمه:

104 - در آن روز که آسمان را همچون طومار درهم می
پیچیم، (سپس) همانگونه که آفرینش را آغاز کردیم آنرا بازمی گردانیم، این
وعده ای است که ما داده ایم و قطعاً آن را انجام خواهیم داد.

تفسیر:

آن روز که آسمانها در هم پیچیده می شود
در آخرین آیه بحث گذشته خواندیم مؤمنان راستین از (فرع اکبر)
(وحشت بزرگ) غمگین نمی شوند آیه مورد بحث توصیفی از آن روز
وحشت بزرگ است، و در حقیقت علت عظمت این وحشت را مجسم می سازد،
می گوید: (این امر، روزی تحقق می یابد که ما آسمان را درهم می پیچیم
همانگونه که طومار نامه ها درهم پیچیده می شود)! (یوم نطوی السماء
کطی السجل للکتب).

در زمانهای گذشته برای نوشتن نامه ها و همچنین کتابها، از اوراق طومار
مانند استفاده می کردند، این طومارها را قبل از نوشتن به هم می پیچیدند و
شخص کاتب تدریجاً آن را از یک طرف می گشود و مطالب مورد نظر را روی
آن می نوشت و بعد از پایان کتابت نیز آن را می پیچیدند و کنار می
گذاشتند و لذا هم نامه ها و هم کتابهایشان شکل طومار داشت این طومار،
(سجل) نامیده می شد که برای کتابت از آن استفاده شده بود.

در این آیه تشبیه لطیفی نسبت به درنوردیدن طومار عالم هستی در پایان دنیا شده است، در حال حاضر این طومار گشوده شده و تمام نقوش و خطوط آن خوانده می شود و هر یک در جایی قرار دارد، اما هنگامی که فرمان رستاخیز فرا رسد، این طومار عظیم با تمام خطوط و نقوشش، در هم پیچیده خواهد شد.

البته پیچیدن جهان به معنی فنا و نابودی آن نیست چنانکه بعضی پنداشته اند بلکه به معنی درهم کوبیده شدن و جمع و جور شدن آن است، و به تعبیر دیگر شکل جهان به هم می خورد اما مواد آن نابود نمی شود، این حقیقتی است که از تعبیرات مختلف در آیات معاد (مخصوصا بازگشت انسان از استخوان پوسیده و از قبرها) به خوبی مشاهده می شود.

سپس اضافه می کند (همانگونه که ما در آغاز آن را ایجاد کردیم باز هم برمی گردانیم) و این کار مشکل و سختی در برابر قدرت عظیم ما نیست (کما بدأنا اول خلق نعيده).

در حقیقت این تعبیر شبیه تعبیری است که در آیه 29 سوره اعراف آمده است کما بدءکم تعودون: (همانگونه که شما را در آغاز ایجاد کرد باز می گرداند.) و یا همانند: (وهو الذی یبدء الخلق ثم یعیده و هو اھون علیہ): (او کسی است که آفرینش را ایجاد کرد سپس آن را باز می گرداند و این بر او آسانتر است) (روم - 27).

اما اینکه بعضی از مفسران احتمال داده اند که منظور از این بازگشت، بازگشت به فناء و نیستی، یا به هم پیچیدگی همچون آغاز آفرینش است، بسیار بعید به نظر می رسد.

و در پایان آیه می فرماید: این وعده ای است که ما داده ایم و قطعاً آن را انجام خواهیم داد (وعدا علینا انا کنا فاعلین).

از بعضی روایات استفاده می شود که منظور از بازگشت خلق به صورت اول آن است که انسانها بار دیگر پا برهنه و عریان - آن گونه که در آغاز آفرینش بودند - باز می گردند، ولی بدون شک منظور این نیست که مفهوم آیه منحصر در این معنی باشد، بلکه این یکی از چهره های بازگشت آفرینش به صورت نخست است.

آیه (105) و (106) ترجمه

(ولقد كتبنا في الزبور من بعد الذكر أن الأرض يرثها عبادي الصالحون)
(105) (إن في هذا لبلغا لقوم عبدين) (106)

ترجمه:

105 - ما در زبور بعد از ذکر (تورات) نوشتیم که بندگان صالح من وارث (حکومت) زمین خواهند شد.

106 - در این ابلاغ روشنی است برای جمعیت عبادت کنندگان.

تفسیر:

حکومت زمین از آن صالحان خواهد بود.

بعد از آنکه در آیات گذشته به قسمتی از پادشاهای اخروی مؤمنان صالح اشاره شد در دو آیه مورد بحث به یکی از روشن ترین پادشاهای دنیوی آنها که حکومت روی زمین است با بیان شیوائی اشاره کرده می گوید: در زبور بعد از ذکر چنین نوشتیم که سرانجام بندگان صالح من وارث (حکومت) زمین خواهند شد (ولقد كتبنا في الزبور من بعد الذكر أن الأرض يرثها عبادي الصالحون).

(ارض) به مجموع کره زمین گفته می شود و سراسر جهان را شامل می گردد مگر اینکه قرینه خاصی در کار باشد، گرچه بعضی احتمال داده اند که مراد وارث شدن سراسر زمین در قیامت است، ولی ظاهر کلمه (ارض) هنگامی که بطور مطلق گفته می شود، زمین این جهان است.

واژه (ارث) همانگونه که سابقاً هم اشاره کرده ایم به معنی چیزی است که بدون معامله و دادوستد به کسی انتقال می یابد، و گاهی در قرآن کریم به تسلط و پیروزی یک قوم صالح بر قوم ناصالح و در اختیار گرفتن مواهب و امکانات آنها گفته شده است، چنانکه در آیه 137 سوره اعراف در باره بنی اسرائیل و پیروزیشان بر فرعونیان چنین میخوانیم: (و اورثنا القوم الذین کانوا یتضعفون مشارق الارض و مغاربها): (ما شرق و غرب زمین را به ارث به آن قوم مستضعف دادیم) گرچه (زبور) در اصل به معنی هر گونه کتاب و نوشته است، هر چند در قرآن مجید در دو مورد از سه موردی که این کلمه به کار رفته، اشاره به زبور داود است اما بعید به نظر نمی رسد که مورد سوم یعنی آیه مورد بحث نیز به همین معنی باشد.

(زبور داود) یا به تعبیری که در کتب (عهد قدیم) آمده (مزامیر داود) عبارت است از مجموعه ای از مناجات‌ها و نیایش‌ها و اندرزهای داود پیامبر. بعضی مفسران نیز احتمال داده اند که منظور از زبور در اینجا تمام کتب انبیای پیشین است.

ولی بیشتر - با توجه به دلیلی که ذکر کردیم - به نظر می رسد که زبور همان کتاب مزامیر داود باشد، بخصوص اینکه در مزامیر موجود، عباراتی وجود دارد که عیناً مطابق با آیه مورد بحث است و بعداً به خواست خدا به آن اشاره خواهیم کرد.

(ذکر) در اصل به معنی یادآوری و یا چیزی که مایه تذکر و یادآوری است، و در آیات قرآن به همین معنی به کار رفته، گاهی نیز به کتاب آسمانی

موسی یعنی تورات اطلاق شده (مانند آیه 48 سوره انبیاء (و لقد آتینا موسی و هارون الفرقان و ضیاء و ذکرًا للمتقین)).

و گاه این عنوان در مورد قرآن استعمال شده، مانند آیه 27 سوره تکویر: (ان هو الا ذکر للعالمین).

چلذا بعضی گفته اند که منظور از ذکر در آیه مورد بحث قرآن است، و زبور تمام کتب انبیاء پیشین، و کلمه من بعد تقریباً معادل کلمه علاوه بر در فارسی خواهد بود و به این ترتیب معنی آیه چنین می شود: (ما علاوه بر قرآن در تمام کتب انبیاء پیشین نوشتیم که سرانجام سراسر روی زمین در اختیار بندگان صالح خدا قرار خواهد گرفت).

ولی با توجه به تعبیراتی که در آیه به کار رفته، ظاهر این است که منظور از زبور، کتاب داود، و ذکر به معنی تورات است، و با توجه به اینکه زبور بعد از تورات بوده، تعبیر من بعد نیز حقیقی است، و به این ترتیب معنی آیه چنین می شود، (ما، در زبور، بعد از تورات، چنین نوشتیم که این زمین را بندگان صالح ما به ارث خواهند برد).

در اینجا این سؤال پیش می آید که چرا در میان کتب آسمانی، تنها از این دو کتاب نام، برده شده است؟

این تعبیر ممکن است به خاطر آن باشد که: داود، یکی از بزرگترین پیامبرانی بود که تشکیل حکومت حق و عدالت داد، و بنی اسرائیل نیز مصداق روشن قوم مستضعفی بودند که بر ضد مستکبران قیام کردند و دستگاه آنها را بهم پیچیدند و وارث حکومت و سرزمین آنها شدند.

سؤال دیگری که در اینجا باقی میماند این است که بندگان صالح خدا (عبادی الصالحون) کیانند؟

با توجه به اضافه شدن بندگان به خدا، مساله ایمان و توحید آنها روشن می شود، و با توجه به کلمه (صالحون) که معنی گسترده و وسیعی دارد، همه شایستگیها به ذهن می آید: شایستگی از نظر عمل و تقوا، شایستگی از نظر علم و آگاهی، شایستگی از نظر قدرت و قوت، و شایستگی از نظر تدبیر و نظم و درک اجتماعی.

هنگامی بندگان با ایمان این شایستگیها را برای خود فراهم سازند، خداوند نیز کمک و یاری می کند تا آنها بینی مستکبران را به خاک بمالند، دستهای آلوده شان را از حکومت زمین کوتاه کنند، و وارث میراثهای آنها گردند.

بنابراین تنها (مستضعف بودن) دلیل بر پیروزی بر دشمنان و حکومت روی زمین نخواهد بود، بلکه از یکسو ایمان لازم است و از سوی دیگر کسب شایستگیها، و مستضعفان جهان مادام که این دو اصل را زنده نکنند به حکومت روی زمین نخواهند رسید.

و لذا در آیه بعد به عنوان تاکید بیشتر می گوید: (در این سخن ابلاغ روشنی است برای گروهی که خدا را با اخلاص پرستش می کنند) **(ان فی هذا لبلاغاً لقوم عابدين)**.

بعضی از مفسران (هذا) را اشاره به تمام وعد و وعیدهایی که در این سوره و یا در تمام قرآن آمده است دانسته اند که موضوع بحث ما نیز در این مفهوم کلی وارد است.

ولی ظاهر آیه این است که (هذا) اشاره به همان وعدهای است که در آیه قبل به بندگان صالح خود در مورد حکومت روی زمین داده شده است.

نکته ها:

1 - روایات پیرامون قیام مهدی (علیه السلام)

در بعضی از روایات صریحا این آیه تفسیر به یاران مهدی (علیه السلام) شده است: چنانکه در مجمع البیان ذیل همین آیه از امام باقر (علیه السلام) چنین می خوانیم: هم اصحاب المهدی فی آخر الزمان: (بندگان صالحی را که خداوند در این آیه به عنوان وارثان زمین یاد می کند یاران مهدی (علیه السلام) در آخر الزمان هستند).

در تفسیر قمی نیز در ذیل این آیه چنین آمده است: (ان الارض یرثها عبادى الصالحون، قال القائم و اصحابه): (منظور از اینکه زمین را بندگان صالح خدا به ارث می برند مهدی قائم (علیه السلام) و یاران او هستند).

ناگفته پیدا است مفهوم این روایات، انحصار نیست، بلکه بیان یک مصداق عالی و آشکار است، و بارها گفته ایم این تفسیرها هرگز عمومیت مفهوم آیه را محدود نمی سازد.

بنابراین در هر زمان و در هر جا بندگان صالح خدا قیام کنند، پیروز و موفق خواهند بود و سرانجام وارث زمین و حکومت آن خواهند شد.

علاوه بر روایات فوق که در خصوص تفسیر این آیه وارد شده روایات بسیار زیادی که بالغ به حد تواتر است از طرق شیعه و اهل تسنن در مورد مهدی (علیه السلام) از پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) و همچنین از ائمه اهل بیت (علیهم السلام) نقل شده که همه آنها دلالت بر این دارد سرانجام حکومت جهان به دست صالحان خواهد افتاد، و مردی از خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) قیام می کند و زمین را پر از عدل و داد می سازد آنچنان که از ظلم و جور پر شده باشد.

از جمله این حدیث معروف است که در اکثر منابع اسلامی از پیامبر (ﷺ) نقل شده: لو لم یبق من الدنیا الا یوم، لطول الله ذلک الیوم، حتی یبعث رجلا (صالحا) من اهلیتی یملا الارض عدلا و قسطا کما ملئت ظلما و جورا: (اگر از عمر جهان جز یک روز نماند، خداوند آن روز را آنقدر طولانی می کند تا مرد صالحی را از خاندان من برانگیزد که صفحه زمین را پر از عدل و داد کند همانگونه که از ظلم و جور پر شده است).

این حدیث با همین تعبیر یا مختصر تفاوتی در بسیاری از کتب شیعه و اهل سنت آمده است.

در ذیل آیه 33 سوره توبه گفتیم: که گروهی از بزرگان علمای اسلام، از قدیم و جدید، سنی و شیعه در کتابهای خود تصریح کرده اند که احادیث در زمینه قیام مهدی (عج) در سرحد تواتر است و به هیچوجه قابل انکار نیست، حتی کتابهایی بالخصوص در این مورد نوشته اند که شرح آن را می توانید در جلد هفتم تفسیر نمونه ذیل آیه 33 توبه (صفحه 374 به بعد) مطالعه فرمائید.

2 - بشارت حکومت صالحان در مزامیر داود

جالب اینکه در کتاب (مزامیر داود) که امروز جزء کتب عهد قدیم است عین تعبیری که در آیات فوق خواندیم یا مشابه آن در چند مورد دیده می شود و نشان می دهد با تمام تحریفاتی که در این کتب به عمل آمده این قسمت همچنان از دستبردها مصون مانده است.

1 - در مزمو 37 جمله 9 می خوانیم:....

(زیرا که شریران منقطع می شوند، و اما متوکلان به خداوند، وارث زمین خواهند شد، و حال اندک است که شریر نیست می شود، هر چند مکانش را استفسار نمائی ناپیدا خواهد شد!).

2 - و در جای دیگر در همین مزمور (جمله 11) می خوانیم: (اما متواضعانه وارث زمین شده از کثرت سلامتی متلذذ خواهند شد). 3 - و نیز در همان مزمور 37 جمله 27 این موضوع به تعبیر دیگری دیده می شود:
(زیرا متبرکان خداوند وارث زمین خواهند شد، اما ملعونان وی منقطع خواهند شد...).

4 - در همین مزمور جمله 29 آمده است: صدیقان وارث زمین شده، ابدًا در آن ساکن خواهند بود).

5 - و در جمله 18 از همین مزمور آمده است: (خداوند روزهای صالحان را می داند و میراث ایشان ابدی خواهد شد). در اینجا بخوبی مشاهده می کنیم همان عنوان صالحان که در قرآن آمده با همان تعبیر در مزامیر داود به چشم می خورد، علاوه بر این تعبیرات دیگری مانند (صدیقان)، (متوکلان)، (متبرکان)، و (متواضعان) که با آن قریب الافق است نیز در جمله های دیگر ذکر شده است.

این تعبیرات، دلیل بر عمومیت حکومت صالحان است و کاملاً با احادیث قیام مهدی (علیه السلام) تطبیق می کند.

3 - حکومت صالحان یک قانون آفرینش است

گرچه برای آنها که غالباً شاهد و ناظر حکومت طاغیان ظالم و یاغیان قلدر بوده اند، مشکل است این حقیقت را به آسانی پذیرا

شوند که تمام این حکومتها بر خلاف نوامیس آفرینش و قوانین جهان خلقت است و آنچه با آن هماهنگ میباشد همان حکومت صالحان با ایمان است. ولی تحلیلهای فلسفی به اینجا منتهی می شود که این یک واقعیت است، بنابراین جمله (ان الارض يرثها عبادي الصالحون) پیش از آنکه یک وعده الهی باشد یک قانون تکوینی محسوب می شود.

توضیح اینکه: جهان هستی تا آنجا که میدانیم مجموعه ای از نظامها است وجود قوانین منظم و عمومی در سرتاسر این جهان دلیل بر یکپارچگی و بهم پیوستگی این نظام است.

مساله نظم و قانون و حساب در پهنه آفرینش یکی از اساسی ترین مسائل این عالم محسوب می شود، فی المثل اگر می بینیم صدها دستگاه مغز الکترونیکی نیرومند دست بدست هم می دهند تا با انجام محاسبات دقیق راه سفرهای فضائی را برای مسافران فضا هموار سازند، و محاسبات آنها درست از آب در می آید و قائق ماه نشین در همان محل پیشبینی شده در کره ماه می نشینند با اینکه کره ماه و زمین هر دو به سرعت در حرکتند، باید توجه داشته باشیم که این جریان مدیون نظام دقیق منظومه شمسی و سیارات و اقمار آن است، زیرا اگر حتی یکصدم ثانیه از سیر منظم خود منحرف می شدند معلوم نبود مسافران فضا به کدام نقطه پرتاب خواهند شد.

از جهان بزرگ وارد عالم کوچک و کوچکتر و بسیار کوچک میشویم، در اینجا مخصوصا در عالم موجودات زنده نظم مفهوم زنده تری به خود می گیرد و هرج و مرج در آن هیچ محلی ندارد، مثلا بهم خوردن تنظیم یک سلول مغزی انسان کافی است که سازمان زندگی او را به گونه غم انگیزی به هم بریزد.

در اخبار جرائد آمده بود که یک جوان دانشجو بر اثر یک تکان شدید مغزی در یک حادثه رانندگی تقریباً تمام گذشته خود را فراموش کرده است! در حالی که از جهات دیگر سالم است، برادر و خواهر خود را نمی شناسد و از اینکه مادرش او را در آغوش می فشارد و می بوسد وحشت می کند که این زن بیگانه با من چه کار دارد؟ او را به زادگاهش می برند، به اطاقی که در آن بزرگ شده، به کارهای دستی و تابلوهای نقاشی خودش می نگرد، ولی می گوید: این نخستین بار است که چنین اطاق و تابلوی را مشاهده می کند!! شاید فکر می کند از کره دیگری به این کره قدم گذارده است که همه چیز برای او تازگی دارد.

شاید از میان چند میلیارد سلول مغز او، تنها چند سلول ارتباطی که گذشته را با حال پیوند می داده، از کار افتاده است، ولی همین بهم خوردن تنظیم جزئی چه اثر وحشتناکی به بار آورد؟!

آیا جامعه انسانی می تواند با انتخاب لا نظام و هرج و مرج و ظلم و ستم و نابسامانی و ناهنجاری خود را از مسیر رودخانه عظیم جهان آفرینش که همه در آن با برنامه منظم پیش می روند کنار بکشد؟!

آیا مشاهده وضع عمومی جهان ما را به این فکر نمی اندازد که بشریت نیز خواه ناخواه باید در برابر نظام عالم هستی سر فرود آرد و قوانین منظم و عادلانه ای را بپذیرد، به مسیر اصلی بازگردد، و همرنگ این نظام شود؟!

نظری به ساختمان دستگاه های گوناگون و پیچیده بدن هر انسان که می افکنیم! از قلب و مغز گرفته تا چشم و گوش و زبان و حتی یک پیاز مو، می بینیم همه آنها تابع قوانین و نظم و حسابی هستند، با اینحال چگونه جامعه

بشریت بدون پیروی از ضوابط و مقررات و نظام صحیح عادلانه می تواند برقرار بماند؟

ما خواهان بقای بشریت هستیم و برای آن تلاش می کنیم منتها هنوز سطح آگاهی اجتماع ما به آن حد نرسیده که بدانیم ادامه راه کنونی منتهی به فنا و نابودی ما می شود، ولی کمکم بر سر عقل می آئیم و این درک و رشد فکری برای ما حاصل می گردد.

ما خواهان منافع خویشتن هستیم، ولی هنوز نمی دانیم که ادامه وضع فعلی منافع ما را بر باد می دهد، اما تدریجا ارقام و آمار زنده و گویا را مثلا در مورد مسابقه تسلیحاتی در برابر چشمان می گذاریم و می بینیم چگونه نیمی از فعالترین نیروهای فکری و جسمانی جوامع جهان و نیمی از ثروتها و سرمایه های بزرگ در این راه به هدر می رود نه تنها به هدر می رود بلکه در مسیر نابود کردن نیم دوم به کار می افتد!

همزمان با افزایش سطح آگاهی ما به روشنی می یابیم که باید به نظام عمومی عالم هستی بازگردیم و با آن همصدا شویم.

و همانطور که واقعا جزئی از این کل هستیم عملا هم باید چنین باشیم تا بتوانیم به اهداف خود در تمام زمینه ها برسیم.

نتیجه اینکه: نظام آفرینش دلیل روشنی بر پذیرش یک نظام صحیح اجتماعی در آینده، در جهان انسانیت خواهد بود، و این همان چیزی است که از آیه مورد بحث و احادیث مربوط به قیام مصلح بزرگ جهانی (مهدی ارواحنا فداه) استفاده می شود.

آیه (107) تا (112) و ترجمه

(و ما أرسلنك إلا رحمة للعلمين) (107) (قل إنما يوحى إلى إنما إلهكم إله
وحد فهل أنتم مسلمون) (108) (فإن تولوا فقل أذنتكم على سواء وإن أدرى أ
قريب اعم بعيد ما توعدون) (109) (إنه يعلم الجهر من القول ويعلم ما
تكتُمون) (110) (وإن أدرى لعله فتنة لكم ومتع إلى حين) (111) (قل
رب احكم بالحق وربنا الرحمن المستعان على ما تصفون) (112)

ترجمه:

107 - ما تو را جز برای رحمت جهانیان نفرستادیم.

108 - بگو تنها چیزی که به من وحی می شود این است که معبود شما
خدای یگانه است، آیا (با اینحال) تسلیم (حق) می شوید؟ (و بتها را کنار می
گذارید؟).

109 - اگر (با این همه) رویگردان شوند بگو من به همه شما یکسان (از
عذاب الهی) اعلام خطر می کنم، و نمی دانم آیا وعده (عذاب خدا) به شما
نزدیک است یا دور؟!

110 - او سخنان آشکار را می داند و آنچه را کتمان می کنید (نیز) می داند
(و چیزی بر او مخفی نیست).

111 - و من نمی دانم شاید این ماجرا آزمایشی برای شماست، و بهره
گیری تا مدتی (معین)

112 - (و پیامبر) گفت: پروردگارا! به حق داوری فرما (و این طغیانگران را
کیفر ده) و از پروردگار رحمان در برابر نسبتهای ناروای شما استمداد می طلبم.

تفسیر:

پیامبر رحمت برای جهانیان

از آنجا که آیات گذشته بشارت حکومت روی زمین را به بندگان صالح می داد و چنین حکومتی مایه رحمت برای همه مردم جهان است در نخستین آیه مورد بحث به رحمت عامه وجود پیامبر (ﷺ) اشاره کرده می گوید: (ما تو را جز برای رحمت جهانیان نفرستادیم) (وما ارسلناك الا رحمة للعالمین).

عموم مردم دنیا اعم از مؤمن و کافر همه مرهون رحمت تو هستند، چرا که نشر آئینی را به عهده گرفتی که سبب نجات همگان است، حال اگر گروهی از آن استفاده کردند و گروهی نکردند این مربوط به خودشان است و تاثیری بر عمومی بودن رحمت نمی گذارد.

این درست به آن می ماند که بیمارستان مجهزی برای درمان همه دردها با پزشکان ماهر و انواع داروها تاسیس کنند، و درهای آنرا به روی همه مردم بدون تفاوت بکشایند، آیا این وسیله رحمت برای همه افراد آن اجتماع نیست؟ حال اگر بعضی از بیماران لجوج خودشان از قبول این فیض عام امتناع کنند تاثیری در عمومی بودن آن نخواهد داشت.

و به تعبیر دیگر رحمت بودن وجود پیامبر برای همه جهانیان جنبه مقتضی و فاعلیت فاعل دارد و مسلماً فعلیت نتیجه، بستگی به قابلیت قابل نیز دارد.

تعبیر به (عالمین) (جهانیان) آنچنان مفهوم وسیعی دارد که تمام انسانها را در تمام اعصار و قرون شامل می شود و لذا این آیه را اشاره ای بر خاتمیت پیامبر اسلام می دانند، چرا که وجودش برای همه انسانها آینده تا پایان جهان

رحمت است و رهبر و پیشوا و مقتدا، حتی این رحمت، از یک نظر شامل فرشتگان هم می شود:

حدیث جالبی در اینجا نقل شده که این عمومیت را تایید می کند حدیث این است هنگامی که این آیه نازل شد پیامبر از جبرئیل پرسید (هل اصابك من هذه الرحمة شیء) (آیا چیزی از این رحمت عائد تو شد؟)

جبرئیل در پاسخ عرض کرد (نعم، انی کنت اخشی عاقبة الامر، فامنت بک، لما اتنی الله علی بقوله عند ذی العرش مکین): (من از پایان کار خویش بیمناک بودم، اما بخاطر آیهای که در قرآن بر تو نازل شد از وضع خود مطمئن شدم آنجا که خداوند مرا با این جمله مدح کرده ذی قوه عند ذی العرش مکین): جبرئیل نزد خداوند خالق عرش بلند مقام و بلند مرتبه است)

به هر حال در دنیای امروز که فساد و تباهی و ظلم و بیدادگری از در و دیوار آن می بارد، آتش جنگها در هر سو شعله ور است، و چنگال زورمندان بیدادگر حلقوم مستضعفان مظلوم را می فشارد، در دنیائی که جهل و فساد اخلاق و خیانت و ظلم و استبداد و تبعیض هزار گونه نابسامانی آفریده، آری در چنین جهانی مفهوم (رحمة للعالمین) بودن پیامبر از هر زمانی آشکارتر است، چه رحمتی از این بالاتر که برنامه های آورده که عمل به آن نقطه پایانی است بر همه این ناکامیها و بدبختیها و سیه روزیها، آری او و دستوراتش، برنامه و اخلاقش همه رحمت است رحمتی برای همگان و تداوم این رحمت سرانجامش حکومت صالحان با ایمان بر تمام معموره زمین خواهد بود.

و از آنجا که مهمترین مظهر رحمت و محکمترین پایه و اساس آن مساله توحید و جلوه های آن است در آیه بعد چنین می گوید: (به آنها بگو تنها چیزی که بر من وحی می شود این است که معبود شما معبود واحدی است (قل انما یوحی الی انما الهکم اله واحد)).

(آیا شما حاضر هستید در برابر همین اصل اساسی توحید تسلیم شوید و بتها را کنار بگذارید؟! (فهل انتم مسلمون)).

در واقع در این آیه سه نکته بنیادی مطرح شده است، نخست اینکه پایه اصلی رحمت توحید است و به راستی هر چه بیشتر بیندیشیم وجود این رابطه نیرومند روشن تر می شود، توحید در اعتقاد، در عمل، توحید در کلمه، توحید صفوف، و توحید در قانون و در همه چیز.

نکته دیگر اینکه به مقتضای کلمه (انما) که دلیل بر حصر است تمام دعوت پیامبران اسلام ص در اصل توحید خلاصه می شود مطالعات دقیق نیز نشان می دهد که اصول و حتی فروع و احکام نیز در پایان به اصل توحید بازمی گردد، و به همین دلیل همانگونه که سابقا هم گفته ایم توحید تنها یک اصل از اصول دین نیست، بلکه همچون رشته محکمی است که دانه های یک تسبیح را بهم پیوند می دهد و یا صحیحتر روحی است که در کالبد دین دمیده شده.

و آخرین نکته اینکه مشکل اصلی تمام جوامع و ملل، آلودگی به شرک در اشکال مختلف است، زیرا جمله (فهل انتم مسلمون) (آیا تسلیم در برابر این اصل می شوید) می رساند که مشکل اصلی بیرون آمدن از شرک و مظاهر آن و بالا زدن

آستین برای شکستن بتها است، نه فقط بتهای سنگی و چوبی، که بتها از هر نوع مخصوصا طاغوتهای انسانی!

آیه بعد می گوید اگر با این همه به دعوت و پیام ما توجه نکردند اگر روی برتابند، به آنها بگو من به همه شما بطور یکسان از عذاب الهی اعلام خطر می کنم (فان تولوا فقل آذنتکم علی سواء).

(آذنت) از ماده (ایذان) به معنی اعلام کردن تواء با تهدید است، و گاه به معنی اعلان جنگ نیز آمده اما از آنجا که این سوره در مکه نازل شده، و در آنجا نه زمینه جهاد بود، و نه حکم جهاد نازل شده بود، بسیار بعید به نظر می رسد که این جمله در اینجا به معنی (اعلان جنگ) باشد، بلکه ظاهر این است که پیامبر با این سخن می خواهد اعلام نفرت و جدائی از آنها کند و نشان دهد که از آنان به کلی دست شسته است.

تعبیر (علی سواء) یا اشاره به این است که من نسبت به مجازات الهی به همه شما بطور یکسان اعلام خطر می کنم، مبادا چنین تصور کنند که اهل مکه یا قریش با دیگران تفاوت دارند و در پیشگاه خدا برای آنها مزیت و برتری است و یا اشاره به این است که من ندایم را به گوش همه شما بدون استثناء رساندم.

سپس این تهدید را به صورت آشکارتری بیان می کند و می گوید: (من نمی دانم آیا وعده عذاب که به شما داده شده است نزدیک است یا دور؟!)(وان ادري اقريب ام بعید ما توعدون).

فکر نکنید این وعده دور است، شاید هم نزدیک و بسیار هم نزدیک باشد. این عذاب و مجازاتی که در اینجا به آن تهدید شده اند ممکن است عذاب قیامت و یا مجازات دنیا و یا هر دو باشد، در صورت اول علم

آن مخصوص خدا است و هیچکس به درستی از تاریخ وقوع رستاخیز آگاه نیست حتی پیامبران خدا، و در صورت دوم و سوم ممکن است اشاره به جزئیات و زمان آن باشد که من از جزئیات آن آگاه نیستم، چرا که علم پیامبر (ﷺ) نسبت به اینگونه حوادث همیشه جنبه فعلی ندارد بلکه گاه جنبه ارادی دارد یعنی تا اراده نکند نمی دانند.

این تصور را نیز به مغز خود راه مدهید که اگر تاخیری در مجازات شما شود به خاطر این است که خدا از اعمال و سخنان شما آگاه نیست، نه، او همه را میداند او هم سخنان آشکارتان را و هم آنچه را کتمان می کنید می داند) (انه يعلم الجهر من القول و يعلم ما تکتُمون). اصولاً پنهان و آشکار برای شما که علمتان محدود است مفهوم دارد، اما برای آن کس که علمش بیپایان است غیب و شهود یکی است و سر و علن در آنجا یکسان می باشد.

و نیز اگر می بینید مجازات الهی فوراً دامن شما را نمی گیرد بواسطه آن نیست که او از کار شما آگاه نباشد (من چه می دانم شاید این آزمونی برای شما باشد) (و ان ادري لعله فتنة لكم).

(و می خواهد شما را تا مدتی از لذت این جهان بهره مند سازد) سپس با شدت هر چه تمامتر شما را بگیرد و مجازات کند (و متاع الی حین).

در واقع برای تاخیر مجازات الهی در اینجا دو فلسفه بیان شده است: نخست مساله امتحان و آزمایش است، خدا هرگز در عذاب عجله نمی کند، تا خلق را آزمایش کافی کند و اتمام حجت نماید.

دوم اینکه افرادی هستند که آزمایش آنها تمام شده و کلمه مجازاتشان قطعی گردیده است، اما برای اینکه سخت کیفر ببینند نعمت را بر آنها گسترده

می سازد تا کاملاً غرق نعمت شوند، و درست در همان حال که سخت در
لذات غوطه ورنند تازیانه عذاب را بر آنها می کوبد تا دردناکتر باشد، و رنج
محرومان و ستمدیدگان را بخوبی احساس کنند.

آخرین آیه مورد بحث که آخرین آیه سوره انبیاء است همچون نخستین آیه
این سوره سخن از غفلت مردم بی خبر می گوید، و به عنوان
نقل قول از پیامبر (ﷺ) در یک عبارت نفرین مانند ناراحتی او را از این
همه غرور و غفلت منعکس می کند و می گوید: پیامبر بعد از مشاهده این همه
اعراض و رویگردانی (عرض کرد پروردگار من! به حق داوری فرما، و
این گروه طغیانگر را طبق قانون عدالتت کیفر ده!) (قال رب احکم بالحق).

در دومین جمله روی سخن را به مخالفان کرده و می گوید: (پروردگار
همه ما خداوند رحمان است، و ما از پیشگاه مقدسش در برابر نسبتهای
ناروایی که شما به او می دهید استمداد می طلبیم) (و ربنا الرحمن المستعان علی
ما تصفون).

در حقیقت با کلمه (ربنا) آنها را به این واقعیت توجه می دهد که
ما همه مربوب و مخلوقیم و او خالق و پروردگار همه ما است.

تعبیر به (الرحمن) که اشاره به رحمت عامه پروردگار است به آنها
گوشزد می کند که سر تا پای وجود شما را رحمت الهی فرا گرفته چرا لحظه
ای در آفریننده این همه نعمت و رحمت نمی اندیشید؟

و تعبیر (المستعان علی ما تصفون) به آنها اخطار می کند که
گمان نکنید ما در برابر انبوه جمعیت شما تنها هستیم، و تصور نکنید
این همه تهمت و دروغ و نسبتهای ناروای شما چه در مورد ذات پاک خدا،
و چه در برابر ما، بدون پاسخ خواهد ماند، نه، هرگز که تکیه گاه همه ما

او است، و او قادر است از بندگان مؤمن خود در برابر هر گونه دروغ و تهمت دفاع کند.

(پایان سوره انبیاء)

روردگارا! همانگونه که پیامبر گرامیت و یاران اندکش را در برابر انبوه دشمنان تنها نگذاشتی ما را نیز در برابر دشمنانی که در شرق و غرب تصمیم به نابودی ما گرفته اند تنها مگذار!

خداوندا! تو در این سوره پربرکت مخصوصاً رحمت ویژه ات را نسبت به پیامبران در مواقع سخت و بحرانی و در برابر طوفانهای زندگی بازگو کردی بار الها! ما نیز در این عصر و زمان گرفتار همان طوفانها هستیم و انتظار همان رحمت و فرج مخصوص را داریم آمین یا رب العالمین.